



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

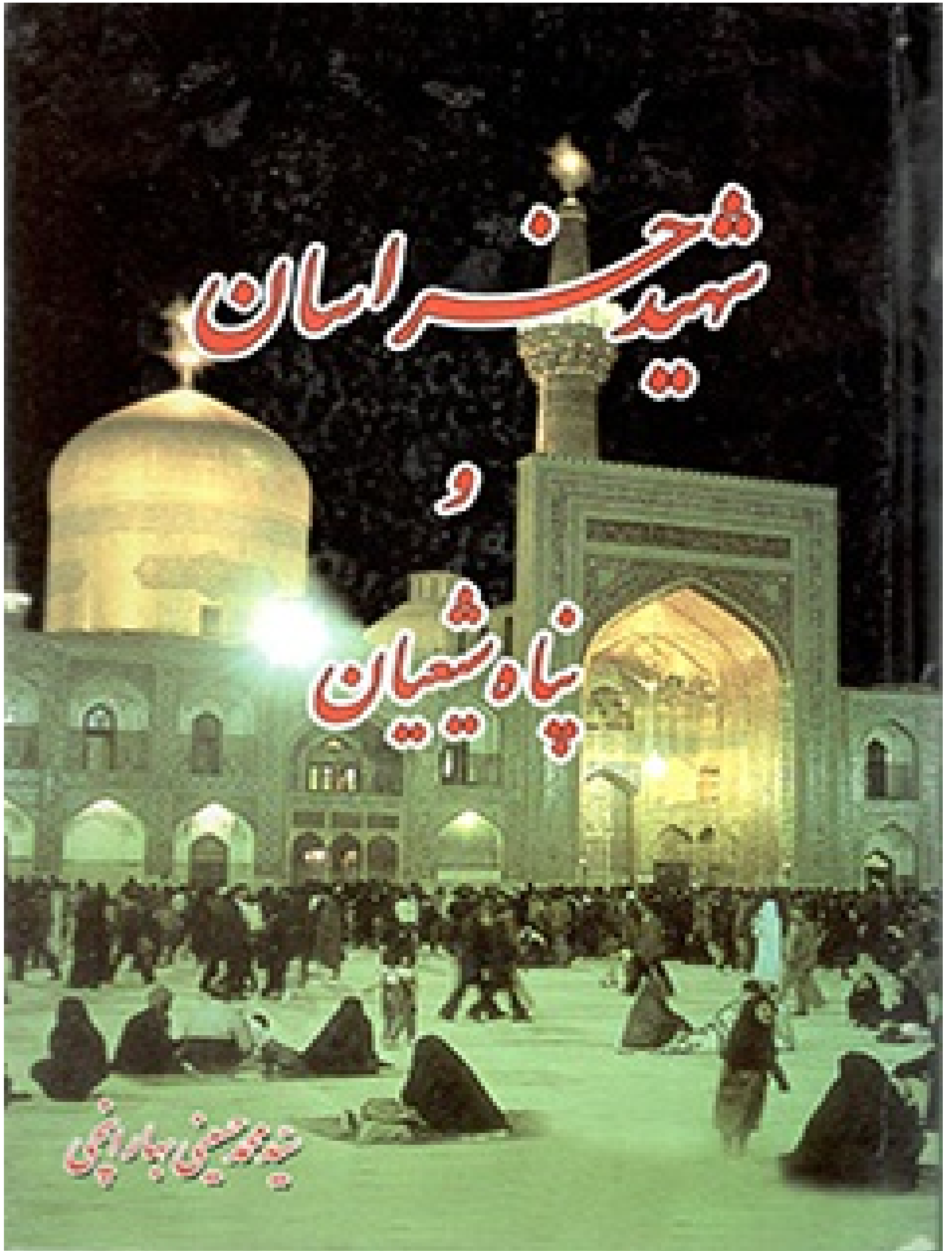
.ir

سید الشہداء

و

شاہ شہان

پہنچنے پہ پہنچنے



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شهید خراسان و پناه شیعیان

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

اقیانوس معرفت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	شهادت خراسان و پناه شیعیان
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۲۶	خطبه الکتاب
۲۷	هدف از تألیف کتاب حاضر
۳۰	تاریخ ولادت و ذکر القاب و کنیه و نقش خاتم امام علیه السلام
۳۳	علت ملقب شدن امام علیه السلام به رضا
۳۴	احوال مادر امام علیهما السلام
۴۰	امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
۴۰	اشاره
۴۱	تصریح موسی بن جعفر به امامت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
۴۴	متن وصیت نامه موسی بن جعفر علیهما السلام
۴۹	شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام و امامت علی بن موسی علیه السلام
۵۴	صلوات مخصوصه حضرت کاظم علیه السلام
۵۵	اشعار بعضی از شعرای عرب در شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام
۵۷	نام های ائمه و پدران و مادران آنان در لوح فاطمه علیهم السلام
۶۰	سؤالات خضر از امیرالمومنین و گواهی او بر امامت ائمه علیهم السلام
۶۶	پاداش کسی که در دوران غیبت به امامت ائمه علیهم السلام پایدار باشد
۶۷	احوال واقفیه و منکرین امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام
۶۹	خصایص امام علیه السلام و وجوب اطاعت او بر مردم
۷۴	گروه واقفیه و علت نپذیرفتن امامت حضرت رضا علیه السلام
۷۸	تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خبر لوح

۸۲	نسخه دیگری از لوح فاطمه علیهاالسلام
۸۶	معجزات و امور شگفت حضرت رضا علیه السلام
۸۶	[اطلاع امام علیه السلام از نیت مردم]
۹۰	[هدایت مخالفین به دست امام رضا علیه السلام]
۹۵	[خبر دادن حضرت رضا علیه السلام از مرگ ابو حمزه بطنانی]
۹۶	[مقام حضرت رضا علیه السلام نزد ملائکه]
۱۰۲	[ولایت تکوینی امام علیه السلام و حضور ملائکه در خدمت آن حضرت]
۱۰۴	توصیف حضرت رضا علیه السلام از مقام امام و امامت در اسلام
۱۱۸	مناظرات و مباحث اعتقادی
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	مناظرات حضرت رضا علیه السلام با صاحبان ادیان و ملل
۱۲۰	سخن امام علیه السلام در معنای هدایت و گمراهی
۱۲۱	مناظره حضرت رضا علیه السلام با یکی از منکرین وجود خدا
۱۲۶	پایین ترین درجه معرفت به خداوند
۱۲۸	سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در باره قضا و قدر
۱۳۱	سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره جبر و تفویض
۱۳۴	معانی اسماء و صفات خداوند و اشتباه اهل غلو
۱۳۹	خطبه امام رضا علیه السلام در باره توحید
۱۴۷	عصمت انبیاء و پیامبران علیه السلام
۱۵۶	سخنان دیگری از حضرت رضا علیه السلام در باره عصمت پیامبران علیه السلام
۱۸۱	خلاصه ای از عقاید و معارف شیعه از زبان مبارک حضرت رضا علیه السلام
۲۰۰	فلسفه و علل احکام در سخنان حضرت رضا علیه السلام
۲۰۰	اشاره
۲۰۱	فلسفه و علل احکام
۲۰۳	فلسفه و علل احکام به نقل فضل بن شاذان

- ۲۲۰ ..... عبادت و اخلاق حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۲۲۰ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... عبادت و اخلاق شریفه حضرت رضا علیه السلام
- ۲۲۵ ..... عبادت امام علیه السلام از مدینه تا خراسان
- ۲۳۴ ..... اخلاق شریفه امام علیه السلام نسبت به شیعیان خود
- ۲۴۴ ..... مصائب و شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۵ ..... علی بن موسی الرضا علیه السلام و هارون الرشید
- ۲۵۰ ..... تبعید حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس
- ۲۵۵ ..... ورود حضرت رضا علیه السلام به بصره و کوفه و سخنان او با اهل کتاب
- ۲۷۸ ..... ورود امام علیه السلام به نیشابور و حدیث سلسله الذهب
- ۲۸۰ ..... برکات و معجزات حضرت رضا علیه السلام در نیشابور
- ۲۸۶ ..... برکات امام علیه السلام در مسیر نیشابور به خراسان
- ۲۹۰ ..... متن دیگری از حدیث سلسله الذهب
- ۲۹۰ ..... اشاره
- ۲۹۳ ..... علت پذیرفتن ولایت عهدی مأمون از سوی امام علیه السلام
- ۳۰۱ ..... حرکت حضرت رضا علیه السلام برای نماز عید به امر مأمون
- ۳۰۶ ..... اجابت دعای حضرت رضا علیه السلام
- ۳۱۴ ..... دعای حضرت رضا علیه السلام برای باران و هلاکت حاجب مأمون
- ۳۲۸ ..... انگیزه مأمون برای به شهادت رساندن حضرت رضا علیه السلام
- ۳۳۲ ..... شهادت حضرت رضا علیه السلام به دست مأمون علیه اللعنه
- ۳۳۵ ..... شهادت حضرت رضا علیه السلام به نقل اباصلت هروی
- ۳۴۵ ..... پاداش و برکات زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۳۴۵ ..... اشاره
- ۳۴۶ ..... پاداش و برکات زیارت حضرت رضا علیه السلام
- ۳۵۶ ..... خلوص زایر و عنایات حضرت رضا علیه السلام

- ۳۵۸ ..... معنای معرفت و شناخت حق امام علیه السلام
- ۳۶۰ ..... اجابت دعا در حرم مطهر امام رضا علیه السلام
- ۳۶۲ ..... اشعار دعبل خزاعی نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۳۷۲ ..... قصه دعبل در وقت مرگ
- ۳۷۳ ..... برکات قبر مطهر امام رضا علیه السلام
- ۳۹۰ ..... فضیلت بقعه و حرم مطهر امام رضا علیه السلام
- ۳۹۶ ..... معجزات و کرامات بقعه مبارکه رضوی علیه السلام
- ۳۹۷ ..... تفاوت معجزه و سحر و امثال آن
- ۴۰۱ ..... سه اعجاز مشابه از سه امام علیه السلام
- ۴۰۶ ..... پیام امام رضا علیه السلام به شیعیان به وسیله حضرت عبدالعظیم
- ۴۰۷ ..... عنایات حضرت رضا علیه السلام به زوار خود
- ۴۰۷ ..... ۱ - پاسخ نامه از سوی حضرت رضا علیه السلام
- ۴۰۹ ..... ۲- مرگ در راه زیارت امام هشتم علیه السلام
- ۴۱۱ ..... ۳- لطف امام هشتم علیه السلام به زائر خود
- ۴۱۳ ..... ۴- معجزه زیبایی از حضرت رضا علیه السلام
- ۴۱۴ ..... ۵- صلح حضرت رضا علیه السلام
- ۴۱۵ ..... ۶- شفای پای خشکیده به برکت حضرت رضا علیه السلام
- ۴۱۷ ..... ۷- شفا و هزینه بازگشت!
- ۴۲۱ ..... سخنان نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۴۲۱ ..... اشاره
- ۴۲۲ ..... سخنان نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۴۲۲ ..... [معیار ارزش]
- ۴۲۲ ..... [عذاب و رحمت]
- ۴۲۳ ..... [گناه و فاصله از بهشت]
- ۴۲۴ ..... [مذمت از غفلت]
- ۴۲۵ ..... [آمادگی برای مرگ]



- ۴۲۵ ..... [دوام نعمت]
- ۴۲۶ ..... [کیفر و عذاب زنان گناه کار]
- ۴۳۰ ..... [تشکر از مخلوقین]
- ۴۳۰ ..... [مؤمن و مسلمان]
- ۴۳۱ ..... [اکرام به ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله]
- ۴۳۲ ..... [احسان به مردم]
- ۴۳۲ ..... [آثار خوراکی ها]
- ۴۳۴ ..... [آثار صله رحم]
- ۴۳۴ ..... [حفظ و نشر احادیث]
- ۴۳۵ ..... [اخلاق خوب و اخلاق بد]
- ۴۳۶ ..... [دشمن علی علیه السلام زنازاده است]
- ۴۳۷ ..... [برکات نام محمد و احمد]
- ۴۳۸ ..... [مروت و عدالت]
- ۴۳۸ ..... [خطر ضایع نمودن نماز]
- ۴۳۹ ..... [آداب غذا خوردن]
- ۴۴۰ ..... [روزهای با برکت هفته]
- ۴۴۰ ..... [خطر فتوای بدون علم]
- ۴۴۰ ..... [آثار هدیه دادن]
- ۴۴۱ ..... [امید احسان]
- ۴۴۱ ..... [خطر تأخیر ازدواج دختران]
- ۴۴۲ ..... [امیهمان به خدمت گرفته نمی شود علیه السلام]
- ۴۴۳ ..... [حرت تضییع نعمت خدا]
- ۴۴۴ ..... [علاقه امام علیه السلام به خوردن خرما]
- ۴۴۵ ..... [پاسخ امام علیه السلام و مسلمان شدن مرد بلخی]
- ۴۴۶ ..... [امال دنیا و خطر نپرداختن حقوق واجب]
- ۴۴۷ ..... [پاداش نیت خیر]

- ۴۴۸ ..... [تعیین اجرت کارگر قبل از عمل]
- ۴۵۰ ..... [چه زشت است اصرار بر نافرمانی خدا]
- ۴۵۱ ..... [عزت در توکل به خداوند]
- ۴۵۲ ..... [قیامت و پناهنده شده مردم به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله]
- ۴۵۲ ..... [گناهانی که بخشوده نمی شود]
- ۴۵۳ ..... [بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام]
- ۴۵۳ ..... [ارزش اخلاق نیک]
- ۴۵۴ ..... [راه انجام شدن حوائج دنیا و آخرت]
- ۴۵۴ ..... [امیهمان شدن امیرالمومنین علیه السلام]
- ۴۵۶ ..... [برکت قرائت قرآن در خانه ها]
- ۴۵۷ ..... [اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصائب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام]
- ۵۰۱ ..... [پاداش ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام در قالب شعر]
- ۵۰۲ ..... [حرز حضرت رضا علیه السلام برای نجات از بلا و شر شیاطین]
- ۵۰۴ ..... [آثار مؤلف تاکنون]
- ۵۰۵ ..... [درباره مرکز]

## شهید خراسان و پناه شیعیان

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: شهید خراسان و پناه شیعیان / نویسنده محمد حسینی بهارانچی.

مشخصات نشر: اصفهان: اقیانوس معرفت؛ تهران: اشکذر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۴۷۹ ص.

شابک: ۷۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۰۶۳۷-۰۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد لاتینی شده: Shahide - Khorasan - va panahe - Shiayan.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.

رده بندی کنگره: BP۴۷/ح۴۴ ش ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۷۳۰۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

خطبه الكتاب ... ۱۱

هدف از تألیف کتاب حاضر ... ۱۲

تاریخ ولادت و ذکر القاب و کنیه و نقش خاتم امام علیه السلام ... ۱۵

علت ملقب شدن امام علیه السلام به رضا ... ۱۸

احوال مادر امام علیهما السلام ... ۱۹

امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۲۵

تصریح موسی بن جعفر به امامت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ... ۲۶

متن وصیت نامه موسی بن جعفر علیهما السلام ... ۲۹

شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام و امامت علی بن موسی علیه السلام ... ۳۴

صلوات مخصوصه حضرت کاظم علیه السلام ... ۳۹

اشعار بعضی از شعرای عرب در شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام ... ۴۰

نام های ائمه و پدران و مادران آنان در لوح فاطمه علیهم السلام ... ۴۲

سؤالات خضر از امیرالمومنین و گواهی او بر امامت ائمه علیهم السلام ... ۴۵

پاداش کسی که در دوران غیبت به امامت ائمه علیهم السلام پایدار باشد ... ۵۱

احوال واقفیه و منکرین امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام ۵۲ ...

خصایص امام علیه السلام و وجوب اطاعت او بر مردم ۵۴ ...

گروه واقفیه و علت نپذیرفتن امامت حضرت رضا علیه السلام ۵۹ ...

تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خبر لوح ۶۳ ...

نسخه دیگری از لوح فاطمه علیها السلام ۶۷ ...

معجزات و امور شگفت حضرت رضا علیه السلام ۷۱ ...

[اطلاع امام علیه السلام از نیت مردم] ۷۱ ...

[هدایت مخالفین به دست امام رضا علیه السلام] ۷۵ ...

[خبر دادن حضرت رضا علیه السلام از مرگ ابو حمزه بطنانی] ۸۰ ...

[مقام حضرت رضا علیه السلام نزد ملائکه] ۸۱ ...

[ولایت تکوینی امام علیه السلام و حضور ملائکه در خدمت آن حضرت] ۸۷ ...

توصیف حضرت رضا علیه السلام از مقام امام و امامت در اسلام ۸۹ ...

مناظرات و مباحث اعتقادی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ۱۰۳ ...

مناظرات حضرت رضا علیه السلام با صاحبان ادیان و ملل ۱۰۴ ...

سخن امام علیه السلام در معنای هدایت و گمراهی ۱۰۵ ...

مناظره حضرت رضا علیه السلام با یکی از منکرین وجود خدا ۱۰۶ ...

پایین ترین درجه معرفت به خداوند ۱۱۱ ...

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در باره قضا و قدر ۱۱۳ ...

سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره جبر و تفویض ۱۱۶ ...

معانی اسماء و صفات خداوند و اشتباه اهل غلو ۱۱۹ ...



خطبه امام رضا علیه السلام در باره توحید ... ۱۲۴

عصمت انبیاء و پیامبران علیه السلام ... ۱۳۲

سخنان دیگری از حضرت رضا علیه السلام در باره عصمت پیامبران علیه السلام ... ۱۴۱

تفسیر حضرت رضا علیه السلام نسبت به آیه «و فدیناه بذبحٍ عظیمٍ» ... ۱۶۳

خلاصه ای از عقاید و معارف شیعه از زبان مبارک حضرت رضا علیه السلام ... ۱۶۶

شفاعت در اعتقاد امامیه ... ۱۸۴

فلسفه و علل احکام در سخنان حضرت رضا علیه السلام ... ۱۸۵

فلسفه و علل احکام ... ۱۸۶

فلسفه و علل احکام به نقل فضل بن شاذان ... ۱۸۸

مرقومه حضرت رضا علیه السلام در فلسفه احکام برای محمد بن سنان ... ۱۹۵

عبادت و اخلاق حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۲۰۵

عبادت و اخلاق شریفه حضرت رضا علیه السلام ... ۲۰۶

عبادت امام علیه السلام از مدینه تا خراسان ... ۲۱۰

اخلاق شریفه امام علیه السلام نسبت به شیعیان خود ... ۲۱۹

مصائب و شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۲۲۹

علی بن موسی الرضا علیه السلام و هارون الرشید ... ۲۳۰

تبعید حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس ... ۲۳۵

ورود حضرت رضا علیه السلام به بصره و کوفه و سخنان او با اهل کتاب ... ۲۴۰

ورود امام علیه السلام به نیشابور و حدیث سلسله الذهب ... ۲۶۳

برکات و معجزات حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ... ۲۶۵





برکات امام علیه السلام در مسیر نیشابور به خراسان ... ۲۷۱

متن دیگری از حدیث سلسله الذهب ... ۲۷۵

علت پذیرفتن ولایت عهدی مأمون از سوی امام علیه السلام ... ۲۷۸

حرکت حضرت رضا علیه السلام برای نماز عید به امر مأمون ... ۲۸۶

اجابت دعای حضرت رضا علیه السلام ... ۲۹۰

دعای حضرت رضا علیه السلام برای باران و هلاکت حاجب مأمون ... ۲۹۸

انگیزه مأمون برای به شهادت رساندن حضرت رضا علیه السلام ... ۳۱۲

شهادت حضرت رضا علیه السلام به دست مأمون علیه اللعنه ... ۳۱۶

شهادت حضرت رضا علیه السلام به نقل اباصلت هروی ... ۳۱۹

پاداش و برکات زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۳۲۹

پاداش و برکات زیارت حضرت رضا علیه السلام ... ۳۳۰

خلوص زایر و عنایات حضرت رضا علیه السلام ... ۳۴۰

معنای معرفت و شناخت حق امام علیه السلام ... ۳۴۲

اجابت دعا در حرم مطهر امام رضا علیه السلام ... ۳۴۴

اشعار دعبل خزاعی نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۳۴۶

قصه دعبل در وقت مرگ ... ۳۵۶

برکات قبر مطهر امام رضا علیه السلام ... ۳۵۷

فضیلت بقعه و حرم مطهر امام رضا علیه السلام ... ۳۷۴

معجزات و کرامات بقعه مبارکه رضوی علیه السلام ... ۳۸۰

تفاوت معجزه و سحر و امثال آن ... ۳۸۱



سه اعجاز مشابه از سه امام علیه السلام ... ۳۸۵

پیام امام رضا علیه السلام به شیعیان به وسیله حضرت عبدالعظیم ... ۳۹۰

عنایات حضرت رضا علیه السلام به زوار خود ... ۳۹۱

۱- پاسخ نامه از سوی حضرت رضا علیه السلام ... ۳۹۱

۲- مرگ در راه زیارت حضرت رضا علیه السلام ... ۳۹۳

۳- لطف امام هشتم علیه السلام به زائر خود ... ۳۹۵

۴- معجزه زیبایی از حضرت رضا علیه السلام ... ۳۹۷

۵- صله حضرت رضا علیه السلام ... ۳۹۸

۶- شفای پای خشکیده به برکت حضرت رضا علیه السلام ... ۳۹۹

۷- شفا و هزینه بازگشت! ... ۴۰۱

سخنان نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابعاد مختلف ... ۴۰۵

سخنان نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۴۰۶

[معیار ارزش] ... ۴۰۶

[عذاب و رحمت] ... ۴۰۶

[گناه و فاصله از بهشت] ... ۴۰۷

[مذمت از غفلت] ... ۴۰۸

[عاقبت نیک] ... ۴۰۸

[آمادگی برای مرگ] ... ۴۰۹

[دوام نعمت] ... ۴۰۹

[کیفر و عذاب زنان گناه کار] ... ۴۱۰



[تشکر از مخلوقین] ۴۱۴ ۰۰۰

[مؤمن و مسلمان] ۴۱۴ ۰۰۰

[اکرام به ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله] ۴۱۵ ۰۰۰

[احسان به مردم] ۴۱۶ ۰۰۰

[آثار خوراکی ها] ۴۱۶ ۰۰۰

[آثار صله رحم] ۴۱۸ ۰۰۰

[حفظ و نشر احادیث] ۴۱۸ ۰۰۰

[اخلاق خوب و اخلاق بد] ۴۱۹ ۰۰۰

[دشمن علی علیه السلام زنازاده است] ۴۲۰ ۰۰۰

[برکات نام محمد و احمد] ۴۲۱ ۰۰۰

[مروّت و عدالت] ۴۲۲ ۰۰۰

[خطر ضایع نمودن نماز] ۴۲۲ ۰۰۰

[آداب غذا خوردن] ۴۲۳ ۰۰۰

[روزهای با برکت هفته] ۴۲۴ ۰۰۰

[خطر فتوای بدون علم] ۴۲۴ ۰۰۰

[آثار هدیه دادن] ۴۲۴ ۰۰۰

[امید احسان] ۴۲۵ ۰۰۰

[خطر تأخیر ازدواج دختران] ۴۲۵ ۰۰۰

[میهمان به خدمت گرفته نمی شود علیه السلام] ۴۲۶ ۰۰۰

[حرمت تزیین نعمت خدا] ۴۲۷ ۰۰۰



[علاقه امام علیه السلام به خوردن خرما] ۴۲۸ ...

[پاسخ امام علیه السلام و مسلمان شدن مرد بلخی] ۴۲۹ ...

[مال دنیا و خطر نپرداختن حقوق واجب] ۴۳۰ ...

[پاداش نیت خیر] ۴۳۱ ...

[تعیین اجرت کارگر قبل از عمل] ۴۳۲ ...

[چه زشت است اصرار بر نافرمانی خدا] ۴۳۴ ...

[عزت در توکل به خداوند] ۴۳۵ ...

[قیامت و پناهنده شده مردم به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله] ۴۳۶ ...

[گناهانی که بخشوده نمی شود] ۴۳۶ ...

[بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام] ۴۳۷ ...

[ارزش اخلاق نیک] ۴۳۷ ...

[راه انجام شدن حوائج دنیا و آخرت] ۴۳۸ ...

[میهمان شدن امیرالمومنین علیه السلام] ۴۳۸ ...

[برکت قرائت قرآن در خانه ها] ۴۴۰ ...

[اشعار فارسی در فضایل و مصائب علی بن موسی الرضا علیه السلام] ۴۴۱ ...

[الاشعار العربیة] ۴۵۸ ...

[پاداش ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام در قالب شعر] ۴۷۷ ...

[حرز حضرت رضا علیه السلام برای نجات از بلا و شر شیاطین] ۴۷۸ ...





الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد حمدا كثيرا دائما يرضاه من عباده و يقبله من الراضين بقضائه و التابعين لمرضاته و السابقين الى جنته و رضوانه.

و الصلاه و السلام على افضل انبياء الله و رسله محمّد المبعوث الى كافه عباده و على خلفاء الله و اوصياء نبيه و عترته الذين اوجب مودّتهم فى كتابه و جعلها اجر رساله نبيه و النبي صلى الله عليه و آله قرنهم بكتاب الله و اوجب التمسك بهم على امتهم و قال صلى الله عليه و آله من تمسك بهم نجى و من تخلف عنهم هوى و من ردّ عليهم غوى و من عاداهم شقى و من نصب لهم فهو فى اسفل درك من الجحيم و لا يشمل شفاعه الشافعين و ليس له حميم يوم الدين و هو محروم من رحمه ربّ العالمين.

اللهمّ وصلّ على افضل الأوصياء امير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب الدين و قائد الغرّ المحجلين و ابى الأئمة الطاهرين على بن ابى طالب سيّد ولد آدم بعد رسول ربّ العالمين و صلّ على السبطين الشهيدين الحسن و الحسين و على على بن الحسين زين العابدين و على محمّد بن على باقر علوم الدين و على جعفر بن محمّد الصادق الأمين و على الكاظم للغيب الامام المبين و على على بن موسى الرضا

المرتضى خليفه رب العالمين و على محمّد بن على الجواد التقيّ و على على بن محمّد الهادي النقيّ و على الحسن بن على الزكيّ العسكريّ و على الحجّه القائم المنتظر المهديّ نور الارض و عمادها و رجاء هذه الأّمّه و سيّدها الذي يملأ الله به الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً عجل الله فرجه الشريف و جعلنا الله من اعوانه و انصاره و المنتظرين لفرجه و لعنه الله على اعدائهم اعداء الله و اعداء

الدين سيّما من ظلم فاطمه الزهراء و امير المؤمنين و غضب حقه الثابت من قبل ربّ العالمين و جلس مجلسه و ضيّع حقه و حقوق اولاده الأئمّه الطاهرين حتّى انتهى ظلمهم الى قتل اولاد النبيّ و اسرهم و تبعيدهم و تشرايدهم من ديارهم صلوات الله عليهم اجمعين فصار ظلمهم سبباً لكلّ ظلم و خيانه و بدعه و هتك حرمة و عصيان و طغيان و حكومه ظالم و فساد في العالمين فعليهم مظلّمه كلّ من ظلم و تعدّى و اسرف و عصى و حكم و اطغى و تجاوز و تردّى و قتل و جنى و ابدع و افترى.

اللهمّ العنهم لعنا و بيلاً و عدّ بهم عذاباً اليماً و لاتغفر لهم ابداً و احشرهم و من تبعهم و اعانهم و رضى بفعالهم الى جحيمك زمراً و ادخلنا و جميع المؤمنين و الموالين لأوليائك في جناتك مع محمد و آله صواتك عليهم اجمعين مسروراً مستبشراً.

### هدف از تأليف كتاب حاضر

خدا را شاكرم كه اين بنده ضعيف و ناچيز را توفيق داد تا در حد توان قطره هايي از دريای فضاييل اوليای او را برای دوستان و عاشقان آنان بنويسيم تا شايد وسيله نجات و آمرزش گناهانم شود و از فيض شفاعت آنان در قيامت محروم نباشم و نام اين حقير نيز در دفتر ذاكرين و ناشرين فضاييل و مصايب اوليای خدا ثبت گردد. به

امید این که این توفیق همیشه رفیق این ذره ناقابل باشد و تا توان دارم در خدمت به دین خدا و اولیای او کوشا باشم؛ چرا که هیچ هدفی در این دنیا برای اهل ایمان بهتر از این نمی باشد. از این رو هرگز نمی خواستم از این موضوع خارج گردم.

و از سویی چون بسیاری از معارف اسلام و تشیع را به طور مشروح در بیانات و سیره مولای خودم حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیهم السلام مشاهده نمودم بر آن شدم که برای تأمین و تحکیم عقاید شیعیان و ازدیاد علاقه و محبت آنان به آن بزرگواران موضوع کتاب خود را به آن حضرت اختصاص دهم و به لطف خداوند آنچه مربوط به آن امام رؤوف و مهربان بود در ابعاد مختلف از کتب معتبر استخراج و با عباراتی ساده و روان جمع آوری نمودم و در اختیار دوستان قرار دادم.

در این کتاب نیز همانند کتب قبلی برای اهل ادب و علاقه مندان به عبارات

معصومین علیهم السلام که دارای نورانیت خاصی می باشد متون عربی را به طور مستقل در پاورقی آورده ام. و نام آن را با مشورت و استمداد از خداوند و اولیای او «شهید خراسان و پناه شیعیان» قرار دادم؛ به امید آن که آن امام رؤوف - صلوات الله و سلامه علیه - همچنان که به زوار خود نوید داده اند که در وقت مرگ و قیامت و صراط و میران و تطایر کتب به فریاد آنان برسند و آنان را از سختی های قیامت برهانند این قطره را به دریای بیکران و بحارانوار فضایل خویش متصل نمایند و از این روسیاه نیز دستگیری فرمایند. (۱)

ص: ۱۳

---

۱- (۱) - أَرْسَلَ النَّمْلُ مِنْ خُلُوصِ وَدَادٍ لِسَيْلِمَانَ نِصْفَ رِجْلِ جَرَادٍ قَائِلًا ذَاكَ مُنْتَهَى جُهْدِي الْهَيْدَايَا بِقَدْرِ مَنْ يُهْدِي حَاشَاءُ أَنْ يُحْرِمَ الرَّاجِيَ مَكَارِمَهُ أَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ غَيْرَ مُحْتَرَمٍ

لازم به یادآوری است که سعی نویسنده در این کتاب و کتاب های دیگر استفاده از متون معتبر و مورد قبول علما بوده است و اگر در ترجمه و یا بعضی از توضیحات حقیر ایراد و ابهامی دیده شود امید دارم این حقیر را با تذکر دوستانه خود راهنمایی فرمایند؛ چرا که هیچ انسانی جز معصومین علیهم السلام خالی از خطا و اشتباه نمی باشد.

ان تَجَدَّ عَيْبًا فَسَدَّ الْخَلَلَا جَلَّ مَنْ لَا عَيْبَ فِيهِ وَ عَلَا

وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّنِي بَشَرٌ أَشْهُوَا وَ أَخْطَأُ مَا لَمْ يَحْمِنِي قَدَرٌ

هر عیب که بینی تو به اصلاح آور بر عیب نظر مکن که بی عیب خداست

از خداوند توفیق خدمت به فرهنگ و معارف اسلامی و نشر معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را خواستارم به امید آن که این هدیه را مولا و آقایم حضرت بقیه الله علیه السلام از این حقیر بپذیرند.

خادم اهل بیت علیهم السلام

سید محمد حسینی بهارانچی

## تاریخ ولادت و ذکر القاب و کنیه و نقش خاتم امام علیه السلام

تاریخ ولادت و ذکر القاب و کنیه و نقش خاتم امام علیه السلام (۱)

۱- علامه مجلسی رحمه الله از کتاب کافی نقل نموده که آن حضرت فرمود: «نقش خاتم و انگشتر من «ما شاء الله لا قوة الا بالله» است.»

(۲) ۲- در همان کتاب نقل شده که امام هشتم علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری قمری به دنیا آمد و در ماه صفر سال ۲۰۳ در سن ۵۵ سالگی [با زهر مأمون الرشید ملعون] از دنیا رحلت نمود.

مرحوم کلینی می گوید: در تاریخ ولادت و شهادت و مدت عمر شریف آن حضرت اختلاف است و آنچه گفته شد به واقع نزدیک تر است. مادر آن بزرگوار «ام ولد» و او را «ام البنین» می نامیده اند.

(۳) ۳- علامه مجلسی رحمه الله از کشف الغمه نیز نقل نموده که کمال الدین

ص: ۱۵

---

۱- (۱) الإمام ابوالحسن ثامن الائمه علی بن موسی الرضا عليهم السلام ولادته و القابه و كناه و نقش خاتمه عليه السلام ۱- فی البحار عن الكافي عن علی، عن أبيه، عن يونس، عن الرضا عليه السلام قال: قال: نقش خاتمی ما شاء الله لا قوة الا بالله. (الكافي ج ۶/۴۱۳ البحار ج ۴۹/۲)

۲- (۲) ۲- و فيه: ولد عليه السلام سنة ثمان و أربعين و مائه، و قبض عليه السلام في صفر من سنة ثلاث و مائتين، و هو ابن خمس و خمسين سنة، و قد اختلف في تاريخه الا أن هذا التاريخ هو الأقصد انشاء الله، و أمه أم ولد يقال لها أم البنين (الكافي ج ۱/۴۸۶).

۳- (۳) ۳- و فی البحار ج ۴۹۸/۲ عن كشف الغمه: قال كمال الدین ابن طلحه: أمنا ولادته عليه السلام ففی حادی عشر من ذی الحجة سنة ثلاث و خمسين و مائه للهجرة، بعد وفات جدّه أبی عبدالله عليه السلام بخمس سنين، و أمه أم ولد تسمى الخيزران المرسيه. و قيل: شقراء النوييه، و اسمها أروى و شقراء لقب لها، و كنيته عليه السلام: ابوالحسن، و ألقابه: الرضا، و الصابر، و الرضى و الوفى، و أشهرها الرضا (كشف الغمه ج ۳/۷۰).

بن طلحه گوید: ولادت امام هشتم علیه السلام در ۱۱ ذی حجه سال ۱۵۳ هجری قمری، پنج سال بعد از وفات جدش امام صادق علیه السلام بوده و مادر آن حضرت «آم ولد» و او را «خیزران مرسیه» و یا «شقراء نوبیه» می نامیدند؛ نام او «اروی» و لقب او «شقراء» بوده است.

سپس می گوید: کنیه امام علیه السلام، «ابوالحسن» و القاب او «رضا» و «صابر» و «رضی» و «وفی» بوده و مشهورترین کنیه آن بزرگوار «رضا» می باشد. (۱)۴- علامه مجلسی رحمه الله سپس از کتاب «اعلام الوری» نقل نموده که آن

ص: ۱۶

---

۱- (۱)۴- و فيه عن اعلام الوری: ولد علیه السلام بالمدينه سنه ثمان و أربعين و مائه من الهجره، و يقال: إنّه ولد لاحدى عشره ليله خلت من ذى القعدة يوم الجمعة سنه ثلاث و خمسين و مائه بعد وفات أبى عبدالله عليه السلام بخمس سنين، و قيل: يوم الخميس و امه أمّ ولد يقال لها أمّ البنين و اسمها نجمه، و يقال: سكن النوبيه و يقال: تكتنم. و قبض عليه السلام بطوس من خراسان فى قريه يقال لها سناباد فى آخر صفر، و قيل: إنّه توفى فى شهر رمضان لسبع بقين منه يوم الجمعة من سنه ثلاث و مائتين، و له يومئذ خمس و خمسون سنه، و كانت مدّه إمامته و خلافته لأبيه عشرين سنه. و كانت فى أيام إمامته بقيه ملك الرشيد، و ملك محمّد الامين بعده ثلاث سنين و خمسه و عشرين يوماً ثمّ خلع الأمين و اجلس عمّه إبراهيم بن المهدي المعروف بابن شكله أربعة عشر يوماً، ثمّ اخرج محمّد ثانياً و بويج له، و بقى بعد ذلك سنه و سبعة أشهر، و قتله طاهر بن الحسين، ثمّ ملك المأمون: عبدالله بن هارون بعده عشرين سنه، و استشهد عليه السلام فى أيام ملكه. (البحار ج ۴/۴۹ عن اعلام الوری)

بزرگوار در سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد و گفته شده آن حضرت در روز جمعه و یا پنجشنبه یازدهم ذی قعدة سال ۱۵۳ قمری، پنج سال بعد از رحلت جدش امام صادق علیه السلام به دنیا آمده است.

مادر آن حضرت «امّ ولد» و کنیه او «امّ البنین» و نام او «نجمه» یا «سکن النوبیه» و یا «تکتم» بوده است.

آن گاه می گوید: امام علیه السلام در آخر ماه صفر در طوس خراسان در قریه ای به نام سناباد از دنیا رحلت نمود. و گفته شده که آن بزرگوار در روز جمعه ۲۳ ماه مبارک رمضان سال ۲۰۳ قمری رحلت نموده و سن مبارک او در آن وقت ۵۵ سال و مدت امامت او ۲۰ سال بوده است.

امامت آن حضرت با آخر خلافت هارون و سه سال و بیست و پنج روز خلافت محمدامین و بعد از خلع شدن امین ۱۴ روز خلافت عموی او ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله همزمان بوده است. که پس از ابن شکله محمدامین به خلافت باز گشت و یک سال و هفت ماه خلافت نمود تا این که طاهر بن حسن او را به قتل رساند. و پس از محمدامین، مأمون الرشید به مدت بیست سال خلافت نمود

و امامت آن حضرت در ایام حکومت مأمون نیز ادامه داشت و به دست او به شهادت رسید.



## علت ملقب شدن امام علیه السلام به رضا

علت ملقب شدن امام علیه السلام به رضا (۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون از بزنتی نقل نموده که گوید: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: عده ای از مخالفین شما [از اهل سنت] گمان کرده اند که مأمون چون پدر شما را برای ولایت عهدی خود پسندید او را به لقب رضا ملقب نمود. حضرت جواد علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، دروغ گفته اند و فاجر شده اند، چرا که خداوند پدرم را رضا نامید به این علت که او مرضی و پسندیده خدا در آسمان و مرضی و پسندیده رسول او و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام در زمین بود.»

بزنتی می گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: مگر این نیست که همه پدران شما

ص: ۱۸

---

۱- (۱) لماذا سُمي عليه السلام بالرضا؟ و في العيون: أبي و ابن المتوكل و ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم و ابن ناتان و الهمداني و المكتب و الوراق جميعا، عن علي، عن أبيه، عن بزنتي قال: قلت لابي جعفر محمد بن علي بن موسى عليهم السلام: انّ قوما من مخالفكم يزعمون أنّ أباك إنّما سمّاه المأمون الرضا لما رضيه لولايه عهده؟ فقال عليه السلام: كذبوا و الله و فجزوا بل الله تبارك و تعالی سمّاه بالرضا عليه السلام لانه كان رضی لله عزّوجلّ في سمائه و رضی لرسوله و الائمه بعده صلوات الله عليهم في أرضه، قال: فقلت له: ألم يكن كل واحد من آبائك الماضين عليهم السلام رضيل لله عزّوجلّ و لرسوله و الائمه بعده عليهم السلام؟ فقال بلى، فقلت: فلم سمّي أبوك عليه السلام من بينهم الرضا؟ قال: لانه رضی به المخالفون من اعداءه كما رضی به الموافقون من اوليائه و لم يكن ذلك لاحد من آبائه عليهم السلام فلذلك سمّي من بينهم الرضا عليه السلام. (العيون ج ۱/۱۳ البحار ج ۴/۴۹).

مرضی خدا و رسول و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام بوده اند؟ فرمود: «آری» گفتم: پس به چه علت پدر شما به «رضا» ملقب شده است؟ امام جواد علیه السلام فرمود: «مخالفین از دشمنان ما [یعنی اهل سنت] از پدرم راضی و او را پذیرفته بودند همچنان که دوستان و شیعیان، او را پذیرفته و از او راضی بودند.»<sup>(۱)</sup> در همان کتاب از سلیمان بن حفص نقل شده که گوید: همیشه موسی

بن جعفر (علیهما السلام) فرزند خود علی علیه السلام را به «رضا» ملقب می نمود و می فرمود: «فرزندم رضا را نزد من آورید و به فرزندم رضا [چنین] گفتم و یا فرزندم رضا [چنین] گفتم.» و چون او را خطاب می نمود می گفت: «یا اباالحسن».

## احوال مادر امام علیهما السلام

### احوال مادر امام علیهما السلام (۲)

۱- مرحوم صدوق در کتاب عیون، از محمد بن یحیی صولی نقل نموده که

ص: ۱۹

۱- (۲) ۶- و فیہ عن العیون: الدّاق، عن الاسدی، عن سهل، عن عبدالعظیم الحسنی، عن سلیمان بن حفص قال: کان موسی بن جعفر علیہ السلام یسمی ولده علیاً: الرّضا و کان یقول: ادعو لی ولدی الرّضا، و قلت لولدی الرضا، و قال لی ولدی الرضا و إذا خاطبه قال: یا اباالحسن. (المصدر ص ۱۴ و رواه فی البحار ج ۴/۴۹)

۲- (۱) ما جاء فی امّ الرّضا علیهما السلام و اسمها ۱- العیون: حدّثنا الحاکم ابوعلی الحسن بن احمد البیهقی (بیہق کصیقل: ناحیه قریب نیشابور منها احمد بن الحسن بن ولده اسماعیل و غیرهما). فی داره بنیشابور فی سنه اثنتین (خ ل «اثنتین») و خمسین و ثلثمأه قال: اخبرنا محمد بن یحیی الصولی قراءه علیہ، قال: ابوالحسن الرضا علیہ السلام هو علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن اَبی طالب علیہ السلام و امّه امّ ولد تسمی تکتم علیہ استقرّ اسمها حین ملکها ابوالحسن موسی بن جعفر علیہ السلام .

گوید: مادر علی بن موسی الرضا کنیز و «ام ولد» بود و از زمانی که موسی بن جعفر علیهما السلام او را خریداری نمود «تکتّم» نامیده می شد.

۲- در همان کتاب، از عون بن محمّد کندی نقل شده که گوید: از پدرم علی بن میثم که از همه مردم به امور ائمه علیهم السلام و اخبار و اطلاعات و وصلت های آنان اعرف و داناتر بود شنیدم که گفت: (۱)

مادر موسی بن جعفر علیهما السلام «حمیده المصفاه» که از اشراف عجم بود کنیزی را به نام «تکتّم» خریداری نمود که از همه زن ها از جهت عقل و دیانت و احترام به مولای

ص: ۲۰

---

۱- (۲) - و فيه عن العيون: حدّتنا الحاکم ابوعلی الحسین بن احمد بیهقی، قال: حدّتنا الصولی قال: حدّتنی عون بن محمّد الکندی، قال: سمعت ابي الحسن علی بن میثم یقول (مقول قول عون بن محمّد). و ما رأیت احدا قطّ اعرف بأمر الائمة: و أخبارهم و مناكهمم (خ ل «و مناقبهم»). منه، قال: اشتریت حمیده المصفاه و هی أمّ ابي الحسن موسی بن جعفر و كانت من اشراف العجم جاریه مولده (المولده: التی ولدت بین العرب و نشأت مع اولادهم «ن»). و اسمها تکتّم و كانت من افضل النساء فی عقلها و دینها و اعظامها لمولاتها حمیده المصفاه حتّی أنّها ما جلست بین یدیهما منذ ملکتها اجلالها فقالت لا بنها موسی علیه السلام: یا بنی انّ تکتّم جاریه ما رأیت جاریه قطّ افضل منها ولست اشکّ انّ الله تعالی سیظهر نسلها ان کان لها نسل، و قد وهبتها لك فاستوص خیرابها، فلما ولدت له الرضا علیه السلام سمّاها الطاهره قال:

خود «حمیده المصفاه» با فضیلت تر و شایسته تر بود تا جایی که هرگز مقابل مولای خود «حمیده المصفاه» نمی نشست و به او احترام می نمود. روزی «حمیده المصفاه» مادر موسی بن جعفر، به فرزند خود گفت: فرزند عزیزم! «تکتّم» کنیزی است که من تاکنون بهتر از او کنیزی نیافته ام و شکی ندارم که خداوند نسل او را ظاهر خواهد نمود. و من او را به تو بخشیدم، از او نگهداری کن.» و چون حضرت رضا علیه السلام از او متولّد گردید موسی بن جعفر علیه السلام او را «طاهره» نامید. (۱) عون بن محمّد سپس می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام از «تکتّم» متولّد گردید «تام الخلقه» بود و شیر فراوان می خورد. پس تکتّم مادر او گفت: مرا کمک دهید و یک دایه ای به کمک من بفرستید. به او گفته شد آیا شیر تو کم شده است؟ او گفت: به خدا سوگند، من دروغ نمی گویم، شیر من کم نشده لکن مرا عادت به دعا و اوراد و نماز و تسبیح است و چون فرزندی آوردم از آنها باز مانده ام. (۲) ۳- در همان کتاب از هشام بن احمد نقل شده که گوید: حضرت

ص: ۲۱

۱- (۱) و كان الرضا عليه السلام يرتضع كثيرا و كان تامّ الخلق فقالت: اعينوني بمرضع فقيل لها: أنقص الدّر؟ فقالت: ما أكذب والله ما نقص الدّر، ولكن عليّ ورد من صلواتي و تسبيحي و قد نقص منذولدت. (العيون ج ۱/۱۴)

۲- (۲) ۳- العيون: حدّثنا أبي رضى الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب بن اسحق عن أبي زكريا الواسطي، عن هشام بن احمد قال: قال ابوالحسن الاول عليه السلام: هل علمت أحدا من اهل المغرب قدم؟ قلت: لا، فقال عليه السلام: بلى قد قدم رجل أحمر فانطلق بنا، فركب و ركبا معه حتّى انتهينا الى الرجل، فاذا رجل من اهل المغرب معه رقيق (الرقيق: المملوك واحد و جمع). فقال له: أعرض علينا فعرض علينا تسمع (خ ل «تسعه»). جوار كل ذلك يقول ابوالحسن عليه السلام: لا حاجة لي فيها، ثم قال له: أعرض علينا، قال: ما عندي شيئا فقال له: بلى أعرض علينا قال: لا والله ما عندي الا جاريه مريضه فقال له: ما عليك أن تعرضها؟ (۳) فأبى عليه، ثم انصرف عليه السلام ثمّ أنه أرسلني من الغداليه، فقال لي: قل له كم غايتك فيها؟ فاذا قال: كذا و كذا. فقل: قد أخذتها، فأتيته، فقال: ما أريد ان انقصها من كذا فقلت: قد أخذتها و هولك، فقال: هي لك ولكن من الرجل الذي كان معك بالامس؟ فقلت: رجل من بني هاشم؛ فقال: من أيّ بني هاشم؟

موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: «آیا کسی از اهل مغرب وارد این شهر شده است؟» گفتم: خیر. فرمود: «آری، شخصی به نام احمر وارد شده، باید نزد او رویم.» پس آن حضرت سوار بر مرکب شد، ما نیز همراه او حرکت نمودیم تا نزد آن مرد رسیدیم و دیدیم او از اهل مغرب است و عده ای غلام و کنیز همراه خود آورده است.

(۳) پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: «برده های خود را به ما نشان

ده! پس او نه کنیز را نشان داد و امام علیه السلام هر کدام را می دید می فرمود: «مرا حاجتی در آن نیست، دیگری را بیاور.» آن مرد گفت: دیگر کنیزی ندارم. امام علیه السلام به او فرمود، «آری، کنیز دیگری داری، عرضه کن!» آن مرد گفت: نه به خدا سوگند، کنیزی ندارم جز یک کنیز که مریضه است. امام علیه السلام فرمود: «چه چیزی مانع توست که او را عرضه نمی کنی؟» پس آن مرد پذیرفت که او را نشان دهد.

امام علیه السلام باز گشت و سپس مرا فرستاد و فرمود: «به او بگو! نهایت نظر تو در قیمت او چیست. و چون قیمتی را گفت تو بگو به آن قیمت خریدم.»

پس من نزد آن مرد رفتم و او گفت: از قیمت فلاخی کمتر نمی فروشم. من گفتم: به آن قیمت خریدم. او گفت: من نیز فروختم، اما بگو بدانم آن مردی که دیروز با تو بود که بود؟ گفتم: او مردی از بنی هاشم بود. مرد مغربی گفت: کدام یک از بنی هاشم را می گویی؟ گفتم: او از نیکان و نخبه های آنان بود. مرد مغربی گفت: بیش از این تعریف کن. گفتم: بیش از این نمی دانم. (۱)

پس آن مرد برده فروش گفت: من از حال این کنیز تو را خبر می دهم همانا من او را از دورترین نقطه مغرب خریداری نمودم. و زنی از اهل کتاب که این کنیز را با من دید به من گفت: این کنیز با تو چه می کند؟ گفتم: او را برای خود خریده ام. آن زن کتابی گفت: هرگز نباید چنین کنیزی نزد تو باشد، بلکه او باید نزد شایسته ترین فرد روی زمین باشد و چیزی نزد او نخواهد ماند تا فرزندی از او به دنیا آید که شرق و غرب زمین به او توجه نمایند و از او پیروی کنند.

هشام بن احمد می گوید: من آن کنیز را خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بردم و چیزی نگذشت که حضرت رضا علیه السلام از او متولد گردید.

ص: ۲۳

---

۱- (۱) فقلته: من نقبائهم، فقال: أريد أكثر منه، فقلت: ما عندي أكثر من هذا، فقال: أخبرك عن هذه الوصيفة أني اشتريتها من أقصى بلاد المغرب، فلقيتني امرأه من أهل الكتاب، فقالت: ما هذه الوصيفة معك؟ فقلت: اشتريتها لنفسی، فقالت: ما ينبغي أن تكون هذه الوصيفة عند مثلك! إن هذه الجارية ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض، فلا تلبث عنده إلا قليلا حتى تلد منه غلاما يدين له شرق الأرض و غربها، قال فأتيته بها، فلم تلبث عنده إلا قليلا. حتى ولدت له عليا عليه السلام (العيون ج ۱/۱۸).







۱- مرحوم صدوق در كتاب عيون، با سند خود از احمد بن حسن ميثمي واقفي، از محمد بن اسماعيل بن فضل هاشمي نقل نموده كه گويد: من خدمت موسى بن جعفر عليهما السلام رسيدم در حالي كه آن حضرت سخت بيمار بود، پس گفتم: اگر امر الهي رخ دهد \_ كه البته ما از خداوند مي خواهيم كه چنين چيزي را شاهد نباشيم \_ امر امامت با كه خواهد بود؟ موسى بن جعفر عليهما السلام فرمود: «امامت بعد از من به فرزندم علي منتقل خواهد شد، او وصي و خليفه من مي باشد و نوشته او نوشته من است.» (۱)۲- در همان كتاب، با سند خود، از علي بن يقطين نقل نموده كه گويد: من - (۲)

ص: ۲۶

۱- (۱) نصّ أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام علي ابنه الرضا عليه السلام بالامامه و الوصيه ۱- العيون: حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثني الحسن بن عبدالله بن محمد بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب، عن محمد بن الاصمغ عن احمد بن الحسن الميثمي و كان واقفيا قال: حدّثني محمد بن اسمعيل بن الفضل الهاشمي، قال: دخلت علي أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و قد اشتكى شكايه شديده فقلت له: إن كان ما اسأل الله ان لا يريناه فالي من؟ قال: الي علي ابني و كتابه كتابي و هو وصيي و خليفتي من بعدى. (العيون ج ۱/۲۰)

۲- (۲)۲- و فيه حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه، قال: حدّثنا (خ ل «حدّثني»). محمد بن الحسن الصفار، عن عبدالله بن محمد بن عيسى، عن الحسن (خ ل «حسين») بن محبوب و عثمان بن عيسى عن الحسين بن نعيم الصحاف، قال: كنت أنا و هشام بن الحكم و علي بن يقطين ببغداد فقال علي بن يقطين: كنت عند العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام جالسا، فدخل عليه ابنه الرضا عليه السلام فقال: يا علي هذا سيّد ولدي و قد نحلته كنيته، فضرب هشام براحته جبهته! ثمّ قال: و يحك! كيف قلت؟! فقال علي بن يقطين: سمعت و الله منه كما قلت لك، فقال هشام: أخبرك و الله انّ الأمر فيه من بعده. (العيون ج ۱/۲۱)

خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نشستہ بودم کہ فرزند او حضرت رضا علیہ السلام بر پدر خود وارد شد، پس موسی بن جعفر علیہ السلام روی مبارک خود را بہ من نمود و فرمود: «ای علی بن یقظین! این آقای فرزندان من است و من کنیہ خود را بہ او بخشیدہ ام.»

ہنگامی ہشام بن حکم در بغداد این سخن را از من شنید بہ صورت خود زد و گفت: وای بر تو، چہ گفتی؟! علی بن یقظین می گوید: بہ او گفتم: بہ خدا سوگند،

آنچہ شنیدہ بودم برای تو گفتم: پس ہشام بن حکم گفت: بہ خدا سوگند، امامت بعد از موسی بن جعفر بہ علی بن موسی منتقل خواہد شد.

(۱)۳- در همان کتاب، از منصور بن یونس بن بزرج نقل شدہ کہ گوید: روزی

ص: ۲۷

---

۱- (۱)۳- و فیہ: حدّثنا أبا رضی اللہ عنہ قال: حدّثنا (خ ل «حدّثنی»). الحسین بن محمّد بن عبد اللہ بن عیسی عن أبیہ، عن الحسن بن موسی الحشاب، عن محمّد بن الاصبغ، عن أبیہ عن غنام (خ ل «عثمان»). بن القاسم قال: قال لی منصور بن یونس بن بزرج: دخلت علی أبا الحسن یعنی موسی بن جعفر علیہ السلام یوما فقال لی: یا منصور أما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا، قال: قد صیرت علیا ابنی وصیّی و أشار بیدہ الی الرضا علیہ السلام و قد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی، فادخل علیہ و هنّہ بذلک و أعلم انّی أمرتک بهذا قال: فدخلت علیہ فهنّیتہ بذلک و أعلمتہ ان أمرنی بذلک، ثمّ جحد (خ ل «حج»). منصور فاخذ الاموال الّتی کانت فی یدہ و کسرہا. (ای تصرف فیہا من غیر مبالاہ فأنّہ صار بعد من الواقفہ). (العیون ج ۱/۲۲)

خدمت حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام رسیدم، پس آن حضرت به من فرمود: «ای منصور! می دانی امروز من چه عملی را انجام داده ام؟ گفتم: خیر. امام علیه السلام فرمود: «امروز من فرزندم علی را وصی و جانشین خود قرار داده ام» سپس با دست مبارک به فرزند خود علی بن موسی الرضا اشاره نمود و فرمود: «من کنیه خود را به او بخشیدم و او پس از من جانشین من خواهد بود. پس نزد او برو و به او تبریک بگو و بدان که تو از طرف من مأمور هستی که چنین کنی.»

منصور بن یونس می گوید: من خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم و او را به امامت بعد از پدر خود تبریک گفتم و به او خبر دادم که موسی بن جعفر علیه السلام مرا به چنین کاری امر نموده است. غنم بن قاسم می گوید: من این سخنان را از منصور بن یونس شنیدم، اما او بعد از موسی بن جعفر [چون اموالی از آن حضرت نزد او بود] امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار نمود و مهر اموال امام را شکست و تصرف نمود [و از واقفیه گردید].

(۱) ۴- در همان کتاب از مفضل بن عمر نقل شده که گوید: من خدمت حضرت

ص: ۲۸

---

۱- (۲) ۴- و فیہ: حدّثنا ابی رضی اللّٰه عنہ، قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن احمد بن أبی عبد اللّٰه البرقی، عن أبیہ عن عبد اللّٰه بن عبد الرحمن، عن المفضل بن عمر: قال: دخلت علی أبی الحسن موسی بن جعفر علیہ السلام و علیّ علیہ السلام ابنه فی حجره و هو یقبله و یمصّ لسانه و یضعه علی عاتقه و یضمّہ الیہ، و یقول: بأبی انت و أمی ما أطیب ریحک و أطهر خلقک و أبین فضلک؟! قلت: جعلت فداک لقد وقع فی قلبی لهذا الغلام من المودّہ ما لم یقع لاحد الا لک؟ فقال لی: یا مفضل هو منی بمنزلی من ابی علیہ السلام ذرّیه بعضها من بعض و اللّٰه سمیع علیم قال: قلت هو صاحب هذا الامر من بعدک؟ قال: نعم، من أطاعه رشد، و من عصاه کفر. (العیون ج ۱/۳۲)

کاظم علیه السلام رسیدم و دیدم او فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه السلام را در دامن گرفته و می بوسد و زبان او را می مکد و او را بر شانه می گذارد و به سینه می چسباند و می فرماید:

«پدر و مادرم فدای تو! چه قدر پاکیزه و خوشبویی و چه قدر فضل و بزرگواری تو آشکار است؟!» گفتم: فدای شما شوم، محبت این فرزند همانند محبت شما در قلب من جای گرفت.

امام علیه السلام فرمود: «ای مفضل! نسبت و منزلت او به من همانند نسبت و منزلت من است به پدرم و ما همه طبق فرموده قرآن ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.»

مفضل می گوید: گفتم: او پس از شما صاحب امر امامت است؟ فرمود: «آری، هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر کس از اطاعت او سرپیچی کند کافر خواهد شد.»

### متن وصیت نامه موسی بن جعفر علیهما السلام

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود از ابراهیم بن عبدالله جعفری، و

ص: ۲۹

۱- (۱) نسخه وصیه موسی بن جعفر علیه السلام العیون: حدّثنا الحسین بن أحمد بن ادریس قال حدّثنا ابی قال: حدّثنا محمّد بن أبی الصهبان عن عبدالله بن محمّد الحجال، أنّ ابراهیم بن عبدالله الجعفری حدّثه عن عدّه من أهل بیته أنّ ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام اشهد علی وصیته اسحق بن جعفر بن محمّد و ابراهیم بن محمّد الجعفری و جعفر بن صالح و معویه بن الجعفریین و یحیی بن الحسین بن زید و سعد بن عمران الانصاری و محمّد بن الحارث الانصاری و یزید بن سلیط الانصاری و محمّد بن جعفر الاسلامی بعد أن أشهدهم: أنّه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله، و أنّ الساعه آتیة لا ریب فیها، و أنّ الوقوف بین یدی الله عزّوجلّ حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله حقّ حقّ، و أنّ ما نزل به الروح الامین حقّ، علی ذلك اُحیی و علیه اُموت و علیه اُبعث انشاء الله، أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطّی، و قد نسخت وصیّته جدّی أمير المؤمنین علیه السلام و وصایا الحسن و الحسین و علی بن الحسین و وصیّته محمّد بن علی الباقر و وصیّته جعفر بن محمّد علیه السلام قبل ذلك حرفا بحرف،

او از عده ای از اهل بیت خود نقل نموده که موسی بن جعفر علیهما السلام افرادی مانند، اسحاق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویه بن جعفرین و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی را شاهد قرار داد و بعد از اقرار به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حقانیت قیامت و حشر بعد از مرگ و حساب و قصاص [و مجازات] در قیامت و حقانیت و وقوف [هر انسانی] در قیامت مقابل حکم الهی و این که آنچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند ابلاغ نموده [و به آن مبعوث گردیده] حق است و آنچه جبرئیل امین از طرف خداوند به رسول او صلی الله علیه و آله القاء نموده حق است و این که من بر چنین اعتقادی زنده هستم و بر چنین

اعتقادی می میرم و در قیامت ان شاءالله مبعوث خواهم شد.

سپس آن حضرت آنان را گواه گرفت و فرمود: «این وصیتی است که من به خط خود نوشته ام و این وصیت من می باشد، چنان که وصیت جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت امام حسن و امام حسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علی باقر و جعفر بن محمّد صادق قبلاً بدون کم و کاست نیز چنین بوده است و من این وصیت را به فرزندم علی و فرزندان دیگرم که بعد از او ان شاءالله خواهند آمد می نمایم.

(۱) پس اگر این فرزندم علی [بن موسی الرضا] از آنان رشد و صلاح دید و دوست داشت که آنان را بر انجام این وصیت اقرار و تنفیذ نماید مجاز خواهد بود و اگر از آنان کراهت داشت و خواست که آنان را از این وصیت نامه خارج نماید اختیار با او خواهد بود و آنان را حق نظر در انجام این وصیت نخواهد بود.

من فرزندم علیّ بن موسی الرضا را متولّی صدقات و اموال و فرزندان بزرگ و کوچک خود قرار داده ام و فرزندان خود ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و امّ احمد را نیز ولایت دادم و امر همسران خود را نیز به عهده فرزندم علی علیه السلام قرار

ص: ۳۱

---

۱- (۱) و اوصیت بها الی علیّ ابنی و بنیّ بعده معه انشاءالله فان آنس منهم رشدا و أحبّ اقرارهم، فذاک له، و ان کرههم و أحبّ أن یخرجهم فذاک له، و لا- امر لهم و اوصیت الیه بصدقاتی و اموالی و صبیانی الذی خلّفت و ولدی و الی ابراهیم و العباس و اسمعیل و أحمد و أمّ أحمد، والی علیّ امر نسائی دونهم و ثلث صدقه اُبی و أهل بیتی یضعه حیث یری و یجعل منه ما یجعل منه ذوالمال فی ماله ان أحبّ أن یجیز ما ذکرک فی عیالی فذاک الیه، و ان کره فذاک الیه و ان أحبّ ان یبیع أو یهب أو ینحل أو یتصدّق علی غیر ما وصیته فذاک الیه و هو أنافی وصیتی فی مالی و فی أهلی و ولدی،

دادم و ثلث صدقات پدرم و اهل بیتم نیز در اختیار اوست، او به هر طریق که خواسته باشد مانند صاحب مال می تواند در آنها اعمال نظر نماید.

او مختار است که در اموال من هر گونه تصرفی مانند فروش و بخشش و حتی صدقه به غیر کسانی که من وصیت نموده ام بنماید. بلکه او همانند من خواهد بود نسبت به مال و اهل و فرزندان من، اگر میل او باشد که برادران خود را که در اول وصیت نامه نام بردم بر حال خود واگذارد مختار است و اگر نظر دیگری داشته باشد نیز مجاز است و هر کدام آنان که بخواهد خواهر خود را به ازدواج در آورد بدون اذن و اجازه او مجاز نخواهد بود.

(۱) و هر سلطانی که در امور داخلی او دخالت کند و یا از انجام آنچه در این وصیت نامه ذکر نمودم جلوگیری کند از خدا و رسول او بیزار خواهد بود و خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نیز از او بیزار می باشند و لعنت خدا و لعنت کنندگان و ملائکه

ص: ۳۲

---

۱- (۱) و ان رأى أن یقرّأخوته الذین سمّیتهم فی صدر کتابی هذا أقرّهم، و ان کره فله أن یخرجهم غیر مردود علیه و ان أراد رجل منهم أن یزوّج أخته فلیس له أن یزوّجها إلاّ باذنه و أمره و ایّ سلطان کشفه عن شیء أو حال بینة و بین شیء ممّا ذکرک فی کتابی، بریء من الله تعالی و من رسوله و الله و رسوله منه بریء و علیه لعنة الله و لعنة اللاعنین و الملائکه المقربین و النبیین و المرسلین أجمعین و جماعه المؤمنین، ولیس لاحد من السلاطین ان یکشفه عن شیء لی عنده من بضاعه و لالا حد من ولدی ولی عنده مال و هو مصدّق فیما ذکر من مبلغه ان أقلّ أو أكثر فهو الصادق و انما أردت بادخال الذین ادخلت معه من ولدی التنویه (خ «التعظیم»). نوه الشیء رفع ذکره و عظّمه. و نوه باسمه: دعاه). باسمائهم.

مقرّبین و همه پیامبران و مرسلین و مؤمنین بر او خواهد بود و هیچ سلطانی حق ندارد نسبت به اموال من که در اختیار اوست دخالت کند. بلکه هیچ کدام از این فرزندان من که مالی از من نزد اوست (بدون اذن او) حق تصرف ندارد و آنچه او می گوید از مقدار آن اموال و کم و زیاد آنها در گفته خود صادق است.

(۱) و این که من [برادران و] افراد دیگر را با او نام بردم مقصود من تعظیم و

احترام آنها بود و درحقیقت اختیار فرزندان کوچک من و مادران آنان و هر گونه تحویل و تحولی از امور آنان به دست اوست، حتی ازدواج آنان بدون اجازه و مشورت با او صحیح نمی باشد و اگر جز این کنند، با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله مخالفت نموده و با او به ستیز برخاسته اند، او به امر نکاح فرزندان من داناتر است پس اگر او مایل بود آنان را تزویج دهد و اگر مایل نبود رها کند و این موضوع را من در اول وصیت نامه خود به آنان سفارش نموده ام و خدا را بر آنان گواه می گیرم و احدی حق ندارد اسرار وصیت نامه مرا افشا نماید و به کسی بازگو کند.

(۲) پس هر کس نسبت به این وصیت نامه تخلف کند گناهکار خواهد بود و هر

ص: ۳۳

۱- (۲) و اولادی الأصاغر و أمهات أولادی، و من أقام منهم فی منزله و فی حجابیه، فله ما کان یجری علیه فی حیوتی ان أراد ذلک و من خرج منهم الی زوج فلیس لها أن ترجع الی جرایتی (خ ل «حضانتی - حزانتی»). الحزانه بالضم: عیال الرجل الذین یهتم بهم و یتحزن لاجلهم. حزن الصبی: کفله ورباه. الجرایه بکسر الجیم: الجاری من الوظائف). الا أن یری علی ذلک و بناتی مثل ذلک،

۲- (۱) و لا- یزوج بناتی (خ ل «نسائی»). احد من اخواتهن من امهاتهن و لا سلطان و لا عمل لهن الا برأیه و مشورته فان فعلوا ذلک فقد خالفوا الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله و حادوه فی ملکة و هو اعرف بمناکح قومه ان اراد أن یزوج زوج و ان اراد ان یترک ترک، و قد اوصیتهم بمثل ما ذکرتم فی صدر کتابی هذا و اشهد الله علیهم و لیس لاحد ان یکشف وصیتی و لا ینشرها و هی علی ما ذکرتم و سمیت فمن أساء فعلیه و من احسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعبید و لیس لأحد من سلطان و لا غیره ان ینقض کتابی هذا الذی ختمت علیه اسفل فمن فعل ذلک فعلیه لعنه الله و غضبه و الملائکه بعد ذلک ظهیر و جماعه المسلمین و المؤمنین و ختم موسی بن جعفر علیه السلام و الشهود. (العیون ج ۱/۳۳)



کس (به آن عمل کند و) به نیکی روی آورد اهل سعادت خواهد بود و البته خداوند به کسی ستم روا نمی‌دارد و هیچ فردی، چه سلطان و چه غیر سلطان، حق ندارد این وصیت نامه را که ممه‌ور به مهر من شده است باز کند و هر کس چنین کند لعنت و غضب خدا بر او خواهد بود و ملائکه الهی و همه مسلمین و مؤمنین حافظ این وصیت نامه می‌باشند و آن را موسی بن جعفر علیه السلام و شهود حاضر ممه‌ور نمودند.»

### شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام و امامت علی بن موسی علیه السلام

(۱) ۱- علامه مجلسی در کتاب بحار از کافی نقل نموده که چون خواستند

ص: ۳۴

---

۱- (۲) شهادت موسی بن جعفر و امامه علی بن موسی علیه السلام ۱- فی البحار عن الکافی: علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن مسافر قال: أمر أبو ابراهیم علیه السلام حین اخرج به، أبا الحسن أن ینام علی بابه فی کلّ لیلہ أبدا ما کان حیّا إلی أن یأتیه خبره. قال: فکنا فی کلّ لیلہ نفرش لأبی الحسن فی الدهلیز ثمّ یأتی بعد العشاء فینام، فاذا أصبح انصرف إلی منزله، قال: فمکت علی هذه الحال أربع سنین، فلما کان لیلہ من اللیالی أبطأ عنا و فرش له فلم یأت کما کان یأتی فاستوحش العیال و دُعروا و دخلنا أمر عظیم من إبطائه.

موسی بن جعفر علیهما السلام را از مدینه خارج کنند آن حضرت به فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه السلام دستور داد که تا زنده است هر شب بستر خود را پشت در خانه قرار دهد و آن جا استراحت کند تا وقتی که از طرف پدر خود به او خبر برسد. مسافر که از خدام آن بزرگوار است می گوید \_ پس از آن ما همیشه بستر حضرت رضا علیه السلام را در دهلیز خانه آماده می کردیم و آن حضرت بعد از عشا می آمد و در بستر خود می خوابید و صبح به منزل خود باز می گشت.

(۱) چهار سال به این کیفیت گذشت تا این که شبی بستر او را آماده کردیم و آن بزرگوار نیامد پس عیال آن حضرت وحشت نموده و دل باختند و از نیامدن آن حضرت اضطراب بزرگی بر ما وارد شد و چون صبح شد وارد خانه شدند و فوراً نزد امّ احمد رفتند و فرمودند: «بیاور آنچه را که پدرم نزد تو سپرده است.» پس امّ احمد ناله و شیون نمود و بر صورت خود زد و گریبان پاره کرد و گفت: به خدا سوگند، مولایم از دنیا رفته است. حضرت رضا علیه السلام او را آرام نمود و فرمود:

«سخنی نگو و چیزی اظهار نکن تا خبر شهادت موسی بن جعفر علیه السلام به والی مدینه برسد.» پس امّ احمد ظرف کوچکی با دو هزار دینار و یا چهار هزار دینار

ص: ۳۵

---

۱- (۱) فلما كان ليله من الغدأتى الدار و دخل إلى العيال و قصد إلى أم أحمد فقال لها: هاتى الذى أودعك أبى فصرحت و لظمت وجهها و شقت جيبها و قالت: مات و الله سيدى فكفها و قال لها: لا تكلمى بشىء و لا تُظهِرِيه حتى يجىء الخبر الى الوالى فأخرجت اليه سफطا و ألفى دینار أو أربعة آلاف دینار فدفعت ذلك أجمع اليه دون غيره.

تحويل حضرت رضا عليه السلام داد و گفت: حضرت موسى بن جعفر عليه السلام دستور داده بود که کسی را از آن مطلع نسازم و این امانت ها را حفظ نمایم تا آن حضرت از دنیا برود و هر که از فرزندان او بعد از آن ها مطالبه نمود به او تحويل دهم و به خدا سوگند آآن دانستم که آقايم موسى بن جعفر عليه السلام از دنیا رفته است.

(۱) پس حضرت رضا عليه السلام آن امانات را گرفتند و آنان را امر به سکوت نمودند تا خبر شهادت موسى بن جعفر عليه السلام به مدینه رسید و از آن پس حضرت رضا عليه السلام دیگر در دهلیز خانه نخوايیدند و چون خبر شهادت موسى بن جعفر عليه السلام به مدینه رسید ما روزها را شماره کردیم و دانستیم که آن حضرت در همان شبی که حضرت رضا عليه السلام به بستر خود نیامد از دنیا رفته است.

(۲)۲- در همان کتاب، از کافی، از صفوان جمال نقل شده که گوید: به حضرت

ص: ۳۶

۱- (۱) و قالت: أنه قال لي فيما بيني وبينه و كانت أثيرة عنده احتفظي بهذه الوديعه عندك لا تطلعي عليها أحدا حتى أموت، فاذا مضيت فمَنْ أتاك من ولدي فطلبها منك فادفعيها اليه و اعلمي أنني قدمت و قد جائتني و الله علامه سيدي. فقبض ذلك منها و أمرهم بالامساك جميعا الي أن ورد الخبر و انصرف فلم يعد بشي ء من المبيت كما يفعل، فما لبثنا إلا أياما يسيره حتى جائت الخريظه بنعيه فعددنا الأيام و تفقدنا الوقت، فاذا هو قدمات في الوقت الذي فعل أبو الحسن عليه السلام ما فعل من تخلفه عن المبيت و قبضه لما قبض (البحار ج ۴۸/۲۴۶).

۲- (۲)۲- وفيه عنه: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان قال: قلت للرضا عليه السلام: أخبرني عن الامام متى يعلم أنه امام؟ حين يبلغه أن صاحبه قد مضى أو حين يمضى؟ مثل أبي الحسن عليه السلام قبض ببغداد و أنت ههنا؟ قال: يعلم ذلك حين يمضى صاحبه، قلت: بأي شيء؟ قال يلهمه الله. (البحار ج ۴۸/۲۴۷ عن الكافي ج ۱/۳۸۱)

رضا علیه السلام گفتم: امام چه وقتی می فهمد که مقام امامت به او منتقل شده است؟ وقتی که خبر رحلت امام به او می رسد یا وقتی که امام از دنیا می رود؛ چنان که موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد از دنیا رفت و شما در اینجا بودید؟

امام علیه السلام فرمود، «در همان ساعتی که امام قبلی از دنیا می رود او می داند که امامت به او منتقل شده است.» صفوان می گوید: گفتم: از کجا به او خبر می رسد؟ فرمود: «خداوند به او الهام می فرماید.»

(۱)۳- علامه مجلسی، در بحار، از کتاب عیون المعجزات نقل نموده که گوید:

از راه های صحیح و معتبر به دست آمده که سندی بن شاهک خرمای مسمومی را برای حضرت کاظم علیه السلام آماده نمود و آن حضرت را اجبار نمود تا ده دانه از آن خرمای مسموم را تناول نماید. پس سندی گفت: بیش از این میل کنید. امام علیه السلام به او فرمود: «تو به آن هدفی که داشتی و به آن مأمور بودی رسیدی.»

(۲) سپس گوید: چند روز قبل از شهادت امام علیه السلام سندی بن شاهک قضات و

ص: ۳۷

---

۱- (۳)۳- و فی البحار عن عیون المعجزات: فی کتاب الوصایا لابی الحسن علی بن محمّد بن زیاد الصّیمری وروی من جهات صحیحہ أنّ السّندی بن شاهک حضر بعد ما کان بین یدیه السّم فی الرطب و أنّه علیه السلام أکل منها عشر رطبات، فقال له السّندی: تزداد؟ فقال علیه السلام له: حسبک قد بلغت ما یحتاج الیه فیما امرت به، ثمّ أنّه أحضر القضاة و العدول قبل وفاته بأیام و أخرجهم الیهم و قال: إنّ النّاس یقولون: إنّ أبا الحسن موسی فی ضنک و ضرّ، وها هو ذا لاعلّه به و لا مرض و لا ضرّ.

۲- (۱) قالت علیه السلام فقال لهم: اشهدوا علیّ أنّی مقتول بالسّم، منذ ثلاثه آیام اشهدوا أنّی صحیح الظاهر لکنّی مسموم، و سأحمّر فی آخر هذا الیوم حمرة شدیدة منکره و أصفرّ غدا صفره شدیدة، و أبيضّ بعد غد و أمضی الی رحمہ اللّٰه و رضوانه فمضی علیه السلام کما قال فی آخر الیوم الثالث فی سنه ثلاث و ثمانین و مائه من الهجرة و کان سنّه علیه السلام أربعاً و خمسين سنه، أقام منها مع أبی عبد اللّٰه علیه السلام عشرين سنه و منفرداً بالامامه أربعاً و ثلاثین سنه (البحار ج ۴۸/۲۴۸ عن عیون المعجزات ص ۹۵).

عدول را جمع نمود و گفت: مردم می گویند موسی بن جعفر در سختی و شدت به سر می برد شما ببینید آیا بیماری و یا فشار و ناراحتی بر او هست؟ امام علیه السلام روی مبارک خود را به آنان نمود و فرمود: «شاهد باشید که من سه روز دیگر به وسیله سَمی که به من داده اند کشته خواهم شد لکن الان در ظاهر سالم هستم و در آخر امروز رنگ من شدیداً قرمز خواهد شد و فردا شدیداً زرد خواهد شد و روز سوم سفید خواهد شد و سپس به رحمت و رضوان الهی خواهم رفت.»

پس آن بزرگوار چنان که فرموده بود در آخر روز سوم سال ۱۸۳ هجری قمری از دنیا رحلت نمود و سن مبارک آن حضرت ۵۴ سال بود که بیست سال آن را با پدر خود امام صادق علیهما السلام گذرانده بود و سی چهار سال بعد از پدر خود مدت امامت آن حضرت بود.

(۱)۴- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کتاب کافی، از بزنطی، ضمن حدیث

ص: ۳۸

---

۱- (۲)۴- فی البحار عن الکافی: محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن البزنطی، عن الرضا علیه السلام قال فی حدیث طویل فلولا أنّ الله یدافع عن أولیائه و ینتقم لاولیائه من أعدائه أما رأیت ما صنع الله بآل برمک و ما انتقم الله لابی الحسن علیه السلام و قد کان بنو الاشعت علی خطر عظیم فدفع الله عنهم بولایتهم لابی الحسن علیه السلام . (البحار ج ۴۸/۲۴۹ عن الکافی (۲/۲۲۴)

مفصلی از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود: «اگر خداوند از اولیای خود دفاع

نمی کرد و انتقام آنان را از دشمنان نمی گرفت [دشمنان آنان را زنده نمی گذاردند]. مگر ندیدی خداوند با آل برمک چه کرد؟ و برای موسی بن جعفر علیه السلام چگونه از آنان انتقام گرفت؟ و فرزندان اشعث چون ولایت آن حضرت را پذیرفتند خداوند آنان را از خطر بزرگی نجات داد؟»

### صلوات مخصوصه حضرت کاظم علیه السلام

مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الامال از سید بن طاوس در کتاب مصباح الزائر صلوات مخصوصه ای را ضمن زیارت حضرت کاظم علیه السلام نقل نموده که مشتمل بر فضایل و مصایب و کثرت عبادت آن بزرگوار است شایسته است که ما نیز آن را نقل نماییم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ صَيِّ الأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الأَخْيَارِ وَعَيْبِهِ الأَنْوَارِ وَ وَاوْرَثِ السَّكِينَةَ وَ الوِقَارِ وَ الْحَكْمِ وَ الأَثَارِ.

الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالنَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمَوَاصِي لِمَا إِسْتَتَفَرَّ حَلِيفِ السَّحْرِ مَدَّ الطَّوِيلَ وَ الدُّمُوعِ العَزِيْرَةَ وَ المُنَاجَاتِ الكَثِيرَةَ وَ الصَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةَ لَهُ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ العَيْدِلِ وَ الخَيْرِ وَ الفضْلِ وَ النَّدَى وَ البَدْلِ وَ مَالِفِ البُلُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ المُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ المُقْبُورِ بِالجُورِ وَ المُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ المُطَامِيرِ ذِي السَّاقِ المُرْضُوضِ بِحَلَقِ القُيُودِ وَ الجِنَازَةِ المُنَادِي عَلَيَّهَا بِعُدْلِ الإِسْتِخْفَافِ وَ الوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ المُصْطَفَى وَ أَبِيهِ المُرْتَضَى وَ أُمِّهِ

سَيِّدِ النَّسَاءِ يَارِثِ مَغْضُوبٍ وَوَلَاءِ مَسْلُوبٍ وَأَمْرِ مَغْلُوبٍ وَدَمٍ مَطْلُوبٍ وَسَمِّ مَشْرُوبٍ

اللَّهُمَّ وَكَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمَحَنِ وَتَجَرَّعَ عُصِيصِ الْكُرْبِ وَاسْتَسَلِمَ لِرِضَاكَ وَأَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَمَحَضَ الْخُشُوعَ وَاسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَعَادَى الْبِدْعَةَ وَأَهْلَهَا وَلَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَنَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَأَنْتُمْ صَلَّيْتُمْ عَلَيْهِ صِلَاةً نَامِيَةً مُنِيفَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شِفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَقُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَبَلَّغَهُ عَنَّا تَحِيَّهً وَسَلَاماً وَآتَنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مُوَالَاتِهِ فَضْلاً وَإِحْسَاناً وَمَغْفِرَةً وَرِضْوَاناً إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَالتُّجَاوُزِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

محدث قمی سپس می گوید: در احادیث بسیاری وارد شده است: «زیارت آن حضرت مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است» و در روایتی آمده است «مثل آن

است که کسی حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و در روایت دیگری، آمده است: «مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کند» و در حدیث دیگری آمده است: «هر کس آن حضرت را زیارت کند بهشت از برای اوست.»

همچنین می گوید: خطیب در «تاریخ بغداد» از علی بن خلیل نقل کرده که گوید: هیچ امر دشواری مرا روی نداد که بعد از آن نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بروم و به آن جناب متوسل شوم مگر آن که خدای تعالی آن را برای من آسان کرد. (منتهی الامال، ص ۴۰۰).

### اشعار بعضی از شعرای عرب در شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام

عَجَبًا لِحَلْمِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَانَاتِهِ فِي مَهَلَةِ الْإِشْرَارِ

ص: ۴۰

كيف القرار لأرضه و سماءه و بنو البتول مشرد الكفار

لهفى لموسى الكاظم بن الصادق نجل التبي خليفه الابرار

أمر الرشيد بن اللعين لأخذه غضبا عليه بروضه المختار

جزوه قسرا عن مدينه جدّه حين الصلاه مناجيا للبارى

نادى بقلب مكمدا يا جدنا يا للفضيحه من يد الفجار

فاقيم بين يدي رشيد كافر متحر كا شفتاه بالاذكار

شتم الرشيد لبغضه و لكفره سبحان ما اجرى على المختار

فى السجن امسى فى القيود مصفدا و سجوده مستغرق بنهار

و تراه فى قعر السجن معذبا كاللؤلؤ المكنون قعر بحار

ايامه مثل الليالى مظلمه و نجومه دمع كعين الجارى

و بتسع تمر سمّه فى داره احشاءه قد او قدت بالنار

و بدت جنازته و اشرق نوره نور الاله رأى اولوا الابصار

كالعرش حُمل فوق اربع حامل ابن التبي و سيد الابرار

و يقول المؤلف:

و لقد بكت ملائكه السماء لقتله و الانبياء المرسلون بغير قرار

يا شيعه المصطفى فابكوا له و لقد بكته خيره الأخيار

و ارجوا به شفاعه جدّه الم \_صطفى فهو خير آل نزار



## نام های ائمه و پدران و مادران آنان در لوح فاطمه علیهم السلام

(۱) ۱- مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود از، ابی نصره نقل نموده که می گوید: حضرت باقر علیه السلام هنگام رحلت خود فرزندش امام صادق علیه السلام را طلب نمود تا عهد امامت را به وی منتقل نماید پس برادر او زید بن علی بن الحسین علیه السلام به برادر خود گفت: اگر امامت را در دو برادر همانند حسن و حسین قرار می دادی امید آن بود که خطائی نکرده باشی.

(۲) امام باقر علیه السلام به برادر خود زید فرمود: «هرگز امانت ها و پیمان ها با مثال و

ص: ۴۲

۱- (۱) النصوص علی الرضا علیه السلام بالإمامه فی جمله الائمه و ذکر آبائهم و امهاتهم علیهم السلام ۱- العیون: حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی، قال: حدّثنا الحسین بن اسمعیل، قال: حدّثنا ابو عمر و سعید بن محمّد بن نصر القطّان، قال: حدّثنا عبیدالله بن محمّد السلمی، قال: حدّثنا محمّد بن عبد الرحیم قال: حدّثنا محمّد بن سعید بن محمّد، قال: حدّثنا العباس بن ابی عمرو، عن صدقه بن أبی موسی عن ابی نصره قال: لَمَّا احتضر ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام عند الوفاه دعا بانه الصادق علیه السلام لیعهد الیه عهدا، فقال له اخوه زید بن علی علیه السلام :

۲- (۲) لو امتثلت فی تمثال الحسن و الحسین علیهما السلام لرجوت ان لا تكون أتیت منکرا، فقال له: یا ابا الحسن (هو کنیه زید). انّ الامانات لیست بالتمثال (خ ل «بالمثال»). و لا العهود بالرسوم، و أنّما هی أمور سابقه عن حجج الله عزّ و جلّ، ثمّ دعا بجابر بن عبد الله فقال له: یا جابر حدّثنا بما عایت من الصحیفه فقال له جابر: نعم یا أبا جعفر دخلت علی مولاتی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، لاهنّتها بمولود الحسین علیه السلام، فاذا بیديها صحیفه بیضاء من درّه، فقلت لها: یا سیده النساء (خ ل «النسوان - نساء العالمین»). ما هذه الصحیفه التي أراها معک؟ قالت: فیها أسماء الأئمه من ولدی قلت لها: ناولینی لأنظر فیها، قالت: یا جابر لولا النهی لکنت أفعل، لکنّه قد نهی أن یمسّها إلاّ تبی أو وصى تبی أو أهل بیت نبی، ولکنّه مأذون لک أن تنظر الی باطنها من ظاهرها، قال جابر: فاذا:

مشابهت و رسوم انجام نمی شود، چرا که مسأله امامت [ که عهد و امانت الهی است ] از اموری است که قبل از خلقت امامان معهود خداوند بوده [ و از طرف او تعیین شده است ] .»

(۱) سپس امام باقر علیه السلام جابر بن عبدالله انصاری را طلب نمود و به او فرمود:

«قصه صحیفه [مادرم فاطمه علیها السلام] را طبق آنچه مشاهده کرده ای بیان کن.» جابر گفت: آری، من خدمت مولای خودم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم تا ولادت امام حسین علیه السلام را به او تبریک بگویم ناگهان در دست او نوشته سفید و نورانی را دیدم و گفتم: ای بانوی عالم! این نوشته چیست؟

فاطمه علیها السلام فرمود: «این صحیفه ای است که نام امامان از فرزندان من در آن

ص: ۴۳

---

۱- (۳) أبوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی أمه آمنه، أبوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی أمه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبدمناف، ابو محمد الحسن بن علی التبر، ابو عبدالله الحسین بن التقی أمهما فاطمه بنت محمد، ابو محمد علی بن الحسین العدل، أمه شهربانو بنت یزدجرد أبو جعفر محمد بن علی الباقر أمه أم عبدالله بنت الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام أبو عبدالله جعفر بن محمد الصادق و أمه أم فروه بنت القاسم بن محمد بن أبی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر أمه جاریه اسمها حمیده المصفاة،

نوشته شده است.» گفتیم: آن را به من بدهید تا بینم. فاطمه علیها السلام فرمود: «ای جابر! اگر از دادن آن ممنوع نبودم چنین می کردم لکن نهی شده است که جز پیامبر و وصی پیامبر و اهل بیت پیامبر آن را لمس کنند و تو مجازی ظاهر آن را بنگری و محتوای آن را بدانی.»

(۱) جابر می گوید: ناگهان دیدم در آن صحیفه نوشته شده بود:

۱- ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، امه آمنه.

۲- ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف.

۳- ابو محمد الحسن بن علی البرّ.

۴- ابو عبد الله الحسین بن التقی، امهما فاطمه بنت محمد.

۵- ابو محمد علی بن الحسین العدل، امه شهربانو بنت یزدجرد.

۶- ابو جعفر محمد بن علی الباقر، امه ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب.

۷- ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و امه ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر.

۸- ابوابراهیم موسی بن جعفر، امه جاریه، اسمها حمیده المصفاه.

ص: ۴۴

---

۱- (۱) ابوالحسن علی بن موسی الرضا امیه جاریه اسمها نجمه، ابوجعفر محمد بن علی الزکی امه جاریه اسمها خیزران ابوالحسن علی بن محمد بن الامین امه جاریه اسمها سوسن، ابو محمد الحسن بن علی الرفیق امه جاریه اسمها سمانه و تکنی ام الحسن، ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجّه الله القائم امه جاریه اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعین. قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السلام والذي اذهب اليه النهی عن تسميته عليه السلام.

۹- ابوالحسن علی بن موسی الرضا، امّه جاریه، اسمها نجمه.

۱۰- ابوجعفر محمد بن علی الزکی، امّه جاریه، اسمها خیزران.

۱۱- ابوالحسن علی بن محمد الامین، امّه جاریه، اسمها سوسن.

۱۲- ابومحمد الحسن علی الرفیق، امّه جاریه، اسمها سمانه و تکئی امّ الحسن.

۱۳- ابوالقاسم محمد بن الحسن، هو حجّه الله القائم، امّه جاریه، اسمها نرجس. صلوات الله عليهم اجمعین

مرحوم صدوق در پایان حدیث می گوید: در این حدیث نام حضرت مهدی برده شده لکن به نظر من بردن نام او جایز نیست.

مؤلف می گوید: چنانکه در کتاب «دوله المهدی علیه السلام» گفته شد نهی از ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام مربوط به زمان هایی بوده که بردن نام آن حضرت سبب گرفتاری شیعیان و متعلقین آن حضرت می شده است.

### سؤالات خضر از امیرالمؤمنین و گواهی او بر امامت ائمه علیهم السلام

(۱) شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود:

«روزی امیرالمؤمنین با امام حسن و امام

ص: ۴۵

---

۱- (۱) فیما سأله الخضر عن امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادته بامامه الأئمه علیهم السلام العیون: حدّثنا أبی و محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید، رضی الله عنهما قالا: حدّثنا سعید بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحمیری و محمد بن یحیی العطار، و أحمد بن ادريس جميعا، قالوا: حدّثنا احمد بن ابی عبدالله البرقی، قال: حدّثنا أبوهاشم داود بن القاسم الجعفری، عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام، قال:

حسین علیهم السلام وارد مسجد الحرام شدند، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر دست سلمان تکیه نموده بود. پس مردی نیک سیما و خوش لباس بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و چون آن حضرت سلام او را پاسخ داد، آن مرد گفت:

(۱) یا امیرالمؤمنین! من از شما سه مسأله را سؤال می‌کنم، اگر پاسخ آنها را دادی

می‌دانم که این مردم مرتکب خلاف شده‌اند و من حکم می‌کنم که آنان از کیفر دنیا و آخرت ایمن نیستند و اگر پاسخ ندادی می‌دانم که شما با آنان یکسان هستید] و حقی از شما تزییع نشده است]. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «از هر چه می‌خواهی سؤال کن.»

(۲) آن مرد گفت: به من خبر بده که چون انسان می‌خواهد روح او کجا می‌رود؟ و بگو بدانم دلیل فراموشی و به یاد آوردن انسان چیست؟ و سؤال سوم علت این که فرزند شباهت به عموها و دایی‌های خود پیدا می‌کند چیست؟

ص: ۴۶

۱- (۲) أقبل امیرالمؤمنین علیه السلام ذات یوم و معه الحسن بن علی علیهما السلام و سلمان الفارسی رضی اللہ عنہ و امیرالمؤمنین علیه السلام متکی علی ید سلمان، فدخل المسجد الحرام اذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس، فسلم علی امیرالمؤمنین علیه السلام فردّ علیہ السلام فجلس، ثم قال: یا امیرالمؤمنین أسألك عن ثلاث مسایل ان أخبرتنی بهنّ علمت انّ القوم قدر کبوا من أمرک ما أفضی (خ ل «قضى»). علیهم اثمّ لیسوا بمؤمنین فی دنیاهم و لافی آخرتهم و ان تکن الآخری علمت أنّک و هم شرع سواء فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام: سلنی عما بدالك، فقال:

۲- (۱) أخبرنی عن الرجل اذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرجل کیف یذکر و ینسی؟ و عن الرجل کیف یشبه ولده الاعمام و الاخوان؟ فالتفت امیرالمؤمنین علیه السلام الی ابي محمّد الحسن بن علی علیهما السلام، فقال: یا ابا محمّد أجبه، فقال: علیہ السلام اما ما سألت عنه من أمر الانسان اذا نام أين تذهب روحه؟ فانّ روحه متعلّقه بالريح و الريح متعلّقه بالهواء الی وقت ما یتحرّک (۲) صاحبها للیقظه، فان اذن الله تعالی برّد تلك الروح علی صاحبها جذبت تلك الريح الروح (هكذا فی اکثر النسخ، ولكن فی بعضها الآخر لفظه «الروح» مقدم علی «الريح»). و جذبت تلك الريح الهواء، فرجعت الروح فاسكنت فی بدن صاحبها، و ان لم یاذن الله عزّوجلّ برّد تلك الروح علی صاحبها جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح، فلم تردّ علی صاحبها الی وقت ما یبعث،

امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک خود را به امام حسن علیه السلام نمود و فرمود: «پاسخ او را بده.»

(۲) پس امام حسن علیه السلام به او فرمود: «اما سؤال تو از این که چون انسان می خوابد روح او کجا می رود؟ همانا روح او در وقت خواب متعلق به باد است و باد متعلق به هوا می باشد و این چنین است تا وقتی که او را تکان دهند که بیدار شود. پس اگر خداوند اجازه بازگشت روح او را به بدن داده باشد روح به بدن صاحبش باز می گردد و اگر اجازه بازگشت به بدن نباشد هوا باد را جذب می کند و باد روح را جذب می نماید و دیگر روح به بدن باز نمی گردد تا وقتی که در قیامت مبعوث شود.»

و اما مسأله فراموشی و به یاد آوردن همانا قلب انسان در ظرفی است و بر آن ظرف سرپوشی است پس اگر انسان در آن حال بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله صلوات کامل بفرستد [کمال صلوات به ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد] آن سرپوش کنار می رود و قلب روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده به یاد می آورد و اگر صلوات بر محمد و آل او نفرستد و یا صلوات ناقص بفرستد [و آل محمد را در صلوات شریک نکند] سرپوش برداشته نمی شود و قلب او تاریک خواهد بود و در فراموشی به سر می برد.

(۱) و اما این که فرزند بسا شبیه عموها و دایی های خود می شود به این علت است که چون مرد با همسر خود با قلبی آرام و عروقی ملایم و بدون اضطراب مجامعت کند نطفه در داخل رحم زن قرار می گیرد و فرزند شبیه پدر و مادر خود می شود و اگر با قلب مضطرب و عروق غیر آرام و بدن لرزان مجامعت کند نطفه مضطرب می گردد و بر بعضی از عروق قرار می گیرد پس اگر بر عروق عموها قرار گیرد فرزند شبیه به عموهای خود می شود و اگر بر عروق دایی ها واقع شود فرزند شبیه به دایی های خود خواهد شد.»

(۲) آن مرد چون این سخنان را شنید گفت: من همان گونه که همیشه شهادت

ص: ۴۸

۱- (۱) و اما ما ذکر ت من أمر الذکر و النسیان، فإن قلب الرجل فی حقّ (یعنی حقّه). و علی الحقّ طبق، فان صلی الرجل علی ذلک علی محمّد و آل محمّد صلوه تامّه، انکشف ذلک الطبّق عن ذلک الحقّ، فاضاء القلب و ذکر الرجل ما کان نسی، فان هو (خ ل «و ان هو»). لم یصل علی محمّد و آل محمّد أو نقص من الصلوه علیهم، انطبق ذلک الطبّق علی ذلک الحقّ، فاطلم القلب و نسی الرجل ما کان ذکره.

۲- (۲) و اما ما ذکر ت من أمر المولود الذی یشبه أعمامه و أخواله، فإنّ الرجل اذا أتى أهله فجامعها بقلب ساکن و عروق هادیه (ای ساکنه). و بدن غیر مضطرب فاستکنّت تلک النطفه فی جوف الرحم خرج الولد یشبه أباه و أمّه، و ان هو أتاها بقلب غیر ساکن و عروق غیر هادیه و بدن مضطرب اضطربت النطفه فوقعت فی حال اضطرابها علی بعض العروق، فان وقعت علی عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه، و ان وقعت علی عرق من عروق الاخوال أشبه الولد أخواله، فقال الرجل: أشهد أنّ لآله الآله و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّ محمّدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلک و أشهد أنّک و صی رسول الله و القائم بحجّته و أشار الی امیر المؤمنین علیه السلام و لم أزل أشهد بها، و أشهد أنّک و صیّه و القائم بحجّته بعدک (بعده) و اشار الی الحسن علیه السلام، و أشهد أنّ الحسین بن علی و صی ابیک و القائم بحجّته بعدک

می داده ام به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله اکنون نیز شهادت و گواهی

می نمایم که تو وصی او و قائم به حجت او می باشی - در این حال به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره نمود - و به امام حسن علیه السلام گفت: و شهادت می دهم که تو نیز وصی پدر خود و قائم به حجت او بعد از او هستی و سپس به امام حسین علیه السلام اشاره نمود و گفت: و شهادت می دهم که تو نیز بعد از برادر خود وصی پدر خود علی علیه السلام هستی، و شهادت می دهم که علی بن الحسین قائم به امر حسین و محمد بن علی قائم به امر علی بن الحسین و جعفر بن محمد قائم به امر محمد بن علی و موسی بن جعفر قائم به امر جعفر محمد و علی بن موسی قائم به امر موسی بن جعفر و محمد بن علی قائم به امر علی بن موسی و علی بن محمد قائم به امر [\(۱\)](#) محمد بن علی و حسن بن علی قائم به امر علی بن محمد می باشد. و شهادت

ص: ۴۹

۱- (۱) و أشهد علی بن الحسین أنه القائم بأمر الحسین بعده، و أشهد علی محمد بن علی أنه القائم بأمر الحسین بعده، و أشهد علی جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی موسی بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، و أشهد علی بن موسی أنه القائم بأمر موسی بن جعفر، و أشهد علی محمد بن علی أنه القائم بأمر علی بن موسی، و أشهد علی بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی الحسن بن علی أنه القائم بأمر علی بن محمد، و أشهد علی رجل من ولد الحسن (خ ل «الحسین» و المراد من الحسن العسکری علیه السلام قوله: لا یکنی یعنی بأبی القاسم و فی هذا الحدیث دلالة علی استمرار تحریم التسمیه الی وقت ظهوره علیه السلام . و قال اکثر علمائنا سیما ارباب الحدیث منهم، لان فی الاخبار لا یسمیه باسمه الا کافر حتی یظهر و ذهب صاحب کشف الغمه و نصیر الدین الطوسی و بهاء الدین الی جواره فی هذه الاعصار لعدم التقیه و حملوا اخبار النهی علی اعصار الخوف و التقیه و الاول هو الاظهر من الاحادیث و موافق للاولی و الاخوط. ن). بن علی لا یکنی و لا یسمی.



می دهم که مردی از فرزندان حسن بن علی \_ که نام و کنیه او برده نمی شود تا امر او در زمین ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد \_ قائم به امر حسن بن علی خواهد بود. و سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد. سپس برخاست و از بین ما رفت.

[\(۱\) امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: «ببین او کجا رفت؟» امام حسن علیه السلام](#)

از مسجد خارج شد و به دنبال او رفت و فرمود: «او چون قدم به خارج مسجد گذارد، من ندانستم به کجای زمین رفت.» و چون خدمت پدر خود بازگشت و پدر را از وضع او آگاه نمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «او را شناختی؟» گفتم: خدا و رسول او و امیرالمؤمنین به او داناترند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «او خضر علیه السلام بود.»

ص: ۵۰

---

۱- (۲) حَتَّى يَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ أَمْرَهُ فِيمَا لَهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا، أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالسَّلَامِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتِهِ، ثُمَّ قَامَ وَ مَضَى فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أبا مُحَمَّدٍ أَتَبِعُهُ فَانظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِثْرِهِ قَالَ: فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتَ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتَهُ، فَقَالَ: يَا أبا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ فَقَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

## پاداش کسی که در دوران غیبت به امامت ائمه علیهم السلام پایدار باشد

(۱) صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از عبدالله بن سلیط نقل نموده که گوید: حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: «ما دوازده امام هدایت یافته هستیم که نخستین مان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخرین مان نهمین فرزند من است و اوست قائم به حق که خداوند زمین را بعد از مردن و فساد به واسطه او احیا خواهد نمود و دین حق را بر همه ادیان حاکم خواهد ساخت؛ گرچه مشرکان را خوش نیاید و برای او غیبتی [طولانی] خواهد بود که در آن دوران عده ای گمراه و مرتد خواهند گردید و عده ای بر دین خود ثابت خواهند ماند و مورد آزار واقع خواهند شد. به آنان گفته می شود: اگر راست می گوئید پس وعده فرج [امام زمانتان] چه شد؟»

(۲) سپس امام علیه السلام فرمود: «آگاه باشید کسی که در دوران غیبت حضرت

ص: ۵۱

۱- (۱) الصابر فی غیبه القائم علیه السلام علی قبول امامه الائمه علیه السلام فی العیون: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروّی، قال: أخبرنا و کیع، عن الربیع بن سعد (خ ل «سعید»). عن عبدالرحمن بن سلیط، قال: قال الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام:

۲- (۲) منّا اثنا عشر مهديًا أولهم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرهم التاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ یحیی الله تعالی به الارض بعد موتها، و یظهر به دین الحقّ منّا اثنا عشر مهديًا أولهم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرهم التاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ یحیی الله تعالی به الارض بعد موتها، و یظهر به دین الحقّ علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون (اشاره الی قوله تعالی فی سوره التوبه. الايه ۳۳). له غیبه یرتد فیها قوم (خ ل «أقوام»). و یثبت علی الدّین فیها آخرون فیؤذون، فیقال لهم: متى هذا الوعدان کنتم صادقین (اشاره الی قوله تعالی فی سوره یونس. الايه ۴۸). أما انّ الصابر فی غیبه علی الاذی و التکذیب بمنزله المجاهد بالسيف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله (العیون ج ۱/۶۸)

مهدی علیه السلام بر این آزارهای روحی و تکذیب‌های [توهین آمیز] صابر باشد او همانند مجاهدی است که مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمنان اسلام بجنگد.»

### احوال واقفیه و منکرین امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون الاخبار، با سند خود، از محمد بن سنان نقل نموده که گوید: یک سال پیش از تبعید موسی بن جعفر علیه السلام به عراق خدمت آن حضرت رسیدم در حالی که فرزند او علی بن موسی الرضا علیه السلام مقابل پدر نشسته بود. پس موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «ای محمد!» گفتم: لبیک! فرمود: «زود باشد که در این سال حرکتی رخ دهد، پس تو را از آن هراسی نباشد.» سپس سر مبارک به زیر

ص: ۵۲

---

۱- (۱) حال من جحد امامه علی بن موسی الرضا علیه السلام فی العیون: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه، عن محمد بن سنان قال: دخلت علی ابی الحسن علیه السلام قبل ان یحمل الی العراق بسنه و علی ابنه علیه السلام بین یدیه، فقال لی: یا محمد فقلت: لبیک قال: انه سیکون فی هذه السنه حرکه فلا تجزع منها ثم أطرق و نکت بیده فی الارض و رفع رأسه الی و هو یقول: و یضللّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء قلت: و ما ذاک جعلت فداک؟ قال: من ظلم ابنی هذا حقّه و جحد امامته من بعدی، کان کمن ظلم علی بن أبی طالب علیه السلام حقّه، و جحد امامته من بعد محمد صلی الله علیه و آله ، فعلمت انه قد نعی الی نفسه، و دلّ علی ابنه فقلت: واللّه لئن مدّ الله فی عمری لا سلّمنّ الیه حقّه و لأقرنّ له بالامامه و أشهد انه من بعدک حجه الله تعالی علی خلقه و الداعی الی دینه، فقال لی:

انداخت و خطی به زمین کشید و روی مبارک به من نمود و فرمود:

(۱) «خداوند ستمکاران را گمراه خواهد نمود و آنچه اراده کند انجام خواهد داد.» گفتم: مقصود شما چیست؟ فرمود: «هرکس به این فرزند من ظلم کند و حق او را ضایع و امامت او را بعد از من انکار نماید مانند کسی است که به علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم نمود و حق او را غضب کرد و امامت او را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نمود.»

پس من دانستم که آن حضرت از مرگ خود خبر می دهد و به امامت فرزند خود اشاره می فرماید. به آن حضرت گفتم: به خدا سوگند، اگر من زنده بودم تسلیم او خواهم بود و حق او را خواهم شناخت و به امامت او اقرار خواهم کرد. الآن نیز شهادت می دهم که او بعد از شما حجت خدا بر خلق او و دعوت کننده به دین

ص: ۵۳

---

۱- (۲) یا محمد یمد الله فی عمرک و تدعوالی امامته و امامه من یقوم مقامه من بعده فقلت: من ذاک جعلت فداک؟ قال: محمد ابنه، قال: قلت: فالرضا و التسلیم، قال: نعم، کذلک و جدتک فی کتاب امیر المؤمنین علیه السلام أما انک فی شیعتنا ابین من البرق فی اللیله الظلماء، ثم قال: یا محمد، انّ المفضّل کان أنسی و مستراحی، و أنت انسهما (إنسهما) و مستراحیهما حرام علی الناران تمسک أبداً.

اوست. امام کاظم علیه السلام فرمود: «ای محمّد بن سنان! خداوند به تو عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و امامت فرزند او دعوت خواهی نمود.» گفتم: فدای شما شوم، فرزند او کیست؟ فرمود: «امام بعد از او محمّد نام دارد.» گفتم: من به امامت او نیز راضی و تسلیم هستم.

امام کاظم علیه السلام فرمود: «آری، چنین یافتم تو را در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام. همانا تو بین شیعیان ما از برق در شب تاریک روشن تر هستی.» سپس فرمود: ای محمّد بن سنان! مفضل بن عمر نیز مورد انس و آرامش روح من است و تو از او به من نزدیک تری و بر آتش (دوزخ) حرام است که به تو نزدیک شود.»

### خصایص امام علیه السلام و وجوب اطاعت او بر مردم

(۱) ۱- شیخ صدوق علیه الرحمه، در کتاب عیون، با سند خود از تمیم بن بهلول، از عبدالله بن ابی هزیل و از ابو معاویه، از جعفر بن محمّد علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «دلیل و حجت بر مؤمنین و قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن [و قرآن ناطق] و

ص: ۵۴

---

۱- (۱) خصایص الامام و وجوب اطاعته و عدد الائمة عليهم السلام ۱- فی العیون: حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، قال: حدّثنا أحمد بن یحیی بن زکریّا القطّان، قال: حدّثنا بکر بن عبد الله بن حبیب، قال: حدّثنا تمیم بن بهلول، قال: حدّثنا عبد الله بن ابی الهزیل و سألته عن الامامه فیمن تجب و ما علامه من تجب له الامامه؟ فقال: انّ الدلیل علی ذلك و الحجّه علی المؤمنین و القائم بامور المسلمین و الناطق بالقرآن و العالم بالاحکام أخو نبی الله و خلیفته علی أمته و وصیّه علیهم و ولیّه الذی کان منه بمنزله هرون من موسی، المفروض الطاعه بقول الله عزّوجلّ:

عالم به همه احکام الهی، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه و جانشین او بر امت و ولی او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که نسبت به پیامبر خدا به منزله هارون است برای موسی و اطاعت او از طرف خداوند در آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) واجب شده است و توصیف او نیز در آیه مبارکه (أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) بیان گردیده.

(۱) و در غدیر خم نیز توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و امامت او از طرف خداوند تثبیت شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از ناحیه پروردگار خود به مردم فرموده: أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بَانْفُسِكُمْ؟ قالوا: بلى، قال صلی الله علیه و آله: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادَ مِنَ عَادَاهُ وَ انصَرَ مِنَ نَصْرِهِ وَ اخذَ مِنَ خِذْلِهِ وَ أعنَ مِنَ أعَانِهِ.

[یعنی: ای مردم! آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری،

ص: ۵۵

---

۱- (۱) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (المائدة، الايه ۵۹). الموصوف بقوله عَزَّوَجَلَّ «أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة. الايه ۵۵) وَ المدْعُو إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمَثْبُوتَ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِقَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بَانْفُسِكُمْ قَالَوا: بلى، قال: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادَ مِنَ عَادَاهُ وَ انصَرَ مِنَ نَصْرِهِ وَ اخذَ مِنَ خِذْلِهِ وَ أعنَ مِنَ أعَانِهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَ أَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ ابْنَا خَيْرِهِ النَّسْوَانَ أَجْمَعِينَ.

چنین است. فرمود: پس هر کس من مولا- و صاحب اختیار اویم علی نیز مولا- و صاحب اختیار اوست. سپس فرمود: خدایا، دوست بدار هر کس علی را دوست می دارد و دشمن بدار هر کس علی را دشمن می دارد و یاری کن هر کس علی را یاری می کند و خوار و ذلیل کن هر کس علی را خار می کند و کمک ده هر کس علی را کمک می دهد].

(۱) سپس فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام امیر مؤمنان و امام و پیشوای متقین و

پرهیزکاران و رهبر و پیشگام سفید رویان بهشتی و افضل اوصیا و بهترین خلق خدا بعد از رسول او صلی الله علیه و آله می باشد و بعد از او حسن بن علی و سپس حسین بن علی دو سبط پیامبر و دو فرزند فاطمه اطهر (بهترین زنان عالم) هستند و بعد از آنان علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و سپس حضرت بقیه الله امام زمان علیهم السلام می باشند که هر کدام پس دیگری امام و حجت الهی خواهد بود.

و آنان عترت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و وصیت رسول خدا نسبت به امامت آنان

ص: ۵۶

---

۱- (۲) ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمد بن علی، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسی بن جعفر، ثمّ علی بن موسی، ثمّ محمد بن علی، ثمّ علی بن محمد، ثمّ الحسن بن علی ثمّ محمد بن الحسن علیه السلام (کذا فی اکثر النسخ ولکن فی النسخه المعبره القدیمة: «ثمّ ابن الحسن»). الی یومنا هذا و احدا بعد واحد، و هم عتره الرسول صلی الله علیه و آله المعروفون بالوصیّه و الامامه لا تخلو الارض من حجّه منهم فی کلّ عصر و زمان و فی کلّ وقت و اوان و هم العروه الوثقی و ائمه الهدی و الحجّه علی اهل الدنیا الی ان یرث الله الارض و من علیها، و کلّ من خالفهم ضالّ مضلّ تارک للحقّ و الهدی و هم المعبرون عن القران و الناطقون عن الرسول صلی الله علیه و آله

معروف و مشهور است و در هیچ زمانی زمین خالی از آنان نبوده و نخواهد بود و آنان دستگیره محکم الهی و رهبران هدایت و حجت های خداوند در روی زمین هستند تا زمانی که خداوند زمین و اهل آن را وارث شود[ و همگان به عالم دیگر منتقل گردند].

(۱) و هر کس با آنان مخالفت کند ضالّ و مضلّ (گمراه و گمراه کننده) و تارک حق خواهد بود و آنان قرآن ناطق و بیان کننده گان علوم رسول خدایند، و هر کس از دنیا برود و معرفت آنان را نیافته باشد مانند زمان جاهلیت مرده است، آئین آنان [از جهت عمل و کردار] تقوا و ورع در دین، عفت، صدق، صلاح، اجتهاد و کوشش در عبادت، ادای امانت به خوب و بد مردم، طول سجود، شب بیداری در عبادت، پرهیز از محرّمات، انتظار فرج با بردباری، مصاحبت و هم نشینی نیکو، و رعایت حق همسایگان و همراهان می باشد.»

(۲) ۲- در همان کتاب، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

ص: ۵۷

۱- (۱) من مات و لا یعرفهم مات میتة جاهلیة و دینهم الورع و العفة و الصدق و الصلاح و الاجتهاد و اداء الامانه الى البرّ و الفاجر و طول السجود و قیام اللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصبر و حسن الصحبه و حسن الجوار، (العیون ج ۱/۵۴) ۲- و فيه حدّثنا ابی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسی بن عبید و محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب الزیّات، عن محمّد بن الفضیل فی الصیرفی عن ابی حمزه الثمالی، عن ابی جعفر علیه السلام قال: انّ الله عزّوجلّ ارسل محمّدا الى الجنّ و الانس و جعل من بعده اثنا عشر وصیّا منهم من سبق و منهم من بقی، و كلّ وصیّ جرت به سنّته و الاوصیاء الذین من بعد محمّد صلی الله علیه و آله علی سنّته اوصیاء عیسی علیه السلام و كانوا اثنا عشر و كان امیر المؤمنین علیه السلام علی سنّته المسیح علیه السلام . (العیون ج ۱/۵۶)

۲- (۲) (اقول: قدورد فی الاحادیث انّ النّاس افرقوا فی علیّ علیه السلام علی ثلث فرق کافراقهم فی عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام فالغلاة من الشیعه ادعوا له الربویّیه و كذلك غلاة النصارى قالوا: المسیح ابن الله و الخوارج طعنوا علیه و سبّوه علی المنابر ثمانین سنه و حکموا علیه بالكفر و كذلك اليهود طعنوا علی عیسی علیه السلام و نسبوا امه الى المناکیر. و اما الفرقة الثالثه فهم اهل العدل الذین نزلوهما منزلهما عند الله.)



«خداوند عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت جن و انس مبعوث نمود و بعد از او دوازده نفر را جانشین و وصی او قرارداد که بعضی گذشته و بعضی باقی مانده اند [و خواهند آمد] و هر وصی از اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله روشی [و دستورالعملی] خواهد داشت و اوصیای بعد از پیامبر اسلام بر روش اوصیای عیسی علیه السلام می باشند و عدد آنان نیز دوازده نفر خواهد بود و امیرالمؤمنین علیه السلام بر روش عیسی علیه السلام می باشد.»

بعضی از شارحین می گویند: در احادیث وارد شده است که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره امیرالمؤمنین علیه السلام همانند عیسی علیه السلام سه دسته شدند غلات از شیعه برای علی علیه السلام ادعای خدایی کردند، چنان که غلات نصارا نیز مسیح را پسر خدا دانستند، خوارج امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم نمودند و نسبت کفر به او دادند و هشتاد سال او را بر سر منابر لعنت کردند، چنان که یهودی ها نیز عیسی علیه السلام را متهم نموده و مادر او را به عمل زشت نسبت دادند، و اما فرقه سوم که آنان را عدلیه [و شیعیان علی علیه السلام] می گویند کسانی هستند که این دو بزرگوار یعنی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت عیسی علیهما السلام را امام و پیامبر دانسته و در همان منزلتی که نزد خداوند دارند قرار داده اند.

از روایات و تاریخ ظاهر می شود که علت نپذیرفتن امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط عده ای از شیعیان مسأله حب دنیا و اموالی بوده است که نزد عده ای از وکلای امام کاظم علیه السلام بوده و شرایط تقیه ایجاب کرده که امام کاظم علیه السلام نتوانند در زمان حیات خود آن اموال را به مصارف لازم برسانند و چون اموال

سنگینی بوده طمع و کلای آن حضرت به آنها جلب شده و آنان در پاسخ حضرت رضا علیه السلام - که بعد از رحلت پدر آن اموال را استرداد فرموده - گفته اند:

چیزی از پدر شما نزد ما نیست و یا آن حضرت به ما اجازه پرداخت آن ها را به شما نداده اند و... و به همین علت از پذیرفتن امامت حضرت رضا علیه السلام نیز امتناع نموده و موفق به قبول آن نشده اند و این است معنای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که می فرماید: «حبّ الدّنيا رأس كلّ خطیئه»؛ یعنی محبت و علاقه به دنیا اساس همه خطاها می باشد؛ اعاذنا الله منها بفضلها و کرمه.

(۱) - مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از ربیع بن

ص: ۵۹

---

۱- (۱) السبب الذی قیل من أجله بالوقف علی موسی بن جعفر علیه السلام ۱- العیون حدّثنا علی بن عبدالله الوراق رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنا أحمد بن ابی عبدالله البرقی، عن أبیه، عن ربیع بن عبدالرحمن، قال: کان واللّه موسی بن جعفر علیه السلام من المتوسّمین یعلم من یقف علیه بعد موته و یجحد الامام بعد امامته فکان یکظم غیظه علیهم و لا یبدي لهم ما یعرفه منهم فسّمی الکاظم لذلك. (البحار ج ۱۱/۳۰۹ عن العیون ج ۱/۱۱۲)

عبدالرحمان نقل نموده که گوید: به خدا سوگند، موسی بن جعفر علیه السلام از متوسمین و اهل فراست بود و می دانست که عده ای از یاران او اهل وقف خواهند شد و امامت حضرت رضا علیه السلام را نخواهند پذیرفت لکن کظم غیظ می کرد و به آنان اظهار نمی نمود و به همین علت به لقب کاظم ملقب گردید.

(۱)۲- در همان کتاب از یونس بن عبدالرحمان نقل شده که گوید: چون حضرت کاظم علیه السلام از دنیا رحلت نمود احدی از وکلای آن حضرت نبود جز آن که اموال زیادی از آن حضرت نزد او بود و این سبب شد که مرگ امام علیه السلام را انکار کنند و امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرند.

سپس می گوید: نزد زیاد قندی، که یکی از وکلای حضرت کاظم علیه السلام بود، هفتاد هزار دینار طلا موجود بود و نزد علی بن ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار بود و

من چون این وضعیت را دیدم و حقیقت برای من روشن گردید و دانستم که امام بعد از موسی بن جعفر حضرت رضا علیهما السلام می باشد مردم را به امامت آن حضرت دعوت نمودم و این دو نفر (یعنی زیاد قندی و ابوحمزه) برای من پیام فرستادند و گفتند: چرا چنین می کنی؟ اگر نیاز به مال داری ما تو را بی نیاز خواهیم نمود و در پیام خود برای من ده هزار دینار طلا ضمانت نمودند به شرط این که من در مورد امامت

ص: ۶۰

---

۱- (۲)۲- و فیه: حدّثنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطار، عن أحمد بن الحسين بن سعید، عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن، قال: لَمَّا مات أبو الحسن علیه السلام و لیس من قوامه أحد الا و عنده المال الكثير، فكان ذلك سبب وقوفهم و جحودهم لموته و كان عند زیاد القندی سبعون ألف دینار و عند علی بن أبی حمزه ثلثون ألف دینار، قال:

حضرت رضا علیه السلام چیزی نگویم.

(۱) پس من به سخن آنان گوش نکردم و گفتم: ما از صادقین علیهم السلام روایت داریم که فرموده اند: «چون بدعت ها ظاهر گردد بر عالم و دانشمند واجب است که علم خود را ظاهر کند [و حقایق را همان گونه که هست افشا نماید] و اگر چنین نکند نور ایمان از او گرفته خواهد شد.» و من هرگز جهاد در راه خدا را رها نخواهم نمود و به همین علت آن دو نفر دشمن من گردیدند و نسبت به من اظهار عداوت کردند.

(۲) ۳- در همان کتاب از احمد بن حمّاد نقل شده که گوید: یکی از وکلای موسی

ص: ۶۱

۱- (۱) فَلَمَّا رَأَيْتَ ذَلِكَ وَ تَبَيَّنَ لِي الْحَقُّ وَ عَرَفْتُ مِنْ أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَرَفْتُ تَكَلَّمْتُ وَ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَيْهِ، قَالَ فَبَعَثْنَا إِلَيْهِ وَقَالَ لِي: كَفَّ، فَأَبَيْتُ، فَقُلْتُ لَهُمَا: إِنَّا رَوَيْنَا عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمُهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلَبَ نُورَ الْإِيمَانِ وَ مَا كُنْتُ لِأَدْعِيَ الْجِهَادَ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ، فَنَاصِبَانِي وَ أَظْهَرَا لِي الْعِدَاوَةَ (البحار ج ۱۱/۳۰۸ عن العيون ج ۱/۱۱۲)

۲- (۲) ۳- وَ فِيهِ حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ، قَالَ: كَانَ أَحَدُ الْقَوَّامِ عَثْمَانَ بْنَ عَيْسَى الرَّوَاسِي (هَذِهِ اللَّفْظَةُ لَيْسَتْ فِي الْبَحَارِ). وَ كَانَ يَكُونُ بِمِصْرٍ وَ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَسَتْ جَوَارِي، قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِنَّ وَ فِي الْمَالِ، قَالَ: فَكُتِبَ: إِنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ قَالَ: فَكُتِبَ إِلَيْهِ: إِنَّ أَبِي قَدِمَاتُ وَ قَدِ قَسَمْنَا مِيرَاثَهُ (خ ل «وَ قَدِ اقْتَسَمْنَا مِنْ مِيرَاثِهِ - اقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ»). وَ قَدِ صَحَّتِ الْإِخْبَارُ بِمَوْتِهِ، وَ احْتَجَّ عَلَيْهِ فِيهِ، قَالَ: فَكُتِبَ إِلَيْهِ: إِنْ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ إِنْ كَانَ قَدِمَاتُ عَلَيَّ مَا تَحْكِي، فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَ قَدِ اعْتَقْتُ الْجَوَارِي وَ تَزَوَّجْتَهُنَّ. (خ ل «زَوَّجْتَهُنَّ»). وَ لَا تَخْفَى دَلَالَهُ هَذَا الْحَدِيثِ عَلَيَّ ذِمَّةَ عَثْمَانَ بْنِ عَيْسَى. (العيون ج ۱/۱۱۳)

بن جعفر علیه السلام عثمان بن عیسای رواسی بود که از طرف آن حضرت در مصر و کالت داشت و مال فراوانی از امام علیه السلام نزد او بود و شش نفر کنیز نیز جزء آن اموال بودند و چون حضرت رضا علیه السلام آن اموال و کنیزان را از او مطالبه نمود او در پاسخ آن حضرت نوشت: پدر شما نمرده و از دنیا نرفته است.

حضرت رضا علیه السلام به او نوشتند: «همانا پدرم از دنیا رفت و ما میراث او را تقسیم نمودیم و مرگ او بین مردم روشن گردید.» و چون امام علیه السلام مرگ پدر خود را اثبات نمود او باز در پاسخ آن حضرت نوشت: اگر پدر شما از دنیا نرفته باشد که البته حقی به اموال او ندارید و اگر چنانکه می گوئید از دنیا رفته باشد او قبل از مرگ خود دستوری به من نداده که اموال او را به شما بدهم و من کنیزان را آزاد نمودم و آنان تزویج نمودند.

(۱) مرحوم صدوق علیه الرحمه در پایان حدیث فوق می گوید: البته موسی بن

ص: ۶۲

---

۱- (۱) قال مصنف هذا الكتاب اعني الصدوق: «لم يكن موسى بن جعفر عليه السلام ممن يجمع المال و لكنه حصل (خ ل) قد حصل». في وقت الرشيد و كثر أعداؤه و لم يقدر على تفريق ما كان يجمع الأ-على القليل ممن يثق بهم في كتمان السر فاجتمعت هذه الاموال لاجل ذلك، و أراد أن لا يحقّ على نفسه قول من كان يسعى به الى الرشيد و يقول: أنه تحمل عليه الاموال، و يعتقد له الامامه و يحمل على الخروج عليه، و لولا- ذلك لفرّق ما اجتمع من هذه الاموال، على أنّها لم تكن أموال الفقراء و أنّما كانت اموال يصل بها موالیه ليكون له اكراما منهم له و برّا منهم به عليه السلام.»

جعفر علیه السلام کسی نبوده که اموالی را نزد خود جمع کند لکن این اموال در دوران حکومت هارون الرشید که دشمنان فراوانی گرد آن حضرت بوده اند جمع شده و امام علیه السلام قدرت پخش آنها را نداشته است و جز به افرادی قلیل اطمینان به کسی نیز نداشته که حافظ اسرار آن حضرت باشد.

از سویی چون نزد هارون سعایت شده بوده که برای موسی بن جعفر اموالی از اطراف می رسد و مردم او را امام خود می دانند امام کاظم علیه السلام نمی خواسته که چنین چیزی به اثبات برسد و خطری برای خود آن حضرت و شیعیان او بشود و الا اموال را پخش می نمود گرچه این اموال مربوط به فقرا نبوده بلکه هدایای شیعیان آن حضرت بوده است.

### تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خبر لوح

(۱) شیخ طوسی در امالی به سند خود از مُحَمَّد بن سنان از امام صادق جعفر بن

مُحَمَّد علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

ص: ۶۳

---

۱- (۲) نُصُوصُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ خَبْرِ اللَّوْحِ الْبَحَارِ: عَنْ أَمَالِي الشَّيْخِ بِسَنَدِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: «لِيَ الْيَكِّ حَاجَةٌ أَرِيدَانِ اخْلُوكَ فِيهَا، فَلَمَّا خَلِيَ بِهِ فِي بَعْضِ الْإَيَّامِ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ اللَّوْحِ الْعَذِيِّ رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ» قَالَ جَابِرٌ: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ دَخَلَتْ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَهْنُتُهَا بَوْلَهَا الْحَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا بَيِّدَهَا لَوْحَ أَخْضَرَ مِنْ زَبْرَجْدٍ خَضِرَاءَ، فِيهِ كِتَابٌ نُورٌ مِنَ الشَّمْسِ، وَاطْيَبُ رَائِحَةٍ مِنَ الْمَسْكَ الْأَذْفَرِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟».

«من در خلوت با تو سخنی دارم.» و چون در بعضی از روزها با جابر تنها شدند، پدرم به او فرمود: «بگو بدانم لوحی که در دست مادرم فاطمه علیهاالسلام دیدی چگونه بود؟» جابر گفت: «خدا را گواه می گیرم که روزی حضور فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - برای تبریک ولادت فرزندش حسین علیه السلام - رفتم ناگهان در دست او لوحی از زبرجد سبز دیدم و چیزهایی در آن نوشته شده بود، که از نور خورشید روشنتر و از مشک اذفر خوشبوتر بود، پس گفتم: ای دختر رسول خدا این لوح و نوشته چیست؟!»

(۱) فاطمه علیهاالسلام فرمود: «این لوحی است که خداوند عزوجل به پدرم هدیه نموده، و نام او و نام شوهرم علی و نام فرزندان و جانشینان او در آن نوشته شده است، پس

ص: ۶۴

۱- (۱) فقالت: «هذا لوح اهداه الله عزوجل إلى أبي، فيه اسم أبي، و اسم بعلي، و اسم الأوصياء بعده من ولدي، فسألته ان تدفعه الي لانسخه، ففعلت؛ فقال له (أبي): «فهل لك ان تعارضني بها؟» قال: «نعم» فمضى جابر إلى منزله و اتى بصحيفه من كاغذ، فقال له (أبي): «انظر في صحيفتك حتى اقرأها عليك» فكان في صحيفته مكتوب: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز العليم، انزله الروح الأمين على مُحَمَّد خاتم النبیین: يا مُحَمَّد عظم اسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي، و لا ترج سواي، و لا تخش غیری، فانه من یرج سواي و یخش غیری اعدّ به عذابا لا اعدّ به احدا من العالمین، یا مُحَمَّد انی اصطفیتک على الأنبياء، و فضلت وصيتك على الأوصياء، و جعلت الحسن عیبه علمی من بعد انقضاء مده ابيه، و الحسين خیر اولاد الأولین و الآخرين، فيه ثبتت الإمامه، و منه یعقب علی زین العابدين، و مُحَمَّد الباقر لعلمی و الداعی إلى سبیلی علی منهاج الحق،

من از آن بانو درخواست نمودم که آن لوح را به من بدهد تا از آن نسخه ای بردارم و من از آن نسخه ای گرفتم، امام صادق می فرماید: «پدرم به او فرمود: «آیا می شود آن را

به من نشان دهی؟» جابر عرض کرد: «بلی» و فوراً رفت و از خانه خود لوحی از کاغذ آورد، پدرم فرمود: «نگاه کن در آن تا آن را برای تو بخوانم.» و در آن نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته ای است از خداوند عزیز و علیم، که روح الامین برای مُحَمَّد خاتم پیامبران نازل نموده، ای مُحَمَّد اسماء مرا به بزرگی یاد کن، و شاکر نعمتهای من باش، و آلاء مرا انکار مکن، و به غیر من امیدوار مباش، و از غیر من هراس مکن، که همانا هر که به غیر من امیدوار شود، و از غیر من بترسد، من به او عذابی خواهم نمود که احدی را چنان عذابی نکرده باشم!

(۱) ای مُحَمَّد من از بین پیامبران خود تو را برگزیدم، و وصی تو را بر اوصیاء دیگر فضیلت دادم، و حسن را بعد از گذشت ایام پدر مخزن علم خود نمودم، و حسین بهترین فرزند اولین و آخرین است که امامت را در او ثابت نمودم، و از او

ص: ۶۵

---

۱- (۱) و جعفر الصّیّادق فی القول و العمل، تشب من بعده فتنه صمّاء، فالویل کلّ الویل للمکذّب بعبدی و خیرتی من خلقی موسی، و علیّ الرّضا یقتله عفريت کافر بالمدينه الّتی بناها العبد الصّالح الی جنب شرّ خلق الله، و مُحَمَّد الهادی الی سبیلی الذّاب عن حریمی، و القیم فی رعیتة حسنّ أعزّ، یخرج منه ذوالأسمین علیّ و الحسن، و الخلف مُحَمَّد یخرج فی آخر الزّمان، علی رأسه غمامة بیضاء تظّله من الشّمس، ینادی بلسان فصیح یسمعه الثّقلین، و الخافقین، هو المهدیّ من آل مُحَمَّد، یملا الأرض عدلاً كما ملئت جوراً. (العیون ج ۱/۴۱ و رواه غیره فی کمال الدین ایضا و رواه المجلسی فی البحار و المفید فی الاختصاص)



علی زین العابدین به وجود خواهد آمد، و از نسل او مُحَمَّد، شکافنده علم من و راهنمای طریق من خواهد آمد، و از اوست جعفر صادق در قول و کردار که بعد از او فتنه کور و صمایی خواهد بود! پس ای وای بر کسی که بنده و برگزیده من، موسی را انکار کند،

و از اوست علی ملقب به رضا که او را عفریت کافری خواهد کشت، و در شهری که بنده صالح من (ذوالقرنین) بنا می کند، در کنار بدترین خلق من دفن خواهد شد، و از اوست مُحَمَّد هادی به طریقه دین من، و نگهدارنده حریم من و کسی که قیم رعیت خود و صاحب عزت و نیکویی است، و از او علی و حسن به وجود خواهند آمد،

و از اوست جانشین او مُحَمَّد که در آخرالزمان خروج و قیام خواهد نمود، و بر سر او ابر سفیدی است که او را از تابش خورشید حفظ می نماید، و با زبان فصیح ندا می دهد که جن و انس و اهل آسمانها و زمین می شنوند که: "او مهدی آل مُحَمَّد است، او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد".

(۱) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از اسحاق بن

ص: ۶۶

---

۱- (۱) و فيه ايضا: حدّثنا أبو محمد الحسن بن حمزه العلویّ رضی الله عنه، قال: حدّثنا أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست السروی، عن جعفر بن محمد بن مالک، قال: حدّثنا محمد بن عمران الکوفی، عن عبدالرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی، عن اسحق بن عمّار، عن أبی عبدالله عليه السلام أنّه قال: یا اسحق ألا أبشرك؟ قلت: بلی جعلنی الله فداک یا بن رسول الله، قال: وجدنا صحیفه باملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطّ أمير المؤمنين عليه السلام فيها: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز العليم (خ ل «الحکیم»)). و ذکر الحدیث مثله سواء الا- أنّه قال فی حدیثه فی آخره: ثمّ قال الصادق علیه السلام یا اسحق هذا دین الملائکه و الرسل، فصنّه عن غیر أهله یصنک الله تعالی و یصلح بالک، ثمّ قال: من دان بهذا أمن من عقاب الله (خ ل «امن عقاب الله - امن عذاب الله»)). عزّوجلّ. (العیون ج ۱/۴۵)

عمار نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای اسحاق! می خواهی تو را بشارت دهم؟» گفتم: آری، فدای شما شوم! فرمود: «ما صحیفه ای را یافته ایم که به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده و در آن چنین نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحیم. این مکتوبی است از ناحیه خدای عزیز و علیم...»

سپس همان صحیفه فاطمه علیه السلام را قرائت فرمود جز آنکه در آخر آن آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «ای اسحاق! این است دین ملائکه و پیامبران خدا. پس آن را از نااهلان حفظ کن تا خدا تو را حفظ نماید و کار تو را اصلاح کند.» سپس فرمود: «هر کس دین خود را با آنچه در صحیفه فاطمه علیه السلام است تأمین کند از عذاب الهی ایمن خواهد بود.»

### نسخه دیگری از لوح فاطمه علیها السلام

(۱) مؤلف گوید: این نسخه با نسخه قبل تفاوت چندانی ندارد و تنها برای

ص: ۶۷

---

۱- (۲) نسخه آخر من لوح فاطمه علیها السلام البحار: حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعا، عن ابی الخیر صالح بن أبی حماد و الحسن بن ظریف جمیعا، عن بکر بن صالح، و حدّثنا أبی و محمّد بن موسی بن المتوکل و محمّد بن علی ما جلیویه. و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و الحسن بن ابراهیم بن تاتانه و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنهم، قالوا: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه، عن بکر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال أبی علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری: انّ لی الیک حاجه فمتی یخفّ علیک ان اخلوبک، فاسئلك عنها؟ قال له جابر: فی أئی الاوقات شئت، فخلا به أبی علیه السلام فقال له: یا جابر اخبرنی عمّا أخبرتک به أمی انّ فی ذلک الوح مکتوبا؟ قال: جابر

اطمینان و توجه اهل ادب و بعضی از شروح آن را ذکر نمودم از این رو نیاز به ترجمه آن نبود و علامه مجلسی این نسخه را از امالی شیخ طوسی نقل نموده و نسخه قبلی از کتاب عیون اخبارالرضا مرحوم صدوق نقل شده است چنان که در کتاب اختصاص شیخ مفید و کافی کلینی و کمال الدین صدوق و غیبت نعمانی و اعلام الوری و احتجاج طبرسی نیز نقل شده است.

أشهد بالله، أنّي دخلت على أمّك فاطمة في حيوة رسول الله صلى الله عليه وآله لا هئتها بولاده الحسين عليه السلام فرأيت في يدها لوحا اخضر ظننت أنه زمرد و رأيت فيه كتابا أبيض شبه نور الشمس، فقلت لها: بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت:

هذا اللوح أهداه الله عزّوجلّ الى رسوله صلى الله عليه وآله فيه إسم أبي و اسم بعلى و اسم ابني و اسماء الاوصياء من ولدي، فأعطانيه أبي عليه السلام: ليسرّني (خ ل «ليسرّني»). بذلك، قال جابر: فأعطتني أمّك فاطمة، فقرأته و انتسخته، فقال أبي عليه السلام: فهل لك يا جابر أن تعرضه عليّ؟ قال: نعم، فمشى معه أبي عليه السلام حتّى انتهى الى منزل جابر، فأخرج أبي عليه السلام صحيفه من رقّ (الرقّ بالفتح: ما يكتب فيه و هو جلد رقيق و منه قوله تعالى: في رقّ منشور). قال جابر:

فأشهد بالله أنّي هكذا رأيت في اللوح مكتوبا «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من

اللّه العزيز الحكيم (و فى نسخه قديمه: العليم، و اما فى اكثر النسخ «الحكيم» كما فى الاصل). لمحَمَّد نوره و سفيره و حجابيه و دليله نزل به الروح الامين من عند ربّ العالمين، عَظْم يا مُحَمَّدِ اَسْمائى و اشكر نعمائى، و لا تجحد آلائى، اَنّى انا الله لا اله الاّ انا، قاصم الجبارين و مدّل الظالمين، و ديان الدّين، اَنّى انا الله لا اله الاّ انا، فمن رجا غير فضلى أو خاف غير عذابى (خ ل «و خاف غير عدلى» و فى الدعاء: بسم الله الذى لا ارجو الاّ فضله و لا اخشى الاّ عدله). عَذْبته عذابا لا اعدّب احدا من العالمين،

فايّاى فاعبد و علىّ فتوكّل، اَنّى لم ابعث نبياّ فاكملت ايامه و انقضت مدّته، الاّ جعلت له وصيّا، و اَنّى فضّلتك على الانبياء و فضّلت، وصيّك على الاوصياء و كرّمتك بشبليّك بعده و بسبطيّك الحسن و الحسين، فجعلت حسنا معدن علمى بعد انقضاء مدّه، ابيّه و جعلت حسينا خازن و حيبى و اكرّمته بالشهاده و ختمت له بالسعاده، فهو افضل من استشهاد، و ارفع الشهداء درجه عندى، و جعلت كلمتى (اى الامامه لآنها المراد من قوله تعالى: و تمّت كلمه ربّك، و هى تامّه فى الكمال على جميع الاحوال و هم عليهم السلام كلمات الله كما قال علىّ عليه السلام: انا كلام الله الناطق). التامّه معه و الحجّه البالغه عنده.

بعترته (اى بعتره الحسين عليه السلام). اُثيب و اعاقب، أوّلهم: علىّ سيّد (خ ل «زين»). العابدين و زين اوليائى الماضين و ابنه شبيه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمى و المعدن لحكمى، سيهلك المرتابون فى جعفر الرادّ عليه كالرادّ علىّ حقّ القول منّى، لأكرمّن مثوى جعفر و لا سرّنه (خ ل «لانصرّنه»). فى اشياعه و انصاره و اوليائه انتجبت (خ ل «انتجب»). بعده موسى و انتجبت (أنيحت - أتيحت) انتجب الناقه: دنى نتاجها، الاناحه: التقدير). بعده فتنه عمياء

لأن خيط (خ ل «خط»). فرضى لا ينقطع و حجّتى لا تخفى، و أنّ اوليائى لا يشقون، الا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتى، و من غير آيه من كتابى فقد افترى علىّ و ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدّه عبدى موسى و حيبى و خيرتى، أنّ المكذّب بالثامن مكذّب بكلّ اوليائى، و علىّ وليّى و ناصرى، و من أضع عليه اعباء النبوه و أمنحه (للمتكلم من يمنح اى اعطيته). بالاضطلاع (اضطلع لهذا الامر: قوى عليه).

يقتله عفريت مستكبر (خ ل «متكبر»). يدفن بالمدينه التى بناها (خ ل «بنى» و المراد من العبد الصالح هو ذوالقرنين «اسكندر»). العبد الصالح الى جنب (خ ل «جانب - جثه» و المراد من شرّ خلقى: هو هرون الرشيد استوجب النار لمعارضته و انكار امامته عليه السلام . اللهم العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد و آخر تابع له على ذلك اللهم عنهم جميعا). شرّ خلقى.

حقّ القول منى لاقرّن عينيه (خ ل «عينه»). بمحمّد ابنه و خليفته من بعده، فهو وارث علمى و معدن حكى (خ ل «حكمتى» و لا يوجد ذلك فى اكثر النسخ الألفى بعض النسخ القديمه). و موضع سرّى و حجّتى على خلقى (خ «لا يؤمن عبد به إلا»). جعلت الجنّه مثواه و شفّعتة فى

سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار

و أختم بالسعاده لابنه علىّ وليّى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على و حيبى اخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمه للعالمين عليه كمال (خ ل «جمال»). موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب.

سيّدل فى زمانه اوليائى و تتهادون رؤسهم (خ ل «تتهادون بروسهم» التهادى. ان يهدى

بعضهم الى بعض). كما تتهدى رؤس الترك و الديلم، فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين، تصبغ الارض بدمائهم و يفسو الويل و الرنين (خ ل «الرنه» الرنه: الصوت، يقال: رنت المرثه اى صاحت). فى نساءهم، اولئك اوليائى حقاً بهم ادفع كل فتنه عمياء حنوس، و بهم اكشف الزلازل و ارفع الآصار (الآصار: الاثقال). و الاغلال، اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المهتدون، قال عبدالرحمن ابن سالم: قال أبو بصير: لولم تسمع فى دهرك الا هذا الحديث لكفاك فصنه (اى فاحفظه). الا عن اهله. (البحار ج ٣٦/٢٠٣ عن امالى الطوسى و رواه فى العيون ج ١/٤١)

## معجزات و امور شگفت حضرت رضا عليه السلام

### [اطلاع امام عليه السلام از نيت مردم]

(١) ١- علامه مجلسى، از كتاب عيون الاخبار صدوق، از ابن ابى كثير نقل نموده كه گوید: هنگامى كه موسى بن جعفر عليه السلام از دنيا رحلت نمود [عده اى از مردم از پذيرفتن امامت حضرت رضا امتناع ورزیدند و بر امامت موسى بن جعفر توقف

ص: ٧١

١- (١) معجزات مولانا على بن موسى و غرايب شأنه عليه السلام ١- البحار عن العيون: محمد بن أحمد السنانى و غير واحد من المشايخ، عن الاسدى، عن سعد بن مالك، عن أبى حمزه، عن أبى كثير قال: لما توفى موسى عليه السلام وقف الناس فى أمره فحججت فى تلك السنه فاذا أنا بالرضا عليه السلام فأضمرت فى قلبى أمراً فقلت: «أبشرا منّا واحداً تتبعه» (القمر: ٢٤). الآيه فمرّ عليه السلام كالبرق الخاطف على فقال: أنا و الله البشر الذى يجب عليك أن تتبعنى فقلت: معذره الى الله و اليك فقال: مغفور لك. (العيون ج ٢/٢١٧ البحار ج ٤٩/٣٨)

کردند. پس من در آن سال به حج رفتم و چون حضرت رضا علیه السلام را دیدم در قلب خود گذراندم که آیا ما باید از چنین شخصی پیروی کنیم. ناگهان آن حضرت علیه السلام مانند برق خاطف به من بر خورد نمود و فرمود: «به خدا سوگند، من همان کسی هستم که تو باید از او پیروی کنی.»

پس من گفتم: من از خدا و از شما معذرت می خواهم (که چنین فکری را از خاطر گذراندم) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «تو را بخشیدم.»

(۱)۲- در همان کتاب از ابو محمد غفاری نقل شده که گوید: دین و بدهکاری

سنگینی ب×ه عهده من آمده بود پیش خود گفتم: راهی برای ادای آن جز رفتن خدمت مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیست.

پس چون صبح شد به در خانه آن حضرت رفتم و چون اجازه خواستم و

ص: ۷۲

---

۱- (۲)۲- و فيه عنه: الوراق، عن ابن بطة، عن الصفار، عن محمد بن عبد الرحمن الهمداني قال: حدثني أبو محمد الغفاري قال: لزمني دين ثقيل، فقلت: ماللقضاء غير سيدي و مولاي أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام فلما أصبحت أتيت منزله فاستأذنت فأذن لي فلما دخلت قال لي ابتداءً: يا ابا محمد، قد عرفنا حاجتك و علينا قضاء دينك، فلما أمسينا أتى بطعام للافطار فأكلنا، فقال عليه السلام: يا ابا محمد تبیت أو تنصرف؟ فقلت: يا سيدي ان قضيت حاجتي فلانصراف أحب الي قال: فتناول عليه السلام من تحت البساط قبضه فدفعها الي فخرجت فدنوت من السراج فاذا هي دنانير حمر و صفر، فأول دينار وقع بيدي و رأيت نقشه كان عليه: «يا ابا محمد الدنانير خمسون: ستّة و عشرون منها لقضاء دينك و اربعة و عشرون لنفقه عيالك، فلما أصبحت فتشت الدنانير فلم اجد ذلك الدينار، و اذا هي لا ينقص شيئاً. (العيون ج ۲/۲۱۸ البحار ج ۴۹/۳۸)

وارد شدم حضرت رضا علیه السلام شروع به سخن نمود و فرمود: «ای ابو محمد! ما حاجت تو را دانستیم و دین تو را به عهده گرفتیم.» و چون شب شد غذایی آوردند و من خدمت آن حضرت افطار نمودم. پس امام علیه السلام فرمود:

شب را می مانی یا به خانه خود می روی؟» گفتم: ای مولای من! اگر حاجت من داده شود بهتر است که از خدمت شما مرخص شوم. پس امام علیه السلام از زیر فرشی که بر آن نشسته بود مثنی از پول برداشت و به من داد و چون خارج شدم و خود را به نور چراغ رساندم دیدم دینارهای زرد و سرخ است و اولین دیناری که به آن برخورد نمودم بر آن نوشته شده بود: «ای ابو محمد! این دینارها پنجاه عدد می باشد، با بیست و شش عدد آن دین خود را ادا کن و بیست و چهار عدد دیگر آن را خرج نفقه عیال خود نما.» و چون صبح شد و دینارها را زیر و رو نمودم آن دینار را نیافتم و چیزی هم از عدد آنها کم نشده بود.

(۱)۳- در همان کتاب از عبدالله مغیره نقل شده که گوید: من از واقفیه بودم

ص: ۷۳

---

۱- (۱)۳- و فيه: علي بن الحسين بن شاذويه، عن محمد الحميري، عن أبيه، عن محمد ابن عيسى بن عبيد، عن الحسن بن علي بن فضال، قال: قال لنا عبدالله بن المغيرة كنت واقفياً و حججت علي ذلك، فلما صرت بمكة اختلج في صدرى شىء فتعلقت بالملترم ثم قلت: اللهم قد علمت طلبتي و ارادتي فأرشدني الى خير الاديان، فوقع في نفسي أن آتى الرضا عليه السلام فأتيت المدينة. فوقفت ببابه فقلت للغلام: قل لمولاك رجل من أهل العراق بالباب، فسمعت نداءه عليه السلام و هو يقول: ادخل يا عبدالله بن المغيرة، فدخلت فلما نظر اليّ قال: قد أجاب الله دعوتك و هداك لدينه، فقلت: أشهد أنك حجّه الله و أمين الله علي خلقه. (العيون ج ۲/۲۱۹ البحار ج ۴۹/۳۹)



[کسانی که به امامت حضرت رضا علیه السلام معتقد نیستند] و با این عقیده بودم که به حج رفتم و چون به مکه رسیدم چیزی بر قلبم خطور نمود و کنار کعبه به ملتزم پناهنده

شدم و گفتم: خدایا، تو تبت و خواسته مرا می دانی، مرا به بهترین ادیان راهنمایی کن. پس ملهم شدم که خدمت امام هشتم علیه السلام بروم و چون به مدینه رسیدم به در خانه آن حضرت رفتم و به غلام آقا گفتم: به مولای خود بگو: مردی از اهل عراق بر در خانه است، ناگهان صدای مبارک امام علیه السلام را شنیدم که فرمود:

«وارد شو ای عبدالله بن مغیره!» و چون وارد شدم امام علیه السلام به من نگاهی نمود و فرمود: «خداوند دعای تو را مستجاب کرد و تو را به دین خود هدایت نمود.» پس من گفتم: شهادت می دهم که شما حجت خدا و امین او بر مردم هستید.

(۱)۴- در همان کتاب از موسی بن مهران نقل شده که گوید: نامه ای به حضرت رضا علیه السلام نوشتم و از آن حضرت در خواست نمودم که در حق فرزندم دعا بفرماید. پس آن حضرت در پاسخ من نوشت: «خداوند فرزند پسر شایسته ای به تو خواهد داد.» پس آن فرزند اول از دنیا رفت و خداوند فرزند پسر دیگری به من عطا فرمود.

(۲)۵- در همان کتاب از محمد بن فضیل نقل شده که گوید: من چون در منطقه

ص: ۷۴

---

۱- (۱)۴- العیون: العطار، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن موسی بن مهران أنه كتب الى الرضا عليه السلام يسأله أن يدعو الله لابن له فكتب عليه السلام إليه «و هب الله لك ذكرا صالحا» فمات ابنه ذلك و ولد له ابن. (العیون ج ۲/۲۲۱ البحار ج ۴۹/۴۲)

۲- (۲)۵- و فيه: الواراق، عن سعد، عن النهدي، عن محمد بن الفضيل قال: نزلت ببطن مرّ فأصابني العرق المدیني فی جنبی و فی رجلی، فدخلت علی الرضا عليه السلام بالمدينه فقال: مالي أراك متوجعا؟ فقلت اني لَمِيا أتيت بطن مرّ أصابني العرق المدیني فی جنبی و فی رجلی فأشار عليه السلام الى المذی فی جنبی تحت الابط، فتكلم بكلام و تفل عليه ثم قال عليه السلام ليس عليك بأس من هذا، و نظر الى المذی فی رجلی فقال: قال أبو جعفر عليه السلام من بلي من شيعتنا ببلاء فصبر كتب الله عزوجل له مثل أجر ألف شهيد فقلت فی نفسي: لا أبرء و الله من رجلی أبدا، قال الهيثم: فما زال يعرج منها حتى مات. (المصدر و رواها فی البحار ج ۴۹/۴۲)

بطن مَرّ وارد شدم در پهلو و پای من بیماری عصبی به نام (عرق مدینی) عارض شد. پس در مدینه خدمت امام رضا رسیدم امام علیه السلام فرمود: «تو را بیمار می بینم؟» گفتم: آری، چون به بطن مَر رفتم این بیماری در پهلو و پای من پیدا شد.» پس امام علیه السلام اشاره ای به پهلو می نمود و چیزی گفت و آب دهان مبارک خود را به آن محل انداخت و فرمود: «تو را از این باکی نیست.» و چون به پای من نگاه نمود، فرمود: «جَدَم امام باقر علیه السلام می فرمود: هر کس از شیعیان ما به بلایی مبتلا شود و بر آن صبر

کند خداوند عزّ و جلّ اجر هزار شهید را برای او می نویسد.» پس من پیش خود گفتم: به خدا سوگند، بیماری پای من بر طرف نخواهد شد.

میثم می گوید: محمّد بن فضیل پیاپی از درد آن پای خود می لنگید تا از دنیا رفت.

### [هدایت مخالفین به دست امام رضا علیه السلام]

(۱)۶- علامه مجلسی در کتاب بحار، از خرائج، از صفوان بن یحیی نقل

ص: ۷۵

---

۱- (۱)۶- البحار عن الخرائج: روی عن صفوان بن یحیی قال: كنت مع الرضا عليه السلام بالمدينة فمرّ مع قوم بقاعد فقال: هذا إمام الرافضة، فقلت له: أما سمعت ما قال هذا القاعد؟ قال عليه السلام: نعم، إنه مؤمن مستكمل الايمان فلما كان بالليل دعا عليه فاحترق دكانه و نهب السرّاق ما بقى من متاعه فرأيت من الغدبين يدي أبي الحسن خاضعا مستكينا فأمر له بشىء ثم قال: يا صفوان أما إنه مؤمن مستكمل الايمان و ما يصلحه غير ما رأيت. (البحار ج ۴۹/۵۵)

نموده که گوید: من در مدینه در کنار حضرت رضا علیه السلام بودم که آن حضرت با عده ای که همراه او بودند به شخصی بر خورد نمودند که [در دکان خود] نشسته بود و چون چشم او به امام رضا علیه السلام افتاد گفت: این امام رافضی هاست صفوان می گوید: من به امام علیه السلام گفتم: شنیدید این شخص چه گفت؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، او شخص با ایمانی است و ایمان او کامل است.»

چون شب شد امام علیه السلام به او نفرین نمود و دکان او سوخت و باقی مانده آن را نیز دزدها به سرقت بردند. صفوان می گوید: فردای آن روز دیدم آن مرد با حال خضوع و بیچارگی مقابل امام هشتم علیه السلام نشسته است. امام علیه السلام دستور دادند که به او چیزی بدهند و سپس به من فرمودند: «او مؤمن مستکمل الایمان است و او را جز آنچه دیدی اصلاح نکرد.»

(۱)۷- در همان کتاب، از محمد بن زید رازی نقل شده که می گوید: هنگامی که

ص: ۷۶

---

۱- (۲)۷- و فيه عنه: روى عن محمد بن زید الرازی قال: كنت فى خدمه الرضا عليه السلام لما جعله المأمون وليّ عهده، فأتاه رجل من الخوارج فى كفه مديه مسمومه، و قد قال لاصحابه: و الله لآتين هذا الذى يزعم أنه ابن رسول الله، و قد دخل لهذا الطاغية فيما دخل، فأسأله عن حجته، فان كان له حجه و إلا أرحت الناس منه. فأتاه و استأذن عليه، فأذن له فقال له أبو الحسن: اجيبك عن مسألتك على شريطه تفى لى بها، فقال: و ما هذه الشريطه؟ قال ان أجبتك بجواب يقنعك و ترضاه تكسر الذى فى كمنك و ترمى به، فبقى الخارجى متحيراً و أخرج المديه و كسرها.

مأمون حضرت رضا علیه السلام را ولی عهد خود نمود من نیز نزد آن حضرت بودم که مردی از خوارج در حالی که کارد مسمومی را در آستین خود پنهان نموده بود بر امام علیه السلام وارد شد.

آن مرد به رفقای خود گفته بود: «به خدا سوگند، من نزد این آقا که خود را فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند و در حکومت این طاغی یعنی مأمون الرشید داخل شده است خواهم رفت و دلیل این عمل را از او طلب خواهم نمود و اگر دلیلی بر عمل خود بیان نکرد مردم را از دست او راحت خواهم کرد و او را از بین خواهم برد.»

(۱) پس آن مرد خدمت امام علیه السلام آمد و اجازه خواست و آن حضرت به او اجازه داد و فرمود: به یک شرط «سؤال تو را پاسخ می دهم.» آن مرد گفت: آن شرط چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «این که اگر جواب قانع کننده ای به تو دادم آنچه را در آستین

ص: ۷۷

---

۱- (۱) ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ دَخُولِكَ لِهَذَا الطَّاغِيَةِ فِيمَا دَخَلْتَ لَهُ، وَ هُمْ عِنْدَكَ كَفَّارٌ؟ وَ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ هَذَا؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: أَرَأَيْتَكَ هَؤُلَاءِ أَكْفَرُ عِنْدَكَ أَمْ عَزِيزُ مِصْرَ وَ أَهْلُ مَمْلَكَتِهِ؟ أَلَيْسَ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ حَالِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مَوْحِدُونَ وَ أَوْلِيَّكَ لَمْ يُوْحِدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ؟ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ نَبِيَّ ابْنِ نَبِيِّ قَالَ لِلْعَزِيزِ: وَ هُوَ كَافِرٌ «اجْعَلْنِي عَلَيَّ خَزَائِنَ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ» وَ كَانَ يَجَالِسُ الْفِرَاعِنَةَ وَ أَنَا رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَجْبِرْنِي عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ وَ أَكْرَهْنِي عَلَيْهِ فَمَا الَّذِي أَنْكَرْتَ وَ نَقَمْتَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: لَا عَتَبَ عَلَيْكَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ أَنَّكَ صَادِقٌ. (البحار ج ۴۹/۵۵ الخراج ۲۴۵)

گرفته ای بشکنی و دور بیندازی.» آن مرد خارجی متحیر ماند و کارد خود را شکست و دور انداخت و گفت: چرا شما داخل حکومت این طاغی، یعنی مأمون الرشید، شده ای؛ در حالی که آنان را کافر می دانی و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اینها نزد تو کافرترند یا عزیز مصر و اهل مملکت او؟ آیا اینها خود را موحد و خداپرست نمی دانند؟ در حالی که عزیز مصر و مردم او نه موحد بودند و نه خدایی را می شناختند و یوسف بن یعقوب پیامبر و پیامبرزاده بود

و به عزیز مصر گفت: «مرا خزانة دار زمین قرار ده، همانا من دانا و حافظ [خزانة] خواهم بود.» [یوسف علیه السلام این گونه] با کفار و فراعنه مجالست می نمود. من نیز مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که این مرد، یعنی مأمون، مرا بر این کار اکراه و اجبار نموده است.»

سپس فرمود: «با توجه به آنچه شنیدی برای چه به من اعتراض می کنی و مرا دشمن می داری؟» آن مرد گفت: ملامتی بر شما نیست و من شهادت می دهم که شما راستگو و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید.

(۱) ۸- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کتاب مشارق الانوار بررسی نقل نموده که گوید: مردی از واقفیه تعدادی مسأله مشکل را در طوماری جمع آوری نمود و با

ص: ۷۸

---

۱- (۱) ۸- البحار عن الخراج: وروی البرسی فی مشارق الانوار أنّ رجلاً من الواقفه جمع مسایل مشکله فی طومار و قال فی نفسه: إن عرف الرضا علیه السلام معناه فهو ولی الامر فلما أتى الباب، وقف لیخفّ المجلس، فخرج الیه الخادم و بیده رقعه فیها جواب مسائله بخط الامام علیه السلام فقال له الخادم: أين الطومار؟ فأخرجه فقال له: يقول لك ولی الله: هذا جواب ما فیه فأخذه و مضی. (البحار ج ۴۹/۷۱)

خود گفت: اگر حضرت رضا علیه السلام پاسخ آنها را بداند امام خواهد بود. او چون به در خانه امام علیه السلام رسید توقف نمود تا اطراف آن حضرت خلوت شود. در این هنگام خادم حضرت رضا علیه السلام بیرون آمد و پاسخ مسایل او را به خط مبارک امام علیه السلام به دست او داد و گفت: طومار چه شد؟ آن مرد طومار را بیرون آورد و به خادم داد. خادم گفت: ولی خدا می فرماید اینها پاسخ سوالات تو است. پس او آنها را گرفت و بازگشت.

(۱) ۹- در همان کتاب روایت شده است: روزی حضرت رضا علیه السلام در مجلس خود فرمود: «لا اله الا الله» فلانی از دنیا رفت! سپس کمی صبر نمود و فرمود: «لا اله الا الله»، او را غسل دادند و کفن کردند و به سوی قبر بردند! باز اندکی صبر نمود و فرمود: «لا اله الا الله»، او را داخل قبر نمودند و چون از پروردگار او سوال

کردند پاسخ داد، سپس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او سؤال کردند و او پاسخ داد و چون از مسأله امامت سؤال کردند امامان و اوصیای پیامبر علیه السلام را شماره نمود و به من که رسید سکوت کرد. چرا به امامت من اعتراف نکرد؟» راوی حدیث می گوید: آن مرد متوفی از واقفیه بود.

ص: ۷۹

---

۱- (۲) ۹- و فیه: قال: وروی أنه علیه السلام قال یوما فی مجلسه لا اله الا الله، مات فلان، فصبر هنیئہ و قال: لا اله الا الله غسل و کفن و حمل الی حفرته، ثم صبر هنیئہ و قال: لا اله الا الله وضع فی قبره و سئل عن ربّه فأجاب ثم سئل عن نبیّه فأقرّ ثم سئل عن امامه فعدهم حتی وقف عندی فما باله وقف، و كان الرجل واقفیا. (البحار ج ۴۹/۷۱)

(۱) ۱۰- علامه مجلسی در کتاب بحار، از مناقب، از حسن بن علی و شاء نقل نموده که گوید: حضرت رضا علیه السلام هنگامی که در مرو خراسان بود روزی مرا خواست و فرمود: «علی بن ابی حمزه بطنائی امروز از دنیا رفت و در همین ساعت او را به خاک سپردند و دو ملک مأمور قبر به او گفتند: خدای تو کیست؟ او گفت: الله. گفتند: پیامبر تو کیست؟ او گفت: محمد صلی الله علیه و آله. به او گفتند: امام و ولی تو کیست؟ او گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. به او گفتند: بعد از او امام تو کیست؟ او گفت: امام حسن علیه السلام. گفتند: بعد از او امام تو کیست؟ او گفت: امام حسین علیه السلام. گفتند: بعد از او امام تو کیست؟ او گفت: محمد بن علی علیه السلام گفتند: بعد از او امام تو کیست؟ او گفت:

ص: ۸۰

۱- (۱) ۱۰- فی البحار عن المناقب: الحسن بن علی الوشاء قال: دعانی سیدی الرضا علیه السلام بمرو، فقال: یا حسن مات علی بن ابی حمزه البطنائی فی هذا الیوم و ادخل فی قبره الساعه، و دخلا علیه ملکا القبر فسألاه من ربك؟ فقال: الله، ثم قال: من نبیک؟ فقال: محمّد فقالا: من ولیک؟ فقال: علی بن ابی طالب قال: ثم من؟ قال: الحسن، قال: ثم من؟ قال: الحسين، قال: ثم من؟ قال: علی بن الحسين قال: ثم من؟ قال: محمّد بن علی قال: ثم من؟ قال: جعفر بن محمّد، قال: ثم من؟ قال: موسی بن جعفر قال: ثم من؟ فلجلج فزجراه و قال: ثم من؟ فسکت، فقالا له: أفموسی بن جعفر أمرك بهذا، ثم ضرباه بمقعمه من نار فألها علیه قبره الی یوم القیامه، قال: فخرجت من عند سیدی فورخت ذلك الیوم فما مضت الأيام حتی وردت کتب الکوفیین بموت البطنائی فی ذلك الیوم و أنه ادخل قبره فی تلك الساعه. (المناقب ص ۳۳۸ البحار ج ۴۹/۵۸)

محمد بن علی علیه السلام گفتند: بعد از او امام تو کیست: او گفت: جعفر بن محمد علیه السلام .

آن دو ملک گفتند: بعد از موسی بن جعفر امام تو کیست؟ او به لکنت زبان افتاد و چیزی نگفت. پس او را زجر دادند و گفتند: بعد از موسی بن جعفر امام تو کیست؟ پس او سکوت نمود. به او گفتند: آیا موسی بن جعفر به تو دستور داده که سکوت کنی؟ و سپس گریزی از آتش بر او زدند و قبر او را تا قیامت پر از آتش نمودند.»

حسن بن علی بن و شاء می گوید: چون این سخنان را از امام خود شنیدم تاریخ آن روز را ثبت نمودم تا این که نامه های اهل کوفه به خراسان رسید و در آنها نوشته شده بود که در همان روزی که امام علیه السلام خبر داده بودند علی بن ابی حمزه بطائنی مرده بوده و در همان ساعت که فرموده بود او را دفن کرده اند.

### [مقام حضرت رضا علیه السلام نزد ملائکه]

(۱) ۱۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از مفید بن جنید شامی نقل نموده که گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و گفتم: در باره شما و احوال

ص: ۸۱

---

۱- (۱) ۱۱- و فی البحار عن کتاب النجوم: باسنادنا الی محمّد بن جریر الطبری یرفعه باسنادنا الی مفید بن جنید الشامی قال: دخلت علی علی بن موسی الرضا علیه السلام فقلت له: قد کثر الخوض فیک و فی عجائبک فلوشئت أتیت بشیء و حدّثته عنک؟ فقال: و ما تشاء؟ قال تحیی لی ابي و امی فقال: انصرف الی منزلك فقد أحییتهما فانصرفت و اللّٰه و هما فی البیت أحياء فأقاما عندی عشره آیام ثم قبضهما اللّٰه تبارک و تعالی. (البحار ج ۴۹/۶۰)



شکفت انگیزتان زیاد سخن گفته می شود [و چون برای بعضی از مردم قابل تحمل نیست] اگر صلاح می دانید اثر و معجزه بالغه ای از شما ظاهر گردد که من آن را برای مردم نقل کنم [تا برای کسی ابهامی باقی نماند] حضرت رضا علیه السلام فرمود: «چه [معجزه ای] می خواهی؟» مفیدبن جنید می گوید: به آن حضرت گفتم: می خواهم پدر و مادر من را زنده کنید! امام علیه السلام فرمود: «به منزل خود برگرد من آنان را زنده نمودم!»

مفید می گوید: به خدا سوگند، چون من به منزل خود بازگشتم پدر و مادر من در خانه من نشسته بودند و ده روز هم زنده بودند و سپس خداوند آنان را دوباره قبض روح نمود.

(۱) ۱۲- در همان کتاب، از کشف الغمه، از محمد بن طلحه نقل شده که گوید: از

مناقب [و معجزات] آن حضرت این است که چون مأمون الرشید او را به عنوان ولی عهد و خلیفه بعد از خود معرفی نمود برای عده ای که اطراف مأمون بودند ناگوار شد و ترسیدند با این عمل خلافت از بنی عباس به بنی هاشم منتقل شود، از این رو، نسبت به حضرت رضا علیه السلام کراهت پیدا کردند.

ص: ۸۲

---

۱- (۲) ۱۲- و فی البحار عن کشف الغمّه: قال محمد بن طلحه: من مناقبه علیه السلام أنّه لما جعل المأمون الرضا علیه السلام ولیّ عهد و أقامه خلیفه من بعده کان فی حاشیه المأمون اناس کرهوا ذلك و خافوا خروج الخلفه عن بنی العباس وردّها الی بنی فاطمه علی الجمیع السیلام فحصل عندهم من الرضا علیه السلام نفور، و کان عاده الرضا علیه السلام إذا جاء إلی دار المأمون لیدخل علیه یبادر من بالدّهلیز من الحاشیه الی السیلام علیه و رفع الستر بین یدیه لیدخل، فلما حصلت لهم التفره عنه تواصلوا فیما بینهم و قالوا:

(۱) هر گاه آن حضرت می خواستند بر مأمون وارد شوند خدّامی که در دهلیز و ورودی کاخ مأمون بودند بر آن حضرت سلام می کردند و پرده ها را بالا می گرفتند تا او وارد شود. و چون این خدّام از تعیین امام علیه السلام به ولایت عهدی مأمون کراهت پیدا کرده بودند به یکدیگر سفارش کردند که دیگر به حضرت رضا احترام نگذارند و پرده ای را برای او بالا نگیرند.

ولی چون حضرت رضا علیه السلام بعد از آن وارد شدند آنان بی اختیار سلام کردند و طبق عادت پرده ها را بالا گرفتند تا امام علیه السلام وارد خانه مأمون شدند. و پس از رفتن امام علیه السلام یکدیگر را ملامت نمودند که چرا به آنچه بر آن متفق شده بودند عمل نکردند. به همین منظور تصمیم گرفتند در نوبت بعدی که امام علیه السلام نزد مأمون می آیند. به او احترامی نگذارند و پرده ای برای او بالا نگیرند.

روز بعد چون امام علیه السلام وارد شدند آنها ایستادند و سلام کردند ولی پرده ها را برای آن حضرت بالا نگرفتند. در این هنگام خداوند باد شدیدی را فرستاد و پرده ها بیشتر از قبل بالا رفت [و امام علیه السلام از زیر آنها رد شدند] و پس از عبور امام پرده ها به جای خود بازگشت و در بازگشت نیز بادی وزید و پرده ها را بالا برد تا امام علیه السلام خارج شدند و سپس به حال خود باز گشتند.

ص: ۸۳

---

۱- (۱) إذا جاء ليدخل على الخليفة أعرضوا عنه، و لا ترفعوا الستر له فاتفقوا على ذلك. فبيناهم قعود إذ جاء الرضا عليه السلام على عادته و لم يملكوا أنفسهم أن سلّموا عليه، و رفعوا الستر على عادتهم، فلمّا دخل أقبل بعضهم على بعض يتلاومون كونهم ما وقفوا على ما اتفقوا عليه، و قالوا:

(۱) آنان [پس از مشاهده این مسأله] به یکدیگر گفتند: با این وضعیت روشن می شود که این مرد نزد خداوند دارای چنان مقام و منزلتی است که باد مسخر او گردیده، همچنان که مسخر حضرت سلیمان گردیده بود. بنابراین بهتر است که ما از احترام و خدمت به آن حضرت دریغ نکنیم بلکه بیش از گذشته او را احترام نماییم.

(۲) ۱۳- در همان کتاب نقل شده است: در خراسان زنی به نام زینب بود که ادعا

ص: ۸۴

۱- (۱) النوبه الآتیه إذا جاء لا نرفعه له فلما كان في ذلك اليوم جاء فقاموا و سلموا عليه و وقفوا ولم يتبدروا الى رفع الستر فارسل الله ريحا شديدة دخلت في الستر فرفعته اكثر مما كانوا يرفعونه ثم دخل فسكنت الريح فعاد إلى ما كان، فلما خرج عادت الريح و دخلت في الستر و رفعت حتى خرج، ثم سكنت فعاد الستر. فلما ذهب أقبل بعضهم على بعض و قالوا: هل رأيتم؟ قالوا: نعم، فقال بعضهم لبعض: يا قوم هذا رجل له عند الله منزله و لله به عناية، ألم تروا أنكم لما لم ترفعوا له الستر أرسل الله الريح و سخرها له لرفع الستر كما سخرها لسليمان، فارجعوا إلى خدمته فهو خير لكم، فعادوا إلى ما كانوا عليه و زادت عقيدتهم فيه.

۲- (۲) ۱۳- و فيه عنه ايضا: و منها أنه كان بخراسان امرأه تسمى زينب فادعت أنها علوية من سلاله فاطمه عليها السلام ، و صارت تصول على أهل خراسان بنسبها، فسمع بها علي الرضا عليه السلام فلم يعرف نسبها فأحضرت إليه فرد نسبها و قال: هذه كذابه، فسفها عليه و قالت: كما قدحت في نسبي فأنا أقدح في نسبك. فأخذته الغيرة العلوية فقال عليه السلام لسليمان خراسان و كان لذلك السيدان موضع واسع، فيه سبع مسلسله للانتقام من المفسدين يسمى ذلك الموضع برکه السباع، فأخذ الرضا عليه السلام بيد تلك المرأة و أحضرها عند ذلك السلطان و قال: هذه كذابه علي و فاطمه عليهما السلام و ليست من نسلهما فإن من كان حقا بضعة من علي و فاطمه فإن لحمه حرام على السباع فألقوها في برکه السباع فان كنت صادقه فان السباع لا تقربها، و إن كانت كاذبه فتفترسها السباع. فلما سمعت ذلك منه قالت:

می نمود که از فرزندان فاطمه و علی علیهما السلام است و به همین سبب بر اهل خراسان افتخار می کرد. پس او را نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام آوردند، آن حضرت نسب او را رد نمود و فرمود: «او دروغگوست.» آن زن با شنیدن این سخنان به امام علیه السلام توهین نمود و گفت: همچنان که شما در نسب من خدشه وارد گردید من نیز در نسب شما خدشه وارد خواهم نمود.

پس حضرت رضا علیه السلام را غیرت علویه فرا گرفت و آن زن را نزد سلطان

خراسان که صاحب قدرت بود و در محلی وسیع به نام «برکه السباع» حیوانات درنده را برای انتقام از مفسدین جمع کرده بود بردند و فرمودند: «این زن بر علی و فاطمه علیهما السلام افترا بسته و به دروغ خود را از فرزندان آنان می داند، در حالی که فرزند آنان نیست؛ هر کس واقعا پاره تن علی و فاطمه علیه السلام باشد گوشت او بردندگان حرام است. پس او را بین این درندگان بیندازید، اگر راست بگوید آنها آسیبی به او نمی رسانند و اگر دروغگو باشد آنان او را پاره پاره خواهند کرد!»

(۱) آن زن با شنیدن این سخنان به امام علیه السلام گفت: اگر شما راست می گوید

ص: ۸۵

---

۱- (۱) فانزل أنت إلى السباع فان كنت صادقا فأنها لا تقربك و لا تفترسك، فلم يكلمها و قام، فقال له ذلك السلطان: إلى أين؟ قال: إلى بركة السباع، و الله لا نزلن إليها، فقام السلطان و الناس و الحاشية، و جاؤا و فتحوا باب البركة فنزل الرضا عليه السلام و الناس ينظرون من أعلى البركة، فلمّا حصل بين السباع أقتت جميعها إلى الارض على أذناها، و صار يأتي الى واحد واحد، يمسح وجهه و رأسه و ظهره، و السبع يبصص له هكذا إلى أن أتى على الجميع.

خودتان به میان این درندگان بروید! امام علیه السلام پاسخی به او ندادند و برخواستند تا به میان درندگان بروند. سلطان گفت: کجا می روید؟ امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، به میان این درندگان خواهم رفت!» پس سلطان و همراهان و عده ای از مردم برخاستند و در «برکه السباع» را باز نمودند و امام علیه السلام داخل آن شدند و مردم مشاهده کردند که همه آن حیوانات درنده مقابل امام علیه السلام روی زمین خوابیدند و امام علیه السلام با دست مبارک خود بر صورت و پشت آنان می کشید و آنان شادی می کردند، سپس از بین آنها بیرون آمدند و به آن سلطان فرمودند:

(۱) «باید این زن دروغگو را بین این درندگان بیندازی تا برای تو روشن شود که دروغ می گوید.» آن زن از رفتن بین آن حیوانات امتناع ورزید ولی به اجبار او را وارد «برکه السباع» کردند و حیوانات درنده دویدند و او را پاره کردند و خوردند. و آن زن در خراسان به زینب کذاب مشهور گردید.

ص: ۸۶

---

۱- (۲) ثُمَّ طَلَعَ وَالنَّاسُ يَبْصُرُونَهُ. فَقَالَ لَئِن لَّمْ يَكْفُرْ بآيَاتِي لَأَكْفُرَنَّ بِكَ. أَنزَلَ هَذِهِ الْكُذَّابَةَ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ لِيَتَّبِعَنَّ لَكَ فَاَمْتَنَعَتْ فَأَلْزَمَهَا ذَلِكَ السُّلْطَانُ وَأَمْرًا عَوَانَهُ بِالْقَائِمَةِ فَمَذَرَهَا السَّبَاعَ، وَثَبَا إِلَيْهَا وَافْتَرَسُوهَا، فَاشْتَهَرَ اسْمُهَا بِخِرَاسَانَ بِزَيْنَبِ الْكُذَّابَةِ، وَحَدِيثُهَا هُنَاكَ مَشْهُورٌ. (كشف الغمّه ج ۳/۷۱ البحار ج ۴۹/۶۱)

(۱) ۱۴- علامه مجلسی در کتاب شریف بحار، از کتاب مشارق الانوار نقل نموده که حضرت رضا علیه السلام چون وارد خراسان شدند شیعیان آن حضرت از اطراف به او رو آوردند. علی بن اسباط نیز از کسانی بود که با هدایا و تحفه هایی حرکت نمود تا خدمت آن حضرت برسد. پس در بین راه دزدها قافله ای را که او بین آنان بود غارت نمودند و اموال و هدایای او را نیز گرفتند و ضربه ای بر صورت او زدند که دندان های مقابل او ریخت.

علی بن اسباط به قریه ای بازگشت و چون خوابید حضرت رضا علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «اندوهی به خود راه مده، اموال و هدایای تو به ما رسید و برای دندان های خود گیاه سعدر را بکوب و در دهان خود بریز [تا دندان های تو باز گردد]!»

ص: ۸۷

---

۱- (۱) ۱۴- و فی البحار عن مشارق الانوار: إِنَّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَدِمَ مِنْ خِرَاسَانَ تَوَجَّهَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ مِنَ الْأَطْرَافِ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أُسْبَاطٍ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِهَدَايَا وَ تَحْفٍ، فَأَخَذَتْ الْقَافِلَةَ وَأَخَذَ مَالَهُ وَ هَدَايَاهُ وَ ضَرَبَ عَلِيٌّ فِيهِ فَانْتَثَرَتْ نَوَاجِدُهُ، فَرَجَعَ إِلَى قَرِيهِ هُنَاكَ فَنَامَ فَرَأَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنَامِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: لَا تَحْزَنْ إِنَّ هَدَايَاكَ وَ مَالَكَ وَصَلَتْ إِلَيْنَا وَ أَمَّا هَمِّكَ بِثَنَائِكَ فَخَذَ مِنَ السَّعْدِ الْمَسْحُوقِ وَ احْتَسَبَ بِهِ فَانْتَبَهَ مَسْرُورًا وَ أَخَذَ مِنَ السَّعْدِ وَ حَشَا بِهِ فَاهُ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ نَوَاجِدَهُ، قَالَ: فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ، قَالَ: قَدْ وَجَدْتُمْ مَا قَلْنَا فِي السَّعْدِ حَقًّا فَادْخُلْ هَذِهِ الْخِزَانَةَ فَانظُرْ، فَدَخَلَ فَادَّ مَالَهُ وَ هَدَايَاهُ كُلَّهَا عَلاَحِدَتِهِ.

علی بن ابی‌سباط می‌گوید: با خوشحالی از خواب برخاستم و گیاه سعدرا در دهان ریختم و خداوند دندان‌های مرا به من بازگرداند و چون خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم فرمود: آنچه در مورد [گیاه] سعد به تو گفتیم اثر آن را دیدی؟ اینک وارد خزانه شو تا هدایا و تحفه‌های خود را نیز بیایی! علی بن ابی‌سباط می‌گوید: چون وارد خزانه شدم همه اموال و هدایای خود را مشاهده کردم.

(۱) ۱۵- در همان کتاب، از دعوات راوندی، از حضرت جواد علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید: «مردی از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام بیمار شد. و آن حضرت او را عیادت نمود و فرمود: حالت چطور است؟ آن مرد گفت: من در این بیماری مرگ را ملاقات کردم. امام علیه‌السلام فرمود: مرگ چگونه بود؟ او گفت: بسیار سخت و دردناک بود. امام علیه‌السلام

ص: ۸۸

---

۱- (۱) ۱۵- و فيه عن دعوات الراوندی: عن محمد بن علی علیه‌السلام قال: مرض رجل من أصحاب الرضا علیه‌السلام فعاده فقال: كيف تجدك؟ قال: لقيت الموت بعدك، يريد ما لقيه من شدّه مرضه فقال: كيف لقيته قال: شديدا أليما قال: مالقيته أنما لقيت ما يبدؤك به ويعرفك بعض حاله أنما الناس رجلان: مستريح بالموت و مستراح منه فجدد الايمان بالله و بالولاية تكن مستريحا ففعل الرجل ذلك ثم قال: يا ابن رسول الله هذه ملائكة ربّي بالتحيات والتّحف يسلمون عليك و هم قيام بين يديك فائذن لهم في الجلوس فقال الرضا علیه‌السلام اجلسوا ملائكة ربّي ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتي؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنه لو حضرك كل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتى تأذن لهم هكذا أمرهم الله عزّوجلّ ثم غمض الرجل عينيه و قال: السلام عليك يا ابن رسول الله هذا شخصك مائل لي مع أشخاص محمد عليه‌السلام و من بعده من الائمه و قضى الرجل. (البحار ج ۴۹/۷۲)

فرمود: تو مرگ را ندیده ای بلکه بعضی از مقدمات آن را دیده ای. سپس فرمود:

مردم در مسأله مرگ دو دسته هستند: [برای] یک دسته مرگ آغاز راحتی است و دسته [دیگر] با مرگ از گناهان خود پاک می شوند. تو ایمان به خدا و ولایت ما را در خود تجدید کن تا راحت شوی.» پس آن مرد چنین کرد و سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! آلان ملائکه پروردگار اینجا حاضرند و مؤدب مقابل شما ایستاده و بر شما تحیت و سلام می فرستند، به آنان اجازه جلوس بدهید.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود ای ملائکه پروردگار من! بنشینید! سپس به آن بیمار فرمود: «از آنان سؤال کن آیا از طرف خداوند مأمورند که مقابل من بایستند؟» پس آن شخص محتضر گفت: آنان می گویند که اگر جمیع مخلوق خدا خدمت شما بیایند باید همگی در مقابل شما بایستند تا وقتی که شما به آنان اجازه جلوس بدهید، خداوند چنین به آنان امر نموده است.

این را گفت و چشم خود را بست و گفت: السلام علیک یا بن رسول الله الآین شخص شما با حضرت محمد و امامان دیگر علیهم السلام نزد من حاضر هستند. و

سپس از دنیا رحلت نمود.

### توصیف حضرت رضا علیه السلام از مقام امام و امامت در اسلام

(۱) مؤلف گوید: مقام امامت بالاتر از مقام نبوت است. خداوند حضرت

ص: ۸۹

---

۱- (۱) وصفه علیه السلام الامامه و الامام و منزلته فی الإسلام فی تحف العقول: قال عبدالعزيز بن مسلم (عده علماء الرجال من أصحاب الرضا علیه السلام و حسنوا حاله): «كنا مع الرضا علیه السلام بمرور فاجتمعنا فی المسجد الجامع بها فأدار الناس بينهم أمر الامامه، فذكروا كثره الاختلاف فيها، فدخلت علی سیدی و مولای الرضا علیه السلام فاعلمته بما خاض الناس فيه، فتبسم علیه السلام.»



ابراهیم علیه السلام را بعد از مقام نبوت و مقام خلیل الرحمان بودن به مقام امامت مفتخر فرمود و چون سؤال نمود که آیا ذریه او نیز به مقام امامت می رسند؟ خطاب آمد: «مقام امامت عهدی الهی است و به ستمکاران نمی رسد.»

چراکه مقام نبوت و امامت، خلافت و جانشینی از خداوند است در روی زمین و تعیین آن انتخابی نیست و امام نیز همانند پیامبر فقط از طرف خداوند تعیین می شود. حتی خداوند به پیامبران خود نیز اجازه نداده که از پیش خود امام و جانشینی برای خود تعیین نمایند، زیرا آنان باطن افراد را نمی دانند تا بتوانند افراد صالح را از غیر صالح تشخیص دهند. جز آن که از طرف خداوند مأمور به تعیین باشند.

حضرت موسی علیه السلام طبق روایتی که از حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف نقل شده در انتخاب خود اشتباه نمود؛ همان گونه که خداوند در قرآن فرموده است: «واختار موسی من قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا». بر اساس این آیه حضرت موسی علیه السلام با دقت نظر خود و با دارا بودن مقام نبوت و وفور عقل هفتاد نفر از بهترین افراد قوم خود را برای میقات الهی انتخاب نمود ولی آنان شایسته آن مقام نبودند و به پیامبر خود گفتند:

ما تو را نمی پذیریم و به تو ایمان نمی آوریم تا خدای خود را به چشم ببینیم و خداوند نیز آنان را هلاک نمود. سپس «حضرت بقیه الله (عج) فرمود: اگر چنین پیامبری در انتخاب خود اشتباه کند دیگران چگونه می توانند با عدم اطلاع از باطن

افراد و شرایط لازم مقام امامت کسی را به عنوان امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نمایند؟»

به همین دلیل است که تاکنون هر کس را مردم به عنوان امام تعیین کرده اند صلاحیت امامت را نداشته است. برای روشن شدن این موضوع باید به بیان مبسوط حضرت رضا علیه السلام توجه نمود.

(۱) صاحب کتاب تحف العقول، از عبدالعزیز بن مسلم - که علمای رجال او را تحسین نموده اند - نقل نموده که گوید: ما در مسجد جامع مرو خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام بودیم و مردم در مسأله امامت زیاد سخن گفتند و اختلافات زیادی را بازگو کردند تا این که من خدمت آقا و مولای خود حضرت رضا علیه السلام رسیدم و سخنان و اختلافات آنان را در مسأله امامت مطرح نمودم. امام علیه السلام تبسم نمود و

ص: ۹۱

---

۱- (۱) ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَبْدِ الْعَزِيزِ جَهْلُ الْقَوْمِ وَخُدَعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَانزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَبَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ جَمَلًا فَقَالَ: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (سورة الانعام آیه ۳۸)». وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَهُوَ آخِرُ عَمْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سورة المائدة آیه ۵). وَأَمَرَ الْإِمَامَةَ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ. وَلَمْ يَمُضْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ بَيَّنَّ لِمَتِّهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبْلَهُمْ وَتَرَكَهُمْ عَلَىٰ قَصْدِ الْحَقِّ وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلِمًا وَإِمَامًا، وَمَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا وَقَدْ بَيَّنَّهُ. فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ. هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ؟ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟

«ای عبدالعزیز! این مردم نادان در دین خود فریب خوردند. همانا خدای عزوجل پیامبر خود را از میان مردم نبرد جز آن که دین خود را کامل و قرآن را که حاوی جمیع حقایق است بر او نازل و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع آنچه مردم به آن نیازمند هستند را در آن بیان نمود و فرمود: «ما در این قرآن همه حقایق را بیان کردیم و چیزی از آن را فرو گذار نکردیم.»

خداوند در سال آخر عمر شریف پیامبر خود صلی الله علیه و آله در حجه الوداع فرمود: «امروز من دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام و اسلام را برای شما

پسندیدم.» از این رو امامت کمال دین است و پیامبر از دنیا رحلت نمود تا آن که معالم و معارف دین را برای امت خود بیان فرمود: راه راست و طریق حق را روشن ساخت و در آن سال (حجّه الوداع) علی علیه السلام را به عنوان امام و نشانه حق معرفی کرد و آنچه مردم به آن نیازمند بودند را نیز بیان نمود.

(۱) پس کسی که گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده [و کار امت را به

ص: ۹۲

۱- (۱) إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةَ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَهُ شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: «وَإِذَا ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَّمَهَنَّ قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، قَالَ الْخَلِيلُ سُرُورًا بِهَا: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (سوره البقره آیه ۱۲۴). فابطلت هذه الآية إمامه كل ظالم الى يوم القيامة و صارت في الصفوه. ثم أكرمها الله بأن جعلها في ذريته أهل الصفوه والطهاره، فقال: «ووهبنا له اسحاق و يعقوب نافله و كلاً جعلنا صالحين» «و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيرات و إقام الصلاة و إيتاء الزكاه و كانوا لنا عابدين» (سوره البقره آیه ۱۲۴). فلم تنزل ترثها ذريته عليه السلام بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها النبي صلى الله عليه و آله ، فقال الله: «أنا أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا» (سوره آل عمران آیه ۶۷). فكانت لهم خاصه فقلدها النبي صلى الله عليه و آله علينا عليه السلام ، فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم العلم و الايمان و ذلك قوله: «وقال الذين اتوا العلم و الايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث و لكنكم كنتم لا تعلمون» (سوره الروم آیه: ۵۶). على رسم ماجرى و ما فرضه الله في ولده الى يوم القيامة. إذ لا نبي بعد محمد صلى الله عليه و آله فمن أين يختار هذه الجهال الامامه بأرائهم؟!

مصلحت اندیشی آنان واگذارده او] سخن خدا را در قرآن رد نموده است و هرکس سخن خدا را رد نماید کافر شده است.» سپس فرمود: «آیا مردم منزلت و مقام امامت و موقعیت آن را بین مردم می دانند تا انتخاب آنان در مسأله امامت صحیح باشد؟ سپس فرمود: امامت مقامی است که خداوند بعد از مقام نبوت و خلیل خدا بودن به عنوان مرتبه سوم مخصوص ابراهیم خلیل علیه السلام نموده است و آن فضیلتی است که خداوند به سبب آن به حضرت ابراهیم علیه السلام شرافت داده و نام او را بلند نموده است.

خدای متعال در قرآن می فرماید: «خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود» [و آن کلمات پذیرفتن ولایت و محبت اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود] و چون ابراهیم مقام و منزلت امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا حضرت مهدی پذیرفت و به نهایت رساند خداوند مقام امامت را به او عطا فرمود. پس حضرت ابراهیم علیه السلام از خوشحالی

و مسرت فرمود: «آیا از ذریه من نیز کسی به این مقام نایل می شود؟ خطاب آمد: «عهد امامت به ستمکاران نمی رسد.» و بنابر این آیه امامت هر ظالمی تا قیامت باطل می باشد و مقام امامت در پاکان و معصومین از ذریه و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱) پس خداوند مقام امامت را گرامی داشت و آن را در ذریه زبندگان و پاکان قرارداد و فرمود: «ما به فضل خود اسحاق و یعقوب را به ابراهیم عطا نمودیم و آنان را شایسته و صالح قرار دادیم و آنان امامان و رهبرانی هستند که به امر ما هادی مردم می باشند و آنان را به انجام اعمال خیر و اقامه نماز و پرداختن زکات ملهم نمودیم؛ آنان پیوسته ما را عبادت می کنند.»

سپس در آیه دیگر فرمود: «سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیامبر صلی الله علیه و آله و [پیروان او] از مؤمنین هستند [و مؤمنین همان امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند].»

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت را بر عهده علی علیه السلام قرار داد و سپس طبق دستور خداوند تا قیامت در ذریه او که پاکان و صاحبان علم و ایمان هستند قرار گرفت و خداوند علم و دانش و ایمان را به علی و فرزندان او عطا نمود. و در باره آنان فرمود: «آنان که علم و دانش و ایمان به آنان داده شد [در روز قیامت به مردمی که وحشت زده از قبرها بیرون می آیند] می گویند: همانا شما طبق نوشته الهی تا قیامت در قبرها به سر برده اید و این است روز بعثت و قیامت که شما به آن علم نداشته اید.

و این [یعنی تعیین امامت در ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله] به این علت است که بعد از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود.

ص: ۹۴

---

۱- (۱) إِنَّ الْإِمَامَةَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ارْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْأَمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خِلَافَةُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

سپس فرمود: «با توجه به آنچه گذشت چگونه افراد نادان با فکر خود امام و رهبر تعیین می کنند؟! همانا امامت منزلت انبیاء و ارث اوصیا و خلافت خدا و رسول اوست و آن مقام امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.»

آنگاه فرمود: «امام زمامدار دین و نظام مسلمین و مصلح امور دنیا و عزت مؤمنین است. و اصول و فروع اسلام و تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و تأمین و تکثیر درآمدها و صدقات و امضای حدود و احکام و حفظ مرزها و ثغور مسلمین با امام علیه السلام می باشد.»

(۱) و فرمود: «تثبیت حلال و حرام الهی و اقامه حدود و دفاع از دین و دعوت به آن با بیان حکمت آمیز و موعظه نیکو و حجت کامل و مؤثر به وسیله امام انجام می شود.» و فرمود: «امام علیه السلام همانند خورشید است که عالم از او منور می گردد و کسی را دسترسی به مقام و مرتبه او نیست.»

(۲) و فرمود: «امام علیه السلام ماه منیر و چراغ روشن و نور طالع است و همانند ستاره

ص: ۹۵

---

۱- (۱) إِنَّ الْأِمَامَ زَمَامَ الدِّينِ وَ نِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَ صِلَاحَ الدُّنْيَا وَ عِزَّ الْمُؤْمِنِينَ. الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فِرْعَةُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ امْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْإِحْكَامِ وَ مَنَعَ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ. الْإِمَامُ يَحْلُلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرُمُ وَ حَرَامَهُ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذَبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحِجَّةِ الْبَالِغَةِ.

۲- (۲) الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الطَّالِعُ وَ النُّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابَاتِ الدُّجَى وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى. الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ (الْيَفَاعُ، التَّلُّ الْمَشْرَفُ. وَ كُلُّ مَا ارْتَفَعَ مِنَ الْأَرْضِ) ، الْحَارُ لِمَنْ اصْطَلَى وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ. الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ.

دلیلی است که در تاریکی ها و ظلمت ها مردم را از گمراهی نجات می دهد و به راه راست هدایت می نماید.»

و فرمود: «امام علیه السلام همانند آتشی است که بر جای بلندی قرار گرفته باشد که برای گمراهان هادی و برای سرمازدگان حرارت است و هر کس از آن دوری جوید هلاک خواهد شد.»

و فرمود: «امام علیه السلام، ابر باران زا و باران با برکت و آسمان سایه افکن و زمین پهناور و چشمه جوشان است و همانند آبشار و باغستان [برکت و رحمت او بر مردم جاری] است.»

و فرمود: «امام علیه السلام [برای مردم] همانند امین رفیق و پدر و برادر مهربان و همانند مادر مهربان و خیرخواه فرزند صغیر خود می باشد و او پناهگاه بندگان خداست.»

[\(۱\)](#) و فرمود: «امام علیه السلام امین خدا بین مردم و حجت بر بندگان او و خلیفه و

ص: ۹۶

---

۱- (۱) الإمام الأمين الرفیق، و الوالد الشفیق و الأخ الشفیق و کالأم البرّه بالولد الصغیر و مفرع العباد. الإمام أمين الله في أرضه و خلقه، و حجّته على عباده و خلیفته فی بلاده و الداعی الى الله و الذابّ عن حریم الله. الإمام مطهّر من الذنوب، مبرّء من العیوب، مخصوص بالعلم، موسوم بالحلم، نظام الدّین و عزّ المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الكافرین.

جانشین خداوند بر مردم روی زمین و داعی الی الله و حامی حریم الهی می باشد.»

(۱) و فرمود: «امام علیه السلام از هر گناهی پاکیزه و از هر عیب و نقصی پاک و مخصوص به علم الهی و متصف به حلم و بردباری است او نظام دین و عزت مسلمین و سبب خشم منافقین و هلاکت کافرین می باشد.»

و فرمود: «امام علیه السلام یگانه شخصیت روزگار است و کسی در مقام و منزلت به او نمی رسد و همتایی ندارد، او دانشمندی است که نظیر و مثل و مانند ندارد و دارای همه کمالات و ارزش هاست؛ در حالی که از کسی کسب کمال نکرده بلکه خداوند کریم او را به آن کمالات مخصوص نموده است.»

سپس فرمود: «[با این اوصاف] چه کسی قادر به معرفت امام و درک حقیقت او می باشد؟ هیئات و هیئات که درک امام در محدوده فهم مردم باشد. [آری،] عقل ها در فهم او حیران و خطبا از بیان مقام او عاجز و شعرا و ادبا و بلغا و علما از توصیف شأن و مقام او بلکه از درک فضیلتی از فضایل او ناتوان می باشند و همگی در مقابل او اعتراف به عجز و تقصیر دارند پس چگونه می توانند به تمام ابعاد شخصیت او برسند، یا او را توصیف نمایند، یا بتوانند جایگزین او شوند و یا از علم و دانش او بی نیاز باشند؟!»

هرگز کسی را نشاید که توان دسترسی به مقام او را داشته باشد، چرا که او

ص: ۹۷

---

۱- (۲) الإمام واحد دهره، لا یدانیه أحد ولا یعادلہ عالم ولا یوجد له بدل ولا له مثل ولا نظیر. مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه ولا اکتساب، بل اختصاص من المفضّل الوهاب، فمن ذا یبلغ معرقه الامام أو کنه وصفه؟



مانند ستاره ای است که مردم به او دست نمی یابند و از توصیف او نیز عاجز می مانند.»

(۱) آن گاه فرمود: آیا گمان می کنند چنین امامی در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله یافت می شود؟ به خدا سو گند، به خود دروغ گفتند و با فکر باطل خود گمان کردند می توانند به جایگاه بلند امامت دست یابند و چون خواستند خود را به آن مقام و منزلت بلند برسانند به حضيض ذلت سقوط نمودند و این به این علت بود که خواستند با آرای خود امامی را [که لایق مقام امامت نبود] استوار سازند و او را به امامت بر مردم بگمارند.»

سپس فرمود: چگونه می توانند حق انتخاب امام را داشته باشند در حالی که امام علیه السلام عالم و دانشمندی است که نادانی در او راه ندارد و حافظ و نگهبانی است که

ص: ۹۸

---

۱- (۱) هیئات هیئات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و حصرت الخطباء و کلت الشعراء و عجزت الادباء و عیبت البلغاء و فحمت العلماء عن وصف شأنه من شأنه أفضیله من فضائله، فأقرت بالعجز و التقصیر فکیف یوصف بکلیته، أو ینعت بکیفیتته، أو یوجد من یقوم مقامه، أو یغنی غناه. و أنى و هو بحیث النجم عن أیدی المتناولین و وصف الواصفین، أیظنون أنه یوجد ذلک فی غیر آل رسول الله صلی الله علیه وعلیهم، کذبتهم و الله أنفسهم و منتهم الأباطیل اذا ارتقوا مرتقی صعبا و منزلا- دحضا ذلت بهم إلى الحضيض أقدامهم، اذا راموا إقامة امام بآرائهم و کیف لهم باختيار امام؟ والامام عالم لایجهل وراع (راع ای حافظ للامه. و فی الکافی والعیون (لاینکل) ای لا یضعف و لایجین). لا یمکر، معدن النبوه لا یغمر (أغمز فیه: عابه و صغر من شأنه).

فرب نمى خورد؟ او معدن علم نبوت است كه نقصى در آن راه ندارد و كسى از جهت نسب و حسب به او نمى رسد، او شخصى است از بىت قریش و زاده هاشم و عترت رسول الله صلى الله عليه و آله كه خود شرف اشرف است او از نسل عبد مناف و داراى مقام بلند دانش و حلم كامل است او قوى و تواناى به امر امامت و عالم به سياست و مستحق رياست است او كسى است كه اطاعت او واجب و قيام او بر امور مسلمين به امر الهى است و در تمام امور ناصح و خيرخواه مردم است.»

(۱) و فرمود: «خداوند پيامبران و اوصياى آنان را توفيق و تسديد مى فرمايد و از

مخزون علم و حكمت خود به جايى مى رساند كه ديگران به آن نمى رسند خداوند چنين علم و حكمتى را به ديگران نمى دهد. علم و دانش امام هميشه فوق علم و دانش اهل زمان او خواهد بود؛ چنان كه خداوند در قرآن مى فرمايد: «كسى كه هادى و راهنماى حق است سزاوارتر به پيروى است يا كسى كه راهى از خود پيش نمى برد جز آن كه او را هدايت كنند؟ شما مردم چگونه در اين مسأله حكم مى كنيد؟!»

و فرمود: «خداوند در قصه طالوت عليه السلام مى فرمايد:» خداوند طالوت را براى [امامت بر] شما برگزيد و بر علم و دانش و توان جسمى او افزود و اوست كه قدرت [و امامت] را به هر كه بخواهد مى دهد. و در قصه داوود عليه السلام فرمود: «خداوند به داوود

ص: ۹۹

---

۱- (۲) فيه بنسب و لا يدانيه ذو حسب، فالبيت من قریش والذروه من هاشم والعتره من الرسول صلى الله عليه و آله (الذروه - بالضم و الكسر: العلو. و من كل شىء أعلاه). شرف الاشراف والفرع من عبد مناف، نامى العلم، كامل الحلم، مضطلع بالأمر (اضطلع بهذا الأمر: قوى و قدر عليه فكأنه قوى عليه ضلوعه بحمله). عالم بالسياسه، مستحق للرئاسه، مفترض الطاعه. قائم بامر الله، ناصح لعباد الله.

سلطنت و حکمت و دانش عطا نمود تا این که داوود [توانست] جالوت را از بین ببرد. و به پیامبر خود صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «خداوند قرآن و حکمت را بر تو نازل نمود و آنچه را نمی دانستی به تو تعلیم کرد و همیشه فضل خدا بر تو بزرگ بوده است.» و در باره امامان از عترت و اهل بیت و ذریه آن حضرت فرمود: «آیا مردم از این که خداوند نسبت به آنان تفضل نموده بر آنان حسد می ورزند؟»

(۱) سپس فرمود: «البته خداوند اگر بنده ای را برای امور بندگان خود انتخاب

ص: ۱۰۰

۱- (۱) إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْفَقُهُمُ اللَّهُ وَيُسَدِّدُهُمْ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزَنِ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِمْ غَيْرُهُمْ، يَكُونُ عِلْمُهُ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: «أَفْمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (سوره یونس آیه ۳۵). وَقَالَ تَعَالَى فِي قِصَّةِ طَالُوتَ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَنْ يَشَاءُ) (سوره البقره آیه ۲۴۷). وَقَالَ فِي قِصَّةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (سوره البقره آیه ۲۵۵). وَقَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَأَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (سوره النساء آیه ۱۱۳). وَقَالَ فِي الْأَثْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعَتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - أَلَيْسَ قَوْلُهُ - سَعِيرًا» (سوره النساء آیه ۵۷، ۵۵). وَأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ وَأَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ فَلَئِمَ بِعَدِهِ بِجَوَابٍ وَلَمْ يَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ، فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدِّدٌ مُؤَيَّدٌ، قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَا وَالزَّلَلِ. خَصَّهُ بِذَلِكَ لِأَنَّكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حِجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مَخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ؟! (تحف العقول ص ۳۲۲)

(۱) نمایند به او شرح صدر می دهد و در قلب او چشمه هایی از حکمت را جاری می سازد و زبان او را به آن گویا می نماید که پس از آن از پاسخ هیچ مسأله ای عاجز نماند و سخنی جز صواب نگوید و از طرف خداوند مورد تأیید و تسدید و توفیق و از خطا و لغزش در امان خواهد بود و او را به چنین نعمت هایی مخصوص نموده تا این که او حجت بر مردم و شاهد بر آنان باشد. آیا این مردم قادرند که چنین ارزش هایی را در کسی ایجاد کنند تا او را به امامت انتخاب نمایند و منتخب آنان دارای چنین شرایطی باشد؟!»

مؤلف گوید: معجزات دیگری از حضرت رضا علیه السلام در مسیر حرکت از مدینه به خراسان ظاهر گردیده که به علت ترتیب سیر تاریخی در موضوع تبعید امام علیه السلام از مدینه به خراسان خواهد آمد.

ص: ۱۰۱





مناظرات حضرت رضا علیه السلام با صاحبان ادیان و ملل

(۱) مؤلف گوید: هدف از بیان مناظرات و بحث‌هایی که حضرت رضا علیه السلام با اهل ادیان و ملل کرده اند با وجود طولانی بودن آنها \_ استفاده از شیوه استدلال‌های عقلانی و مجادله به نحو احسن و همچنین اعتقادات و باورهای دینی و مذهبی است.

مناظرات حضرت رضا علیه السلام در دوران ولایت عهدی خود مشروح و بی سابقه است. حقیر لازم دانستم که بخشی از این کتاب را به بیان پاره‌ای از این مناظرات

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) مناظرات علی بن موسی الرضا علیه السلام مع اهل الملل و الادیان معنی هدایه الله تعالی و اضلاله لعبده العیون: حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار رضی الله عنه؛ قال: حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النیشابوری، عن حمدان بن سلیمان بن النیشابوری، قال: سئلت الرضا علیه السلام عن قول الله عزّوجلّ: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام»؟ (الانعام. الایه ۱۲۵) قال علیه السلام: و من یردان یضلّه یجعل صدره ضیقاً حرّجا، قال: من یرد الله ان یهدیه بایمانه فی الدنیا الی جنّته و دار کرامته فی الاخره یشرح صدره للتسلیم لله و الثقه به و السکون الی ما وعده من ثوابه حتّی یطمئنّ الیه «و من یردان یضلّه» عن جنّته و دار کرامته فی الاخره لکفره به و عصیانه له فی الدنیا «یجعل صدره ضیقاً حرّجا» حتّی یشکّ فی کفره و یضطرب من اعتقاد قلبه حتّی یصیر «کأنّما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرّجس علی الذین لا یؤمنون». (العیون ج ۱/۱۳۱)

### سخن امام علیه السلام در معنای هدایت و گمراهی

مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون از حمدان بن سلیمان نیشابوری نقل نموده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام از معنای آیه شریفه «فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» سؤال نمودم، آن حضرت پس از قرائت قسمت دوم آیه، «و من یردان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً»، فرمود:

چنانچه خداوند اراده فرماید کسی را در دنیا (به علت قابلیت و خیری که در او می بیند) موفق به ایمان نماید و در آخرت در بهشت و محل کرامت خود جای

دهد سینه او را برای پذیرش اسلام و تسلیم و اطمینان به وعده های خود باز می نماید [تا حقایق را بپذیرد] و اگر بخواهد کسی را (به علت کفران و نافرمانی اش) از بهشت و دار کرامت خود در آخرت محروم نماید [او را به حال خود وا می گذارد] و سینه او را برای هدایت به اسلام باز نمی گرداند بلکه سینه او را [نسبت به فهم حقایق اسلام] تنگ می نماید به طوری که در اعتقاد خود گرفتار اضطراب و سردرگمی می گردد [و موفق به ایمان نمی شود].

مؤلف گوید: این سخن در حقیقت بیانگر معنای آیاتی از قرآن است که خداوند در آنها هدایت و اضلال افراد را به خود نسبت می دهد، و افراد ناآگاه گمان می کنند خداوند بدون علت و حکمت عده ای را هدایت می کند و عده ای را گمراه می نماید و با این تصوّر غلط به خدای متعال نسبت جبر می دهند.

حال آن که مسأله اختیار یک امر محسوسی است و دادن چنین نسبت به ذات مقدس الهی سوای این که مخالف آیات فراوانی از قرآن است نسبت ظلم به ذات مقدس او



نیز می باشد. و البته معلوم است که علت این گونه اشتباهات دوری از معارف و تعالیم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و فرقه هایی از مسلمین که از تعالیم و معارف آن بزرگواران بی بهره بوده اند در تمام مسایل خود گرفتار این گونه اشتباه ها و گمراهی ها شده اند.

### مناظره حضرت رضا علیه السلام با یکی از منکرین وجود خدا

(۱)۱- مرحوم صدوق علیه الرحمه، در کتاب عیون، از محمد بن عبدالله

ص: ۱۰۶

۱- (۱)۱- مناظره زیددیق مع الرضا علیه السلام العیون: حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنی عمی محمد بن اَبی القاسم قال: حدّثنی اَبوسمینه محمد بن علی الکوفی الصیرفی، عن محمد بن عبدالله الخراسانی خادم الرضا علیه السلام قال: دخل من الزنادقه علی الرضا علیه السلام و عنده جماعه، فقال له ابوالحسن علیه السلام اُرأیت \_ (فرضا كما يفرض المحال) ان كان القول قولکم و ليس (ای و الحال انه ليس كذلك قطعاً و ان شککتهم) هو كما تقولون، ألسنا و ایاکم شرع سواء و لا یضرنّا ما صلّینا و زکّینا و أقررنّا؟ فسکت، فقال ابوالحسن علیه السلام: و ان یکن القول قولنا، و هو قولنا، و هو قولنا و لا یضرنّا ما صلّینا و زکّینا و أقررنّا؟ قال: رحمک الله فواجدنی کیف هو؟ و این هو؟ قال علیه السلام: و یلک انّ الذی ذهب الیه غلط و هو این الاین (ای خلق الاین و کونه) و کان و لا این و کیف کیف (ای و هو جعل کیف موجودا حین لا کیف) و کان (ای و کان الله تعالی و لا یكون کیف موجودا) و لا کیف فلا یعرف بکیفوفیه، و لا بأینوفیه، و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشیء قال الرجل: فاذا انه لا شیء ء اذا لم یدرک بحاسه من الحواس، فقال ابوالحسن علیه السلام: و یلک لَمّا عجزت حواسیک عن ادراکه أنکرت ربوبیته؟ و نحن اذا عجزت حواسنا عن ادراکه أیقنّا انه رَبّنا و انه شیء ء بخلاف الاشیاء، قال: الرجل:

خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السلام، نقل نموده که گوید: مردی از زنادقه (کسانی که منکر وجود خدا هستند) خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید، در حالی که عده ای نزد آن حضرت جمع بودند. پس امام علیه السلام به او فرمود:

«اگر حق با شما باشد \_ که چنین نیست \_ ما و شما یکسان خواهیم بود و ما از نماز و روزه و زکات و اقرار به ربوبیت خداوند ضرری ندیده ایم و اگر حق با ما باشد \_ که چنین هم خواهد بود [و عالم را آفریدگاری است و ما مخلوق او هستیم] و جز آن نخواهد بود \_ در آن صورت شما هلاک شده اید و ما نجات یافته ایم.» شخص زندیق (و مادی) گفت: مرا آگاه کن که خداوند چگونه است و در کجاست؟

امام علیه السلام فرمودند: «وای بر تو! آنچه تو فکر کردی خطا و غلط است، چرا که مکان آفریده خداست و او قبل از مکان بوده [و هست] و کیفیت نیز مخلوق اوست و او قبل از کیفیت بوده [و هست]. پس او با زمان و مکان و حواس شناخته نمی شود و با چیزی نیز مقایسه نمی گردد.»

(۱) مرد زندیق گفت: چیزی که با حواس درک نشود و [زمان] و مکان و کیفیتی

ص: ۱۰۷

---

۱- (۱) فاخبرنی متی کان؟ قال ابوالحسن علیه السلام: أخبرنی متی لم یکن فاخبرک متی کان؟! قال الرجل: فما الدلیل علیه؟ قال ابوالحسن: ائی لَمَا نظرت الی جسدی فلم یمکنی زیاده و لا نقصان فی العرض و الطول و دفع المکاره عنه و جرّ المنفعه الیه، علمت أنّ لهذا البنیان بانیاً، فاقررت به مع ما أری من دوران الفلک بقدرته، و انشاء السحاب، و تصریف الریاح، و مجرى الشمس و القمر و النجوم، و غیر ذلك من الآیات العجیبات المتقنات، علمت أنّ لهذا مقدراً و منشأً قال الرجل:

برای او نباشد وجود نخواهد داشت.

امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! چون حواس تو از درک حقیقت او عاجز ماند ربوبیت او را انکار نمودی؟ در حالی که ما چون حواسمان از درک حقیقت او عاجز شود یقین می کنیم که پروردگار ما اوست و او چیزی است برخلاف همه چیزها.»

(۱) مرد زندیق گفت: پس به من بگوئید او از چه زمانی بوده است؟»

امام علیه السلام فرمود: تو بگو او در چه زمانی نبوده؟ تا من به تو بگویم: او در چه زمانی بوده.

مرد زندیق گفت: دلیل و نشانه وجود او چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «من چون به جسم خود می نگرم و می بینم که در طول و عرض و کم و زیاد آن و جلوگیری از آفت ها و جلب منافع نسبت به آن از خود دخالتی ندارم یقین می کنم که این [ساختار] را بنیانگذاری است و به وجود او اقرار می نمایم. افزودن بر آن، از آنچه [در این عالم] از قدرت او نسبت به حرکت و سیر روز و شب و ایجاد ابرها و گردش بادها [برای رساندن باران] و سیر خورشید و ماه و ستارگان و غیره از نشانه های عجیب و شگفت انگیز و ظرافت ها و دقت های حکیمانه می بینم یقین می کنم که همه اینها مقدری [حکیم] و آفریدگاری [عالم و دانا] دارد.»

ص: ۱۰۸

---

۱- (۱) فلم احتجب؟ فقال أبو الحسن: إنّ الحجاب على الخلق، لكثرة ذنوبهم، فإما هو فلا يخفى عليه خافية في آناء الليل و النهار، قال: فلم لا يدرکه حاسه الابصار؟ قال: للفرق بينه و بين خلقه المذین تدرکههم حاسه الابصار منهم و من غيرهم، ثمّ هو أجلّ من أن يدرکه بصر او يحیطه وهم أو يضبطه عقل، قال:

مرد زندیق گفت: پس برای چه او پنهان [و از چشم ما دور] است و ما او را نمی بینیم؟

(۱) امام علیه السلام فرمود: «مردم به واسطه گناهان زیاد خود از دیدن و رؤیت او محجوب شده اند اما او [یعنی پروردگار عالم] حجابی ندارد و شب و روز [بر بندگان صالح خود] آشکار می شود.»

مرد زندیق گفت: پس برای چه چشم ها او را نمی بیند؟

امام علیه السلام فرمود: «این [مساله] به دلیل تفاوتی است که بین او و بین مخلوق او وجود دارد. مردم [چون دارای جسم و ابعاد هستند] با چشم دیده می شوند لکن

خداوند بالاتر از آن است که با چشم و سایر حواس دیده و احساس شود بلکه تصور و تعقل ذات مقدس او برای کسی امکان پذیر نیست. [کَلِمًا او جدتموه بافهامکم فی اَدَقِّ معاینه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم؛ یعنی هر چیز را با هر دقتی تصور نمایید، خدای شما نخواهد بود بلکه آن ساخته فکر شما می باشد]. مرد زندیق گفت: اندازه او را برای من بیان کن.

(۲) امام علیه السلام فرمود: «اندازه ای برای او نیست.» مرد زندیق گفت: چرا؟

ص: ۱۰۹

۱- (۲) فحدّه لی، قال: لا حدّ له، قال: و لِمَ؟ قال: لأنّ کلّ محدود متناهٍ الی حدّ، و اذا احتمل التحدید احتمل الزیاده، و اذا احتمل الزیاده احتمل النقصان، فهو غیر محدود و لا- متزاید و لا متناقص و لا متجزّی و لا متوهم، قال الرجل: فاخبرنی عن قولکم: أنّه لطیف و سمیع و حکیم و بصیر و علیم، أیکون السمع الّا باذن، و البصیر الّا بالعين و اللطیف الّا بالعمل بالیدین، و الحکیم الّا بالصنعه؟ فقال ابوالحسن علیه السلام:

۲- (۱) أنّ اللطیف منّا علی حدّ اتّخاذ الصنعه، أو ما رایت الرجل یتخذ شیئا یلطف فی اتّخاذها؟ فیقال: ما ألطف فلانا فکیف لا یقال للخالق الجلیل: لطیف؟ اذ خلق خلقا لطیفا و جلیلاً و رکب فی الحیوان منه ارواحها و خلق کلّ جنس متباین من جنسه فی الصوره، لا یشبه بعضه بعضا، فکلّ له لطف من الخالق اللطیف الخیر فی ترکیب صورته، ثمّ نظرنا الی الاشجار و حملها أطایبها الماکوله فقلنا عند ذلك: أنّ خالقنا لطیف لا- کلطف خلقه فی صنعتهم، و قلنا: أنّه سمیع لا یخفی علیه أصوات خلقه ما بین العرش الی الثری من الدّره الی أكبر منها فی برّها و بحرّها، و لا یشبهه علیه لغاتها، فقلنا عند ذلك: أنّه سمیع لا بأذن و قلنا: أنّه بصیر لا ببصر، لأنّه یری أثر الدّره السحماء فی اللیله الظلماء علی الصخره السوداء و یری دیب النمل فی اللیله الدجنه و یری مضارّها و منافعها و اثر سفادها و فراخها و نسلها، فقلنا عند ذلك: أنّه بصیر لا کبصر خلقه، قال: فما برح حتّی أسلم. (العیون ج

(۱/۱۳۱)

امام علیه السلام فرمود: چون هر محدودی دارای نهایت است و زیاده و کم در آن تصور می شود و پروردگار عالم محدود نیست و زیاده و کم در او تصور نمی شود. او جسم نیست که قابل زیاده و کم و تجزیه و تصور باشد.»

مرد زندیق گفت: شما او را سمیع و بصیر و حکیم و علیم و لطیف می دانید، مگر این نیست که شنوایی با گوش و بینایی با چشم و لطافت با دست و حکمت و حکیم بودن با کار و صنعت است؟

امام علیه السلام فرمود: «لطیف در مورد انسان از کار و صنعت او ظاهر می شود ولی خداوند به اعتبار خلقت اشیاء، لطیف و جلیل نامیده می شود و از لطافت اوست که در هر حیوانی روح دمیده است و هر کدام را به صورتی خلق فرموده که با دیگری مشتبّه نمی شود و از ناحیه خداوند در هر کدام از حیوانات [و مخلوقات] لطافتی به

کار رفته [و آثار صنع لطیف و اتقان و حکمت و قدرت و علم او در آن ها مشهود

است.]»

سپس فرمود: «و چون ما به اشجار و میوه های نیکوی آنها می نگریم به خوبی پی می بریم که خالق ما [و آنها] لطیف است لکن نه به آن معنایی که در مورد انسان گفته می شود. بلکه می گوئیم او شنواست و صداهای مخلوقین خود را از عرش تا فرش و از ذره تا کوه در زمین و دریا می شنود [چیزی] بر او پنهان نمی ماند و او را به همین معنا سمیع می دانیم.

پس او سمیع است بدون [نیاز به] داشتن گوش و بصیر است بدون [نیاز به] داشتن چشم. بلکه او اثر ذره سیاهی که در شب تاریک بر سنگ سیاهی قرار گرفته باشد را می بیند و او از راه رفتن مورچه ها در شب تاریک و از منافع و مضارّ و آمیزش و فرزندان و نسل آنان آگاه است. و ما او را به این معنا بصیر و بینا می گوئیم نه به معنای بینایی که در مخلوق او وجود دارد.» پس آن مرد کافر و زندیق با شنیدن این سخنان به خداوند ایمان پیدا کرد و مسلمان شد.

### پایین ترین درجه معرفت به خداوند

(۱) پائین ترین مرتبه ایمان اعتقاد به یگانگی خداوند و اقرار به نبوت و پیامبری

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) أدنی المعرفة ۱- العیون حدّثنا محمّد بن علیّ ما جیلویه رضی الله عنه، قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم، عن مختار بن محمّد بن المختار الهمدانی عن الفتح بن یزید الجرجانی عن أبي الحسن علیه السلام قال: سئلته عن أدنی المعرفة؟ قال: الاقرار بأنّه لا اله غیره و لا شیهه له و لا نظیر له، و أنّه مثبت قدیم موجود غیر فقید و أنّه لیس کمثله شیء. (المصدر ص ۱۳۳)

رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و امامت امامان دوازده گانه یعنی علی بن ابی طالب و فرزندان آن حضرت تا حضرت بقیه الله علیه السلام و اقرار به حقانیت آنچه از طرف خداوند بر پیامبر او حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل شده و امامان بعد از آن حضرت آن ها را بیان نموده اند و اقرار به حقانیت مرگ و نشور و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و رجعت و قیام مهدی عجل الله فرجه الشریف و... می باشد.

مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات خود موارد لازم و ضروری اعتقادات را جمع آوری نموده است .

وی در کتاب عیون الاخبار، با سند خود، از فتح بن یزید جرجانی نقل نموده که گوید: من به امام هشتم علیه السلام گفتم: پایین ترین درجه معرفت به خداوند چیست؟

(۱) امام علیه السلام فرمود: «اقرار به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شبیه و نظیری ندارد و او قدیم و ازلی و ابدی بوده و هست و مثل و مانندی برای او نیست.»

در همان کتاب، با سند خود، از عبدالعزیز مهتدی نقل نموده که گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: توحید چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان داشته باشد به

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱) ۲- حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی، قال: حدّثنا محمد بن اسمعیل البرمکی، قال: سألت الرضا علیه السلام عن التوحید، فقال: کلّ من قرأ «قل هو الله أحد» و آمن بها، فقد عرف التوحید، قلت: کیف یقرأها؟ قال: كما یقرأها الناس، و زاد فیہ كذلك الله ربّی كذلك ربّی ثلاثا. (المصدر) معنی القضاء و القدر و کلام علی علیه السلام فی ذلك العیون ج ۱/۱۳۹: حدّثنا احمد بن الحسن القطان، قال: حدّثنا الحسن بن علی السکری قال: حدّثنا محمد بن زکریّا الجوهری، قال: حدّثنا العباس بن بکار الضبی، قال: حدّثنا أبوبکر الهذلی، عن عکرمه عن ابن عباس، قال: لمّا انصرف امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام من الصّفین، قام الیه شیخ ممّین شهد معه الوقعه فقال: یا امیر المؤمنین أخبرنا عن مسیرنا هذا بقضاء من الله تعالی و قدره؟...

توحید معرفت پیدا نموده است. گفتم: چگونه بخواند؟ فرمود: «همان گونه که مردم می خوانند.» سپس فرمود: «و پس از خواندن آن سه مرتبه بگوید: کذلک الله ربی.»

### سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در باره قضا و قدر

(۱) یکی از مسایل مهم و حساس اعتقادی مسأله جبر و تفویض و قضا و قدر است. عده زیادی از مذاهب غیر شیعی در اثر دوری از معارف و تعالیم اهل بیت علیهم السلام قایل به جبر شده و معنای قضا و قدر را نفهمیده اند لکن شیعیان اثناعشری به برکت

مکتب نورانی خاندان نبوت در این گونه مسایل و در سایر مسایل اعتقادی و فقهی و کلامی و اخلاقی و سیاسی و غیره به چنین اشتباهاتی گرفتار نشده اند.

ص: ۱۱۳

---

۱- (۲) و قال الرضا علیه السلام (ایضا) فی روایتی، عن آبائه، عن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام: دخل رجل من اهل العراق علی امیرالمؤمنین فقال اخبرنی عن خروجنا الی اهل الشام أبقضاء من الله تعالی و قدره؟ فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام: اجل یا شیخ، فوالله ما علوتم تلعه (قال ابو عیبه: التلعه: ما ارتفع من الارض و ما اهتبط منها و هو عنده من الاضداد). و لا هبطتم بطن واد الا بقضاء من الله و قدره فقال الشیخ: عندالله احتسب عنائی یا امیرالمؤمنین فقال علیه السلام:



مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، از کتب اهل تسنن، از ابن عباس، از امیرالمؤمنین علیه السلام و با سند دیگر نیز از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل نموده است: که مردی از اهل عراق خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت:

آیا حرکت ما به شام برای جنگ با معاویه همراه با قضا و قدر الهی بوده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آری، به خدا سوگند، شما از هیچ بلندی بالا نرفتید و به هیچ محلی پایین نیامدید مگر آن که همراه با قضا و قدر الهی بود.» آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! بنابراین خدا چنین خواسته من زحمت و رنج خود را به حساب خدا می گذارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای، مرد! آرام باش! آیا گمان کردی قضا و قدر خدا حتمی بوده و برای ما اختیاری در آن نبوده است؟ اگر چنین باشد [یعنی ما در این عمل مجبور بوده باشیم] هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی باطل و بیهوده خواهد بود و وعده بهشت و وعید دوزخ نیز لغو بوده و بر گناهکار ملامتی نخواهد بود، همان گونه که نیکوکار نیز شایسته تمجید نمی باشد بلکه نیکوکار سزاواتر ملامت و گناهکار سزاواتر تمجید خواهد بود و این اعتقاد بت پرستان و دشمنان خدا و قدریّه مجوس این امت [یعنی جبریّه] است.»

(۱) سپس فرمود: «ای پیرمرد! خداوند متعال تکلیف و امر و نهی خود را همراه با

ص: ۱۱۴

۱- (۱) مهلایا (خ ل مه) و فی النهج: «و یحک» و هی کلمه ترحم). شیخ لعلک تظنّ قضاء (و فی شرح النهج محمد عبده «ج ع ص / ۹۶ مصر» القضاء: علم الله السابق بحصول الاشياء على أحوالها في أوضاعها، والقدر: إيجادها عند وجود اسبابها، و لا شیء منهما يضطرّ العبد لفعل من افعاله، فالعبد و ما یجد من نفسه من باعث على الخیر و الشرّ و لا یجد شخص الا انّ اختیاره دافعه الی ما یعمل، و الله یعلمه فاعلاً باختياره، اما شقیابه، و اما سعیدا و الدلیل علیه ما ذکره الامام. «انتهی») حتما و قدرا لازما؟ لو كان كذلك لبطل الثواب و العقاب و الامر و النهی و الزجر و اسقط معنى الوعد و الوعد و لم تكن على المسیء لائم و لا لمحسن، محمّده و لكان المحسن اولی باللائمه من المذنب و المذنب اولی بالاحسان من المحسن، تلك مقاله عبده الأوثان و خصماء الرحمن و قدریّه (روی فی كنز العمال «ج ۱ ص ۱۲۱ ط حیدر آباد حدیث ۶۷۷» انّ لكلّ امه مجوس و مجوس امتی هذه القدریّه و روی ایضا فی هذه الصفحه: «القدریّه مجوس امتی» الی غیر ذلك من الاثار). هذه الامه و مجوسها. یا شیخ انّ الله تعالى كلف تخیرا و نهی تحذیرا و أعطى على القلیل كثيرا، و لم یعص مغلوبا و لم یطع مكرها و لم یخلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا «ذلك ظنّ كفروا فویل للذین كفروا من النار» قال: فنهض الشيخ و هو یقول:

اختیار بندگان خود قرار داده و بر عمل ناچیزی پاداش فراوان مقرر نموده است و هرگز اطاعت و عصیان آنان از روی اکراه و اجبار نبوده و دست انتقام او برای گرفتن و مؤاخذه گنهکاران نیز بسته نبوده و (خداوند) آسمان ها و زمین را به باطل نیافریده است. آری، این گمان کافران است پس وای بر آنان از آتش دوزخ!» چون سخن امیرالمؤمنین علیه السلام به اینجا رسید آن پیر مرد عراقی برخاست و اشعار ذیل را در فضایل [\(۱\)](#) امیرالمؤمنین علیه السلام قرائت نمود:

ص: ۱۱۵

---

۱- (۱) أنت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا أوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عَنَّا فیه احسانا فلیس معذره فی فعل فاحشه قد کنت راکبها فسقا و عصیانا لالا و لا قائلاً ناهیه أوقعه فیها عبت اذا یا قوم شیطانا و لا أحبّ و لا شاء الفسوق و لا قتل الولیّ له ظلما و عدوانا أنى یحبّ و قد صحت عزیمته ذوالعرش أعلن ذاک الله اعلانا(العیون ج ۱/۱۳۹ الکافی ج ۱/۱۵۵) تأسیس الاصل فی مسئله الجبر و التفویض

«انت الإمام الذي نرجو بطاعته يوم النجاه من الرحمان غفرانا...»

### سخنان حضرت رضا عليه السلام در باره جبر و تفویض

حضرت رضا علیه السلام برای برطرف نمودن شبهه جبر و تفویض قاعده و اصلی را تأسیس نموده و برای هیچ یک از مخالفین و انسان ها در این مسأله شبهه ای باقی نگذاشته است. آن حضرت قاعده مذکور را در سخنی به عنوان حدیث قدسی از ناحیه ذات مقدس پروردگار بیان فرموده است که به بیان آن می پردازیم. (۱) - مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود، از سلیمان بن جعفر

ص: ۱۱۶

---

۱- (۲) - حدّثنا ابی رضی اللّٰه عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبداللّٰه، قال: حدّثنا احمد بن محمّد بن خالد البرقیّ، عن أبیه، عن سلیمان بن جعفر الحمیری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: ذکر عنده الجبر و التفویض، فقال: ألا- اعطیکم فی هذا اصلا لا یختلفون فیہ و لا یخاصمکم علیہ احد الا کسرتموه؟ قلنا: ان رایت ذلک؟ فقال: انّ اللّٰه تعالی لم یطع باکراه و لم یعص بغلبه، و لم یهمل العباد فی ملکہ، هو المالک لما ملّکهم، و القادر علی ما أقدرهم علیہ فان ائتم العباد بطاعته لم یکن اللّٰه عنها صادّا و لا منها مانعا، و ان ائتمروا بمعصیته فشاء ان یحول بینهم و بین ذلک فعل و ان لم یحل ففعلوا فلیس هو الّذی أدخلهم فیہ، ثمّ قال علیہ السلام: من یضبط حدود هذا الکلام فقد خصم من خالفه. (العیون ج ۱/۱۴۴)

حمیری نقل نموده که گوید: شخصی مساله جبر و تفویض را خدمت حضرت رضا علیه السلام مطرح نمود. امام علیه السلام فرمود: «می خواهید در این مورد، قاعده و اصلی را به شما یاد بدهم که دیگر در آن اختلاف نکنید و با این قاعده با هر کس مخاصمه نمایید بر او غالب شوید؟» گفتیم: آری، آماده شنیدن سخن شما هستیم.

امام علیه السلام فرمود: «همانا خداوند اطاعت خود را همراه با اکراه [و اجبار] قرار نداده و مردم از روی اختیار او را عبادت می کنند همان گونه که مردم را در نافرمانی خود آزاد گذارده؛ گرچه قدرت جلوگیری آنان را از معصیت دارد و می تواند آنان را از نافرمانی و معصیت خود باز دارد. خداوند بندگان خود را بیهوده و بدون هدف نیافریده است و مالک واقعی آنچه به آنان عطا نموده خود اوست و قدرت واقعی بر آنچه آنان را بر آن قدرت و توان داده از خود اوست.

پس اگر مردم او را عبادت و اطاعت کنند از آنان جلوگیری نخواهد نمود و اگر نافرمانی او را نمایند ممکن است بنا بر مشیت خود [از راه لطف] از آنان جلوگیری کند و اگر [آنان مستحق لطف نبودند] و از آنان جلوگیری نفرمود و آنان [به اختیار خود] معصیت و نافرمانی او را کردند خداوند آنان را در آن معصیت وارد نکرده است [بلکه آنان به اختیار و اراده خود معصیت او را کرده اند].»

سپس فرمود: «هر کس حدود این سخن را حفظ کند و به همین بیان با دشمنان خود بحث کند پیروز خواهد بود.»

۲- در همان کتاب از بزنتی نقل شده که گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: عده ای از اصحاب ما قایل به جبر شده اند و عده دیگری قایل به استطاعت و تفویض (جبر یعنی خداوند مردم را به اطاعت و معصیت اجبار نموده و تفویض یعنی آنان را آزاد گذارده به طوری که قادر بر جلوگیری از آنان نیست). (۱)

امام علیه السلام فرمود: «بنویس!» سپس فرمود: «خداوند به بنده خود می گوید: ای فرزند آدم، اراده و خواست تو از ناحیه مشیت من است [و تا من نخواهم تو نمی توانی اراده کنی] و توانایی و قدرت تو بر اطاعت و یا معصیت من نیز از ناحیه من است و تو با توانی که من به تو داده ام واجبات من را انجام می دهی و با نعمت های من و قوایی که به تو داده ام بر معصیت من توان پیدا می کنی.

پس من تو را شنوا و بینا [و صاحب عقل و فهم] و قادر بر اعمال خود قرار دادم تو هر گناهی بکنی از پیش خود کرده ای و هر بلایی به تو برسد از خطایی است که خود کرده ای و من به اعمال نیک تو سزاوارتر هستم و تو نسبت به گناهان خود سزاوارتری چرا که کسی را حق مؤاخذة و سؤال از من نیست، در حالی که شما

ص: ۱۱۸

---

۱- (۱) ۲- حدّثنا ابی رضی اللّٰه عنه و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللّٰه عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه، عن احمد بن محمّد بن عیسی، عن احمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن أبی الحسن الرضا علیه السلام، قال: قلت له: انّ أصحابنا بعضهم یقول بالجبر و بعضهم یقول بالاستطاعة فقال لی: اکتب، قال اللّٰه تعالی: یا بن آدم بمشیتی کنت أنت الذی تشاء و بقوّتی أدیت لی فرائضی، و بنعمتی قویت علی معصیتی، جعلتک سمیعا بصیرا قویا ما أصابک من سیئه فمن نفسک وذلک انّی لأسأل عمّا أفعل و أنتم تسألون و قد نظمت لک کلّ شیء ترید (العیون ج ۱/۱۴۴)

[بندگان] مسؤول کارهای خود می باشید. [ای بنده من] من کار را بر تو منظم نمودم [و اسباب کار تو را فراهم کردم] تا هر عملی را می خواهی به اراده و میل خود انجام دهی.»

### معانی اسماء و صفات خداوند و اشتباه اهل غلو

تردیدی نیست که صفات و اسماء الهی و معانی آنها از باب ترکیب و اضافه صفت بر موصوف نیست بلکه صفات او نفس ذات مقدس اوست و ترکیب موصوف از ذات و صفت شأن مخلوق جسمانی است که صفات او عارض بر او می شود و گفته می شود معدوم بوده و سپس به وجود آمده و یا جاهل بوده و سپس عالم گردیده و یا ضعیف بوده و سپس قوی شده است. (۱)

ص: ۱۱۹

---

۱- (۱) فی معانی اسماء الله و صفاته تعالی و رد القول بالغلو فی اولیاء العیون: حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن یعقوب الكلینی، قال: حدّثنا علی بن محمد المعروف بعلان، عن محمد بن عیسی عن الحسین بن خالد، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام، أنّه قال: اعلم علمک الله الخیر انّ الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفه دلّت العاقل، علی أنّه لا شیء قبله، و لا شیء معه فی دیمومته فقد بان لنا باقرار العامه معجزه الصفه أنّه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه و بطل قول من زعم، أنّه كان قبله او كان معه شیء و ذلك أنّه لو كان معه شیء فی بقائه لم یجز ان یكون خالقاه، لانّه لم یزل معه فکیف یكون خالقاً لمن لم یزل معه؟ و لو كان قبله شیء كان الاوّل ذلك الشیء، لاهذا، و كان الاوّل أولى بان یكون خالقاً للثانی.

و اگر در استعمال، صفتی را به طور مشترک به خداوند و خلق او نسبت می دهند و می گویند خداوند عالم است و زید عالم است در هر مورد معنای خاصی دارد، و معلوم است که علم خداوند عین ذات اوست و مسبوق به جهل نیست و ذات مقدس او مرکب از دو چیز نیست و همچنین است قدرت و حکمت و... (۱)

لکن در مخلوق به طور کلی این اسما و صفات حادث است و اگر گفتیم انسان عالم و یا قادر و یا رؤف است یعنی این صفات بر او عارض شده است حتی انبیاء و اولیاء که علوم و اوصاف آنان اکتسابی نیست و از ناحیه خداوند به آنان افزوده شده است نیز مانند دیگران صفات آنان عارض بر آنها و متأخر از آنها است. ولی صفات خداوند عین ذات اوست و تجزیه و حدوث در او راه ندارد. (۲) از سخنان معصومین علیهم السلام آشکار می شود که غلّو عده ای از مسلمانان در باره

ص: ۱۲۰

۱- (۱) تَمَّ وصف نفسه تبارك و تعالی باسما دعا الخلق، اذ خلقهم و تعبدهم و ابتلاهم الی أن یدعوه بها، فسَمی نفسه سمیعا بصیرا قادرا قاهرا، حیّا، قیوما ظاهرا، باطنا، لطیفا، خیرا، قویا، عزیزا، حکیما، علیمّا، و ما اشبه هذه الاسماء فلَمّا رأى ذلك من اسمائه الغالون المکذّبون و قد سمعونا نحدّث عن الله: انه لا شیء مثله و لا شیء من الخلق فی حاله، قالوا: أخبرونا اذ زعمتم انه لا- مثل لله و لا شبه له کیف شارکتوه فی اسماء الحسنی فتسمّیتم بجمعیهما؟ فانّ فی ذلك دلیلا علی أنّکم مثله فی حالاته کلّها، أو فی بعضها دون بعض، اذ قد جمعتکم الاسماء الطیبه؟ قیل لهم:

۲- (۲) انّ الله تبارك و تعالی الزم العباد إسمًا من أسمائه علی اختلاف المعانی و ذلك كما یجمع الاسم الواحد معینین مختلفین و الدلیل علی ذلك قول الناس: الجائر عندهم السائح و هو الذی خاطب الله عزّوجلّ به الخلق فكلّمهم بما یعقلون لیكون علیهم حجّه فی تزییع ما ضیعوا و قد یقال للرجال: كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد و كلّ ذلك علی خلافه لانه لم تقع الاسماء علی معاینها التی كانت بنیت علیها، لانّ الانسان لیس بأسد و لا كلب فافهم ذلك یرحمك الله.

اولیای خداوند که آنان را «العیاذ باللّٰه» خدا دانسته و یا نسبت خالق و رازق و... به آنان داده اند اشتباه بوده است. این عده چون اولیای الهی را مظهر صفات الهی دیده اند تصور کرده اند که بین آنان و خداوند تفاوتی وجود ندارد، در حالی که صفات آنان گرچه اکتسابی نیست لکن ذاتی آنان هم نیست بلکه افاضه الهی است. آنان از کسی کسب علم و کمال نکرده اند و معلم آنان خداوند بوده است ولی این گونه نیست که صفاتشان عین ذاتشان باشد. (۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود، از حسین بن خالد نقل نموده

ص: ۱۲۱

۱- (۱) و أنّما یسمی اللّٰه عزّوجلّ بالعالم لغير علم حادث علم به الاشیاء و استعان به علی حفظ ما یتقبل من أمره و الرویة فیما یخلق من خلقه و تفنیه ما مضی ممّا أفنی من خلقه ممّا لولم یحضره ذلك العلم و بغیبه کان جاهلا ضعیفا، كما أنّا رأینا علماء الخلق أنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث، اذ كانوا قبله جهله، و ربّما فارقهم العلم بالاشیاء، فصاروا الی الجهل، و أنّما سمّی اللّٰه عالما لأنّه لا یجهل شیئا، فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العلم و اختلف المعنی علی ما رأیت (الی ان قال علیه السلام): و سمّی ربّنا سمعیا لاجزاء (لائقب) فیہ یسمع به الصوت و لا یبصر به كما أنّ جزئنا الّذی نسمع به لا نقوی علی النظر به و لکنّه عزّوجلّ أخبر أنّّه لا تخفی علیه الاصوات لیس علی حدّما سمینا نحن، فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعنی، و هكذا البصیر لا لجزء به أبصر كما أنّا نبصر بجزء ممّا لا ینتفع به فی غیره، و لکنّ اللّٰه بصیر لا یجهل شخصا منظورا الیه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنی. و هو قائم لیس علی معنی انتصاب و قیام علی ساق فی کبد كما قامت الاشیاء و لکنّ اخبار أنّ قائم یخبر أنّّه حافظ کقول الرجل: القائم بامر فلان، و هو عزّوجلّ القائم علی کلّ نفس بما کسبت، و القائم ایضافی کلام النّاس الباقی، و القائم ایضا یخبر عن الکفایه کقولک للرجل: قم بامر فلان ای اکفه و القائم ممّا قائم علی ساق، فقد جمعنا الاسم و لم یجمعنا المعنی. و امّا اللطیف فلیس علی قلّه و قضافه و صغر و لکنّ ذلك علی النفاذ فی الاشیاء و الامتناع من أن یدرک: کقولک: لطف عن هذا الامر و لطف فلان فی مذهبه و قوله یخبرک أنّه غمض فبهر العقل وفات الطلب و عاد متعمّقا متطلّفا لا یدرکه الوهم، فهكذا لطف اللّٰه تبارک و تعالی عن أن یدرک بحدّ او یحدّ بوصف، و اللطافه ممّا الصغر و القلّه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنی و امّا الخبیر فالذی لا یعزب عنه شیء و لا یفوته لیس للتجربه و الاعتبار بالاشیاء فتفیده التجربه و الاعتبار علما لولا هما ما علم، لأنّ من کان كذلك کان جاهلاّ و اللّٰه تعالی لم یزل خبیرا بما یخلق، و الخبیر من النّاس المستخبر عن جهل المتکلم و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنی.



که گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود «خداوند تو را خیر بدهد، بدان که خدای تبارک و تعالی موصوف به قدیم است و برای [شخص] عاقل روشن است که این صفت به معنای این است که قبل از او و همراه او چیزی نبوده است و گر نه او قدیم نخواهد بود و کسی که گمان کند قبل از او و یا با او چیزی بوده سخنی باطل گفته است چرا که اگر چیزی قبل از او و یا با او بوده باشد نمی توان او را خالق آن چیز دانست و معنای «هو الاوّل و الآخر» صحیح نخواهد بود.

(۱) و چون خداوند عالم را آفرید و بنی آدم را آزمایش و امر به عبودیت نمود

ص: ۱۲۲

---

۱- (۲) و اما الظاهر فلیس من أجل أنه علا للأشياء برکوب فوقها و قعود علیها و تسنّم لدرهاها و لکن ذلک لقهره و لغلبه الأشياء و قدرته علیها کقول الرجل: ظهرت علی أعدائی و أظهرنی الله علی خصمی یخبر علی الفلج و الغلبه، فکهدا ظهورالله علی الاشياء، و وجه آخر و هو: أنه و هو الظاهر لمن أراد، لا یخفی علیه شیء، و أنه مدبّر لکلّ ما یری، فایّ ظاهر اظهر و اوضح امرا من الله تعالی؟ فانّک لاتعدم صعته حیما توجّهت و فیک من آثاره ما یغنیک و الظاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحده فقد جمعنا الاسم و لم یجمعنا المعنی.

خود را به نام های مخلوقین توصیف نمود؛ مانند سمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و امثال اینها و چون اهل تکذیب و غلو دیدند که خداوند خود را به این نام ها متصف نموده و از ما نیز شنیدند که ما از ناحیه خداوند می گوئیم: او مثل و مانندی ندارد، گفتند: شما که می گوئید خداوند مثل و مانندی ندارد چگونه در اسماء الحسنی با او شریک شده اید و خود را متصف [و مظهر صفات] او میدانید؟! این دلیل آن است که شما نیز در همه حالات یا بعضی از حالات مانند او هستید. [و از این رو ما را خدا دانسته و یا نسبت خلق و رزق و... به ما دادند] باید به آنان گفته شود:....»

(۱) مؤلف گوید: خلاصه سخن امام علیه السلام در پایان این است که استعمال این

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) و اما الباطن فلیس علی معنی الاستبطن للاشیاء بان یغور فیها، و لکن ذلک منه علی استبطنه للاشیاء علما و حفظا و تدبیرا کقول القائل: أبطنته یعنی خبّرتّه و علمت مکتوم سرّه و الباطن منّا بمعنی الغائر فی الشیء المستتر فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنی. و اما القاهر، فانه لیس علی معنی علاج و نصب و احتیال و مداراه و مکر كما يقهر العباد بعضهم بعضا، فالمقهور منهم يعود قاهرا، و القاهر يعود مقهورا، و لکن ذلک من الله تبارک و تعالی علی أنّ جمیع ما یخلق ملتبس به الذلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به، لم یخرج منّا طرفه عین غیر انه یقول له: کن فیکون و القاهر منّا علی ما ذکرته و وصفت، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنی، و هكذا جمیع الاسماء و ان کنا لم نسّمها کلّها، فقد یکنفی الاعتبار بما ألقینا الیک و الله عزّوجلّ عوننا و عونک فی ارشادنا و توفیقنا. (العیون ج ۱/۱۴۵).

الفاظ در خالق و مخلوق یکسان لکن در معنی متفاوت است. و آن حضرت یکایک اسماء مشترک را بیان و معنای آن را نسبت به خالق و مخلوق چنان که گذشت ذکر می فرماید.

### خطبه امام رضا علیه السلام در باره توحید

(۱) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ، با سند خود،

ص: ۱۲۴

۱- (۱) خطبه الرضا علیه السلام فی التوحید العیون: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن عمر الكاتب، عن محمّد بن زیاد القلزمی عن محمّد بن أبی زیاد الجندی صاحب الصلوه بجده قال: حدّثنی محمّد بن یحیی بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام قال: سمعت أبا الحسن الرضا علیه السلام یتکلم بهذا الکلام عند المأمون فی التوحید، قال: ابن ابی زیاد: و رواه لی و أملى ایضا احمد بن عبدالله العلوی مولی لهم و خالا- لبعضهم، عن القاسم بن ایوب العلوی: انّ المأمون لما أراد أن یستعمل الرضا علیه السلام جمع بنی هاشم، فقال لهم: انّی أرید أن أستعمل الرضا علی هذا الامر من بعدی، فحسده بنو هاشم، و قالوا: أتولّی رجلاً جاهلاً لیس له بصر بتدبیر الخلافه؟ فابعث الیه رجلاً یأتنا، فترى من جهله ما تستدلّ به علیه فبعث الیه، فاتاه، فقال له بنو هاشم: یا ابا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علماً نعبده الله علیه، فصعد علیه السلام المنبر، فقعده ملئاً لا یتکلم مطرقاً، ثم انتفض انتفاضةً و استوی قائماً و حمد الله تعالی و اثنی علیه و صلّی علی نبیّه و اهل بیته ثمّ قال:

از محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نموده که گوید: این خطبه را از حضرت رضا علیه السلام در توحید نزد مأمون الرشید شنیدم و از قاسم بن ایوب علوی نیز نقل نموده که گوید: مأمون چون اراده نمود که حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود نماید و عده ای از بنی هاشم را جمع کرد و به آنان گفت:

من می خواهم حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود نمایم آنها بر آن حضرت حسد بردند و به مأمون گفتند: می خواهی مردی نادان و بدون بصیرت را که به امور و تدبیر خلافت آگاه نیست جایگزین خود نمایی؟! سپس گفتند: او را احضار کن تا ما نادانی او را بر تو ثابت کنیم.

(۱) پس مأمون حضرت رضا علیه السلام را احضار نمود و آنان به آن حضرت گفتند: یا

ص: ۱۲۵

---

۱- (۲) أول عباده الله تعالی معرفته و أصل معرفه الله توحیده، و نظام توحیدالله تعالی نفی الصفات عنه، لشهاده العقول انّ کلّ صفة و موصوف مخلوق، و شهاده کلّ موصوف انّ له خالقا ليس بصفه و لا موصوف، و شهاده کلّ صفة و موصوف بالاقتران، و شهاده الاقتران بالحدوث و شهاده الحدوث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدوث.

اباالحسن! بالای منبر برو و برای ما مبنای عبادت و بندگی خدا را بیان کن] و خدا را چنان که شایسته است معرفی نما تا ما او را عبادت کنیم].

در آن هنگام حضرت رضا علیه السلام بالای منبر رفت و لختی در حال سکوت سر به زیر افکند و سپس برخاست و ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت درود فرستاد و سپس فرمود:

(۱) «مرحله اول عبادت معرفت به خداوند است و اصل معرفت توحید اوست و نظام توحید او نفی صفات از اوست [یعنی صفات چیزی اضافه به ذات او نیست بلکه عین ذات مقدس اوست] چرا که عقل می گوید: اضافه صفت به موصوف دلیل تجزیه است و تجزیه دلیل نیاز و نیاز دلیل مخلوق بودن است و مخلوق بودن دلیل حدوث است و حدوث با ازلیت سازگار نیست. کسی که خداوند را به مخلوق تشبیه کند او را معرفی نکرده و کسی که ذات او را تصور کند به یگانگی و توحید او نرسیده و کسی که او را تشبیه کند حقیقت او را نیافته و کسی که او را منتهی به حدی

ص: ۱۲۶

---

۱- (۱) فلیس الله من عرف بالتشبيه ذاته، و لا اياه وحدّه من اکتنه و لا حقیقه أصاب من مثله، و لا به صدق من نهاء و لا صمد صمد من أشار الیه، و لا اياه عنی من شبّه، و لا له تذلل من بعضه و لا اياه اراد من توهمه، کل معروف بنفسه مصنوع، و کل قائم فی سواه معلول، بصنع الله يستدلّ علیه، و بالعقول تعتقد معرفته، و بالفطره تثبت حجته، خلق الله الخلق حجابا بينه و بينهم، و مباينته اياهم و مفارقه اينتهم و ابتداءه اياهم دليلهم علی ان لا ابتداء له لعجز كل مبتداء عن ابتداء غيره و ادوات اياهم دليلهم علی ان لا ادوات فيه، لشهادة الادوات بفاقه المادین فاسمائيه تعبير، و فعاله تفهيم، و ذاته حقيقه، و كنه تفریق بينه و بين خلقه، و غيوره تحديد لما سواه

بداند او را تصدیق نکرده و کسی که به او اشاره کند و او را به چیزی تشبیه نماید او را قصد نکرده و کسی که او را صاحب اجزا بداند در مقابل او خضوع و تذلل نکرده و کسی که بخواهد ذات او را توهم و تصور کند او را اراده نکرده. هر چه به واسطه خود شناخته شود مصنوع است و هر چه بر چیز دیگر قائم باشد معلول دیگر است.»

(۱) سپس فرمود «خداوند به وسیله مخلوق مستدل می گردد و با عقول به او

ص: ۱۲۷

۱- (۱) فقد جهل الله من استوصفه، و قد تعداه من اشتمله، و قد اخطاه من اکتبه و من قال: کیف؟ فقد شبهه و من قال: لم؟ فقد علله و من قال: متى؟ فقد وقته، و من قال: فیم؟ فقد ضمّنه و من قال: الی م؟ فقد نهاه و من قال: حتی م؟ فقد غیاه و من غیاه فقد غیاه و من غیاه فقد جزاه، و من جزاه فقد وصفه، و من وصفه فقد أّحد فیه، و لا یتغیر الله ینغیر المخلوق کما لا یتحدّد بتحدید المحدود، احد لا- بتاویل عدد، ظاهر لا بتاویل المباشرة، متجلّی لا باستقلال رؤیه، باطن لا بمزایله، مباین لا بمسافه، قریب لا بمداناه، لطیف لا بتجسّم، موجود لا بعد عدم، فاعل لا باضطرار، مقدر لا بحول فکرة، مدبر لا بحرکه، مرید لا بهمامه، شاء لا بهّمه، مدرک لا بمحسّنه سمیع لا بآله، بصیر لا باداه لا تصحبه الاوقات و لا تضمّنه الاماکن، و لا تأخذه السنات و لا تحدّه الصفات، و لا- تقیّده الامدوات، سابق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله، بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له، و بتجهیره الجواهر عرف ان لا جوهر له، و بمضادّته بین الاشیاء عرف ان لا ضدّله و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له، ضادّ النور بالظلمه و الجلاّیه بالبهّم و الحسو بالبلبل و الصرد بالحرور، مؤلّف بین متعادیاتها، مفرّق بین متدانیاتها داله بتفریقها علی مفرّقها، و بتألیفها علی مؤلّفها، ذلک قوله تعالی:

اعتقاد حاصل می شود و با فطرت بشری حجت او ثابت می گردد. خداوند مخلوق خود را حجایی بین خود و آنان قرار داده و جدایی و مابینت او با آنان و شروع او در خلقت آنان دلیل بر آن است که ابتدایی برای او نیست چرا که [چیزی که] ابتدا شده و مخلوق دیگری باشد در ابتدا کردن دیگری عاجز است. و این که مردم خود را دارای ادوات و ابزار می بینند دلیل آن است که خداوند را نیاز به ادوات و ابزار نیست و ادوات دلیل نیاز صاحب آن است و خداوند را نیازی نیست و اسماء او تعبیر است و کارهای او تفهیم و ذات او حقیقت و کنه او جدائی او از مخلوق و اوصاف او دلیل بر محدودیت غیر اوست.

(۱) بنابراین خدا را نیافته است کسی که او را توصیف نماید [یعنی صفات او را حادث بر ذات او بدانند] و از معرفت به او دور است کسی که او را مشتمل بر چیزی

بداند [یعنی چیزی را به او اضافه کند] و او را نشناخته کسی که انتهای برای او قرار دهد و هر کس بگوید چگونه است؟ او را تشبیه کرده و هر کس بگوید از کجا و از چه به وجود آمده؟! او را معلول دیگری دانسته و کسی که بگوید در چه زمانی بوده؟ برای او وقت تعیین نموده

ص: ۱۲۸

---

۱- (۲) «و من کلّ شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون» ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم ان لا قبل له و لا بعد، شاهده بغرائزها ان لا غریزه لمغرزها دالّه بتفاوتها، ان لاتفاوت لمفاوتها مخبره بتوقیتها ان لاوقت لموقتها، حجب بعضها عن بعض، لیعلم ان لاحجاب بینة و بینها غیرها، له معنی الربوبیة، اذلا مربوب، و حقیقه الالهیة اذلا مألوه، و معنی العالم و لا معلوم، و معنی الخالق و لا مخلوق، و تأویل السمع و لا مسموع،

و کسی که بگوید در کجا به وجود آمده؟ مکان برای او تعیین نموده و کسی که بگوید تا کی خواهد بود؟ نهایی برای او تعیین نموده و هر کس نهایی برای او تعیین کند او را مرکب دانسته و هر کس او را مرکب بداند او را توصیف نموده و هر کس او را توصیف کند او را نشناخته و کافر شده است. همانا او همانند مخلوق تغییر نمی کند و همانند آنان محدود نمی شود.

او یگانه بالذات [و مطلق] است نه با عدد، و ظاهر است نه با مباشرت و باطن است نه به معنای پنهانی و جدایی، و جدای از جمیع مخلوق است نه به وسیله مسافت و دوری، و نزدیک است نه به معنای نزدیکی جسم به جسم، و لطیف است نه به معنای داشتن جسم، و موجود است نه موجود مسبوق به عدم، و فاعل است نه به اضطرار [بل فاعل لمایشاء]، و مقدر است نه به وسیله فکر، و مدبر است نه به وسیله حرکت، و مرید است نه به وسیله کوشش و همت.

او هر چه را بخواهد نیاز به کوشش ندارد. او مدرک و سمیع و بصیر است نه با آلت، بلکه او او نیاز به وقت و زمان و مکان ندارد و خستگی و پینکی پیدا نمی کند و هرگز صفات، او را محدود نمی کند و ادوات و ابزار او را مقید نمی نماید، وجود او سابق بر اوقات و بر عدم و وجود است و ازل ابتدای اوست.

(۱) با اعطای مشاعر به بندگان خود آشکار می شود که او را مشاعری نیست، و با

ص: ۱۲۹

---

۱- (۱) لیس مذ خلق استحقّ معنی الخالق ولا باحدائه البرایا استفاده معنی البرائیه، کیف ولا تغیبه مذ، و لاتدنیه قد، و لایحجبه لعلّ و لاتوقّته متی، و لایشتمله حین، و لاتقاربه مع أنّما تحدّ الادوات أنفسها و تشیر الآله الی نظائرها، و فی الأشياء یوجد افعالها منعتها مذ القدیمیّه و حمّتها قد الأنزلیه لولایا لکلمه افترت فدلّت علی مفرّقتها و تباینت فاعربت عن مابینها لما تجلّی صانعها اللعقول، (و هذا جواب لولا-) و بها احتجب عن الرؤیه، و الیها تحاکم الاوهام: و فیها أثبت غیره، و منها انبط الدلیل و بها عرفها الاقرار.



خلقت جواهر و اجسام معلوم می گردد که او را جوهری نیست، و با قرار دادن تضاد

بین مخلوق روشن می شود که او را ضدی نیست، و با مقارنت او بین امور معلوم می گردد که او را قرینی نیست. او خود نور و ظلمت و روشن و مبهم و خشک و تر و سرما و گرما را ضد یکدیگر قرار داده و تألیف بین اضداد و تفریق بین متدانیات و اقران دلیل بر مؤلف و مفرق بودن اوست؛ چنان که در قرآن فرموده: ما از هر موجودی جفت قرار دادیم تا شاید شما متذکر شوید.

آن گاه فرمود: «به وسیله عقل اعتقاد و تصدیق حاصل می شود و به وسیله اقرار، ایمان به خداوند کامل می گردد. دیانت حاصل نمی شود مگر پس از معرفت، و معرفت حاصل نمی گردد مگر با اخلاص، و با تشبیه خدا به مخلوق اخلاص وجود نخواهد داشت و تشبیه با اثبات صفات منتفی نمی شود.»

(۱) سپس فرمود: «پس هر چه در مخلوق وجود دارد در خالق وجود نخواهد

ص: ۱۳۰

---

۱- (۱) و بالعقول يعتقد التصديق بالله، و بالاقرار (مثل قولك: اشهد ان لا اله الا الله وحده و آمنت بالله و اسلمت لله و ماضارع هذا) يكمل الايمان به، ولاديانه الأبعد معرفه، و لا معرفه الا بالاخلاص و لا اخلاص مع التشبيه، و لا نفى (اي لا نفى من التشبيه مع اثبات الصفات، يعنى لا يتحقق نفى التشبيه الأعم نفى الصفات التى كانت للمخلوق). مع اثبات الصفات للتشبيه فكل ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه، و كل ما يمكن فيه يمتنع فى صانعه، لا تجرى عليها (عليه) الحركة والسكون، و كيف يجرى عليه ما هو أجراه أو يعود فيه ما هو ابتداءه؟! اذا لتفاوتت ذاته و لتجزء كنهه و لا تمتنع من الازل معناه، و لما كان للبارى معنى غير معنى المبروء، ولو حده وراء اذ الحده له امام، ولو التمس له التمام اذا لزمه النقصان،

داشت و آنچه در مخلوق ممکن باشد در خالق ممتنع است؛ [چنان که] حرکت و سکون در او راه ندارد؛ چرا که او خود خالق حرکت و سکون است و چگونه امکان دارد چیزی را که خود در مخلوق جاری نموده در او جاری شود، اگر چنین باشد لازم می آید ذات او متفاوت و قابل تجزیه باشد و معنای الوهیت او از ازل ممتنع باشد و فرقی بین او و مخلوق او نباشد.

اگر برای او حدی مانند «وراء» قرار داده شود ناچار باید حدّ «امام» نیز برای او تعیین گردد و اگر وصف «تمام» بر او اطلاق شود ناچار وصف «نقصان» نیز باید بر او گفته شود و با داشتن صفات ممکن و حادث چگونه صفت ازل بر او اطلاق می شود؟ و با داشتن صفات مخلوق چگونه می تواند خالق باشد؟ بلکه در آن صورت نشانه مصنوع در او قائم خواهد بود و به جای مدلول بودن برای عالم خود

دلیل قرار خواهد گرفت.

(۱) سپس فرمود: «جولان سخن در باره او حجت نیست و ذات او با سخن

ص: ۱۳۱

۱- (۱) کیف يستحقّ الأزل من لا يمتنع من الحدوث؟ و كيف ينشئ الأشياء من يمتنع من الانشاء؟ و اذالقامت فيه آية المصنوع ولتحوّل دليلاً بعد ما كان مدلولاً عليه ليس في مجال القول حجّه، و لا في المسأله عنه جواب، و لا في معناه لله تعظيم و لا في ابانته عن الخلق ضيم الأبا ممتنع الأزل أن يثنى، و لما لا بدى له أن يتبدء لآله الأله العلى العظيم، كذب العادلون و ضلوا ضلالاً (اقتباس من قوله تعالى في سورة النساء: الايه ۱۶۷) بعيدا و خسروا خسارنا مبينا (اشاره الى قوله تعالى في سورة النساء الايه ۱۱۹). و صلى الله على محمد و أهل بيته الطاهرين (خ ل «و آله الطيبين الطاهرين» (العيون ج ۱/۱۴۹) قال بعض الشارحين: هذه الخطبه كافيه لمن طلب المعرفه و قصد علم التوحيد اذا فهم مافيهها، فلوا جتمع الحكماء من الاشراقيين و المشائين على ان يبينوا التوحيد مثل ما أتى به لاياتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا، كيف؟! و قد اشتملت الخطبه على جميع طرق اثبات الواجب تعالى من جهه امكان العالم و مصنوعيته و من جهه اشتمال الوجود على الواجب و من جهه الحدوث و من جهه الحركة و غيرها فتدبر في فقراتها تقف على مافيهها من الدقائق، و الرقائق). (العيون ج ۱/۱۴۹) كلام الرضا عليه السلام في عصمه الانبياء عليهم السلام العيون: احمد بن هشام المكتب و على بن عبدالله الوراق رضى الله عنهم، قالوا: حدّثنا على بن ابراهيم بن هاشم، قال: حدّثنا القاسم بن محمّد البرمكي، قال: حدّثنا أبو الصلت الهروي (نهج الحقّ مالفظه: ذهب الاماميه كآفه الى ان الانبياء معصومون عن الصغائر و الكبائر منزّهون عن المعاصي قبل النبوه و بعدها على سبيل العمد و النسيان و عن كلّ رذيله و منقصه و ما يدلّ على الخسّه و الضعه و خالفت اهل السنّه في ذلك و جوزوا عليهم المعاصي الخ. و قد ألف مولينا و سيدنا الشريف المرتضى كتابا سماها «تنزيه الانبياء» و قد بحث فيه بمالا مزيد عليه فراجع. و العصمه هي لطف يفعلها الله بهم لا يختارون معه فعل المعصيه و ترك الطاعه مع قدرتهم).

پاسخ داده نمی شود و سخن رسای به عظمت او نیست و جدا نمودن او از مخلوق تعظیم و بیان عظمت او نیست جز این که بگوئیم ازلی را همتایی نیست و ذاتی که شروعی در او تصور نمی شود را ابتدایی نیست. پروردگاری جز خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست و کسانی که برای او مثل و مانندی قرار دادند. دروغ گفتند و به گمراهی و خسران و زیانکاری سخت و آشکاری گرفتار شدند و صلی الله علی محمد و اهل بینه الطاهیرین.

### عصمت انبیاء و پیامبران علیه السلام

(۱) محدث بزرگوار علی بن ابراهیم قمی معروف به صدوق علیه الرحمه در

ص: ۱۳۲

---

۱- (۲) قال لَمَّا جمع المأمون لعلی بن موسی الرضا علیه السلام أهل المقالات من أهل الاسلام والديانات من اليهود والنصارى والمجوس والصابئين و سایر اهل المقالات، فلم یقم احد الاوقد الزمه حجته كأنه ألقم حجرا، قام اليه علی بن محمد بن الجهم، فقال له:

کتاب اعتقادات شیعه امامیه می فرماید: اعتقاد ما درباره پیامبران و ائمه و ملائکه این است که آنان معصوم و از هر آلودگی پاک و منزّه و از نافرمانی خداوند نسبت به کبائر و صغائر دور و مطیع امر خدا هستند و هر که آنان را معصوم نداند آنان را شناخته و کافر خواهد بود و اعتقاد ما این است که آنان از اوائل زندگی تا آخر عمر در عالی ترین مرتبه کمال و دانش زیسته اند و از نواقص روحی و جسمی و جهل و نادانی و نافرمانی خداوند برحذر بوده اند.

(۱) و در کتاب عیون الاخبار، با سند خود، از اباصلت هروی نقل نموده که گوید: مأمون علمای اسلامی و علمای یهود و نصارا و مجوس و صابئین و سایر دانشمندان

ص: ۱۳۳

---

۱- (۱) یابن رسول الله أتقول بعصمه الانبياء؟ قال: نعم، قال: فماتعمل (خ ل «فماتقول») فی قول الله عزّوجلّ: «و عصی آدم ربّه فغوی» (طه الایه ۱۲۱) و فی قوله عزّوجلّ: «وذالّنون اذذهب مغاضبا فظنّ ان لن نقدر علیه» (الانبياء. الایه ۸۷) و فی قوله عزّوجلّ فی یوسف علیه السلام: «و لقد همّت به وهمّ بها» (یوسف. الایه ۸۷) و فی قوله عزّوجلّ فی داود: «و ظنّ داود أنّما فتناه» (ص، الایه ۲۴) و قوله تعالى فی نبیه محمّد صلی الله علیه و آله: «و تخفی فی نفسک ما لله مبديه» (الاحزاب. الایه ۳۱)؟

زمان خود را نزد حضرت رضا علیه السلام جمع نمود[و فکر می کرد که بعضی از آنان بتوانند امام علیه السلام را در بحث های دقیق محکوم کنند و شخصیت آن حضرت شکسته شود] ولی هیچکدام آنان سخنی نگفت جز آن که محکوم گردید و دهانش بسته شد.

پس از آن علی بن جهم برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا شما معتقد به عصمت پیامبران هستید؟ امام علیه السلام: «آری».

علی بن محمد بن جهم گفت: پس با این آیات که ظهور در عدم عصمت آنان دارد چه می کنید؟ [سپس این آیات را تلاوت کرد:

(۱) ۱\_ «و عصی آدم ربّه فغوی»؛ ۲\_ «و ذالّنون اذ ذهب مغاضبا فظنّ ان نقدر

علیه»؛ ۳\_ «و لقد همّت به وهمّ بها»؛ ۴\_ «وظنّ داود انما فتناه»؛ ۵\_ «و تخفی فی نفسک ما لله مبدیه».

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «ای علی بن محمد بن جهم! وای بر تو! از خدا بترس و پیامبران خدا را به عمل زشت نسبت مده و آیات کتاب خدا را به رأی خود

ص: ۱۳۴

---

۱- (۲) فقال الرضا عليه السلام: ويحك يا عليّ، اتق الله ولا تنسب الى انبياء الله (خ ل «اولياء الله») الفواحش، ولا تتأول كتاب الله برأيك. فانّ الله عزّوجلّ قد قال: «ولا يعلم تأويله الاّ الله والراسخون» (آل عمران الايه ۷) و اما قوله عزّوجلّ في آدم: «وعصى آدم ربّه فغوى» فانّ الله عزّوجلّ خلق آدم حجّه في أرضه و خليفه في بلاده لم يخلقه للجنّه و كانت المعصيه من آدم في الجنّه لا في الارض و عصمته تجب ان يكون في الارض ليتمّ مقادير أمرالله، فلما أهبط الى الارض و جعل حجّه و خليفه (خ ل «جعل حجّته و خليفته) عصم بقوله عزّوجلّ: «انّ الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين» (آل عمران الايه ۳۳)

تأویل مکن؛ چرا که خداوند در قرآن فرموده: تأویل قرآن را جز راسخون در علم [یعنی پیامبر و اوصیای او] نمی دانند.» سپس فرمود:

و اما [توضیح] سخن خداوند که در باره آدم علیه السلام فرموده: (و عصی آدم رَبّه فغوی) [یعنی: آدم خدای خود را عصیان نمود] [این است که خداوند چون آدم را خلق نمود، او را حجت و خلیفه خود در بلاد و بین مردم] قرار داد و او را برای ماندن در بهشت خلق نفرمود و معصیت آدم در بهشت بود نه روی زمین در حالی که عصمت او برای تکمیل مقادیر الهی در روی زمین [و بین مردم] واجب بود و چون از بهشت خارج گردید و روی زمین آمد و حجت و خلیفه الهی قرار گرفت طبق آیه مبارکه (انّ الله اصطفى آدم و نوحا و آل عمران علی العالمین) [یعنی: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از همه جهانیان برتر و بر گزیده خود قرار داد] از هر خطایی معصوم بود.

(۱) و اما [توضیح] سخن خداوند که در باره حضرت یونس فرمود: (و ذاالنون اذ

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱) و اما داوود علیه السلام ، فما يقول من قبلکم فيه؟ فقال علی بن محمّد بن الجهم: يقولون: انّ داوود علیه السلام کان فی محرابه یصلّی، فتصوّر له ابلیس علی صورة طیر أحسن ما یکون من الطیور، فقطع داود صلوته وقام لیاخذ الطیر، فخرج الطیر الی الدار، فخرج الطیر الی السطح، فصعد فی طلبه، فسقط الطیر فی دار لاوریا بن حنّان، فاطّلع داود فی أثر الطیر، فاذا بامرأه أورییا تغتسل، فلما نظر الیها هویها و کان قد أخرج أورییا فی بعض غزواته، فکتب الی صاحبه أن قدّم أورییا أمام التابوت (و فی نسخه: «الحرب» ای امام التابوت الحرب والمراد هی هنا التابوت السکینه المشهوره و کان اذا وضع بین بنی اسرائیل و بین اعدائهم و رجع عن التابوت انسان کفر و قتل). فقدّم، فظفر أورییا بالمشرکین، فصعب ذلك علی داود فکتب الیه ثانیه أن قدّمه أمام التابوت، فقدّم، فقتل أورییا، فتزوّج داود بامرأته،

ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه) [یعنی: یونس که در شکم ماهی قرار گرفت چون با خشم از قوم خود جدا شد یقین کرد که ما از جهت رزق و روزی او را در تنگنایی قرار نخواهیم داد] آن است که در این آیه مظنه و گمان به معنای یقین است یعنی یقین نمود که خداوند هرگز رزق او را تنگ نخواهد نمود؛ چنان که در آیه دیگر در باره آزمایش انسان فرموده است: چون خداوند او را بیازماید روزی او را تنگ خواهد نمود. بنابراین جمله «فظن ان لن نقدر عليه» به این معنا نیست که یونس علیه السلام گمان کرد که خداوند بر او قدرت ندارد چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود کافر شده بود.

(۱) و اما توضیح سخن خداوند درباره حضرت یوسف علیه السلام که فرمود: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا) [یعنی: آن زن به یوسف همت گمارد و یوسف نیز به او همت گمارد] [این است که] [چون زلیخا یوسف علیه السلام را در اتاق خلوت گرفتار نمود] همت زلیخا معصیت بود ولی همت حضرت یوسف علیه السلام این بود که اگر زلیخا بخواهد او را مجبور به گناه کند از شدت ناراحتی او را بکشد. پس خداوند یوسف را از کشتن و عمل زنا نجات داد و فرمود: (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) و مقصود از سوء

ص: ۱۳۶

---

۱- (۱) و أمّا قوله عزّوجلّ: «و ذالّون اذ ذهب مغاضبا فظنّ أنّ لن نقدر عليه» أنّما ظنّ بمعنی استیقن، أنّ الله لن يضيق عليه رزقه، ولو ظنّ أنّ الله لا يقدر عليه لكان قد كفر، و أمّا قوله عزّوجلّ في يوسف: «ولقد همت به وهمّ بها» فإنّها همت بالمعصيه و همّ يوسف بقتلها ان أجبر ته لعظم ما تداخله، فصرف الله عنه قتلها و الفاحشه و هو قوله عزّوجلّ: «كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء» یعنی القتل و الزنا، قال (ای قال الراوی و هرابوالصلت الهروی: فضرِب الرضا عليه السلام بیده علی جبهته لعظم هذه التهمه): فضرِب الرضا عليه السلام بیده علی جبهته، وقال: أنّ الله و أنّاليه راجعون! لقد نسبتم نبیا من أنبياء الله الى التهاون بصلوته، حتّى خرج في أثر الطير، ثمّ بالفاحشه، ثمّ بالقتل! (۲) فقال: يابن رسول الله فما كان خطيئته؟ فقال: ويحك! انّ داود انما ظنّ أنّه ما خلق الله عزّوجلّ خلقا هو أعلم منه،

و فحشاء قتل و زنا بود.

و اما سخن خداوند درباره حضرت داوود علیه السلام که فرمود: (وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ)، بگو بدانم که مردم درباره آن چه می گویند؟» علی بن محمد بن جهم گفت: آنان می گویند که داوود در محراب خود نماز می خواند و شیطان به صورت پرنده ای زیبا نزد او آمد پس داوود نماز خود را قطع نمود و برخاست تا او را بگیرد آن پرنده به داخل خانه ای رفت و داوود به سوی او حرکت نمود پرنده به بالای بام رفت و داوود به بالای بام در طلب او بود .

(۲) تا این که آن پرنده در خانه اوریا فرزند حنّان افتاد، پس داوود در آن خانه نگاه

کرد و همسر اوریا را دید که مشغول غسل کردن است و چون نگاه او به آن زن افتاد عاشق او شد. در همان هنگام داوود اوریا را به جنگی فرستاده بود پس به بعضی از یاران خود فرمود تا اوریا را مقابل لشکر دشمن قرار دهند آنان چنین کردند ولی اوریا بر مشرکین پیروز شد و این امر بر داوود علیه السلام گران آمد پس بار دیگر به آنان نوشت که اوریا را مقابل دشمن قرار دهند و این بار اوریا کشته شد و داوود با همسر او ازدواج نمود.

ابوالصلت می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام این سخنان را از علی بن محمد

ص: ۱۳۷



بن جهم شنید با دست خود بر صورت مبارک زد و فرمود: «أنا لله و أنا إليه راجعون!» شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی و ضایع کردن نماز نسبت دادید که نماز خود را رها نمود و به دنبال پرنده رفت و سپس به او نسبت زنا و قتل دادید؟» علی بن محمد بن جهم گفت: پس گناه او چه بود؟ امام علیه السلام فرمود:

«وای بر تو [از این تهمت ها]! داوود تنها فکر کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده پس خداوند آن دو ملک را فرستاد تا در محراب او حاضر شدند و گفتند: یکی از ما به دیگری ظلم نموده تو بین ما به حق حکم کن و بر ما ستم روا مدار و ما را به راه مستقیم هدایت کن. سپس یکی از آنان گفت: این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند [با این حال] با درستی می خواهد این یک گوسفند را نیز از من بگیرد. پس داوود در قضاوت شتاب نمود و به صاحب یک گوسفند گفت:

(۱) برادر تو به تو ظلم کرده که خواسته گوسفند تو را از تو بگیرد و از مدعی

ص: ۱۳۸

---

۱- (۱) فبعث الله عزوجل الملكين فتسورا المحراب (خ ل «فتسور في المحراب» قال علي بن ابراهيم: اي نزلا- من المحراب والايات كلها مذكوره في سوره ص الايه ۲۰ الى ۲۶) فقالا: «خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط واهدنا الى سواء الصراط ان هذا خي له تسع و تسعون نعجه ولى نعجه واحده فقال اكفنيهسا و عزنى فى الخطاب» فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال: «لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه» و لم يسئل المدعى البينه على ذلك، ولم يقبل على المدعى عليه فيقول له ماتقول؟ فكان هذا خطيئه رسم الحكم، لاماذهبتهم اليه، ألا تسمع الله عزوجل يقول: «ياداوदानا جعلناك خليفه فى الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى» الى آخر الايه، فقال:

شاهد و بینہ طلب نکرد و به مدعی علیه [یعنی منکر] رو نکرد و نگفت تو چه می گویی؟ خطای داوود این بود که رعایت قانون قضاوت را نکرد نه آنچه شما به او نسبت دادید. مگر نشنیدی که خداوند در قرآن به داوود خطاب نموده و می فرماید: ای داوود! ما تو را خلیفه خود در روی زمین قرار دادیم پس بین مردم به حق حکم کن و پیروی از هوای نفسانی خود مکن؟»

علی بن محمد بن جهم گفت: ای فرزند رسول خدا! پس قصه داود با اوریا چه بوده است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «در زمان داوود اگر مردی از دنیا رحلت می نمود یا کشته می شد همسر او دیگر با کسی ازدواج نمی کرد. و نخستین کسی که از طرف خداوند مأمور شد که با همسر شخصی که کشته بود ازدواج کند داوود علیه السلام بود. پس چون اوریا کشته شد داوود با همسر او بعد از گذشتن عده ازدواج نمود و این چیزی بود که برای مردم نسبت به اوریا ناگوار و تلخ آمد.

(۱) و اما [بیان] سخن خداوند درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: (وَ تَخْفَى فِي

ص: ۱۳۹

۱- (۱) یابن رسول الله فما قصته مع أوریا؟ فقال الرضا عليه السلام انّ المرأه فی أيام داود عليه السلام كانت اذا مات بعلمها أو قتل لا تتزوج بعده أبدا، و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأه قتل بعلمها كان داود عليه السلام، فتزوج بامرأه أوریا لما قتل و انقضت عدتها منه، فذلك الذي شق على الناس (ای علی قبیلته خصوصا علی النساء من الناس) من قبل اوریا، و أمّا محمد صلی الله علیه و آله و قول الله عزوجل: «وتخفي في نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس والله أحق أن تخشيه» فانّ الله عزوجل عرف نبيه صلی الله علیه و آله أسماء أزواجه في دار الدنيا و أسماء أزواجه في دار الآخرة و أنّهن أمهات المؤمنين و احديهن من سمى له زينب بنت جحش و هي يومئذ تحت زيد بن حارثه، فاخفي اسمها في نفسه ولم يبده لكيلا يقول (خ ل «لئلا يقول») أحد من المنافقين: انه قال في امرأه في بيت رجل أنّها إحدى أزواجه من أمهات المؤمنين و خشي قول المنافقين فقال الله عزوجل: «و تخشى الناس والله أحق أن تخشيه» یعنی في نفسك، و انّ الله عزوجل ماتولى تزويج أحد من خلقه الأترويح حوا من آدم عليه السلام و زينب من رسول الله صلی الله علیه و آله بقوله «فلما قضى زيد منها و طرا زوجناكها» الايه (الاحزاب. الايه ۳۷. الوطر بالتحريك: الحاجه. قضى منه و طره: نال منه بغيته) و فاطمه من علی عليه السلام، قال: فيكى علی بن محمد بن الجهم، فقال: يابن رسول الله أتا تائب الى الله عزوجل من أن أنطق في أنبياء الله عليهم السلام بعد يومى هذا الأبا ذكرته. (العيون ج ۱/۱۹۲).

نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ) [چنین است]: که خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را نسبت به همسران آن حضرت در دنیا و آخرت آگاه نمود و آنان را مادران مؤمنین معرفی فرمود. یکی از همسران آن حضرت زینب دختر جحش بود که در آن وقت همسر زید بن حارثه بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله [حیا نمود] و او را از همسران آینده خود معرفی نفرمود و این به این علت بود که منافقین او را شماتت نکنند و نگویند: یکی از همسران او همسر مرد دیگری است و او چنین زنی را همسر خود می پندارد و چون ترسید که منافقین چنین سخنانی را بگویند خداوند به او فرمود: از مردم ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.»

سپس فرمود: «خداوند تزویج هیچ کسی را خود انجام نداد جز تزویج حوا را به آدم علیه السلام و تزویج زینب دختر جحش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تزویج فاطمه علیها السلام را به علی علیه السلام.»

پس علی بن محمد بن جهم از سخنان خود پشیمان و گریان شد و گفت:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! من به درگاه خداوند تائب هستم و دیگر درباره پیامبران خدا علیهم السلام چیزی جز آنچه شما فرمودید را نخواهم گفت.

### سخنان دیگری از حضرت رضا علیه السلام در باره عصمت پیامبران علیه السلام

(۱) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون از علی بن محمد بن جهم نقل

نموده که گوید: من در مجلس مأمون حاضر بودم که مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! آیا اعتقاد شما این نیست که پیامبران خدا علیه السلام معصوم از خطا و گناه هستند؟ امام علیه السلام فرمود: «آری».

مأمون گفت: پس معنای آیه شریفه «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چیست؟

ص: ۱۴۱

---

۱- (۱) مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون فی عصمه الانبياء علیهم السّلام العیون: حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضی الله عنه قال: حدّثنی اَبی عن حمد ان بن سلیمان النیشابوری، عن علی بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المأمون و عنده الرضا علی بن موسی علیهما السّلام، فقال له المأمون: یا بن رسول الله ألیس من قولک: انّ الانبياء معصومون؟ قال: بلی: قال: فما معنی قول الله عزّوجلّ: «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (الایات التي وردت فی قصه آدم علیه السلام مذکوره فی سور، منها: البقره الايه ۳۲ الى ۳۸. و منها: الاعراف. الايه ۱۸ الى ۲۴. و غیرهما من السور. فراجع). فقال علیه السلام: انّ الله تبارک و تعالی قال لآدم: «اسکن أنت و زوجک الجنّه و کلامها رغدا حیث شئتما و لاتقربا هذه الشجره» و أشار لهما الى شجره الحنطه، «فتکونا من الظالمین» و لم یقل لهما: لا تأکلا من هذه الشجره و لا ممّا کان من جنسها، فلم یقربا تلک الشجره و لم یأکلا منها. انّما أکلا من غیرها، لَمّا أن و سوس الشیطان الیهما (خ ل (لهما الشیطان) و قال: «مانهیکما ربّکما عن

امام علیه السلام فرمود: «خداوند به آدم فرمود: تو و همسرت حواء در بهشت ساکن شوید و از نعمت های آن استفاده کنید و نزدیک این درخت [یعنی درخت گندم] نروید که اگر چنین کنید به خود ستم کرده اید، [لکن] به آنان نگفت از آن و از آنچه از جنس آن است نخورید. آنان نیز نزدیک آن نرفتند و از آن نخورند ولی چون شیطان آنان را وسوسه نمود و گفت: خداوند شما را از خوردن این درخت نهی نکرده و از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده آنان از آن درخت خوردند و او یعنی شیطان برای آنان سوگند یاد نمود که اگر بخواهید از ملائکه باشید و در بهشت جاوید بمانید من از شما خیر خواهی می کنم که از آن بخورید.

(۱) از آن سو آدم و حوا علیهما السلام تا کنون کسی را که به دروغ به نام خداوند سوگند

ص: ۱۴۲

۱- (۱) هذه الشجرة» و انما ينهيكما أن تقربا غيرها، ولم ينهكما عن الأكل منها (الآن تكونون نا ملكين او تكونا من الخالدين و قاسمهما انى لكما لمن الناصحين» (روى عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال: لما اخرج آدم من الجنة، نزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا آدم اليس الله خلقك بيده، و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكته، و زوجك حواء، منك، و اسكنك الجنة و اباحها لك و نهاك مشافهه ان لا تاكل من هذه الشجرة فاكلت منها و عصيت الله؟! فقال آدم عليه السلام ، يا جبرائيل ان ابليس حلف لى بالله انه ناصح، فماظننت ان احدا من الخلق «خلق الله خ ل» يحلف بالله كاذبا) و لم يكن آدم و حوا شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذبا «فدليهما بغرور» فاكلا- منها ثقه بيمينه بالله، و كان ذلك من آدم قبل النبوه، و لم يكن ذلك بذنب كبير استحق به دخول النار، و انما كان من الصغائر الموهوبه التى تجوز على الانبياء قبل نزول الوحي عليهم، فلما اجتباه الله تعالى و جعله نبيا كان معصوما، لا يذنب صغيره و لا- كبيره، قال الله عزوجل: «و عصى آدم ربه فغوى ثم اجتباه ربه فتاب عليه فهدى (ط. الايه ۱۲ و ۱۲۲). و قال عزوجل: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين» (آل عمران الايه ۳۴).

بخورد ندیده بودند پس شیطان آنان را فریب داد و آنها به وسیله سوگند او از آن

شجره خوردند و این قبل از پیامبری آدم بود و گناه کبیره ای نبود که مستحق دخول در آتش شود بلکه از صغایری بود که از پیامبران قبل از نزول وحی بخشوده می شود. و هنگامی که خداوند آدم را به پیامبری برگزید او معصوم بود و هرگز گناه صغیره و کبیره ای از او سر نزد چنانکه خداوند بعد از آیه «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» فرمود: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ فَهَدَى» [یعنی: و سپس او را برگزید و توبه او را پذیرفت و او را هدایت نمود] و در سوره آل عمران فرمود: «إِنَّ اللَّهَ -اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» [یعنی: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از بین انسان های عالم برگزید. مأمون گفت: معنای سخن خداوند که می فرماید: «فَلَمَّا آتَا هُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَا هُمَا» چیست؟

(۱) امام علیه السلام فرمود: «حواء برای آدم پانصد فرزند پسر و دختر آورد و آنان از قبل

ص: ۱۴۳

۱- (۱) فقال له المأمون: فما معنى قول الله عزوجل: «فلما آتا هما صالحا جعلاه شركاء فيما آتاها» (الاعراف، الايه ۱۹۰) فقال له الرضا عليه السلام ان حواء ولدت لآدم خمس مأة بطن ذكرا و أنثى، و ان آدم عليه السلام و حواء عاهدا لله عزوجل و دعواه، و قالوا: «لئن آتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما آتيتنا صالحا» من النسل خلقا سويا برياً من الزمانه (ای بریاً طاهراً صحیحاً من الآفه. الزمانه: آفه فی الحيوانات). والعاهه و كان ما آتاها صنفين، صنفاً ذكراً و صنفاً أنثاً، فجعل الصنفان لله تعالى ذكره شركاء فيما آتا هما، و لم يشكراه كشكر أبو يهماله عزوجل قال، الله تبارك و تعالى: «فتعالى الله عما يشركون» (الاعراف. الآيه ۱۹۰. فی تفسير علی بن ابراهیم: قال جعلاً للحارث نصيباً فی خلق الله و لم يكن اشركا ابليس فی عباده الله «انتهى». كان اسم ابليس عند الملائكة هو الحارث).

با خدای خود عهد کرده بودند که اگر خداوند فرزند صالح و سالمی که آفت و نقصی در او نباشد به آنان بدهد شاکر او باشند لکن فرزندان آنان که نیمی پسر و نیمی دختر بودند برای خدا شریک پنداشتند و همانند پدر و مادر خود شاکر او نبودند بنابراین مقصود از «جَعَلَاهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» آن دو صنف از فرزندان آدم هستند که همانند پدر و مادر خود موحد و شاکرنبودند و مقصود، آدم و حواء نیستند.»

پس مأمون گفت: من گواهی می دهم که شما به حق فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید.

(۱) سپس گفت: معنای این آیه «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كوكبا قَالَ هَذَا رَبِّي»

چیست؟ و برای چه حضرت ابراهیم علیه السلام چون به ستاره نگاه نمود گفت: این پروردگار من است؟ [مگر یقین به خدای خود نداشت؟] امام علیه السلام فرمود: «این بدان علت بود که ابراهیم علیه السلام چون از مخفی گاه خود بیرون آمد و بین مردم قرار گرفت و موظف گردید که رسالت خود را انجام دهد ناگزیر با سه گروه از مردم مشرک برخورد نمود. گروهی ستاره زهره را می پرستیدند و گروهی ماه را و گروهی

ص: ۱۴۴

---

۱- (۲) فقال المأمون: أشهد أنك ابن رسول الله صلى الله عليه و آله حقًا، فاخبرني عن قول الله عز وجل في حق ابراهيم عليه السلام: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كوكبا قَالَ هَذَا رَبِّي» (الانعام، الايه ۷۶. والايات المشار اليها في المتن المربوطه بقصه ابراهيم المذكوره في سورة الانعام الايه ۷۶، الى ۸۳ قال في الصحاح: جَنَّ و اجَنَّ بمعنى و يقال: جَنَّ: ستره بظلامه. و الكوكب كان الزهره او المشتري.) فقال الرضا عليه السلام:

(۱) و چون شب فرا رسید و ابراهیم ستاره زهره را دید گفت: این است پروردگار من و این از روی انکار و تعریض به آنان بود، و چون آن ستاره پنهان شد ابراهیم علیه السلام گفت: من خدایی را که افول و غروب کند دوست ندارم؛ چرا که افول و غروب از صفات مخلوق است نه از صفات خالق.

و چون ماه را مشاهده کرد و آن روشن تر از ستاره بود باز از روی انکار و اعتراض گفت: این است پروردگار من، و چون ماه نیز غروب نمود گفت: اگر پروردگار من مرا هدایت نکند من از گمراهان خواهم بود.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) ان ابراهیم علیه السلام وقع الی ثلثه اصناف صنف یعبد الزهره، و صنف یعبد القمر، و صنف یعبد الشمس، و ذلك حین خرج من السرب (السرب بالتحریک: الکهف و البیت تحت الارض و حجر الوحشی و القناه). الذی أخفی فیہ «فلما جنّ علیه الیل» فرأى الزهره، قال: «هذاربى» على الانکار والاستخبار، «فلما افل» الکوکب «قال لأحبّ الآفلین» لأن الافول من صفات المحدث، لامن صفات القدم «فلما رای القمر بازغا قال: هذاربى» على الانکار والاستخبار: «فلما افل قال: لئن لم یهدنی ربى لا-کوننّ من القوم الضالین» یقول: لولم یهدنی ربى لکنت من القوم الضالین فلما أصبح «ورای الشمس بازغه قال: هذاربى هذاکبر» من الزهره و القمر على الانکار و الاستخبار، لاعلی الاخبار و الاقرار «فلما افلت» قال للاصناف الثلثه من عبده الزهره و القمر و الشمس: «یاقوم انى برىء مما تشرکون انى و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما أنا من المشرکین» و انما أراد ابراهیم علیه السلام بما قال ان یبین لهم بطلان دینهم و یتب عندهم انّ العباده لا تحقّ لما کان (خ ل «لمن کان») بصفه الزهره و القمر و الشمس، و انما تحقّ العباده لخالقها و خالق السموات و الارض، و کان ما احتجّ به على قومه مما ألهمه الله تعالی و أتاه كما قال الله عزوجل: «وتلك حجّتنا آتیناها ابراهیم على قومه» فقال المؤمن: لله درک یابن رسول الله، فاخیرنی قول ابراهیم علیه السلام: «ربّ أرنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئنّ قلبی» (البقره. الايه). قال الرضا علیه السلام: انّ لله تبارک و تعالی کان أوحى الی ابراهیم علیه السلام: انى متخذ من عبادى خلیلاً ان سألنی احیاء الموتی أجبته فوقع فی نفس ابراهیم: انه ذلك الخلیل، فقال: «ربّ أرنی کیف تحى الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئنّ قلبی» على الخله، قال: «فخذ أربعة من الطیر فصرهنّ الیک ثمّ اجعل على کلّ جبل منهنّ جزءً ثمّ ادعهنّ یا تینک سعیا و اعلم انّ الله عزیز حکیم»



(۱) و چون صبح شد و ابراهیم علیه السلام خورشید را مشاهده نمود گفت: این است

پروردگار من، چرا که این از زهره و ماه بزرگ تر است، و چون خورشید نیز غروب نمود ابراهیم علیه السلام به قوم خود که ستاره و ماه و خورشید را می پرستیدند گفت: ای مردم! من از عبادت شرک آمیز شما بیزار هستم و من در عبادت خود به خدایی که خالق آسمان ها و زمین است توجه خواهم نمود و من دین مستقیم و حنیف را برگزیدم و از مشرکان نخواهم بود.

هدف ابراهیم علیه السلام از این سخنان تبیین و اظهار بطلان دین قوم خود بود و

ص: ۱۴۶

---

۱- (۲) فاخذ ابراهیم علیه السلام نسرا و طاووسا و بطا و دیکا، فقطعهنّ و خلطهنّ، ثمّ جعل علی کلّ جبل من الجبال التی حوله و کانت عشره منهنّ جزء، و جعل مناقیرهنّ بین أصابعه، ثمّ دعاهنّ بأسمائهنّ و وضع عنده حبّا و ماء، فتطایرت تلک الاجزاء بعضها الی بعض حتّی استوت الأبدان، و جاء کلّ بدن حتّی انضمّ الی رقبتہ و رأسه،

می خواست اثبات کند که عبادت ستاره و ماه و خورشید صحیح نیست و باید خالق آنها را که خالق آسمان ها و زمین است عبادت نمود و این سخنان را خداوند به ابراهیم علیه السلام الهام نمود همان گونه که در انتهای این آیات آمده است (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ) [ یعنی: این سخنان حجتی بود که ما به ابراهیم آموختیم تا قوم خود را هدایت کند. ]

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! حقا که به حق سخن گفتی. و سپس گفت: معنای آیه شریفه «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» چیست؟ مگر ابراهیم علیه السلام یقین به احیای اموات نداشته که چنین سؤالی نموده است؟

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی نمود که من برای خود

ص: ۱۴۷

---

۱- (۱) فخلی ابراهیم علیه السلام عن مناقیرهنّ، فطرن، ثمّ و قعن فشربن من ذلك الماء و التقطن من ذلك الحبّ و قلن: یا نبیّ الله احييتنا، احياك الله فقال ابراهیم: بل الله يحيى و يميت و هو على كلّ شىءٍ قدير قال المأمون: بارك الله: فيك يا أبا الحسن، فأخبرني عن قول الله عزّوجلّ: «فوكزه موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان (القصص. الايه ۱۵) قال الرضا عليه السلام: انّ موسى دخل مدینه من مدائن فرعون على حين غفله من أهلها و ذلك بين المغرب و العشاء (و هو وقت الغفله و تسمى النافله فيها غفيله) «فوجد فيها رجلين يقتتلين هذا من شيعته و هذا من عدوّه فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوّه» فقضى موسى على العدوّ و بحكم الله تعالى ذكره «فوكزه» فمات «قال هذا من عمل الشيطان يعنى الاقتال الذى كان وقع بين الرجلين لامفاعله موسى عليه السلام من قتله «أنه» يعنى الشيطان «عدوّ مضلّ مبين»

خلیلی انتخاب خواهم نمود که اگر از من درخواست زنده نمودن مردگان را بکنند او را اجابت خواهم کرد. پس حضرت ابراهیم علیه السلام فکر کرد که خودش خلیل خدا می باشد، از این رو گفت: خدایا، به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند به او فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ ابراهیم علیه السلام گفت:

آری لکن می خواهم قلبم مطمئن گردد که من خلیل تو هستم. پس خطاب شد: ای ابراهیم، چهار پرنده را بگیر و ذبح کن و آنها را مخلوط نما و هر قسمتی از آن را بالای کوهی قرار ده، سپس آنان را صدا کن همگان با سرعت پرواز خواهند نمود و نزد تو خواهند آمد و بدان که خداوند، عزیز و غالب و حکیم است.

(۱) پس ابراهیم علیه السلام نسر و طاووس و اردک و خروس را گرفت و ذبح نمود و کوبید و همه را مخلوط کرد و سپس ده قسمت نمود و هر قسمتی را بر سر کوهی

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) فقال المأمون: فما معنى قول موسى «ربّ انى ظلمت ففسى فاغفرلى» قال: يقول: انى وضعت نفسى غير موضعها بدخولى هذه المدينة «فاغفرلى» اى استرنى من أعدائك لئلا يظفروا بى فيقتلونى «فغفرله انه هو الغفور الرحيم» قال موسى عليه السلام «ربّ بما أنعمت علىّ» من القوّه حتّى قتلت رجلاً- بوكزه «فلن اكون ظهيرا للمجرمين» بل اجاهد فى سبيلك بهذه القوّه حتّى ترضى «فاصبح» موسى عليه السلام فى المدينة «خائفا يترقّب فاذا الذى استنصره بالامس يستصرخه» على آخر «قال له موسى انك لغوى مبين» قاتلت رجلاً- بالامس و تقاتل هذا اليوم، لاوذينك و أراد ان يبّطش به (البطش: الاخذبعنف) «فلمّا أراد ان يبّطش بالذى هو عدوّ لهما» و هو من شيعة، قال: يا موسى اتريد ان تقتلنى كما قتلت نفسا بالأمس ان تريد الا أن تكون جبّارا فى الارض و ما تريد أن تكون من المصلحين» قال المأمون:

قرار داد و منقارهای آنان را به دست خود گرفت و آب و دانه فراهم نمود و هر کدام

آنها را با نام خود صدا زد پس آن اجزاء از سر کوه ها پرواز کردند و به همدیگر پیوستند تا بدنهای آنان کامل گردید و هر کدام نزد ابراهیم آمدند و ابراهیم علیه السلام منقارهای آنان را رها نمود و چون کامل گردیدند نشستند و از آن آب و دانه ها خوردند و به ابراهیم علیه السلام گفتند: ما را زنده کردی، خدا تو را زنده کند. ابراهیم علیه السلام فرمود: بلکه خداست که زنده می کند و می میراند و اوست که بر هر چیزی قادر و تواناست. مأمون گفت: بارک الله فیک یا اباالحسن!

سپس گفت: مقصود از آیه «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» چیست؟

(۱) امام علیه السلام فرمود: «حضرت موسی علیه السلام ناشناخته وارد شهری از شهرهای

ص: ۱۴۹

---

۱- (۱) جزاک الله عن انبياء خيرا يا اباالحسن فمامعنى قول موسى عليه السلام لفرعون «فعلتها اذا و أنا من الضالين» (الشعراء الايه ۲۰) قال الرضا عليه السلام: ان فرعون قال لموسى لما أتاه: «وفعلت فعلتك التى فعلت و انت من الكافرين» بى «قال» موسى: «فعلتها اذا و انا من الضالين» عن الطريق بوقوعى الى مدينه من مدائنك، «ففررت منكم لِمَا اخفتكم فوهب لى ربى حكما و جعلنى من المرسلين» و قد قال الله عزّ و جلّ لنبىّه محمّد صلى الله عليه و آله: «ألم يجدك يتيما فأوى» (الضحى. الايه ۶) يقول: ألم يجدك و حيدا فأوى (اى كنت ملاذا و معادا للناس) اليك الناس «ووجدك ضالاً» يعنى عند قومك «فهدى» اى هديهم الى معرفتك (خ ل«فهدىهم لمعرفةك») «و وجدك عائلا فاغنى» يقول: أغناك بان جعل دعائك مستجابا، قال المأمون: بارك الله فيك يا بن رسول الله، فمامعنى قول الله عزّ و جلّ: «فلما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربّه قال ربّ أرنى انظر اليك قال لن ترانى» (الاعراف. الايه ۱۴۲) كيف يجوز أن يكون كلم الله موسى بن عمران عليه السلام لا يعلم أنّ الله تبارك و تعالى ذكره لا يجوز عليه الرؤيه حتى يسأله هذا السؤال؟

فرعون شد و آن در هنگام مغرب و عشا بود. پس دید که یکی از پیروانش با مردی قبطی در جنگ و ستیز است [در این میان] آن مردی که دوست حضرت موسی علیه السلام بود از موسی استمداد نمود و حضرت موسی به حکم الهی مشتی بر آن قبطی زد و او هلاک شد و فرمود: این عمل، یعنی جنگ این دو، از ناحیه شیطان و به وسوسه او بود نه این که عمل موسی از ناحیه شیطان بود همانا شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.»

مأمون گفت: پس معنای «رَبِّ اَنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» چیست؟ امام علیه السلام

فرمود: «مقصود این است که موسی گفت: من نباید وارد این شهر می شدم. خدایا، مرا از دشمنان مستور نما که اگر مرا بیابند مرا خواهند کشت. خداوند نیز دعای او را مستجاب نمود و او را از چشم دشمن مستور کرد و البته او رحیم و غفور است.

(۱) پس موسی علیه السلام به خدای خود گفت: پروردگارا، حال که به من قوت و توان

ص: ۱۵۰

---

۱- (۱) فقال الرضا عليه السلام: انّ کلیم الله موسی بن عمران علیه السلام علم انّ الله تعالى أعزّ (خ ل «منزه») ان یری بالابصار، ولکنه لَمَّا کَلَمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا، رَجَعَ اِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ اَنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ کَلَمَهُ وَقَرَّبَهُ وَنَاجَاهُ فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ کَلَامَهُ کَمَا سَمِعْتَ وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ اَلْفٍ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ اَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةً، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِمْ فَخَرَجَ بِهِمْ اِلَى طُورِ سَيْنَاءَ، فَاقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَعَدَ مُوسَى اِلَى الطُّورِ وَسَأَلَ اللهُ تَعَالَى: اِنَّ يَكَلِّمُهُ، وَيَسْمَعُهُمْ كَلَامَهُ. فَكَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَاسْفَلَ وَيَمِيْنِ وَشِمَالِ وَوَرَاءِ وَ اَمَامِ، لِاَنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اَحَدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ (خ «الزيتونه») (۲) وَجَعَلَهُ مَنبَعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيْعِ الْوُجُوْهِ فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» بِاَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامَ اللهِ: «حَتَّى نَرَى اللهُ جَهْرَةً فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيْمَ وَاسْتَكْبَرُوا وَعَتَوْا بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَهُ، فَاخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ، فَمَا تَوَا، فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ مَا اَقُوْلُ لِبَنِي اِسْرَائِيْلَ اِذَا رَجَعْتَ اِيْلَهُمْ وَقَالُوا: اِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ؟! لِاَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مَنَاجَاتِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَيَّاكَ؟

دادی و با یک مشت آن مرد قبطنی را کشتم با تو عهد می‌کنم که هرگز یار مجرمین نباشم بلکه با این قوه و توان در راه تو جهاد نمایم تا خشنود شوی.

و چون موسی علیه السلام در صبحگاه با ترس و هراس در آن شهر حرکت می‌کرد بار دیگر آن شخص شیعی را دید که با شخص دیگری درگیر است و چون از موسی فریادری نمود موسی علیه السلام به او فرمود: تو در اشتباه هستی [نه کار دیروز تو صحیح بود و نه کار امروز تو] و چون خواست به او حمله کند آن مرد شیعی گفت: آیا می‌خواهی هم چنانکه دیروز یک نفر را کشتی امروز نیز مرا بکشی؟! پس تو می‌خواهی در روی زمین ستمگر باشی و نمی‌خواهی از مصلحین باشی؟! مأمون گفت: یا اباالحسن! خدا از ناحیه پیامبران به تو جزای خیر بدهد.

(۲) سپس گفت: معنای آیه «فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «چون موسی علیه السلام نزد فرعون رفت فرعون به او گفت: تو سابقاً یکی از پیروان ما را کشتی و نسبت به مقام ما کافر بودی. موسی علیه السلام فرمود: آن وقت من در

اثر گم کردن راه به یکی از شهرهای تو داخل شدم [و آن حادثه رخ داد] و سپس چون

ترسیدم فرار کردم [و به مدین نزد شعیب رفتم و در بازگشت] خداوند مرا از پیامبران قرار داد و حکمی از طرف او به من ارزانی شد.»

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خداوند به پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز فرمود: آیا یتیم و تنها بودی و خدا تو را پناه داد و مردم را گرد تو جمع نمود؟ و آیا تو به عقیده قوم خود [که مشرک و بت پرست بودند] گمراه بودی و خدا آنان را به وسیله تو هدایت نمود؟ و آیا صاحب عائله نبودی و خداوند تو را بی نیاز نمود و دعای تو را مستجاب کرد؟»

(۱) مأمون گفت: خدا شما را برکت دهد، ای فرزند رسول خدا!

سپس گفت: مقصود از آیه «فَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أُنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي» چیست؟ و چگونه ممکن است موسی کلیم الله علیه السلام نداند که خداوند را امکان رؤیت نیست تا اینکه چنین سؤالی را مطرح نماید؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: در همان آغاز حضرت موسی کلیم الله دانسته بود که خداوند منزله از این است که با چشم دیده شود لکن چون به میقات رفت و خداوند با او تکلم نمود و به چنین قربی او را مشرف گرداند موسی علیه السلام در بازگشت، به قوم

ص: ۱۵۲

---

۱- (۱) فاحیا هم الله و بعثهم ، معه فقالوا: انك لوسئلت الله ان يريك نظر اليه لأجابك، و كنت تخبرنا كيف هو؟ نعرفه حق معرفة؟ فقال موسى: يا قوم ان الله تعالى لا يرى بالابصار ولا كيفيه له، و انما يعرف بآياته و يعلم باعلامه، فقالوا: «لن نؤمن لك» حتى تسئله، فقال موسى: يارب انك قد سمعت مقاله بنى اسرائيل و أنت أعلم بصلاحهم، فاوحى الله جلّ جلاله (خ ل «فاوحى الله تعالى اليه»): يا موسى سلنى ماسئلوك، فلن أو اخذك بجهلهم، فعند ذلك قال موسى عليه السلام :

خود خبر داد که خداوند با او سخن گفته و به قرب خدا و مناجات الهی رسیده است. پس قوم او که هفتصد هزار مرد بودند گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا همانند تو سخن خدا را بشنویم.

(۱) پس موسی علیه السلام از بین آنان هفتاد هزار را انتخاب نمود و از میان آنها هفت

هزار و از هفت هزار هفتصد نفر را انتخاب نمود و از بین هفتصد نفر هفتاد نفر را برای میقات پروردگار و مناجات با خداوند انتخاب نمود و آنان را به کوه طور برد و در پایین کوه نگهداشت و خود به کوه طور رفت و از خدا خواست که با او سخن بگوید و آنان بشنوند و چون خداوند با موسی علیه السلام سخن گفت آن هفتاد نفر سخن خدا را از بالا و پایین و طرف راست و چپ و جنوب و شمال شنیدند و خداوند صدا را در آن درخت زیتون ایجاد نمود و از آن به اطراف پخش شد.

(۲) پس قوم موسی علیه السلام گفتند: ما باور نخواهیم کرد که آنچه شنیدیم از ناحیه خدا

ص: ۱۵۳

۱- (۲) «رَبِّ أَرْنِي انظُر اليك قال لن تراني و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه» و هو يهوى «فسوف تراني فلما تجلّى ربّه للجبل» بآيه من آياته «جعلها دكا و خرّ موسى صعقا فلما أفاق قال سبحانك تبت اليك» يقول: رجعت الى معرفتي بك عن جهل قومي «و أنا أول المؤمنين» منهم بانك لا ترى، فقال المأمون: لله درك يا أبا الحسن، فأخبرني عن قول الله عزّوجلّ: «ولقد هممت به و همّ بهالولان رأى برهان ربّه» (يوسف. الايه ۲۴) فقال الرضا عليه السلام:

۲- (۱) لقد هممت به، و لولأن رأى برهان ربّه لهمّ بها كما هممت به، لكنّه كان معصوما، والمعصوم لا يهّم بدنّب و لا يأتيه. و لقد حدّثني أبي، عن أبيه الصّادق عليه السلام أنّه قال، هممت بأن تفعل، و همّ بأن لا يفعل، فقال المأمون: لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عزّوجلّ: «وذالنون اذ ذهب مغاضبا فظنّ ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذلك يونس بن متى عليه السلام ذهب مغاضبا لقومه، فظنّ بمعنى استيقن «أن لن نقدر عليه» اي لن نضيق عليه رزقه، و منه قوله عزّوجلّ: «و اما اذا ما ابتليه فقدر عليه رزقه» (الفجر. الايه ۱۶). او ضيق و قتر



باشد تا این که او را به چشم ببینیم و چون چنین سخن بزرگی را گفتند و از تسلیم به کبر و سرکشی بازگشتند خداوند عذابی فرستاد و آنان را هلاک نمود. پس موسی علیه السلام گفت: خدایا، من در بازگشت در پاسخ بنی اسرائیل چه بگویم اگر بگویند تو آنان را بردی و هلاک نمودی و در ادعای مناجات با خدا راستگو نیستی؟ پس خداوند آنان را زنده نمود و همراه او فرستاد بنی اسرائیل گفتند: اگر از خدای خود سؤال می کردی که ما نیز او را ببینیم تو را اجابت می نمود و ما به حق معرفت او می رسیدیم!

حضرت موسی علیه السلام فرمود: خداوند هرگز با چشم دیده نمی شود و برای او کیفیتی نیست که قابل رؤیت باشد و تنها با آیات و نشانه ها شناخته می شود. بنی اسرائیل گفتند: ما سخنان تو را نمی پذیریم تا اینکه این درخواست را از او بکنی. حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا، تو سخن بنی اسرائیل را شنیدی و به صلاح

آنان داناتری. خطاب شد: خواسته آنان را از من بخواه من تو را به واسطه جهالت آنان مؤاخذه نمی کنم. پس موسی علیه السلام گفت:

(۱) خدایا، چنان کن که من تو را ببینم. خطاب شد: تو هرگز نمی توانی مرا ببینی

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱) «فنادی فی الظلمات» ای ظلمه اللیل و ظلمه البحر و ظلمه بطن الحوت: ان لاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بترکی مثل هذه العباده التي قد فرغتنی (خ ل «قرت عینی») لها فی بطن الحوت، فاستجاب الله له، و قال عزوجل: «فلولا انه كان من المسبّحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون» (الصافات. الايه ۱۴۳ و ۱۴۴) فقال المؤمن: لله درک یا أبا الحسن فاخبرنی عن قول الله عزوجل: «حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا أنهم قد کذبوا اجاءهم نصرنا» (یوسف. الايه ۱۱۰)

و لکن به این کوه نظر کن، اگر در جای خود ثابت ماند و متلاشی نشد تو مرا خواهی دید و چون خداوند به آیه ای از آیات خود در کوه متجلی شد کوه متلاشی گردید و موسی علیه السلام به رو [به زمین] افتاد و غش نمود و چون به خود آمد گفت: خدایا، تو منزّه هستی از این که [مانند مخلوق خود] به چشم دیده شوی. من از جهالت قوم خود به درگاه تو توبه می کنم و به همان معرفتی که نسبت به تو داشته ام باز می گردم و من نخستین مؤمن به تو هستم که می دانم ذات مقدس تو به چشم دیده نخواهد شد.»

مأمون گفت: چقدر زیبا و به حق سخن گفتی یا ابوالحسن! سپس گفت: مقصود خداوند از آیه «و لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَأَىٰ بَرهَانَ رَبِّهٍ» چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «همت زلیخا در آن اتاق خلوت انجام گناه بود و حضرت یوسف علیه السلام نیز اگر مورد عنایت خداوند نبود و معصوم نمی بود که معصوم هرگز همت به گناه نمی ورزد او هم همت به گناه می نمود.» سپس فرمود: «پدرم موسی بن جعفر، از پدر خود امام صادق علیه السلام نقل نمود که فرمود: «زلیخا همت می کرد که مرتکب گناه شود و یوسف علیه السلام همت می نمود که مرتکب گناه نشود.» مأمون گفت: چه زیبا و به حق سخن گفتی!

(۱) سپس گفت: مرا از معنای آیه «و ذَالنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ

عَلَيْهِ» آگاه فرماید.

امام علیه السلام فرمود: «مقصود، یونس بن متی علیه السلام می باشد که با خشم از قوم خود جدا شد [و چون به دریا افتاد و در شکم ماهی رفت] یقین نمود [مظنه در این آیه به معنای یقین است] که خداوند در روزی او مزیقه و سختی قرار نخواهد داد- چنانکه خداوند از روی آزمایش برای بعضی سختی معیشت قرار می دهد- پس یونس در تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی گفت:

(۲) خدایا، پروردگاری جز تو نیست و تو منزّه از هر عیبی هستی و همانا من به خود ستم نمودم که در همه حالات همانند الان که مرا فراغت عبادت و تسبیح

ص: ۱۵۶

---

۱- (۲) قال الرضا عليه السلام يقول الله عزوجل: «حتّى اذا استيأس الرسل» من قومهم و ظنّ قومهم أنّ الرسل قد كذبوا جاء الرسل نصرنا، فقال المؤمن: لله درك يا ابا الحسن، فاخبرني عن قول الله عزوجل: «ليغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر (الفتح. الايه ۲) قال الرضا عليه السلام: لم يكن أحد عند مشركي أهل مكّه أعظم ذنبا من رسول الله عليه السلام، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلما و ستين صنما، فلما جاءهم صلى الله عليه و آله بالدعوه الى كلمه الاخلاص، كبر ذلك عليهم و عظم، قالوا:

۲- (۱) أجعل الآلهه الها واحدا أنّ هذا لشيء عجاب وانطلق الملائمهم ان امشوا و اصبروا على آلهتكم أنّ هذا لشيء يّراد ما سمعنا بهذا فى المله الآخره ان هذا الاختلاق» (ص. الايه ۵ و ۶ و ۷) فلما فتح الله عزوجل على نبيّه صلى الله عليه و آله مكّه، قال له: يا محمّد: «انا فتحنا لك» مكّه «فتحنا بينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» عند مشركي أهل مكّه بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم و ما تأخر، لأن مشركي مكّه اسلم بعضهم و خرج بعضهم عن مكّه و من بقى منهم لم يقدر على انكار التوحيد عليه، اذا دعا الناس اليه، فصار ذنبه عندهم فى ذلك مغفورا بظهوره عليهم.

دادی- تو را عبادت و تسییح نکردم. پس خداوند دعای یونس را مستجاب نمود[ و او را نجات داد] و فرمود: اگر نبود که یونس اهل عبادت و تسییح بود ما قبر او را تا قیامت در شکم آن ماهی قرار می دادیم.»

(۱) مأمون گفت: حقا که به حق سخن گفتی، یا ابالحسن!

آن گاه گفت: یا ابالحسن! معنای این آیه «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» را برای من بیان کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مقصود این است که پیامبران چون از قوم خود

ناامید شدند و قوم آنان گمان کردند که آنها تکذیب شدند نصرت و یاری خداوند برای آنان فرا رسید.» مأمون گفت: حقا به حق سخن گفتی!

سپس گفت: یا ابالحسن! معنای آیه شریفه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «گناه هیچ کس نزد مشرکین مکه بزرگ تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود چرا که آنها سیصد و شصت بت را عبادت می کردند و چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به توحید و عبادت خدای یگانه نمود برای آنان ناگوار گردید و گفتند: آیا این صحیح است که او به جای سیصد و شصت خدایی که ما

ص: ۱۵۷

---

۱- (۲) فقال المأمون: لله درك يا ابالحسن، فاخبرني عن قول الله عزوجل: «عفا الله عنك» (التوبة، الايه ۴۳) لم أذنت لهم؟ قال الرضا عليه السلام: هذا من انزل: «بأياك اعني و اسمعي يا جاره» خاطب الله عزوجل بذلك نبیه و أراد به أمته، و كذلك قوله: تعالی «لئن اشرکت لیحبطن عملک و لنكونن من الخاسرين» (الزمر، الايه ۶۵) و قوله عزوجل: «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قليلا» (الاسراء، الايه ۷۴)

داریم یک خدا قرار دهد؟ البته آن شکفت آور است. سپس عده ای از آنان گفتند: بروید و بر عبادت خدایان خود شکبیا باشید همانا این تصویری بیش نیست و چنین چیزی را ما تا کنون نشیده ایم.

(۱) و چون خداوند مکه را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله فتح نمود به او فرمود: ما فتح و پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم تا این که خطاهای گذشته و آینده تو نزد اهل مکه که آنها را دعوت به توحید می کردی و می کنی بخشوده شود چراکه مشرکین مکه بعضی مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند و اگر عده ای هم در مکه بودند قدرت این که در مسأله توحید با رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه کنند را نداشتند و گناه آن حضرت نزد آنان با فتح مکه بخشوده گردید نه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود گناهی داشت و بخشوده شد. «مأمون گفت: چه زیبا و به حق سخن گفتید!

مأمون سپس گفت: مقصود از آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» چیست؟

(۲) امام علیه السلام فرمود: «این از قبیل «به در می زرم که دیوار بشنود» می باشد. خداوند

ص: ۱۵۸

۱- (۱) قال: صدقت یابن رسول الله علیه السلام فاخبرنی عن قول الله عزوجل: «واذ تقول للذی أنعم الله علیه و أنعمت علیه امسك عليك زوجك و اتق الله و تخفی فی نفسك ما لله مبديه و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه»؟ (الاحزاب، الایه ۳۷) قال الرضا علیه السلام: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قصد دار زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی فی أمرأاده، فرأى امرأته تغتسل، فقال لها: سبحان الذی خلقک! و انما أراد بذلك تنزیه الباری عزوجل عن قول من زعم ان الملائکه بنات الله، فقال الله، عزوجل: أفاصفيکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکه اناثا انکم لتقولون قولاً عظيماً» (الاسراء، الایه ۴۰)

۲- (۲) فقال النبى: لمارآها تغتسل: سبحان الذی خلقک أن يتخذله ولدا، يحتاج الى هذا التطهير والاعتسال، فلما عاد زید الى منزله أخبرته امرأته بمجیى رسول الله صلی الله علیه و آله، و قوله لها: سبحان الذی خلقک! فلم يعلم زید ما أراد بذلك و ظن أنه قال ذلك لما أعجبه من حسننها، فجاء الى النبى علیه السلام و قال له: يا رسول الله صلی الله علیه و آله ان امرأتى فى خلقها سوء، و انى أريد طلاقها، فقال له النبى صلی الله علیه و آله: «أمسك عليك زوجك و اتق الله» و قد كان الله عزوجل عرفه عدد أزواجه، و ان تلك المرأه منهن فاخفى ذلك فى نفسه و لم يبده لزيد و خشى الناس ان يقولوا:

رسول خود را خطاب نموده لکن مقصود، امت پیامبر صلی الله علیه و آله است و از همین قبیل است «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [یعنی: اگر مشرک شوی عمل تو ضایع می گردد و از زیانکاران خواهی شد] و آیه «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَفَدَّتْ تَرَكُّنُ الْبِهِمُ شَيْئًا قَلِيلًا» [یعنی: اگر ما تو را حفظ نمی کردیم نزدیک بود کمی به آنان توجه کنی.]»

مأمون گفت: راست گفستی ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! پس مرا از معنای آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ - وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَعْلَى أَنْ تَخْشَاهُ» خبر ده.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کاری به در خانه زید بن حارثه رفت. و دید که همسر او مشغول غسل کردن است] از بس آن زن زیبا بود] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منزّه است خدایی که تو را آفریده و مقصود او تنها تنزیه خداوند بود که بعضی گمان کرده بودند ملائکه دختران خداوند و خداوند در ردّ سخن آنان فرموده: «أَفَأَصْبِحُ فِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» [یعنی: آیا خداوند به شما پسر داده و از ملائکه دخترانی برای خود قرار

داده است؟ همانا این سخن شما نسبت به خداوند بسیار بزرگ و (خطرناک) است [و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون همسر زیدبن حارثه را دید که غسل می کند فرمود: منزّه است خدایی که تو را آفریده از اینکه برای خود فرزندی قرار دهد و نیاز به تطهیر و غسل داشته باشد.

(۱) و چون زیدبن حارثه به منزل خود آمد همسر او آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سخن او را به او خبر داد زیدبن حارثه متوجه معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نشد و فکر کرد او از زیبایی همسرش تعجب نموده پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! همسر من دارای خویی ناپسند است و من می خواهم او را طلاق بدهم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» از سویی خداوند پیشتر زن های رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آن حضرت معرفی نموده بود و این زن نیز از جمله آنان بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله این را پنهان می نمود و برای زیدبن حارثه اظهار نمی کرد و از آن می ترسید که [منافقین] بگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به غلام خود می گوید:

(۲) همسر تو در آینده همسر من خواهد بود و او را بر این سخن ملامت کنند. از

ص: ۱۶۰

۱- (۱) أَنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ: إِنَّ امْرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً، يَعْيبُونَهُ بِذَلِكَ، فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»  
یعنی بالاسلام، «و أنعمت عليه» یعنی بالعتق «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مَبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ  
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» ثُمَّ أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَاعْتَدَّتْ مِنْهُ، فَزَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ، أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ  
عَزَّوَجَلَّ:

۲- (۱) «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَ زَوْجَانِهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَ وَ كَانَ  
أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» ثُمَّ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيَعْيبُونَهُ (خ ل «ثُمَّ عَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ الْمُنَافِقِينَ يَعْيبُونَهُ») بِتَرْوِيجِهَا، فَانزَلَ اللَّهُ  
تَعَالَى: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا قَرَضَ اللَّهُ لَهُ» (الاحزاب، الايه ۳۷) فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ: لَقَدْ شَفِيتَ صَدْرِي يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، وَ  
أَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مَلْتَبَسًا عَلَيَّ، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ: فَقَامَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى  
صَلْوِهِ وَ أَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ كَانَ (اعلم ان محمد بن جعفر هوا خو موسى بن جعفر عليهما السلام)  
حاضرا لمجلس و تبعتهما (خ «فتبعتهما») فقال له المؤمنون: كيف رأيت ابن أخيك؟ فقال له: عالم و (۲) لم نره يختلف الى احد  
من اهل العلم، فقال المؤمنون: ان ابن اخيك من اهل بيت النبي الذين قال فيهم النبي عليه السلام: «ألا ان أبرار عترتي و أطايب  
أرومتي أحلم (احلم الناس: اعقلهم. الاروم بفتح الهمزة: اصل الشجره. قال في الصحاح: الارومه بالضم: الاصل) الناس صغارا و  
أعلم الناس كبارا، فلا تعلموهم (خ ل «ولا تعلموهم») فانهم أعلم منكم لا- يخرجونكم من باب هدى و لا يدخلونكم في باب  
ضلاله،

این رو، خداوند فرمود: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ...» یعنی: به یادآور زمانی را که تو به کسی که خدا او را از نعمت اسلام برخوردار نموده بود و تو نیز او را آزاد نموده بودی گفتی از خدا بترس و همسر خود را نگهدار و چیزی را در باطن خود پنهان کردی که خداوند آشکار نمود و از مردم (منافق) ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی.»

(۲) امام هشتم علیه السلام فرمود: «سپس زید بن حارثه همسر خود را طلاق داد و بعد از

عده خداوند او را به پیامبر خود تزویج نمود و در این باره آیه ای نازل گشت: «فَلَمَّا

ص: ۱۶۱



قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوْجَنَا كَهَا...» [یعنی: چون زید بهره خود را از آن زن برد ما او را به تو تزویج نمودیم تا مؤمنین را راجع به همسران فرزند خوانده های خود محظوری نباشد] و چون خداوند دانست که منافقین پیامبر او صلی الله علیه و آله را سرزنش خواهند نمود در آیه دیگر فرمود: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» [یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به آنچه خداوند بر او واجب نموده محظوری نیست].

[توضیح این که مردم همسر فرزند خوانده را حلال نمی دانستند و فرزند خوانده را همانند فرزند حقیقی می پنداشتند و این آیه برای رد دیدگاه آنان نازل شده بود].

(۱) پس مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دل من را شفا بخشیدید و آنچه برای من مشکل گردیده بود روشن کردید خداوند از ناحیه پیامبران و اسلام به شما جزای خیر بدهد.

علی بن محمد بن جهم راوی این سخنان می گوید: سپس مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد را گرفت و حرکت نمود و من نیز همراه آنان بودم. پس مأمون به او گفت: برادرزاده خود را چگونه یافتی؟ محمد بن جعفر گفت: او عالم و دانشمندی است که من تاکنون ندیده ام نزد عالمی برود و چیزی بیاموزد. مأمون گفت:

ص: ۱۶۲

---

۱- (۱) وانصرف الرضا عليه السلام الى منزله، فلمّا كان من الغد غدوت عليه وأعلمته ما كان من قول المأمون و جواب عمه محمد بن جعفر له، فضحك عليه السلام، ثمّ قال: يا بن الجهم لا يغرنك ما سمعته منه، فأنه سيقتلني (خ ل «سيقتلني»). يقال: قتله غيلة و هو ان يخذعه فيذهب به الى موضع فاذا صار اليه قتله) واللّه تعالى ينتقم لي منه.

(۱) فرزند برادر تو [ یعنی حضرت رضا علیه السلام ] از خاندانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود: «آگاه باشید که نیکان از عترت و پاکان از نسل من بردبارترین»

مردم هستند در کوچکی و داناترین آنان هستند در بزرگی پس به آنان چیزی تعلیم ندهید که آنان داناتر از شمایند. آنان شما را از دین و هدایت خارج نخواهند نمود و در گمراهی داخل نخواهند کرد.»

پس حضرت رضا علیه السلام به منزل خود رفتند و چون روز بعد شد من خدمت آن حضرت رسیدم و سخنان مأمون را که به عموی آن حضرت محمد بن جعفر گفته بود با پاسخ او بیان کردم. حضرت رضا علیه السلام خندیدند و فرمودند: «ای پسر جهنم! فریب سخنان مأمون را مخور، او در همین نزدیکی مرا با حيله مسموم خواهد نمود و خداوند از او انتقام مرا خواهد گرفت.»

مرحوم صدوق در پایان این حدیث می گوید: این حدیث از مثل علی بن محمد بن جهنم که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است شگفت آور و غریب است.

تفسیر حضرت رضا علیه السلام نسبت به آیه «و فدیانه بذبح عظیم»

(۲) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون از فضل بن شاذان نقل نموده

ص: ۱۶۳

---

۱- (۲) قال مصنف هذا الكتاب: هذا الحديث غريب من طريق علي بن محمد بن الجهم مع نصبه و بغبه. و عداوته لاهل البيت عليهم السلام. (العيون ج ۱/۱۹۵)

۲- (۱) ماجاء عن الرضا عليه السلام في تفسير قول الله عزوجل: و فديناه بذبح عظيم في العيون: حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار بنيسابور في شعبان سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة، قال: حدثنا محمد بن قتيبة النيسابوري، عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لَمَّا أمر الله تبارك و تعالى ابراهيم عليه السلام أن يذبح مكان ابنه اسمعيل الكبش الذي أنزله عليه، تمنى ابراهيم عليه السلام أن يكون يذبح ابنه اسمعيل عليه السلام بيده و أنه لم يؤمر بذيح الكبش مكانه ليرجع الى قلبه ما يرجع الى قلب الوالد الذي يذبح أعزّ ولده بيده، فيستحق بذلك ارفع درجات اهل الثواب على المصائب.

که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را امر نمود که به جای فرزند خود اسماعیل گوسفندی را ذبح نماید ابراهیم علیه السلام آرزو نمود که ای کاش به دست خود اسماعیل علیه السلام را قربانی می کرد و مأمور به ذبح گوسفندی به جای آن نمی شد تا قلب او مصیبت عزیزترین فرزند خود را بیابد و مستحق بالاترین درجات ثواب شود.

(۱) پس خداوند به او وحی نمود: ای ابراهیم! محبوب ترین خلق من نزد تو

کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا، از مخلوق تو کسی نزد من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله نیست. خطاب شد: ای ابراهیم! آیا او را بیشتر دوست می داری یا خود را؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او را بیشتر از خود دوست می دارم.

خطاب شد: فرزند او نزد تو محبوب تر است یا اسماعیل؟ ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند او نزد من محبوب تر از اسماعیل است خطاب شد: آیا کشته شدن فرزند او از

ص: ۱۶۴

---

۱- (۲) فإوحى الله عزوجل إليه: يا ابراهيم من أحب خلقى إليك؟ فقال: يارب ما خلقت خلقا هو أحب إلي من حبيبك محمد صلی الله علیه و آله فأوحى الله عزوجل إليه: يا ابراهيم أفهو أحب إليك أو نفسك؟ قال: بل هو أحب إلي من نفسي، قال: فولده أحب إليك أو ولدك؟ قال: بل ولده، قال: فذبح ولده ظلما من أعدائه أوجع لقلبك وذبح ولدك بيدك في طاعتي؟ قال: يارب بل ذبحه على أیدی أعدائه أوجع لقلبي، قال:

روی ستم به دست دشمنان برای تو سخت تر است یا کشته شدن اسماعیل با امر من به دست تو؟ ابراهیم علیه السلام گفت: کشته شدن فرزند او به دست دشمنان برای من دردناک تر است.

(۱) خطاب شد: ای ابراهیم! عده ای که گمان می کنند از امت محمد صلی الله علیه و آله هستند بعد از او فرزند او حسین علیه السلام را از روی ظلم و دشمنی همانند گوسفند ذبح خواهند نمود و به این سبب مستحق سخط و خشم من خواهند شد.

پس ابراهیم علیه السلام بی تاب شد و قلب او به درد آمد و شروع به گریه کرد و خداوند به او وحی نمود: ای ابراهیم! من جزع و ناله تو را برای حسین علیه السلام به جای جزع و ناله تو برای اسماعیل قرار دادم و برای تو بالاترین درجات ثواب بر مصایب او را مقرر داشتم.»

سپس امام هشتم علیه السلام فرمود: «این است معنای قول خداوند عزوجل: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» «ولا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.»

ص: ۱۶۵

---

۱- (۱) یا ابراهیم، فان طائفه تزعم انها من أمه محمد صلی الله علیه و آله ستقتل الحسین علیه السلام ابنه من بعده ظلما و عدوانا كما يذبح الكبش فيستوجبون بذلك سخطي، فجزع ابراهیم علیه السلام لذلك و توجع قلبه و أقبل يبكي فاوحى الله عزوجل اليه: يا ابراهیم قد فدیت جزعك على ابنك اسمعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين علیه السلام و قتله، و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فذلك قول الله عزوجل: «وفدیناه بذبح عظیم» (الصفات. الا-یه ۱۰۷. یعنی قتل الحسین ۷) و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم. (العیونج ۱ / ۲۰۹)

## خلاصه ای از عقاید و معارف شیعه از زبان مبارک حضرت رضا علیه السلام

(۱) در کتاب تحف العقول به نحو ارسال و در عیون الأخبار با سند متصل، از فضل بن شاذان نقل شده که مأمون الرشید وزیر خود فضل بن سهل را خدمت حضرت رضا علیه السلام فرستاد و از آن حضرت درخواست نمود که خلاصه و مجموعه ای از عقاید و حلال و حرام و واجبات و مستحبات دین مقدس اسلام را بیان فرماید. پس امام علیه السلام دستور دادند تا قلم و کاغذ آماده کردند و به فضل بن سهل فرمودند بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

(۲) ما را کفایت می کند شهادت و گواهی به یگانگی خداوند احد و صمد که هرگز همتا و فرزندی برای او نیست خداوندی که سمیع و بصیر و قوی و قائم و

ص: ۱۶۶

---

۱- (۱) ما کتبه علیه السلام من شرایع الاسلام فی تحف العقول مرسلًا: إِنَّ المأمون بعث الفضل بن سهل ذا الریاستین إلی الرضا علیه السلام فقال له: إِنّی احبّ أن تجمع لی من الحلال و الحرام و الفرائض و السنن، فَإِنَّک حجّه الله علی خلقه و معدن العلم. فدعا الرضا علیه السلام بدواه و قرطاس، و قال علیه السلام للفضل: اکتب:...

۲- (۲) و راواه مسندا فی العیون: عن الفضل بن شاذان قال: سأل المأمون علیّ موسی الرضا علیه السلام ان یکتب له محض الإسلام علی سبیل الایجاز و الاختصار فکتب علیه السلام له أنّ محض الإسلام شهاده ان لا اله الا الله... والیک ما فی تحف العقول: بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا شهاده أن لا اله الا الله صمدا، لم یتخذ صاحبه و لا ولدا، قیوما سمیعا بصیرا، قویا، قائما، باقیا نورا، عالما لایجهل، قادرا لایعجز، غتیا لایحتاج عدلا لایجور، خلق کلّ شیء، لا شبه له و لا ضدّ و لا ندّ و لا کفو.

باقی و نور است، و دانایی است که جهل در او راه ندارد، و توانایی است که ناتوان نمی شود، و بی نیازی است که محتاج نمی گردد، و عادل است که ستم نمی کند. او همه چیز را آفریده و مثل و مانند و ضد و نَد و همتایی ندارد.

(۱) و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول و امین و برگزیده خداوند و سید پیامبران و

خاتم آنان و افضل همه مردم عالم است و بعد از او پیامبری نیست و آیین او تبدیل و تعییری نخواهد نمود و آنچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند آورده حق و مسلم و روشن است و ما او و همه پیامبران گذشته را تصدیق می کنیم.

و ما کتاب او قرآن را که از طرف خداوند حکیم و حمید نازل شده و هیچ گونه باطلی در آن راه ندارد و شاهد بر حقانیت کتاب های آسمانی است تصدیق می کنیم و بر این باوریم که این کتاب از اول تا آخر آن حق است و ما به آیات محکم و متشابه و خاص و عام و وعده و وعید و ناسخ و منسوخ و آنچه به آن خبر داده باور داریم و می دانیم که احدی از مردم نمی تواند مانند آن را بیاورد.

ص: ۱۶۷

---

۱- (۳) و انّ محمّدا عبده و رسوله و امینه و صفوته من خلقه، سید المرسلین و خاتم النبیین، أفضل العالمین، لا نبی بعده و لا تبدیل لملّته و لا تغییر. و أنّ جمیع ما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله أنّه هو الحقّ المبین، نصّدق به و بجمیع من مضی قبله من رسل الله و انبیائه و حججه. و نصّدق بکتابه الصادق «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید». و أنّه کتابه المهیمن علی الکتب کلّها. و أنّه حقّ من فاتحته إلی خاتمته. نوّمن بمحکمه و متشابهه. و خاصّه و عامّه. و وعده و وعیده. و ناسخه و منسوخه و أخباره لایقدر و احد من المخلوقین أن یأتی بمثله.

(۱) و گواهی می دهیم که دلیل و حجت بر مؤمنین و قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام قرآن برادر و خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است که منزلت او نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همانند منزلت هارون است نسبت به موسی علیه السلام و او امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران و پیشوای سفید رویان و رهبر مؤمنان و افضل همه اوصیای پیامبران می باشد و بعد از او حسن و حسین علیهما السلام، یکی پس از دیگری، امام هستند و (امامان بعد از آنان علیه السلام نیز) یکی بعد از دیگری تا امروز امام هستند و آنان عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلم به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عادل ترین مردم در قضاوت و سزاوتر از همه آنان به امامت و رهبری می باشند و آنان دستگیره های محکم نجات و رهبران هدایت و حجت های الهی هستند بر اهل دنیا تا قیامت و روزی که خداوند وارث زمین و اهل آن شود - که البته او بهترین وارثان است.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) و أَنَّ الدَّلِيلَ وَ الْحِجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقِ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْعَالِمِ بِأَحْكَامِهِ، أَخُوهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ وَصِيَّهُ وَ الْوَلِيُّ كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدَ الْغُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ، يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَحَدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، عَتَرَهُ الرَّسُولُ وَ أَعْلَمَهُم بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ أَعَدَّلَهُم بِالْقَضِيَّةِ وَ أَوْلَاهُم بِالْإِمَامَةِ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمَانٍ وَ أَنَّهُمُ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى وَ أَيْمَةُ الْهَدْيِ وَ الْحِجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ. وَ أَنَّ كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضَلٌّ، تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهَدْيِ. وَ أَنَّهُمُ الْمَعْبُورُونَ عَنِ الْقُرْآنِ، النَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ بِالْبَيَانِ، مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُهُمْ وَ لَا يَتَوَلَّاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ

و گواهی می دهیم که هر کس با آنان مخالفت کند [و امامت آنان را نپذیرد] ضالّ و مضلّ و گمراه و تارک حق و هدایت است و آنان مفسّران قرآن و واسطه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان کنندگان احکام الهی هستند و هر کس بدون معرفت و ولایت آنان از دنیا برود مردن او مردن زمان جاهلیت خواهد بود.

(۱) و روش آنان تقوا و پرهیزکاری و عفت و راستگویی و صلاح و کوشش در عبادت و ادای امانت به صالح و فاجر و طولانی نمودن سجده و نماز شب و پرهیز از گناهان و انتظار فرج به وسیله صبر و معاشرت پسندیده با مردم و رعایت حق همسایه و احسان به مردم و خوداری از آزار به آنان و خوشرویی و خیر خواهی و محبت و احسان به مؤمنان می باشد.

و گواهی می دهیم که وضو- چنان که خداوند در قرآن امر نموده- شستن

ص: ۱۶۹

---

۱- (۱) و أنّ من دینهم الورع والعفّة والصدق والصلاح والاجتهاد و أداء الأمانة ألی البرّ والفاجر و طول السجود و القيام باللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرّج بالصبر و حسن الصحبه و حسن الجوار و بذل المعروف و كفّ الأذى و بسط الوجه و النصیحه و الرحمه للمؤمنین. و الوضوء كما أمر الله فی كتابه: غسل الوجه و الیدین و مسح الرأس و الرجلین واحد فریضه و إثنان إسباغ و من زاد أثمّ و لم یؤجر و لا ینقض الوضوء إلاّ الریح و البول و الغائط و النّوم و الجنابه. و من مسح علی الخفین فقد خالف الله و رسوله و كتابه و لم یجز عنه و ضوئه و ذلك أنّ علیاً علیه السلام: خالف القوم فی المسح علی الخفین فقال له عمر: رأیت النبی صلی الله علیه و آله یمسح فقال علی علیه السلام قبل نزول سوره المائده أو بعدها؟ قال: لا أدری قال علی علیه السلام: «لکنّی أدری أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله لم یمسح علی خفیه مذ نزلت سوره المائده.



صورت و دست ها و مسح سر و پاها می باشد و شستن مرتبه اول واجب، و مرتبه دوم برای شادابی خواهد بود و بیش از آن گناه است و پاداشی ندارد و وضو را باطل نمی کند جز باد معده و بول و غایط و خواب و جنابت.

و کسی که مسح پاها را بر روی کفش بکشد با خدا و رسول و قرآن مخالفت نموده و وضوی او صحیح نخواهد بود؛ چرا که علی علیه السلام با مسح نمودن بر روی کفش مخالفت نمود و چون عمر به آن حضرت گفت: «من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر کفش خود مسح نمود.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او فرمود: آیا قبل از نازل شدن سوره مائده را می گویی یا بعد از آن را؟ عمر گفت: نمی دانم. پس علی علیه السلام فرمود: لکن من می دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول سوره مائده بر کفش خود مسح نکرد.

(۱) و گواهی می دهیم که غسل برای جنابت و احتلام و حیض و مس میت واجب است و غسل جمعه و عید فطر و قربان و دخول مکه و مدینه و زیارت و احرام و روز عرفه و شب اول و شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان مستحب است.

(۲) و گواهی می دهیم که نمازهای واجب در شبانه روز هفده رکعت است: ظهر

ص: ۱۷۰

---

۱- (۱) والایغتسال، من الجنابه والاحتلام و الحیض و غسل من غسل المیت فرض. والغسل یوم الجمعة، والعیدین و دخول مکه و المدینه، و غسل الزیارة، و غسل الإحرام، و یوم عرفه، و أول لیله من شهر رمضان، و لیله تسع عشره منه، و إحدى و عشرين، و ثلاث و عشرين منه سنه.

۲- (۲) و صلاه الفریضه: الظهر أربع رکعات، والعصر أربع رکعات، و المغرب ثلاث رکعات، والعشاء الآخرة أربع رکعات، والفجر رکعتان، فذلک سبع عشره رکعه والسنة أربع و ثلاثون رکعه: منها ثمان قبل الظهر، و ثمان بعدها، و أربع بعد المغرب، و رکعتان من جلوس بعد العشاء الآخرة \_ تعدّ بواحدة \_ و ثمان فی السحر، و الوتر ثلاث رکعات، و رکعتان بعد الوتر.

چهار رکعت و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشا چهار رکعت و صبح دو رکعت می باشد و نمازهای مستحب [در شبانه روز] سی و چهار رکعت است: هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشا که یک رکعت محسوب می شود و هشت رکعت نماز شب در سحر و نماز وتر [و شفع] سه رکعت [و نافله صبح] بعد از وتر دو رکعت می باشد.

(۱) و نمازهای واجب در اول اوقات خوانده می شود و فضیلت یک رکعت نماز

ص: ۱۷۱

---

۱- (۳) و الصلاة فی أوّل الأوقات، و فضل الجماعة علی الفرد بكل رکعه ألفی رکعه، و لا تصلّ خلف فاجر، و لا تقتدی إلاّ بأهل الولایه، و لا تصلّ فی جلود المیتة، و لا جلود السباع، و التقصیر فی اربع فراسخ، برید ذاهبا و برید جائیا، اثنا عشر میلاً و اذا قصرت افطرت و القنوت فی أربع صلوات، فی الغداه و المغرب و العتمه، و یوم الجمعة و صلاه الظهر، و کلّ القنوت قبل الركوع، و بعد القراءه و الصلاه علی المیت خمس تکبیرات و لیس فی صلاه الجنائز تسلیم لأنّ التسلیم فی الرّکوع و السجود و لیس لصلاه الجنازه رکوع و لا سجود، و یربع قبر المیت و لا یسنّم (سنم الشیء: علاه و رفعه. و القبر: رفعه عن الأرض و هو خلاف التسطیح. و قبر مسنّم أى مرتفع) و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم فی الصلاه مع فاتحه الكتاب.

جماعت برابر دو هزار رکعت نماز فرادا است، و اقتدای به فاجر صحیح نیست و باید در جماعت تنها به اهل ولایت اقتدا شود، و نماز در پوست مردار و درندگان صحیح نیست، و در مسافت چهار فرسخ رفت و بازگشت نماز شکسته می شود و روزه را باید افطار نمود.

و قنوت در چهار نماز سنت است: صبح، مغرب، عشا، جمعه، و ظهر و قبل از رکوع رکعت دوم خوانده می شود، و در نماز بر اموات پنج تکبیر است و سلام در آن وارد نیست چرا که سلام بعد از رکوع و سجود است و در نماز اموات رکوع و سجود نیست، و قبر میت باید مربع باشد و از زمین بالا-تر نباشد، و بسم الله الرحمن الرحيم در نماز، قبل از سوره حمد، باید بلند خوانده شود

(۱) و زکات واجب، در هر دویست درهم نقره، پنج درهم است ۴۰۱ و در کمتر از آن زکات نیست و در بیشتر از آن، در هر چهل درهم نقره، یک درهم است و در کمتر از چهل درهم زکات نیست و زکات واجب نیست تا یکسال بر آن بگذرد و زکات

ص: ۱۷۲

---

۱- (۱) و الزکاه المفروضه من کل مائتی در هم خمسه دراهم و لا تجب فی مادون ذلك و فیما زاد فی کل مائتی درهم خمسه دراهم و لا تجب فی ما دون ذلك و فیما زاد فی کل أربعین درهما درهم و لا تجب فیما دون الأربعین شیء، و لا تجب حتی یحول الحول، و لا تعطى إلا أهل الولاية والمعرفه، و فی کل عشرین دینارا نصف دینار، و الخمس من جمیع المال مرّه واحده، و العشر من الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب، و کل شیء ۱ ینخرج من الأرض من الحبوب إذا بلغت خمسه أوسق ففیه العشر إن كان یسقى سیحا (ساح الماء: جرى على وجه الأرض. والدو الی: جمع الدالیه و هی الدلو الکبیره یدیرها البقر غالباً)، و إن كان یسقى بالدوالی ففیه نصف العشر للمعسر والموسر.

جز به اهل ولایت و معرفت داده نمی شود. و در هر بیست دینار، [یعنی بیست مثقال طلا- که هر مثقال آن هیجده نخود می باشد] نصف مثقال زکات واجب است ۴۰۱

و خمس در جمیع اموال یک مرتبه واجب است [برخلاف زکات که در هر سال واجب خواهد بود] و زکات گندم و جو و خرما و کشمش و هر چه از زمین خارج شود مانند حبوبات اگر به پنج وسق [یعنی ۲۸۸ من تبریز و یا ۱۴۴ من رسمی

برسد و با آب جاری و یا باران کشت شده باشد یک دهم است ۱۰۱ و اگر با آب مکینه ها و دوالی سیراب شود یک بیستم ۲۰۱ است و فرقی بین فقیر و غنی نیست و برای حبوبات یک قبضه و یا دو قبضه زکات پرداخت می شود؛ چرا که خداوند بیش از طاقت، بندگان خود را تکلیف نمی کند.

(۱) و زکات فطره برای هر نفر، چه کوچک و چه بزرگ و چه بنده و چه آزاد، از گندم نصف صاع و از خرما و کشمش یک صاع است و جایز نیست که به غیر شیعه داده شود.

ص: ۱۷۳

---

۱- (۱) و تخرج من الحبوب القبضه و القبضستان، لأنّ الله لا- یكلف نفسا إلاّ وسعها و لا یكلف العبد فوق طاقته والوسق ستون صاعا و الصاع ستّه أرطال و هو أربعة أمداد و المدّ رطلان و ربع برطل العراقی، و قال الصادق علیه السلام: هو تسعه أرطال بالعراقی و ستّه أرطال بالمدنی، و زکاه الفطر فریضه عل رأس کلّ صغیر أو کبیر، حرّ أو عبد من الحنطه نصف صاع، و من التمر والزبيب صاع، و لا یجوز أن تعطى غیر أهل الولاية، لأنّها فریضه.

(۱) و بیشترین زمان حیض ده روز است و کمترین آن سه روز است، و زن مستحاضه باید غسل کند و نماز خود را بخواند، و زن حیض نباید نماز بخواند و روزه هم نباید بگیرد و نمازهای او قضا ندارد ولی روزه های او قضا دارد و روزه ماه رمضان با دیدن ماه شروع می شود و با دیدن ماه [بعدی] تمام می گردد، و نمازهای مستحیی به جماعت خوانده نمی شود، و در پنج شنبه ثلث اول هر ماه و چهار شنبه ثلث وسط و پنج شنبه ثلث آخر آن، روزه مستحب است، و روزه ماه شعبان نیکو و سنت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شعبان ماه من است و رمضان ماه خداست» و اگر روزه ماه مبارک رمضان [به سبب مریضی یا مسافرت] قضا شود کافی است که به

طور متفرق قضای آن را انجام دهی.

(۲) و حج خانه خدا برای کسی که استطاعت دارد واجب است و استطاعت،

ص: ۱۷۴

۱- (۲) و اکثر الحیض عشره ایام و أقله ثلاثه ایام، والمستحاضه تغتسل و تصلی، والحائض تترك الصلاة و لا تقضى، و تترك الصیام و تقضیه. و یصام شهر رمضان لرؤيته و یفطر لرؤيته، و لا یجوز التراویح فی جماعه \_ التراویح: جمع ترویحه و هی فی الأصل اسم للجلسه مطلقاً ثم سمیت بها الجلسه التي بعدا أربع رکعات فی لیالی شهر رمضان لاستراجه الناس بها و سمیت أيضا نفس رکعاتها لان المصلی یستريح بعد كل أربع رکعات. و صوم ثلاثه ایام فی كل شهر سنه من كل عشره ایام: یوم الخمیس من العشر الاوّل، و الأربعاء من العشر الأوسط، و الخمیس من العشر الآخر، و صوم شعبان حسن و هو سنه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «شعبان شهری و شهر رمضان شهر الله» و إن قضیت فائت شهر رمضان متفرقا أجزاء ك.

۲- (۱) و حج البيت من استطاع إليه سیلا- و السیبل زاد و راحله، و لا یجوز الحج إلا متمتعا، و لا یجوز الإفراد و القرآن الّذی تعمله العامه، و الإحرام دون المیقات لا یجوز، قال الله «وَأَتُمُوا الْحَجَّ و العمره لله (سوره بقره آیه ۱۹۴). و لا یجوز فی النسك الخصى، لانه ناقص و یجوز الموجه (الخصی: الّذی سلت خصیتاه و نزعتا \_ والمراد الحيوان الّذی تذبح فی الحج. و الموجه \_ من و جا: الحيوان الّذی رض عروق بیضیه أورش خصیته لكسر شهوته). و الجهاد مع إمام عادل، و من قاتل فقتل دون ماله و رحله و نفسه فهو شهید و لا یحلّ قتل أحد من الكفار فی دار التقیه إلا قاتل أو باغ و ذلك اذا لم تحذر علی نفسك و لا أكل أموال الناس من المخالفین و غیرهم. و التقییه فی دار التقیه واجبه. و لا حنث علی من حلف تقیّه یدفع بها ظلما عن نفسه.

داشتن توشه و راحله سفر است، و حج [برای ما] صحیح نیست جز حج تمتع. و حج افراد و قرآن که اهل سنت انجام می دهند صحیح نیست، و احرام قبل از رسیدن به میقات جایز نیست و خداوند در قرآن فرموده است: «حج و عمره را برای خدا تمام کنید» و در قربانی خضی [یعنی حیوانی که بیضه او را کشیده باشند] صحیح نیست اما حیوانی که بیضه او را کوبیده باشند صحیح است.

و جهاد باید به دستور امام عادل باشد و کسی که برای دفاع از مال و جان و زندگی خود کشته شود شهید است، و در زمان تقیه کشتن هیچ کافری جایز نیست جز آن که او قاتل و یا باغی [و قیام کننده بر علیه امام علیه السلام] باشد و آن نیز مشروط بر آن است که بر جان خود نترسی، و خوردن اموال مخالفین [یعنی اهل سنت و غیر آنها جایز نیست، و تقیه در زمان تقیه واجب است و کسی که از روی تقیه قسم بخورد کفاره ندارد.

(۱) و طلاق سنت، طبق فرموده خدا و رسول او صلی الله علیه و آله، [یعنی طلاق رجعی

ص: ۱۷۵

---

۱- (۲) و الطلاق بالسنة علی ما ذکر الله جلّ و عزّ و سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله و لا یكون طلاق بغير سنّه و کلّ طلاق یخالف الكتاب فلیس بطلاق و کلّ نکاح یخالف السنّه فلیس بنکاح، و لا تجمع بین أكثر من أربع حرائر، و إذا طلقت المرأة ثلاث مرّات للسنّه لم تحلّ له حتّی تنکح زوجا غیره، و قال أمير المؤمنين علیه السلام: «اتقوا المطلقات ثلاثا فإنهنّ ذوات أزواج»

[ صحیح است و غیر آن صحیح نیست، و هر طلاقى که بر خلاف کتاب خدا باشد طلاق نیست، و هر نکاحى که مخالف کتاب خدا باشد نیز نکاح نیست، و داشتن

بیش از چهار زن آزاد [به صورت دائم] برای مرد جایز نیست.

و چون زنى را مطابق سنّت سه مرتبه طلاق دهند [یعنی طلاق رجعى] بر شوهر خود حرام مى شود تا وقتى که با مرد دیگری ازدواج کند [و پس از دخول او را طلاق دهند و پس از گذشتن عده با شوهر اول ازدواج کند] و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «از زن های سه طلاقه (در یک جلسه) پرهیز کنید که آنان دارای همسر هستند.»

(۱) و صلوات بر پیامبر [و آل او] صلی الله علیه و آله در همه احوال مطلوب و مستحب است و در وقت وزش باد و عطسه و غیر آن سزاوار مى باشد.

و محبت و دوستی با اولیای خداوند و دوستان آنان واجب است؛ چنان که

ص: ۱۷۶

---

۱- (۱) والصلاه على النبی صلی الله علیه و آله فى کلّ المواطن عند الرّیاح و العطاس و غیر ذلك. وحبّ أولیاء الله و أولیائهم و بغض أعدائهم و البراءة منهم و من أئمتهم. و برّ الوالدین و إن كانا مشرکین فلا تطعهما و صاحبهما فى الدنیا معروفان لأنّ الله یقول: «اشکر لی ولوالدیک الّیّ المصیر و إن جاهدک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما (سوره لقمان آیه ۱۴، ۱۵). قال امیر المؤمنین علیه السلام: «ما صاموا لهم و لاصلّوا و لكن أمرهم بمعصیه الله فأطاعوهم ثم قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أطاع مخلوقا فى غیر طاعه الله جلاً و عزّاً فقد کفر و اتّخذ إلها من دون الله.»

بیزاری و دشمنی با دشمنان اولیای خدا و رهبران آنان نیز واجب است.

و احسان به پدر و مادر واجب است، و اگر آنان مشرک بودند از آنان پیروی مکن لکن با آنان نیکو معاشرت کن؛ چرا که خداوند در قرآن فرموده است: «باید شکر من و شکر پدر و مادر خویش را انجام دهی که بازگشت تو به سوی من خواهد بود و اگر پدر و مادر تو بکوشند تا تو را بدون دلیل به شرک با من وادارند از آنان پیروی مکن.»

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است که مقصود از واداشتن به شرک این نیست که پدر و مادر فرزند خود را وادارند که برای آنان نماز بخواند و یا روزه بگیرد بلکه مقصود این است که فرزندان خود را به معصیت خدا امر کنند و فرزندان از آنان پیروی نمایند.

و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کسی که از

مخلوقی اطاعت و فرمانبرداری کند و در چیزی که بر خلاف دستور خداوند است از او پیروی نماید پس او به خدای خود کافر شده و خدایی جز او را برگزیده است.

(۱) و تزکیه جنین با تزکیه مادر او انجام می شود [یعنی اگر حیوانی را ذبح کنند که در شکم خود فرزندی دارد آن فرزند نیز محکوم به ذبح شرعی و حلیت است].

ص: ۱۷۷

---

۱- (۱) و ذکاه الجنین ذکاه أمّه. و ذنوب الأنبياء صغار موهوبه لهم بالنبوه. والفرائض علی ما أمر الله لا عول فیها (العول: الجور و الميل عن الحق ای لا يجوز ترکها و الميل عنها) و لا يرث مع الوالدین و الولد أحدٌ إلا الزوج والمرأه، و ذو السهم أحقّ ممّن لا سهم له و لیست العصبه من دین الله (العصبه \_ بالتحریک \_ : اقرباء الرجل لانّهم عصبوا به ای أحاطوا به والمراد اقرباءه من الأب) والعقیقه عن المولود الذکر و الانثی يوم السابع، و یحلق رأسه يوم السابع، و یسمّی يوم السابع. و یتصدّق بوزن شعره ذهباً أو فضّه يوم السابع.



و گناهان پیامبران [قبل از نبوت آنان] از قبیل گناهان صغیره است که به وسیله نبوت بر آنان بخشوده شده است.

و فرایض و سهام ارث که خداوند تعیین نموده عول و ظلمی در آن نیست، و با بودن پدر و مادر و فرزندان میّت احدی جز زن یا شوهر ارث نمی برند، و صاحب سهم سزاوتر از کسی است که صاحب سهم نیست، و «تعصیب» از دین خدا نیست [مقصود از تعصیب چیزی است که اهل سنت به آن معتقد هستند و آن این است که می گویند: اگر ترکه میّت زاید بر سهام ورثه باشد مثلاً وارث میّت فقط صاحب ثلث و نصف باشند و از ترکه یک ششم ۶۱ باقی بماند آن را باید فقط به خویشان پدری داد در حالی که طبق فقه اهل بیت علیهم السلام به همه صاحبان سهام باز می گردد]

(۱) و عقیقه از فرزند، چه پسر و چه دختر، روز هفتم انجام می شود و در همان روز مستحب است که سر او را بتراشند و به اندازه موی سر بچه طلا و یا نقره در راه خدا بدهند.

و خداوند در اعمال بندگان خود، به عنوان خلق تقدیر، دخالت دارد، یعنی او

خواسته است که بندگان او از روی اختیار عمل کنند و در اعمال آنان دخالت تکوینی ن

ص: ۱۷۸

---

۱- (۲) و أنّ أفعال العباد مخلوقه خلق تقدیر، لا- خلق تکوین، و لا- تقل بالجبر و لا بالتفویض: و لا يأخذ الله عزّوجلّ البریء بحرم السقیم، و لا یعذب الله الأبناء و الأطفال بذنوب الآباء و إنّّه قال: «و لا تزر وازره وزر أخری (سوره الانعام آیه ۱۶۴ و سوره الاسری آیه ۱۶ و سوره الفاطر آیه ۱۶)». «و ان لیس للإنسان إلاّ ماسعی (سوره النجم آیه ۴۰)»

دارد که بالاجبار آنان را به اعمال خیر و شر وادارد. از این رو نسبت جبر به خداوند صحیح نیست، چنان که نسبت تفویض نیز که امور مردم را به دست اولیای خود داده باشد و خود در آنها مشیتی نداشته باشد صحیح نیست و نسبت جبر و تفویض به خداوند ظلم و کذب است و حق آن است که خداوند بندگان خود را مختار قرار داده.

لکن می تواند آنان را تفضلاً از کار زشت باز دارد و برای کار خیر و عمل شایسته کمک دهد و اگر استحقاق تفضل و احسان نداشتند آنان را به خود واگذارد که در آن صورت خاسر و زیانکار خواهند شد و این است معنای (و لولا فضل الله عليكم و رحمته لکتتم من الخاسرين) یعنی: اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نباشد زیانکار خواهید شد.

و خداوند هرگز بی گناه را به جای گنهکار عذاب نخواهد نمود، و فرزندان و اطفال را به جرم پدران مؤاخذه نخواهد کرد؛ چنان که در قرآن فرموده است: (و لا- تزر وازره وزر اخری) [یعنی: هیچ کس گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت] و فرموده است: (و ان لیس للانسان الا ما سعی) [یعنی: آنچه به انسان می رسد تنها نتیجه سعی و کوشش اوست].

(۱) و خداوند بندگان خود را مورد آمرزش و مغفرت خود قرار می دهد و هرگز

ص: ۱۷۹

---

۱- (۱) واللّه یغفر و لا یظلم. و لا- یفرض الله علی العباد طاعه من یعلم أنه یظلمهم و یغویهم. و لا یختار لرسالته و یصطفی من عباده من یعلم أنه یکفر و یعبد الشیطان من دونه. انّ الاسلام غیر الایمان و کلّ مؤمن مسلم و لیس کلّ مسلم مؤمناً. لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن و لا یشرب الشارب حین یشرب الخمر و هو مؤمن و لا یقتل النفس التی حرّم الله بغیر الحق و هو مؤمن و أصحاب الحدود لا مؤمنین و لا کافرین. و انّ الله لا یدخل الثّار مؤمناً و قد وعدّه الجنّه و الخلود فیها و من و جبت له الثّار بنفاق أو فسق أو کبیره من الكبائر لم یبعث مع المؤمنین و لا منهم. و لا تحیط جهنّم أءلاً بالكافرین. و کلّ إثم دخل صاحبه بلزومه الثّار فهو فاسق. و من اشرك، او کفر أو نافق، أو اتی کبیره من الكبائر، والشفاعه جائزه للمستشفعین، و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر باللسان واجب. و الایمان اداء الفرائض و اجتناب المحارم. و الایمان هو معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان.

به آنان ظلم و ستم روا نمی‌دارد و هرگز اطاعت از کسی که به مردم ظلم کند و آنان را گمراه نماید واجب نمی‌کند و چنین افرادی را که می‌داند کافر می‌شوند و عبادت شیطان را می‌کنند برای رسالت خود انتخاب نمی‌کند.

و همانا اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمان است لکن هر مسلمانی مؤمن نیست. و سارق و شارب خمر (شرابخور) و قاتل در حین این اعمال ایمان ندارند، و کسانی که حدّ خداوند بر آنان جاری می‌شود نه مؤمن محسوب می‌شوند و نه کافر [یعنی در بعضی از احکام حکم مؤمن بر آنان جاری نمی‌شود].

و خداوند هرگز مؤمنی را که وعده بهشت و خلود در آن رابه او داده به دوزخ نخواهد برد، و کسی که به سبب نفاق و یا فسق و یا گناه کبیره ای آتش دوزخ بر او واجب می‌شود در قیامت بین مؤمنین و از آنها نخواهد بود، و جهنم و دوزخ جز کافران را در بر نخواهد گرفت.

و گنهکاری که به واسطه ملازمت گناه به آتش می‌رود فاسق محسوب

می شود؛ چنان که مشرک و کافر و منافق و کسی که یکی از گناهان کبیره را انجام دهد نیز فاسق نامیده می شود. و شفاعت برای شفاعت کنندگان حق و ثابت است.

و امر به معروف و نهی از منکر به وسیله زبان [و غیر آن] واجب است.

و ایمان، به انجام واجبات و پرهیز از محرمات است و [به تعبیر دیگر] ایمان معرفت قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان دین است.

(۱) و تکبیر در عید قربان بعد از ده نماز [سنت] است که از نماز ظهر روز عید شروع می شود، و در عید فطر بعد از پنج نماز [سنت] است که از نماز مغرب شب عید شروع می شود.

و زنی که آلودگی [زایمان] و نفاس دارد بیشتر از بیست روز نمی تواند نماز خود را ترک کند و پس از آن باید غسل کند و به دستور استحاضه عمل نماید و

نمازهای خود را بخواند و اگر قبل از بیست روز پاک شود باید غسل کند و نمازهای خود را بخواند.

(۲) و ایمان به عذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب و

ص: ۱۸۱

---

۱- (۱) و التکبیر فی الأضحی خلف عشر صلوات یتدیء من صلاه الظهر من یوم النحر و فی الفطر فی خمس صلوات یتدیء بصلاه المغرب من لیلہ الفطر. والنفساء تقعد عشرين یوما لا أكثر منها، فإن طهرت قبل ذلك صلت و إلا فإلی عشرين یوما، ثم تغتسل و تصلی و تعمل عمل المستحاضه.

۲- (۱) و یؤمن بعذاب القبر و منکر و نکیر، والبعث بعد الموت، و الحساب، و المیزان و الصراط. والبراءه من أئمه الضلال و أتباعهم، والموالاه لا و لیاة الله، و تحريم الخمر قلیلها و کثیرها، و کلُّ مسکرٍ خمراً، و کلُّما أسکر کثیره فقليله حرام، والمضطرُّ لا یشرب الخمر فإنها تقتله. و تحريم کلِّ ذی ناب من السباع و کلِّ ذی مخلب من الطیر. و تحريم الطحال فإنه دم، والجری و الطافی و المارماهی و الزمیر، و کلُّ شیء لا یشور. و من الطیر ما لا یشور له قشور. و من البیض کلُّما اختلف طرفاه فحلال أکله و ما استوی طرفاه فحرام أکله.

میزان و صراط و بیزاری از ائمه ضلّان [و رهبران گمراه و گمراه کننده، مانند علمای یهود و نصارا و اهل سنت و فرق مختلف از مذاهب گوناگون اسلام جز مذهب حقه شیعه دوازده امامی [و پیروان آنان واجب است؛ چنان که پذیرفتن ولایت اولیای خدا و دوست داشتن آنان نیز واجب است.

و ایمان به حرمت خمر (شراب)، کم و زیاد آن، لازم است و هر چیز مست کننده ای که زیاد آن مست کننده است کم آن نیز حرام است و کسی که خود را مضطر به خمر بداند، خمر (شراب) بر او حلال نمی شود بلکه کشنده [دین] او خواهد بود.

و گوشت هر حیوان درنده چه از سباع و چه از طیور حرام است و طحال نیز چون خون است حرام است، و ماهی جری و طافی و مار ماهی و زمیر و هر ماهی دیگری که پولک ندارد حرام است و از پرندگان آنها که سنگدان ندارند نیز حرام هستند.

و از تخم های حیوانات [پرنده و اهلی] آنچه دو طرف آن مساوی است حرام است و آنچه دو طرف آن مختلف است حلال می باشد.

(۱) و پرهیز از گناهان کبیره لازم است و آنها عبارتند از: قتل نفس محترمه و

ص: ۱۸۲

۱- (۲) و اجتناب الكبائر، و هی قتل النفس التي حرّم الله، و شرب الخمر، و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف، و أكل مال اليتامى ظلماً، و اكل الميتة، و الدم، و لحم الخنزير، و ما اهل به لغير الله من غير ضروره به و أكل الربا و السّيحت بعد اليئنه، و الميسر، و البخس في الميزان و المكيال، و قذف المحصنات، و الزنا، و اللواط، و الشهادات الزور، و اليأس من روح الله، و الأمن من مكر الله، و القنوط من رحمه الله، و معاونه الظالمين و الركون إليهم، و اليمين الغموس (اليمين الغموس \_ بفتح الغين \_ : اليمين الكاذبه التي يتعمدها صاحبها لأنها تغمس صاحبها في الاثم.) و حبس الحقوق من غير عسر، و الكبر، و الكفر، و الإسراف، و التبذير، و الخيانه و كتمان الشهاده، و الملاهي التي تصد عن ذكر الله مثل الغناء و ضرب الأوتار، و الإصرار على الصغائر من الذنوب، فهذا أصول الدين، و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبيه و آله و سلم تسليمًا. (تحف العقول ص ۳۰۶ العيون

ج ۲/۱۲۱)

شرب خمر و عقوق والدین و فرار از جنگ و خوردن مال یتیم از روی ظلم و خوردن مردار و خون و خوردن گوشت خوک و قربانیانی که برای بت ها انجام می شود و نام غیر خدا بر آنها برده می شود؛ در صورتی که ضرورتی به خوردن آنها نباشد حرام است.

و رباخواری و حرامخواری و قماربازی و کم فروشی و نسبت زنا به زن های بی گناه و شوهردار دادن و عمل زنا و لواط و شهادت دروغ و یأس و ناامیدی از رحمت خداوند و ایمن بودن از مکر الهی و کمک به ستمکاران و تکیه نمودن بر قدرت آنان و قسم دروغ خوردن و حبس کردن حقوق واجب [مانند زکات و خمس و اموال مردم و غیره] در صورتی که مضیقه و سختی نباشد حرام است و تکبر و کفر و اسراف و تبذیر و خیانت و کتمان شهادت و استعمال و استفاده از اسباب لهو که انسان را از یاد خدا جدا می کند، مانند آوازه خوانی و تارزنی و اصرار بر گناهان

ص: ۱۸۳

صغیره نیز حرام است.»

سپس فرمود: «اینها اصول و مسایل عمده [دین است و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبیه و آله و سلم تسلیمًا.»

شفاعت در اعتقاد امامیه

[مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات امامیه می گوید: اعتقاد ما در شفاعت این است که شفاعت برای کسانی که دین آنان پذیرفته شده باشد نسبت به کبایر و صغایر ثابت است، و کسانی که از گناهان خود توبه کرده باشند نیازی به شفاعت ندارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که ایمان به شفاعت من نداشته باشد خدا او را

از شفاعت من مرحوم خواهد نمود.» و فرمود: «هیچ شفیعیتی بهتر از توبه نیست.»

سپس می گوید: شفاعت برای پیامبران و اوصیای آنان است و از مؤمنین نیز کسانی هستند که می توانند به اندازه قبیله ربیعیه و مضر (دو قبیله بزرگ عرب) شفاعت کنند، و مؤمنین را برای شفاعت مراتبی است و پایین ترین آنان می توانند سی نفر را شفاعت کنند.

و شفاعت برای اهل شک و شرک و کفر و منکر دین و حقایق اسلام ثابت نیست بلکه برای گنهکاران از اهل توحید می باشد [و مقصود از اهل توحید گنهکاران از اهل ایمان و ولایت اولای خداست].

ص: ۱۸۴





مؤلف گوید: روشن است که هیچ حکمی از احکام الهی بدون حکمت و علت نیست و ما را حق آن نیست که از پیش خود برای احکام خدا حکمت و علتی بیان کنیم؛ چرا که عقل ها نوعاً از فهم حکمت و فلسفه احکام عاجزند و معصومین علیهم السلام فرموده اند اگر سنت و احکام الهی با مقایسه ها و مناسبت ها بررسی شوند دین خدا از بین می رود. به عنوان نمونه، همان گونه که در روایات آمده زن و مرد در دیه یک انگشت و دو انگشت و سه انگشت مساوی هستند اما دیه زن اگر به ثلث دیه مرد برسد منقلب به نصف می شود مثلاً. اگر چهار انگشت مرد را قطع کنند دیه آن چهاردهم کل دیه است و اگر چهار انگشت زن را قطع کنند دیه آن نصف دیه مرد خواهد بود، یعنی دو دهم کل دیه مرد است و این را عقل نمی تواند بفهمد.

اسرار این گونه احکام را تنها معصومین علیهم السلام که علمشان از ناحیه خداوند افاضه می شود می دانند. از این رو، با یقین به این که هیچ حکمی از احکام خداوند بدون حکمت و مصلحت نیست ما باید علت و فلسفه احکام را تنها از زبان امام معصوم علیه السلام صحیح بدانیم و اگر از آن بزرگواران چیزی به دست ما نرسیده باشد باید سکوت کنیم و از خود چیزی نگوییم و گر نه خود را هلاک کرده ایم و روز قیامت نیز مؤاخذه خواهیم شد، چنان که امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه که اهل قیاس بود چنین فرمود.

اینک مواردی از اسرار و فلسفه احکام که بر زبان مبارک حضرت رضا علیه السلام جاری شده است را برای تحکیم عقاید و نورانیت دل ها بیان می کنیم:

مرحوم صدوق در کتاب عیون از فضل بن شاذان نقل نموده که گوید: اگر کسی سؤال کند: آیا امکان دارد که خدای حکیم بدون علت و حکمت بنده خود را به چیزی تکلیف نماید؟ به او پاسخ می دهیم: خدای حکیم و علیم هرگز کار بیهوده و بدون حکمت انجام نخواهد داد.

اگر بگویند: به چه علت بندگان خود را تکلیف نموده است؟ به او پاسخ

می دهیم: برای علت ها و حکمت های فراوانی.

اگر بگویند: آیا آن حکمت ها شناخته شده است و یا مجهول است؟ به او پاسخ می دهیم: آنها نزد اهلش شناخته شده و معروف است. اگر بگویند: آیا شما آنها را می شناسید یا نمی شناسید؟ به او پاسخ می دهیم: بعضی از آنها را می شناسیم و بعضی را نمی شناسیم.

اگر بگویند: اولین فرایض و واجبات کدامند؟ به او گفته می شود: اولین واجب اقرار به [وحدانیت] خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت جانشین او و حجت خداوند و حقانیت آنچه از طرف او بر پیامبرش نازل شده است می باشد.

و اگر بگویند: برای چه خداوند از مردم خواسته است که به [وحدانیت] خدا و رسالت پیامبران او و آنچه بر آنان نازل نموده اقرار کنند؟ به او گفته می شود: حکمت های فراوان دارد.

نخستین آن حکمت ها این است که اگر مردم خدای خود را نشناسند و از معاصی و گناهان بزرگ پرهیز نکنند و نسبت به خواسته های نفسانی و لذت های جسمانی خود از [عقوبت] خداوند هراس نداشته و از فساد و ظلم دوری نکنند اجتماع فاسد خواهد شد و مردم [همانند حیوانات وحشی] به همدیگر حمله خواهند نمود و به نوامیس و اموال و خون مردم تعرض خواهد شد و همدیگر را

بدون جرم از بین خواهند برد و نتیجه آن فساد دنیا و هلاکت مردم و از بین رفتن نسل بشر و نعمت های خداوند خواهد بود.

حکمت دوم این است که خداوند حکیم است و حکیم کسی است که قول و فعل او بدون حکمت و صلاح نیست و او باید از فساد و ظلم و اعمال زشت نهی کند و مردم را به صلاح و اصلاح امر نماید و اگر او مردم را به حال خود واگذارد و آنها به پروردگار خود که [عالم و قادر و حکیم و.... می باشد] اقرار نکنند امر و نهی نسبت به صلاح و فساد جامعه وجود نخواهد داشت [و این خلاف علم و حکمت و لطف و قدرت الهی است] و جامعه فاسد خواهد شد.

حکمت سوم این است که ما می بینیم بعضی از فسادها درونی و در باطن مردم است و اگر اقرار به ذات مقدس الهی و ترس از عقوبت و مجازات او نباشد

هیچ کس از هوس ها و خواسته های دنیوی خود دست بر نمی دارد و از معصیت ها و گناهان و ظلم به مردم و هتک حرمت آنان و انجام گناهان پوشیده دوری نمی کند و حق احدی را رعایت نخواهد نمود و این خلاف مصلحت جامعه و مردم خواهد بود بنابراین قوام جامعه و صلاح مردم جز با اقرار به خدای علیم و خبیر که آشکار و پنهان آنان را می داند و چیزی از او پوشیده نیست [به چیز دیگری] نخواهد بود.

اینک برای روشن شدن دل ها و تحکیم عقاید بخشی از اسرار و حکمت های احکام الهی را که به زبان مبارک حضرت رضا علیه السلام جاری شده بیان می کنیم و برای اختصار به ترجمه آنها اکتفا می نمایم. (عیون الأخبار ج ۲/۹۹)

### **فلسفه و علل احکام به نقل فضل بن شاذان**

۱- در کتاب عیون در بخش علل فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام نقل شده

ص: ۱۸۸

است که فرمود: اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگان خود امر و نهی نموده و چیزهایی را بر آنها واجب و چیزهایی را حرام کرده است؟

در پاسخ به او گفته می شود: بقا و صلاح آنان جز با امر به مصالح و نهی از فساد نمی باشد. در غیر این صورت آنها در فساد و تزییع حقوق همدیگر واقع خواهند شد.

و اگر بگوید: برای چه خداوند مردم را امر به پرستش و عبادت خود نموده است؟

در پاسخ او گفته می شود: برای این که مردم از یاد خداوند و ادب در محضر او غافل نشوند و امر و نهی او را که در آن مصلحت دنیا و آخرت و قوام زندگی آنان نهفته است از یاد نبرند و اگر آنها را رها کند و امر و نهی به آنها نشود آنان عمر خود را به غفلت می گذرانند و دل ها و قلب های آنان قساوت پیدا می کند.

و اگر گفته شود: چرا مردم مأمور به خواندن نماز شده اند؟

گفته می شود: چون نماز اقرار به ربوبیت پروردگار است و همه باید از پرستش غیر خدا دوری کنند و در مقابل خداوند جبار، با ذلت و مسکنت و خضوع و خشوع بایستند و به خطا و گناهان گذشته خود اعتراف کنند و در هر شب و روز

[بارها در مقابل ذات مقدس حق] صورت خود را به خاک گذرانند تا این که در پیشگاه خداوند ذاکر و خاشع و ترسا و ذلیل باشند و از خداوند قوت دین و اصلاح امور دنیای خود را طلب کنند و از فساد و باطل دور شوند.

سپس فرمود: «خداوند نماز را در هر شب و روز واجب نموده تا بنده، خالق و مدبر خود را فراموش نکند و طغیان ننماید و همیشه در اطاعت خدا و قیام در مقابل او باشد و از معاصی و انواع فسادها پرهیز کند.» (عیون ج ۲/۱۰۳)

۲- مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از فضال، از پدرش، از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که گوید: به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! به من بگوئید: چرا خداوند مخلوق خود را به شکل های مختلف آفریده و همه را یکسان نیافریده است؟

امام علیه السلام فرمود: «برای این که کسی گمان نکند خداوند عاجز است، او مخلوق خود را به هر شکلی که در ذهن انسان تصور شود آفریده تا این که صورتی در ذهن هیچ کافری تصور نشود جز آن که خداوند مخلوقی را به آن صورت خلق نموده باشد. و هر کس بگوید: آیا خداوند قادر است که مخلوقی به صورت چنین و چنان بیافریند؟ خواهد یافت که خداوند آن را آفریده است و بر خلقت هر موجودی قادر و تواناست.» (عیون، ج ۲/۷۵)

۳- در همان کتاب، از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم، از جدم نقل نمود که فرمود: علت این که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را خلیل خود قرار داد این بود که او به کسی جز خداوند توجه نکرد و نیاز خود را نیز جز به او نگفت.» (ص ۷۶)

۴- در همان کتاب، با همان سند، نقل شده است که حضرت سلیمان علیه السلام شنید که مورچه ای به مورچگان گفت: به خانه های خود بروید تا سلیمان و لشکر او شما را پایمال نکنند و چون باد صدای او را به سلیمان رساند سلیمان علیه السلام به او فرمود: مگر نمی دانی من پیامبر خدا هستم و به کسی ظلم نمی کنم؟ مورچه گفت: بلی، لکن ترسیدم مورچگان از دیدن زینت تو از ذکر خداوند غافل شوند.

سپس آن مورچه از حضرت سلیمان پرسید: مقام تو بالاتر است یا مقام پدرت

داود؟ سلیمان علیه السلام فرمود: مقام پدرم بالاتر است. مورچه گفت: پس چرا در نام تو یک

حرف بیش از نام پدرت وجود دارد؟

سلیمان گفت: نمی دانم. مورچه گفت: علت آن این است که پدرت جراحات های بدن خود را با آب محبت خدا معالجه می نمود از این رو داوود نامیده شد سپس گفت: ای سلیمان! آیا می دانی برای چه خداوند باد را مسخر تو نموده است؟ حضرت سلیمان فرمود: اطلاعی از آن ندارم. مورچه گفت: خداوند می خواهد به تو بگوید که اگر من همه چیز را همانند این باد مسخر تو کنم زوال آن همانند این باد می باشد. پس حضرت سلیمان از گفته او تعجب نمود تبسم کرد.» [ص ۷۸]

۵- در همان کتاب، از علی بن فضال، از پدرش نقل شده که گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: برای چه مردم علی علیه السلام را رها نمودند و دیگری را به خلافت برگزیدند، در حالی که مقام و سابقه او را در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند؟!

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از پدران و اجداد و برادران و اعمام و احوال و خویشان آنها را که از دشمنان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند در جنگ ها کشته بودند و آنها کینه او را در دل های خود داشتند و دوست نمی داشتند آن حضرت بر آنان ولایت پیدا کند. لکن دیگران که چنین سوابقی در جنگ ها نداشتند چنین کینه و دشمنی نسبت به آنها وجود نداشت و به این علت از امیرالمؤمنین علیه السلام رو گرداندند و به دیگران توجه کردند.» [عیون، ج ۳/۸۱]

مؤلف گوید: حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز چون به اهل کوفه فرمود: شما که مرا می شناسید، برای چه جمع شده اید که خون مرا بریزید؟ آنها گفتند: برای کینه و دشمنی که با پدر تو داریم.

ص: ۱۹۱

۶- در همان کتاب، از سلیمان بن جعفر نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره تلبیه [و لیّک گفتن حجاج] و حکمت آن سؤال نمودم. امام علیه السلام فرمود: «چون حجاج محرم می شوند خداوند عزّ و جلّ می فرماید: ای بندگان من! هم چنان که شما محرم شدید و چیزهایی را برای من بر خود حرام نمودید من نیز شما را بر آتش دوزخ حرام نمودم پس مردم ندای خدا را پاسخ می دهند و می گویند: لیّک اللهم لیّک.» [عیون، ج ۲/۸۳]

۷- در همان کتاب، از حسین بن خاله نقل شده که گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: برای چه مهرالسنه پانصد درهم نقره است؟ [مهری که در اسلام سنّت قرار گرفته است مهر فاطمه زهرا علیهاالسلام است و مقصود از درهم حدود دوازده نخود از نقره است که به مثقال شرعی \_ هیجده نخودی \_ ۲۶۲ و نیم مثقال می باشد].

امام علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نموده که هر کس او را صد مرتبه تکبیر و صد مرتبه تحمید و صد مرتبه تسبیح و صد مرتبه تهلیل بگوید و صد مرتبه بر محمّد و آل او صلوات بفرستد و سپس بگوید: خدایا، مرا به حورالعین بهشتی تزویج نما، او یکی از حورالعین را به او تزویج می نماید و این پانصد ذکر، مهریه آن حورالعین بهشتی خواهد بود. از این رو به پیامبر خود صلی الله علیه و آله نیز فرموده است که مهریه زن های مؤمنه پانصد درهم باشد از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را سنّت قرار داده است.» [عیون ج ۲/۸۴]

و در همان کتاب در ذیل روایتی آمده است که هر مسلمان مؤمنی از برادر مؤمن خود بخواهد که دختر خود را با این مهریه به او تزویج کند و او امتناع ورزد همانا به او ستم نموده و حق است که خداوند او را به حورالعین بهشتی تزویج ننماید. [عیون، ج ۲/۸۶]

۸- در همان کتاب، از علی بن فضال نقل شده که گوید: از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کردم: برای چه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکتبای به ابوالقاسم شدند؟ امام علیه السلام فرمود: «به علت این که او فرزندی داشت به نام قاسم و بدین سبب او ابوالقاسم نامیده شد.»

گفتم: آیا مرا قابل می دانید که توضیح بیشتری برای من بدهید؟ فرمود: «آری، مگر نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم؟» گفتم: آری. فرمود: «آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر همه این امت است و علی علیه السلام نیز از آنهاست؟» گفتم: آری. فرمود: «مگر نمی دانی علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟» گفتم: آری. فرمود: «به همین علت او ابوالقاسم یعنی پدر قسمت

کننده بهشت و دوزخ نامیده شده است.»

گفتم: معنای پدر امت بودن چیست؟ فرمود: «شفقت و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امت همانند شفقت و محبت پدران نسبت به فرزندان خود می باشد و بهترین امت او علی علیه السلام می باشد و شفقت و محبت علی علیه السلام نسبت به امت همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چرا که او خلیفه و وصی و امام بعد از اوست و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم و روزی بر منبر بالا رفت و به مردم فرمود:

«هر کدام از این امت از دنیا برود و دین و بدهکاری و فرزندان و عیالی از او مانده باشد بدهکاری های او به عهده من است و هزینه زندگی عیال و فرزندان او نیز به عهده من می باشد و اگر از خود مالی به جای گذارده باشد برای ورثه او خواهد بود.»

از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این امت سزاوارتر از آنان به خود و



سزاوارتر از پدران و مادران آنان به آنها می باشد و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آنان از پدران و مادران و خود آنان به آنها سزاوارتر است. (عیون، ج ۲/۸۵)

۹- در همان کتاب از ابوالصلب هروی نقل شده که گوید: روزی مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: به من خبر دهید که چرا جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام قسیم الجنّه والنار [یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ] نامیده شده است؟ و معنای آن چیست که فکر مرا به خود مشغول نموده است؟

امام علیه السلام فرمود: «مگر تو از پدران، از ابن عباس نقل نکرده ای که گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: دوستی علی، ایمان و دشمنی با او کفر است؟» مأمون گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «چون تقسیم بهشت و دوزخ براساس دوستی و دشمنی اوست پس او در حقیقت قسمت کننده بهشت و دوزخ می باشد.» مأمون گفت: خدا بعد از شما مرا زنده نگه ندارد. من شهادت می دهم که شما وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید.

ابوالصلت هروی گوید: پس من بعد از آن که امام علیه السلام به منزل خود بازگشت خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: شما چه خوب پاسخ مأمون را دادید! حضرت

رضا علیه السلام فرمود: «من به اندازه باور او سخن گفتم لکن از پدرم، از پدرانم، از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

یا علی! در قیامت تو تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستی و به آتش می گویی: این از من [است، نزدیک او مشو] و این از تو [است، او را بگیر].» (عیون، ج ۲/۸۶)

۱۰- در همان کتاب، از علی بن فضال، از پدرش نقل شده که گوید: از حضرت رضا (ع) سؤال کردم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت خود فدک را [که حق فاطمه علیها السلام بود] برنگرداند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ما خانواده ای هستیم که چون خداوند به ما ولایت می دهد حقوق خود را از کسانی که به ما ظلم کرده اند دریافت نمی کنیم جز آن که خداوند برای ما دریافت نماید و ما چون ولایت بر مؤمنین پیدا می کنیم تنها حقوق آنان را از ستمگران دریافت می نمایم و حقوق خود را دریافت نمی کنیم.» (عیون، ج ۲/۸۶)

۱۱- در همان کتاب، از ابراهیم بن عباس نقل شده که گوید: امام هشتم، از پدر خود، از جد خود حضرت صادق علیه السلام نقل نمود که مردی از آن حضرت سؤال کرد: «چرا قرآن هر چه بیشتر خوانده و تدریس می شود طراوت و شادابی بیشتری پیدا می کند و لذت بخش تر می گردد؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

چون خداوند قرآن را برای زمان خاص و مردم خاصی نفرستاده است. قرآن تا قیامت، در هر زمانی، تازه و برای هر مردمی لذت بخش و با طراوت است [و کهنه نمی شود].» (همان)

مرقومه حضرت رضا علیه السلام در فلسفه احکام برای محمد بن سنان

مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند متصل از محمد بن سنان، نقل نموده که او گوید: حضرت رضا علیه السلام در پاسخ به سؤالات من که از علت و حکمت تعدادی از احکام الهی سؤال نموده بودم چنین مرقوم نمود:

«۱- علت و حکمت غسل جنابت نظافت بدن انسان نسبت به محل آلودگی بلکه سایر قسمت های بدن می باشد، چرا که جنابت از جمیع بدن خارج می شود و به

همین علت همه بدن باید شسته شود.

۲- علت تخفیف در شستن محل بول و غائط زیاد بودن و تکرار آن ها و بدون

اراده آمدن و مشقت داشتن شستن کل بدن است، افزون بر آن که در بول و غایط شهوت و لذتی نیست لذا به شستن محل آنها اکتفا شده است.

۳- علت غسل عیدین و جمعه و اغسال (مستحبه) دیگر تعظیم بنده و به استقبال خدای کریم و جلیل رفتن و برای طلب مغفرت و آمرزش گناهان و به علت اجتماع مردم در روز عید برای ذکر خداوند و احترام به روز عید و تفضیل آن بر سایر ایام و برای توجه به عبادت و نوافل و پاکیزگی از این جمعه تا جمعه دیگر است.

۴- علت غسل میت طهارت و نظافت از چرکی ها و امراض و بیماریهای گوناگون و ملاقات با خدا و ملائکه و اهل آخرت و برای درخواست شفاعت و تماس با اولیای خداوند است. علت دیگر آن این است که چون انسان از دنیا می رود آن نطفه ای که از او خلق شده از بدن او خارج می گردد و بدن او آلوده می شود و از این رو باید او را غسل بدهند.

۵- علت غسل مس میت و کسی که او را غسل می دهد همان آلودگی میت است که به غسل دهنده و کسی که با او تماس می گیرد سرایت می کند.

۶- علت و حکمت وضو قیام در مقابل پروردگار و ملاقات با ملائکه کرام الکاتبین است. پس باید اعضای ظاهر بدن را بشوید: صورت را برای سجده و خضوع، و دست ها را برای انابه به درگاه خداوند و سر و پاها را باید مسح کند چون در همه احوال نماز ظاهر است و کمتر با آنها به درگاه خداوند تضرع و انابه می شود.

۷- علت زکات تأمین نفقه فقرا و پاک شدن اموال اغنیا می باشد؛ چرا که خداوند افراد صحیح و سالم را تکلیف نموده که به افراد فقیر و وامانده و گرفتار رسیدگی کنند و خداوند به وسیله زکات و جهاد مردم را آزمایش نموده تا با مال

خود به فقرا رسیدگی کنند و برای جهاد در راه خدا و صرف مال خود صابر باشند تا بتوانند خداوند را شاکر و به لطف او امید داشته باشند و دین آنان محفوظ بماند.

و زکات موعظه و عبرتی است برای اغنیا و موجب شکر نعمت های خداوند

و وسیله تضرع به درگاه اوست و با دادن زکات و صدقات وصله ارحام و کارهای خیر دیگر، بلاهای زیادی از انسان دور می گردد.

۸- علت و حکمت حج میهمانی خداوند [و داخل شدن در حرم امن الهی و محل رحمت خداوند] و درخواست لطف افزون تر خدا و پاک شدن از گناهان است و در حج بنده مومن از گناهان گذشته خود توبه می کند و اعمال خویش را از سر می گیرد و دیگر گرد گناه و نافرمانی خداوند نمی رود و حکمت دیگر آن مصرف کردن اموال و تحمل رنج ها و ممنوعیت از شهوات و لذت های جسمانی و تقرب به خداوند با عبادات و خضوع و تواضع و ذلت می باشد که در سرما و گرما و امنیت و ترس این عبادات را انجام می دهد.

اضافه بر منفعی که مردم از برگزاری حج به دست می آورند، در امن و هراس به خدای خود توجه می کنند و قساوت قلب و جرأت بر مخالفت خداوند و غفلت از یاد خدا و ناامیدی از رحمت او از آنان برطرف می شود و توفیق رعایت دستورات دین و اداء حقوق مردم برای آنان حاصل می گردد و در نهایت خود را از مفساد دور می کنند.

۹- و از منافع دیگر حج [و آن اجتماع بزرگ آن است که مسلمانان از مناطق مختلف و با زبان ها و افکار گوناگون مجتمع می گردند و می توان بهره های فراوانی برای آن تصور نمود که مع الأسف دست های اجانب و وابستگان آنان تاکنون از آن جلوگیری کرده اند] و یکی از آن ها منافع اقتصادی می باشد و کسانی که از شرق و

غرب و از دریا و خشکی، حاجی و غیر حاجی و تاجر و غیر تاجر و بایع و مشتری و کاسب و غیر کاسب و فقیر و غنی گرد هم جمع می شوند می توانند بهره های اقتصادی زیادی داشته باشند و نیازهای یکدیگر را برطرف نمایند و قرآن نیز به این موضوع اشاره نموده و می فرماید: «کذلک ليشهدوا منافع لهم».

۱۰- علت طواف گرد خانه خدا این است که چون خداوند به ملائکه فرمود: «من روی زمین برای خود خلیفه و جانشین قرار می دهم» ملائکه از روی انکار گفتند: «آیا می خواهی کسی را که فساد و خونریزی می کند خلق کنی؟!» و سپس پشیمان شدند و استغفار کردند و به عرش خداوند پناهنده شدند. از این رو خداوند

در آسمان چهارم، محاذی عرش، خانه ای به نام «ضراح» قرار داد و سپس در آسمان پایین (آسمان اول)، محاذی ضراح، برای طواف ملائکه خانه ای به نام بیت المعمور قرار داد و سپس روی زمین کعبه را [برای گنهکاران از بنی آدم] محاذی بیت المعمور قرار داد و آدم علیه السلام را امر نمود تا گرد آن طواف کند و به وسیله آن او را بخشید و توبه او را قبول نمود و این سنت تا قیامت در فرزندان او جاری شد. (عیون، ج ۲/۹۱)

۱۲- علت استلام و بوسیدن حجرالاسود این است که خداوند در عالم ذر از بنی آدم میثاق و عهد بندگی گرفت و آن را حجرالاسود که ملکی از ملائکه بود بلعید و خداوند او را در کنار کعبه به صورت سنگی قرار داد که شاهد اعمال مردم باشد و مردم را مکلف نمود که گرد کعبه آن عهد و میثاق خود را تجدید کنند و به حجرالاسود بگویند: امانت خود را ادا نمودم و به عهد و پیمان خود وفا کردم پس تو شاهد آن باش. و از همین رو حضرت سلمان علیه السلام فرمود:

روز قیامت حجرالاسود مانند کوه ابی قیس حاضر می شود و برای او زبانی خواهد بود و او برای هر کس که او را استلام نموده [و حج آورده] شهادت خواهد

۱۳- علت واجب شدن روزه این است که روزه دار تلخی گرسنگی و تشنگی را بفهمد تا ذلت و فقر خود را بداند و پاداش خلوص و صبر خویش را بیابد و روزه برای او دلیلی بر سختی های قیامت باشد و او را از شهوات و لذت های نفسانی جدا سازد و ناصحی باشد برای او نسبت به مسایل دنیا و آخرت تا از سختی ها و مشکلات فقرا و مساکین در دنیا و آخرت آگاه شود. (عیون، ج ۲/۹۱)

۱۴- علت حرمت قتل و آدمکشی این است که اگر آدمکشی مجاز باشد نسل انسان برانداخته می شود و تدبیر و نظام عالم دگرگون خواهد شد. [عیون، ج ۲/۹۱]

۱۵- علت حرمت عقوق و ظلم به پدر و مادر این است که فرزندان عاق پدر و مادر نشوند و احترام به پدر و مادر [که بعد از حق خداوند و حق اولیاء او بالاترین حق می باشد] ضایع نگردد و دستور خداوند نسبت به ادای حق آنان رعایت و از ناسپاسی و کفران نعمت دوری شود تا نسل بنی آدم کم نشود و یا قطع نگردد،

چرا که عقوق و بی احترامی به پدر و مادر و نادیده گرفتن حق آنها و حق

خویشان دیگر پیامدی جز اعتنا نکردن پدر و مادر [و خویشان دیگر] به تربیت فرزندان را ندارد [و نتیجه آن فساد خانواده و جامعه خواهد بود و حق والدین دقیقاً مقابل خدمات و رنج هایی است که آنها برای فرزندان خود کشیده اند و در حقیقت از حقوق متقابل می باشد و رعایت نکردن آن ظلم خواهد بود]. (عیون، ج ۲/۹۲)

۱۶- علت حرمت زنا، فساد و قتل نفس و از بین رفتن نسب ها و تربیت نشدن فرزندان و فاسد شدن قانون ارث و مفساد فراوان دیگر است. (عیون، ج ۲/۹۲)

۱۷- حرمت خوردن مال یتیم از روی ظلم علل فراوانی دارد. نخستین علت آن این است که اگر کسی مال یتیمی را از روی ظلم بخورد در حقیقت به نابودی و

کشتن آن یتیم کمک نموده است، زیرا یتیم تأمین کننده خود نیست و مصلحت امور خویش را نمی داند و کسی برای او جایگزین پدر و مادر نیست که بر اصلاح امور او قیام کند. پس کسی که مال او را بخورد مانند این است که او را کشته و به فقر و بیچارگی گرفتار کرده باشد، در حالی که خداوند مردم را از ظلم به یتیم بر حذر نموده و می فرماید: «مردم باید از خوردن مال یتیم بترسند و آنچه برای فرزندان خود دوست می دارند برای یتیمان مردم نیز دوست بدارند تا مبادا آنچه بر سر فرزندان یتیم مردم آورده اند بر سر فرزندانشان بیاید.

سپس فرمود: «امام باقر علیه السلام می فرمود: خداوند در خوردن مال یتیم دو عقوبت قرار داده است: عقوبتی در دنیا و عقوبت و عذابی در آخرت» آن گاه فرمود: حکمت حرمت مال یتیم، حفظ و نگهداری اوست تا وقتی که استقلال و توان پیدا کند و حکمت دیگر آن پرهیز از این است که فرزندان آکل مال یتیم مبتلای به همان ظلمی شوند که پدرشان بر یتیم های مردم وارد کرده است و وعده خداوند بر آن است، و حکمت دیگر آن این است که در نهایت یتیم چون به کمال برسد از حق خود دفاع خواهد نمود و دشمنی و عداوت بین او و کسانی که به او ظلم کرده اند تا آخر عمر ادامه خواهد داشت.» (عیون، ج ۲/۹۲)

۱۸- علت و حکمت حرمت فرار از جنگ و جهاد این است که موجب سستی در دین و سبک شمردن پیامبران و امامان عادل و یاری نکردن آنان در مقابل دشمنان است.

و فرار از جنگ هنگامی که پیامبر و امام علیها السلام با کفار می جنگند و برای اقرار به ربوبیت خداوند و اظهار عدل و ترک جور و ستم و از بین بردن فساد آنها را دعوت می کنند، حرام است چنان که اگر کفار تمرد و مخالفت کنند باید به دست

پیامبر و امام علیهما السلام مجازات شوند تا جرأت بر مسلمین پیدا نکنند.

علاوه بر این که فرار از جنگ موجب اسارت و کشته شدن مسلمانان و ابطال دین خدا و مفساد دیگری نیز خواهد بود. (عیون ج ۲/۹۲)

۱۹- علت حرمت ربا، فساد روی زمین و تلف شدن اموال و برچیده شدن عمل خیر [قرض الحسنه] و روی آوردن مردم به سود [پول] و بسته شدن راه های خیر و باز شدن راه های فساد و ظلم و نابودی اموال مردم است. (عیون ج ۲/۹۳)

۲۰- علت حرمت گوشت خوک این است که خوک حیوان زشت و قبیح الشکلی است و خداوند آن را برای عبرت و موعظه و ترس از مسخ شدن آفریده و گوشت آن آلوده ترین گوشت ها می باشد و علت های فراوان دیگری که در آن وجود دارد. (عیون ج ۲/۹۴)

۲۱- علت حرمت گوشت مردار، فاسد شدن بدن و بیماری های دیگر است و خداوند اراده نموده که نام خود را سبب حلال شدن حیوان و فارق بین حلال و حرام قرار دهد. (عیون ج ۲/۹۴)

۲۲- علت حرام بودن خوردن خون، همانند خوردن مردار است که در آن فساد بدن هاست و باعث زرد آب و بد بو شدن دهان و بدن و بد خلقی و قساوت قلب و بی رحمی می شود تا جایی که ممکن است خورنده خون پدر و یا فرزند خود را بکشد. (عیون ج ۲/۹۴)

۲۳- علت لزوم مهر بر مردها و واجب نبودن آن بر زن ها این است که مخارج زن به عهده مرد است و در حقیقت، زن خود را به مرد فروخته و مرد خریدار اوست و هر متاعی را قیمتی است. اضافه بر این که زن ها از تجارت و معامله گری ممنوع هستند و...



۲۴- علت این که مرد مجاز است که چهار زن اختیار کند و زن مجاز نیست که بیش از یک شوهر انتخاب نماید این است که زن اگر بیش از یک شوهر داشته باشد

معلوم نمی شود فرزند او مربوط به کیست و این باعث ضایع شدن نسب ها و ارث ها و شناخته نشدن فرزندان است و نمی توان دانست که فرزند مربوط به چه کسی است و از چه کسی ارث می برد. (عیون ج ۲/۹۵)

۲۵- علت این که مال فرزند، بدون اذن او، برای پدر حلال است و مال پدر، بدون اذن او، برای فرزند حلال نیست این است که فرزند تولید پدر و ملک اوست به دلیل این که خداوند فرموده: «او به هر کس می خواهد دختر و به هر کس که می خواهد پسر عطا می کند»

[اضافه بر این که پدر مخارج فرزند را در کوچکی یا بزرگی می دهد و فرزند نیز به او نسبت داده می شود؛ چنان که خداوند فرموده است: «فرزندان را به پدرهایشان نسبت دهید» و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به فرزند فرمود: «تو و مال تو مربوط به پدرت می باشید.» لکن برای مادر جایز نیست که مال فرزند خود را بدون اذن او یا اذن پدر او بردارد چرا که پدر موظف است که نفقه و مخارج فرزند خود را بدهد] (عیون ج ۲/۹۶)

۲۶- علت حرمت دردی و سرقت، فساد اموال و قتل نفس و نزاع و حسد و ترک تجارت و صنعت و کسب و کار است و اگر دزدی حلال باشد حرمتی برای اموال باقی نمی ماند. [ص ۹۷]

۲۷- علت این که دست راست دزد قطع می شود این است که بیشتر کارها را با دست راست خود انجام می دهد و افضل اعضای بدن او و نافع ترین آنها دست راست اوست و دست راست را قطع می کنند تا مجازاتی برای او و عبرتی برای

دیگران باشد و مردم از دزدی پرهیز نمایند. (عیون ج ۲/۹۶)

۲۸- و علت این که زناکار را [یکصد ضربه] شلاق می زنند و به جز سر به همه بدن او شلاق زده می شود این است که همه بدن او از زنا لذت برده و آن بزرگ ترین جنایات است. از این رو حد الهی بر همه بدن او جاری می شود تا عقوبت گناه خود را بچشد و دیگران نیز عبرت بگیرند. (عیون ج ۲/۹۷)

۲۹- علت حرمت عمل جنسی مرد با مرد و زن با زن [یعنی لواط و مساحقه] این است که این دو عمل بر خلاف طبیعت زن و مرد است و موجب قطع شدن نسل

انسان و فساد تدبیر و خراب شدن دنیا می شود. (عیون ج ۲/۹۷)

۳۰- علت حرمت نگاه به موها [و زینت های دیگر] زنان محجوبه که صاحب همسر و یا بدون همسر هستند این است که تحریک جنسی برای مردها ایجاد نشود و منجر به فساد و اعمال خلاف نگردد جز زن هایی که خداوند آنها را به علت پیری و عدم میل به ازدواج استثنا نموده که لازم نیست خود را کامل بپوشانند بلکه می توانند حجاب خود را زمین گذارند به شرط آن که آرایش و خود نمایی نکنند. (عیون ج ۲/۹۷)

۳۱- علت این که ارث زن نصف مرد است این است که زن چون ازدواج می کند نفقه او به عهده شوهر اوست و مرد چون همسر اختیار می کند باید نفقه همسر خود را [از لباس و مسکن و خوراک] تأمین نماید. (عیون ج ۲/۹۸)

۳۲- علت حرام بودن شراب این است که شراب موجب فساد می شود و عقل را زایل و انسان را به انکار خدا و تهمت بر او و بر پیامبران او وادار می کند و به اعمال دیگری مانند فساد و قتل و قذف و زنا و بی حیایی و جرأت بر حرام وا می دارد.

از این رو ما حکم کردیم که هر مسکری از مایعات حرام می باشد و هر کس به

خدا و قیامت ایمان دارد و ما را دوست می دارد و ولایت ما را پذیرفته است باید از آن پرهیز کند و بداند که هر مسکری شراب و حرام است و هر کس اهل شراب بود با من رابطه ای ندارد.» (عیون ج ۲/۸۵-۹۸)

ص: ۲۰۴

## عبادت و اخلاق حضرت علي بن موسى الرضا عليه السلام

اشاره

ص: ۲۰۵

(۱)۱- مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود، از علی بن میثم و او از پدر خود میثم نقل نموده که گوید: مادرم گفت: شنیدم از نجمه خاتون، مادر حضرت رضا علیه السلام که فرمود: چون به فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه السلام باردار شدم سنگینی حمل او را احساس نمی کردم و چون به خواب می رفتم صدای تسیح و تهلیل و تمجید الهی را از او می شنیدم. پس می ترسیدم و از خواب که بیدار می شدم چیزی نمی شنیدم و چون او دنیا آمد دو دست خود را روی زمین گذارد و سر مبارک به طرف آسمان نمود و لب های خود را مثل کسی که سخن می گوید حرکت می داد. پس موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد و فرمود:

(۲)«ای نجمه! گوارا باد بر تو کرامت الهی!» پس من او را در پارچه سفیدی

ص: ۲۰۶

۱- (۱) عبادته و مکارم اخلاقه و اقرار اعدائه علیه السلام بفضلله ۱- العیون: حدیثی تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشی رضی الله عنه، قال: حدیثی ابی عن احمد بن علی الانصاری، عن علی بن میثم، عن ابیه قال: سمعت امی تقول: سمعت نجمه ام الرضا علیه السلام تقول: لما حملت بابنی علی لم أشعر بثقل الحمل، و كنت اسمع فی منامی تسیحاً و تهلیلاً و تمجیداً من بطنی.

۲- (۲) فیفزعتی ذلک و یهولنی فاذا انتبهت لم اسمع شیئاً فلما وضعته وقع علی الأرض واضعا یدیه علی الأرض رافعا رأسه الی السماء یحرک شفیه کانه یتکلم فدخل الی أبوه موسی بن جعفر علیه السلام فقال لی: هنیالک یا نجمه کرامه ربک فناولته ایاه فی خرفه بیضاء فاذن فی أذنه الأيمن و اقام فی الأیسر و دعا بماء الفرات فحنکه به، ثم رده الی فقال: خذیه، فانه بقیه الله تعالی فی أرضه. (العیون ج ۱/۲۰)

پیچیدم و به دست او دادم و موسی بن جعفر علیه السلام در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و با آب شیرین کام او را برداشت و سپس او را به من داد و فرمود: «او را بگیر همانا او بقیه الله و یادگار خداوند در روی زمین است.»

(۱) ۲- علامه مجلسی در بحار، از عیون، از ابی ان نقل نموده که گوید: از

ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت: هرگز ندیدم از حضرت رضا علیه السلام نسبت به چیزی سؤال شود و او [پاسخ آن را] نداند و کسی را ندیدم که مانند او از علوم گذشته و علوم زمان خود آگاه باشد.

سپس گوید: مأمون همیشه با سؤالات مختلف او را آزمایش می نمود و آن حضرت سؤالات او را پاسخ می داد و سخن ها و پاسخ ها و مثال های او همه از قرآن انتزاع می شد و آن حضرت در هر سه روز یک مرتبه قرآن را ختم می نمود و می فرمود: «اگر بخواهم در کمتر از سه روز نیز می توانم آن را ختم کنم لکن من هیچ

ص: ۲۰۷

---

۱- (۳) ۲- البحار عن العیون: البیهقی، عن الصولی، عن ابي ذکوان قال: سمعت ابراهیم ابن العباس يقول: ما رأیت الرضا علیه السلام سئل عن شیء قط الا علمه، و لا رأیت أعلم منه بما كان فی الزمان الی وقته و عصره، و كان المأمون یمتحنه بالسؤال عن کل شیء فیجیب فیہ، و كان کلامه کلّه و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن و كان یختمه فی کلّ ثلاث، و يقول: لو أردت أن أختمه فی أقرب من ثلاثه لختمت و لکنی ما مررت بآیه قط الا فکرت فیها و فی ائی شیء انزلت، و فی ائی وقت فلذلک صرت أختم فی کلّ ثلاثه أيام. (العیون ج ۲/۱۸۰ البحار ج ۴۹/۹۰)

آیه ای را قرائت نمی کنم جز این که در آن تدبیر می نمایم که درباره چه چیز نازل شده و در چه وقت نازل شده و به همین علت قرائت و ختم قرآن من سه روز طول می کشد.»

(۱)۳- در همان کتاب، از عیون، از ابراهیم بن عباس نقل شده که گوید: من ندیدم هرگز حضرت رضا علیه السلام سخن کسی را قطع کند و یا حقیقتی را انکار نماید و ندیدم حاجت کسی را در صورت امکان رد کند و ندیدم هرگز مقابل کسی پای خود را دراز کند و یا بر جایی تکیه بدهد و یا به یکی از غلامان خود دشنام دهد و یا مقابل کسی آب دهان خود را بیرون اندازد و یا خنده با صدا کند بلکه خنده او همیشه تبسم بود.

(۲) و چون برای او سفره غذا گسترده می شد غلامان و دربان ها و کارپردازهای

ص: ۲۰۸

۱- (۱)۳- و فيه عنه: جعفر بن نعیم بن شاذان، عن احمد بن ادریس، عن ابراهیم بن هاشم، عن ابراهیم بن العباس قال: ما رأیت أبا الحسن الرضا علیه السلام جفا أحدا بكلامه قطُّ، و ما رأیت قطع علی أحد كلامه حتّی یفرغ منه، و ما ردّ أحدا عن حاجه یقدر علیها، و لا مدّ رجلیه بین یدی جلیس له قطُّ، و لا اتّكاء بین یدی جلیس له قطُّ و لا رأیته شتم أحدا من موالیه و ممالیکه قطُّ، و لا رأیته تفل قطُّ، و لا رأیته یقهقه فی ضحکه قطُّ، بل کان ضحکه التبسم.

۲- (۲) و کان اذا خلا- و نصبت مائدته أجلس معه علی مائدته ممالیکه حتّی البوّاب والسائس، و کان علیه السلام قلیل النوم باللیل، کثیر السهر، یحیی أكثر لیلیه من أولها الی الصبح، و کان کثیر الصیام فلا یفوته صیام ثلاثه آیام فی الشهر، و یقول: ذلک صوم الدّهر، و کان علیه السلام کثیر المعروف و الصدقه فی السرّ، و أكثر ذلک یكون منه فی اللیالی المظلمه، فمن زعم أنه رأى مثله فی فضله فلا تصدّقه (المصدر/ج ۲/۱۸۴ البحار ج ۴۹/۹۱).

خود را کنار خود می‌نشانند و عادت آن بزرگوار این بود که کم می‌خوابید و بیشتر شب را به عبادت مشغول بود بلکه بیشتر شب‌ها را تا به صبح در عبادت بود و زیاد روزه می‌گرفت و سه روز روزه او در هر ماه هرگز ترک نمی‌شد [و اول و وسط و آخر هر ماهی را روزه بود] و می‌فرمود: «پاداش این سه روز پاداش روزه همه ماه است.» و آن حضرت اهل کار خیر و صدقه پنهانی بود و بیشتر در شب‌های تاریک صدقه می‌داد. سپس گوید: اگر کسی بگوید که بهتر از او را دیده است او را تصدیق نکنید.

(۱) ۴- در همان کتاب، از عیون، از ابوصلت هروی نقل شده که گوید: من به سرخس رفتم که امام خود را در آن خانه ای که محبوس بود بینم. چون از زندانبان اجازه خواستم گفت: نمی‌توانی او را ملاقات کنی. گفتم: برای چه؟ زندانبان گفت: بسا او در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و فقط ساعتی بعد از طلوع خورشید و ساعتی قبل از ظهر و ساعتی قبل از غروب آفتاب در مصلاّی خود می‌نشیند و با خدای خود مناجات می‌کند. پس به او گفتم برای من در یکی از این اوقات از آن

ص: ۲۰۹

---

۱- (۱) ۴- و فيه عن العیون: الهمدانی، عن علی، عن ابیه، عن الهروی قال: جئت الی باب الدار الّتی حبس فیها الرّضا علیه السلام بسرخس و قد قید فاستأذنت علیه السّجان فقال: لا سبیل لکم الیه، فقلت: ولم؟ قال: لأنّه ربّما صلّی فی یومه و لیلته الف رکعه و أنّما ینفتل من صلاته ساعه فی صدر النهار، و قبل الزوال، و عند اصفرار الشمس فهو فی هذه الاوقات قاعد فی مصلاّه یناجی ربّه، قال: فقلت له: فاطلب لی فی هذه الاوقات اذنا علیه، فاستأذن لی علیه فدخلت علیه و هو قاعد فی مصلاّه متفکّر الخبر. (المصدر).



حضرت اجازه ملاقات بگیر پس او برای من اجازه گرفت و من آن حضرت را ملاقات نمودم و دیدم او در مصلاهی خود نشسته بود و فکر می کرد...

### عبادت امام علیه السلام از مدینه تا خراسان

(۱) در همان کتاب، از عیون، از رجاء بن ابی ضحاک (مأمور مأمون) نقل شده که

گوید: مأمون مرا فرستاد تا حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان بیاورم و او را از راه بصره و اهواز حرکت دهم و از راه قم حرکت ندهم و دستور داد که از او جدا نشوم تا او را از مدینه به مرو خراسان برسانم.

سپس می گوید: به خدا سوگند، ندیدم کسی با تقواتر و ترساتر از او باشد. او در تمام احوال و اوقات خود به یاد خدا بود و چون نماز صبح را می خواند در مصلاهی خود می نشست و مشغول تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و صلوات بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله بود تا هنگامی که آفتاب طلوع می کرد.

سپس به سجده بود تا روز بالا می رفت و پس از آن با مردم سخن می گفت و آنان را موعظه می فرمود تا نزدیک ظهر می شد و تجدید وضو می نمود و به مصلاهی

ص: ۲۱۰

---

۱- (۲) عبادته علیه السلام من المدینه الی خراسان و فیه عنه: عن احمد بن علی الانصاری قال: سمعت رجاء بن ابی الضحاک یقول: بعثنی المأمون فی اشخاص علی بن موسی الرضا علیه السلام من المدینه و امرنی أن آخذ به علی طریق البصره و الاهواز و فارس، و لا آخذ به علی طریق قم، و امرنی أن أحفظه بنفسی باللیل و النهار حتی أقدم به علیه فکنت معه من المدینه الی مرو، فوالله ما رأیت رجلاً کان أتیله منه و لا أكثر ذکرا له فی جمیع أوقاته منه، و لا أشدّ خوفاً لله عزّوجلّ.

خود باز می گشت و چون ظهر می شد شش رکعت نماز می خواند و در پایان هر دو رکعت سلام می گفت و قبل از رکوع رکعت دوم قنوت می خواند و پس از آن اذان ظهر را می گفت سپس دو رکعت نافله دیگر ظهر را می خواند و اقامه می گفت و نماز ظهر را می خواند

(۱) و چون سلام نماز ظهر را می گفت تا می توانست تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و پس از آن سجده شکر به جا می آورد و صد مرتبه در آن «شکرالله» می فرمود و چون از سجده شکر فارغ می گشت شش رکعت از نافله عصر را می خواند و در هر رکعت حمد و قل هو الله احد را می خواند.

(۲) سپس اذان نماز عصر را می گفت و بعد از آن دو رکعت باقیمانده نافله عصر

ص: ۲۱۱

۱- (۱) کان اذا أصبح صلى الغداة، فاذا سلم جلس في مصلاه يسبح الله ويحمده ويكبره ويهلله ويصلي على النبي وآله صلى الله عليه وآله حتى تطلع الشمس، ثم يسجد سجده يبقی فيها حتى يتعالى النهار ثم أقبل على الناس يحدثهم ويعظهم الى قرب الزوال ثم جدد وضوءه و عاد الى مصلاه، فاذا زالت الشمس قام و صلى ست ركعات يقرأ في الركعة الاولى الحمد و قل يا ايها الكافرون، و في الثانية الحمد و قل هو الله أحد، و يقرأ في الرابع في كل ركعة الحمد لله و قل هو الله أحد، و يسلم في كل ركعتين و يقنت فيهما في الثانية قبل الركوع و بعد القراءه ثم يؤذن ثم يصلي ركعتين، ثم يقيم و يصلي الظهر.

۲- (۱) فاذا سلم سبّح الله و حمده و كبره و هلله ماشاء الله، ثم سجد سجده الشكر يقول فيها مائه مرّه: «شكرالله» فاذا رفع رأسه قام فصلّى ست ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد لله و قل هو الله أحد، و يسلم في كل ركعتين، و يقنت في ثانيه كل ركعتين قبل الركوع و بعد القراءه ثم يؤذن، ثم يصلي ركعتين و يقنت في الثانية فاذا سلم أقام و صلى العصر، فاذا سلم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ماشاء الله، ثم سجد سجده يقول فيها مائه مرّه «حمدالله».

را می خواند و بعد از آن اقامه نماز عصر را می گفت و نماز عصر را می خواند و بعد از سلام در مصلائی خود می نشست و تا می توانست تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت. سپس به سجده می رفت و صد مرتبه «حمدالله» می گفت.

(۱) و چون خورشید غروب می نمود وضو می گرفت و سه رکعت نماز مغرب را با اذان و اقامه می خواند و در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت می خواند و چون سلام می داد در مصلائی خود می نشست و تا می توانست تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت. سپس سجده شکر به جا می آورد و پس از آن سخن نمی گفت تا چهار رکعت [نافله] با دو سلام و دو قنوت قبل از رکوع رکعت دوم بخواند و در رکعت اول حمد و کافرون و در رکعت دوم حمد و توحید می خواند و بعد از سلام تا ممکن بود تعقیب می خواند و سپس افطار می نمود.

(۲) و پس از آن مسواک می نمود و تجدید وضو می کرد و مشغول نماز شب

ص: ۲۱۲

---

۱- (۲) فاذا غابت الشمس توجّاهاً و صلّى المغرب ثلاثاً بأذان و اقامه، وقت فی الثانیه قبل الركوع و بعد القراءه، فاذا سلّم جلس فی مصلاه یسبح الله و یحمده و یکبره و یهلّله ماشاء الله، ثمّ یسجد سجده الشکر ثمّ رفع رأسه و لم یتکلم حتّی یقوم و یصلّى أربع رکعات بتسلیمتین، یقنت فی کلّ رکعتین فی الثانیه قبل الركوع و بعد القراءه، و کان یقرأ فی الاولی من هذا الاربع الحمد و قل یا ایها الکافرون، و فی الثانیه الحمد و قل هو الله احد ثمّ یجلس بعد التسلیم فی التعقیب ماشاء الله حتّی یمسى ثمّ یفطر.

۲- (۳) ثمّ یلبث حتّی یمضی من اللیل قریب من الثلث ثمّ یقوم فیصلّى العشاء الاخره أربع رکعات، و یقنت فی الثانیه قبل الركوع و بعد القراءه فاذا سلّم جلس فی مصلاه یدکر الله عزّ و جلّ و یسبحه و یحمده و یکبره و یهلّله ماشاء الله، و یسجد بعد التعقیب سجده الشکر، ثمّ یاوی الی فراشه.

می شد و هشت رکعت نماز با چهار سلام می خواند و در دو رکعت اول یک مرتبه

حمد و سی مرتبه «قل هو الله احد» می خواند و چهار رکعت آن را به صورت نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام می خواند و در دو رکعت باقی مانده در رکعت اول حمد و سوره ملک و در رکعت دوم حمد و سوره هل اتی علی الانسان می خواند. سپس دو رکعت نماز شفع را می خواند و در هر رکعت آن یک مرتبه حمد و سه مرتبه قل هو الله احد را می خواند و در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت می خواند.

(۱) و نماز وتر را یک رکعت می خواند و در آن یک مرتبه حمد و سه مرتبه قل هو الله احد و یک مرتبه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را می خواند و قبل از رکوع قنوت می گرفت و این دعا را در آن می خواند «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فیمن هدیت...»

ص: ۲۱۳

---

۱- (۱) فاذا كان الثلث الاخير من الليل قام من فراشه بالتسبيح والتحميد والتكبير والتهليل والاستغفار فاستاك ثم توضأ ثم قام الى صلاه الليل، فصلّى ثمانى ركعات و يسلم فى كلّ ركعتين يقرأ فى الأوليين منها فى كلّ ركعه الحمد مرّه، و قل هو الله احد ثلاثين مرّه و يصلّى صلاه جعفر بن ابى طالب عليه السلام أربع ركعات يسلم فى كلّ ركعتين و يقنت فى كلّ ركعتين فى الثانيه قبل الركوع و بعد التسبيح و يحتسب بها من صلاه الليل، ثم يصلّى الركعتين الباقيتين يقرأ فى الاولى الحمد و سوره الملك، و فى الثانيه الحمد و هل اتى على الانسان.

(۱) سپس هفتاد مرتبه می گفت: «استغفرالله و أسأله التوبه» و چون سلام می داد آنچه ممکن بود تعقیب می خواند و نزدیک اذان صبح که می شد دو رکعت نافله صبح را می خواند و در رکعت اول حمد را با قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم حمد را با قل هوالله احد می خواند و چون فجر طالع می شد اذان و اقامه می گفت و نماز صبح را دو رکعت می خواند و چون سلام می داد تا طلوع آفتاب تعقیب می خواند و پس از آن سر به سجده می گذارد تا روز بالا رود.

(۳) و در تمام نمازهای واجب در رکعت اول حمد را با انا انزلناه و در رکعت دوم

حمد را با قل هوالله احد می خواند جز در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه که در آنها حمد و سوره منافقین می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره اعلی می خواند و در نماز صبح روز دو شنبه و پنج شنبه در رکعت اول بعد از حمد سوره هل اتی عل الانسان و در رکعت دوم بعد از حمد سوره هل اتیک حدیث العاشیه را می خواند.

ص: ۲۱۴

---

۱- (۲) ثم يقوم فیصلی رکعتی الشفع یقرء فی کلّ رکعه منها الحمد مرّه، و قل هوالله أحد ثلاث مرّات و یقنت فی الثانیه ثمّ یقوم فیصلی الوتر رکعه یقرء فیها الحمد و قل هوالله أحد ثلاث مرّات و قل أعوذ برّب الفلق مرّه واحده و قل اعو ربّ الناس مرّه واحده، و یقنت (۳) فیها قبل الركوع و بعد القراءه، و یقول فی قنوته: اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فیمن هدیت، و عافنا فیمن عافیت و تولّنا فیمن تولّیت، و بارک لنا فیما أعطیت، و قنا شرّما فضیت، فانّک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یدلّ من والیت، و لا یعزّ من عادیت، تبارک ربّنا و تعالیت. ثمّ یقول: استغفرالله و أسأله التوبه سبعین مرّه، فاذا سلّم جلس فی التعقیب ماشاءالله.

(۱) و قرائت نماز مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و نماز صبح را بلند می خواند و قرائت نماز ظهر و عصر را آهسته می خواند و در رکعت سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی تسبیحات اربعه، یعنی «سبحان و الحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر» را می خواند.

(۲) و اگر در شهری ده روز اقامت می نمود روزه دار بود و چون شب می شد اول

ص: ۲۱۵

۱- (۱) و اذا قرب الفجر قام فصلی رکعتی الفجر، یقرء فی الاولی الحمد و قل یا ایها الکافرون، و فی الثانیه الحمد و قل هو الله أحد، فاذا طلع الفجر أذن و أقام و صَلَّى الغداه رکعتین، فاذا سلّم جلس فی التعقیب، حتّی تطلع الشمس ثمّ سجد سجدة الشکر حتّی یتعالی النهار. و كانت قراءته فی جمیع المفروضات فی الاولی الحمد و أنا انزلناه، و فی الثانیه الحمد و قل هو الله احد الا فی صلاه الغداه و الظهر و العصر یوم الجمعه فانه کان یقرء فیها بالحمد و سوره الجمعه، و فی الثانیه الحمد و سبح، و کان یقرء فی صلاه الغداه یوم الاثنین و الخمیس فی الاولی الحمد و هل أتى على الانسان و فی الثانیه الحمد و هل أتاک حدیث الغاشیه.

۲- (۲) و کان یجهر بالقراءه فی المغرب والعشاء و صلاه اللیل و الشفع و الوتر و الغداه و یخفی القراءه فی الظهر و العصر، و کان یسبح فی الأخراین یقول: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر ثلاث مرّات و کان قنوته فی جمیع صلواته «رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک أنت الأعزّ الا جل الاکرم». و کان اذا أقام فی بلده عشره آیام صائما لا یفطر، فاذا جنّ اللیل بدأ بالصلاه قبل الافطار، و کان فی الطریق یصلّی فرائضه رکعتین رکعتین الا المغرب فانه کان یصلّیها ثلاثا، و لا یدع نافلتها، و لا یدع صلاه اللیل و الشفع و الوتر و رکعتی الفجر فی سفر ولا حضر.

نماز می خواند و بعد از آن افطار می کرد و در مسیر سفر همه نمازها را دو رکعتی می خواند جز نماز مغرب را که سه رکعت می خواند و نافله مغرب و نماز شب و

نافله صبح را در سفر و حضر ترک نمی کرد. و نافله های روز را در سفر نمی خواند [لکن] بعد از هر نمازی که شکسته می خواند سی مرتبه می گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر» و می فرمود: این برای تکمیل شدن نماز است.

سپس می گوید: ندیدم او در سفر و حضر نماز عید قربان را بخواند.

مؤلف گوید: علت نخواندن نماز عید محدودیت آن حضرت بوده و گرنه همانند جدّ خود آن را اقامه می نمود.

(۱) رجاء سپس می گوید: امام علیه السلام شب ها در بستر خود فراوان قرآن می خواند و چون به آیاتی می رسید که نام بهشت و دوزخ در آنها بود گریه می کرد و از خداوند بهشت را طلب می نمود و از آتش دوزخ به او پناه می برد، و بسم الله الرحمن الرحيم را در تمام نمازها بلند می خواند و چون سوره مبارکه «قل هو الله احد» را شروع می کرد آهسته می فرمود: «الله احد» و چون فارغ می شد سه مرتبه می فرمود:

ص: ۲۱۶

---

۱- (۱) و كان لا يصلّي من نوافل النهار في السفر شيئاً و كان يقول بعد كلّ صلاة يقصّها: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» ثلاثين مرّه، و يقول: هذا لتمام الصلاه و ما رأيتّه صلّي صلاه الضحى في سفر و لا حضر، و كان لا يصوم في السفر شيئاً و كان عليه السلام يبدء في دعائه بالصلاه على محمّد و آله، و يكثر من ذلك في الصلاه و غيرها.

(۱) «كذلك الله ربنا» و چون سوره جحد، یعنی «قل يا ايها الكافرون» را می خواند آهسته می گفت: «يا ايها الكافرون» و چون فارغ می شد سه مرتبه می فرمود: «ربّي الله و ديني الاسلام» و چون از خواندن سوره «و التين و الزيتون» فارغ می شد می گفت: «بلى و انا على ذلك من الشاهدين» و چون از خواندن سوره «لا اقسام بيوم القيامة»

فارغ می شد می گفت: «سبحانك اللهم بلى» و آيه آخر سوره جمعه را چنين قرائت می نمود: «قل ما عند الله خير من اللهو و من التجاره للذين اتقوا و الله خير الرازيين»

[مؤلف گوید: شاید آنچه را آن حضرت اضافه می نموده توضیح و تفسیر آیه بوده است]

(۲) و چون از خواندن سوره فاتحه فارغ می شد می فرمود: «الحمد لله ربّ

ص: ۲۱۷

۱- (۲) و كان يكثر بالليل في فراشه من تلاوه القرآن، فاذا مرّ بآيه فيها ذكر جنّه أو نار بكى، و سأل الله الجنّه و تعوّد به من النار، و كان عليه السلام يجهر بسم الله الرحمن الرحيم في جميع صلواته بالليل و النهار، و كان إذا قرأ قل هو الله أحد قال سرّاً «الله أحد» فاذا فرغ منها قال: كذلك الله ربنا» ثلاثاً، و كان إذا قرأ سوره الجحد قال: في نفسه سرّاً «يا ايها الكافرون» فاذا فرغ منها قال: «ربّي الله و ديني الاسلام» ثلاثاً و كان إذا قرء و التين و الزيتون، قال: عند الفراغ منها «بلى و أنا على ذلك من الشاهدين» و كان إذا قرأ لا اقسام بيوم القيامة قال عند الفراغ منها: «سبحانك اللهم بلى» و كان يقرء في سوره الجمعه «قل ما عند الله خير من اللهو و من التجاره للذين اتقوا و الله خير الرازيين».

۲- (۱) و كان إذا فرغ من الفاتحه قال: «الحمد لله ربّ العالمين» و اذا قرأ سبح اسم ربك الاعلى، قال: سرّاً «سبحان ربّي الاعلى» و اذا قرأ يا ايها الذين آمنوا قال: [لبيك اللهم] لبيك سرّاً.



العالمین» و چون سوره «اعلی» را قرائت می نمود آهسته می گفت: «سبحان ربی الاعلی» و چون آیاتی که اول آنها «یا ایها الذین آمنوا» هست را می خواند آهسته می گفت: [لَیْسَ لَکُمُ الْاِلَهَیْنِ سِوَا اللّٰهِ] لییک».

و در هر شهری وارد می شد مردم جمع می شدند و از او نسبت به معالم دین خود سؤال می کردند و آن حضرت کاملاً پاسخ آنان را از پدران خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می نمود.

(۱) و چون من او را نزد مأمون بردم مأمون به من گفت: احوال او در مسیر راه چگونه بود؟ من آنچه را مشاهده کرده بودم از شبانه روز او و سفر و اقامت او بیان کردم و مأمون به من گفت: ای پسرایی ضحاک این مرد بهترین انسان روی زمین است و از همه مردم داناتر و عابدترین آنان می باشد. سپس گفت: آنچه را از او دیده ای به کسی خبر مده تا فضل او جز از زبان من ظاهر نشود. سپس گفت: از خداوند کمک می خواهم که بتوانم او را پایین بیاورم و در بین مردم بی ارزش نمایم.

ص: ۲۱۸

---

۱- (۲) و کان لا ینزل بلدا الا قصده الناس یتفتونه فی معالم دینهم فیجیبهم و یحدّثهم الكثير عن ابیه، عن آباءه عن علی علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله فلما وردت به علی المأمون سألنی عن حاله فی طریقہ فأخبرته بما شاهدت منه فی لیلہ و نهاره و طعنه و اقامته، فقال، بلی یا ابن ابي الضحاک هذا خیر أهل الارض، و أعلمهم و أعبدهم، فلا تخبر أحدا بما شهدت منه لئلا یظهر فضله الا علی لسانی و بالله أستعین علی ما أقوى من الرفع منه و الاساءه به (علی ما أنوی به من الرفع منه و الاشاده به خ ل، راجع عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۰-۱۸۳).

مؤلف گوید: خداوند در پاسخ سخن مأمون ملعون فرموده است: (یریدون ان

یطفئوا نورالله بافواهم والله یریدان یتّم نوره و لو کره الکافرون)؛ یعنی مردم می خواهند نور خدا را خاموش نمایند لکن خداوند اراده نموده که نور خود را کامل کند، گر چه کافران را خوش نیاید.

### اخلاق شریفه امام علیه السلام نسبت به شیعیان خود

(۱) ۱- علامه مجلسی در کتاب شریف بحار، از عیون الأخبار صدوق، از محمد بن موسی رازی نقل نموده که گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند، کسی در روی زمین از جهت نسب و شرافت به پای شما نمی رسد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «تقوا و اطاعت خداوند پدران من را شرافت و منزلت داده است.» شخص دیگری گفت: به خدا سوگند، شما بهترین مردم هستید.

امام علیه السلام فرمود: «سوگند مخور ای مرد! همانا بهتر از من کسی است که تقوا و

ص: ۲۱۹

---

۱- (۱) اخلاقه و عنایاته لشیعته علیه السلام ۱- البحار عن العیون: البیهقی، عن الصولی، عن محمد بن موسی بن نصر الرازی قال: سمعت أبا یقول: قال رجل للرضا علیه السلام: و الله ما علی وجه الارض أشرف منك أبا فقال: التقوی شرفتهم، و طاعه الله أحظتهم، فقال له آخر: أنت والله خیر الناس فقال له: لا- تحلف یا هذا. خیر منی من كان أتقى لله عزوجل و أطوع له، والله ما نسخت هذه الآیه «و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا انّ أكرمکم عندالله أتقیکم» (عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۲۶ البحار ج ۴۹/۹۵).

اطاعت او نسبت به خداوند بیشتر باشد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، این آیه نسخ نشده است که خداوند می فرماید: (و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقیکم) [یعنی: ما شما را قبایل و شعبه های مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید] لکن [گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست].»

(۱) ۲- در همان کتاب، از محاسن برقی، از معمر بن خلّاد نقل شده که گوید:

عادت حضرت رضا علیه السلام این بود که در وقت غذا خوردن ظرفی [برای فقرا] کنار غذای خود می گذارد و از بهترین غذایی که برای آن حضرت می آوردند در آن می ریخت و دستور می داد تا برای فقرا ببرند و سپس این آیه را تلاوت می نمود (فلا اقتحم العقبه) و می فرمود: «خداوند می دانسته که همه مردم قدرت آزاد کردن غلام و برده را ندارند و لذا به جای آن اطعام مساکین و فقرار را قرار داده است.»

(۲) ۳- در همان کتاب، از ارشاد مفید، از قفاری نقل شده که گوید: مردی از آل

ص: ۲۲۰

۱- (۲) ۲- البحار عن المحاسن: أبی، عن معمر بن خلّاد قال: کان أبو الحسن الرضا علیه السلام اذا أکل أتى بصحفه فتوضع قرب مائدته، فيعمد الى أطيب الطعام مما يؤتى به فيأخذ من كل شىء شيئا، فيوضع فى تلك الصحف، ثم يقول علم الله عزّ وجلّ أن ليس كلُّ انسان يقدر على عتق رقبه، فجعل لهم السبيل الى الجنّة [باطعام الطعام] (کتاب المحاسن ص ۳۹۲ الکافی ج ۴/۵۲ البحار، ج ۴۹/۹۷).

۲- (۱) ۳- و فيه عن الارشاد: ابن قولويه، عن الكلينيّ، عن عليّ بن محمّد، عن ابن جمهور، عن ابراهيم بن عبدالله، عن احمد بن عبيدالله، عن الغفاريّ قال: كان لرجل من آل أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وآله يقال له: فلان عليّ حقّ فتقاضاني و ألحّ عليّ فلمّا رأيت ذلك صليت الصبح فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ توجهت نحو الرضا عليه السلام و هو يؤمئذ بالعريض، فلمّا قربت من ما به فاذا هو قد طلع على حمار، و عليه قميص و رداء فلمّا نظرت اليه استحيت منه فلمّا لحقنى وقف فنظر الىّ فسلمت عليه و كان شهر رمضان فقلت له: جعلت فداك لمولاك فلان عليّ حقّ و قد و الله شهرنى - و أنا أظنّ فى نفسى أنّه يأمره بالكفّ عنى، و الله ما قلت له: كم له عليّ و لا سميت له شيئا - فأمرنى بالجلوس الى رجوعه، فلم أزل حتّى صليت المغرب و أنا صائم فضاقت صدرى و أردت أن أنصرف فاذا هو قد طلع عليّ و حوله الناس، و قد قعد له السؤال، و هو يتصدّق عليهم فمضى فدخل بيته ثمّ خرج فدعاني فقمتم اليه فدخلت معه فجلس و جلست معه فجعلت احده عن ابن المسيّب و كان أمير المدينة، و كان كثيرا ما احده عنه فلمّا فرغت قال:

ابو رافع، از موالی و دوستان رسول خدا صلی الله علیه و آله، دینی به عهده من داشت و از من مطالبه می نمود و اصرار داشت که مال خود را بگیرد [و چون من توان پرداخت آن را نداشتم] نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندم و به طرف خانه امام رضا علیه السلام حرکت نمودم و چون نزدیک منزل آن حضرت رسیدم، ناگهان دیدم او بر مرکبی سوار است. پس حیا کردم که چیزی به او بگویم. تا این که آن حضرت به من نزدیک شد و نگاهی به من نمود. من سلام کردم و گفتم:

فدای شما شوم! دوست شما بر من حقی دارد و به خدا سوگند، آبروی مرا ضایع نموده است. و پیش خود فکر کردم که امام علیه السلام به او خواهد گفت که مرا رها کند [و صبر کند تا بتوانم حق او را پرداخت نمایم] [لکن] به خدا سوگند، بدون این که من بگویم چه مقدار به او بدهکار هستم به من فرمود: «بنشین تا من برگردم.» پس

ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم به من سخت گذشت

و خواستم که بازگردم.

(۱) ناگهان آن حضرت با اصحاب خود وارد شدند ولی امام علیه السلام در محلی که برای او آماده شده بود - که خواسته های مردم را برآورده کند - نشست و داخل خانه شد و چون بیرون آمد مرا صدا زد. من نزد او رفتم و مانند همیشه درباره امیر مدینه سخن گفتم. و چون فارغ شدم آن حضرت فرمود: «گمان نمی کنم افطار کرده باشی؟» گفتم: آری. پس دستور داد برای من غذا آوردند و به غلام خود فرمود که با من غذا بخورد و چون از خوردن غذا فارغ شدیم به من فرمود:

«بالش و متکا را کنار بزن و دینارها را بردار.» و چون من دینارها را برداشتم و در آستین خود قرار دادم. امام علیه السلام چهار نفر از غلامان خود را فرمود تا مرا به منزل برسانند. گفتم: فدای شما شوم! طائف بن مسیب (مأمور امیر مدینه) اطراف مدینه

ص: ۲۲۲

---

۱- (۱) ما أظنك أفطرت بعد قلت: لا فدعا لي بطعام فوضع بين يدي، و أمر الغلام أن يأكل معي فأصبت و الغلام من الطعام، فلما فرغنا قال: ارفع الوساده و خذ ما تحتها فرفعتها فاذا دنانير فأخذتها و وضعتها في كمي و أمر أربعة من عبیده أن يكونوا معي حتى يبلغوا بي منزلي، فقلت: جعلت فداك ان طائف ابن المسيب يدور، و أكره أن يلقاني و معي عبيدك، قال: أصبت أصاب الله بك الرشاد، و أمرهم أن ينصرفوا اذا رددتهم. فلما دنوت من منزلي و آنست رددتهم و صرت الي منزلي، و دعوت السراج و نظرت الي الدنانير فاذا هي ثمانيه و أربعون ديناراً، و كان حق الرجل علي ثمانيه و عشرين ديناراً و كان فيها دينار يلوح فأعجبنى حسنه فأخذته و قرّبته من السراج، فاذا عليه نقش و اضح «حق الرجل عليك ثمانيه و عشرون ديناراً و ما بقى فهولك» و لا والله ما كنت عرفت ماله عليّ علي التحديد. (كتاب الارشاد ص ۲۸۸ البحار ج ۴۹/۹۷).

گردش می کند و من نمی خواهم غلامان شما را همراه من ببینند. فرمود: «درست است، خدا تو را هدایت کند.» و به غلامان خود فرمود هر کجا من گفتم آنها باز گردند.

پس من چون به منزل خود نزدیک شدم آنان را باز گرداندم و داخل منزل شدم و چراغ را طلب نمودم و دیدم چهل و هشت دینار است در حالی که بدهکاری من به آن شخص بیست و هشت دینار بیش نبود و در بین آن دینارها دینار زیبایی را دیدم که با خط روشن بر آن نوشته شده بود: حق آن مرد بر تو بیست و هشت دینار

است و بقیه برای تو می باشد. در حالی که، به خدا سوگند، من دقیق نمی دانستم طلب آن مرد بیست و هشت دینار است.

(۱)۴- در همان کتاب، از مناقب، از موسی بن سیار نقل شده که گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم و چون آن حضرت برای اولین بار وارد طوس گردید صدای گریه و ناله بلند شد. من نزدیک رفتم دیدم جنازه ای را می برند. پس دیدم حضرت رضا علیه السلام از اسب پایین آمد و نزدیک جنازه رفت و آن را بلند نمود و مانند حیوانی که

ص: ۲۲۳

---

۱- (۱)۴- و فیه عن المناقب: موسی بن سیار قال: كنت مع الرضا عليه السلام وقد أشرف على حيطان طوس و سمعت و اعياه فأتبعتها فاذا نحن بجنازه، فلما بصرت بها رأيت سيدي و قد ثنى رجله عن فرسه، ثم أقبل نحو الجنازه فرفعها، ثم أقبل يلوذ بها كما تلوذ السخله بأمها، ثم أقبل عليّ و قال: يا موسى بن سيار، من شيع جنازه وليّ من أوليائنا خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه لا ذنب عليه، حتى اذا وضع الرّجل على شفير قبره رأيت سيدي قد أقبل فأخرج الناس عن الجنازه حتى بداله الميت فوضع يده على صدره، ثم قال: يا فلان بن فلان بشر بالجّه فلا خوف عليك بعد هذه الساعه.

اطراف ما در خود می گردد اطراف آن می گشت و به آن نزدیک می شد، سپس به من فرمود: «ای موسی بن سیار! بدان که هر کس جنازه ای از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود پاک می شود مانند روزی که از مادر متولد شده است و گناهی بر او باقی نمی ماند.»

(۱) و چون آن جنازه را نزدیک قبر آوردند دیدم امام علیه السلام مردم را از اطراف جنازه دور نمود و نزدیک آن آمد و دست خود را بر سینه او گذارد و فرمود: «ای فلابن فلان! بشارت باد تو را به بهشت که بعد از این تو را خوف و هراسی نخواهد بود.»

گفتم: فدای شما شوم! شما او را می شناسید؟ به خدا سوگند، اولین بار است که شما داخل این شهر می شوید؟! امام علیه السلام فرمود: «ای موسی بن سیار! مگر نمی دانی اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما امامان عرضه می شود؟ و ما برای تقصیرات و گناهان آنان از خداوند درخواست مغفرت می کنیم و نسبت به رشد و پیشرفت آنان خدا را شکر می نمائیم؟»

(۲) ۵- در همان کتاب، از مناقب آل ابوطالب نقل شده که گوید: حضرت

ص: ۲۲۴

۱- (۲) فقلت: جعلت فداك هل تعرف الرجل؟ فوالله انّها بقعه لم تطأها قبل يومك هذا فقال لي: يا موسى بن سيّار أما علمت أنّا معاشر الائمه تعرض علينا أعمال شيعتنا صباحا و مساء؟ فما كان من التقصير في أعمالهم سألنا الله تعالى الصّحاح لصاحبه، و ما كان من العلوّ سألنا الله الشّكر لصاحبه (مناقب آل أبي طالب ج ۴ ص ۳۴۱ البحار ج ۴۹/۹۹).

۲- (۱) ۵- و فيه عنه: دخل الرّضا عليه السلام الحّمّام فقال له بعض النّاس: دلّكني فجعل يدلّكه فعرفّوه، فجعل الرّجل يستعذر منه و هو يطيب قلبه و يدلّكه. (البحار ج ۴۹/۹۹ المناقب ج ۴/۳۴۱)

رضا علیه السلام وارد حمام شد و مردی به آن حضرت گفت: مرا کیسه بکش و شستشو کن. وقتی امام علیه السلام مشغول دلاکی و شستشوی او بود بعضی او را شناختند و آن مرد را ملامت کردند و او از آن حضرت عذرخواهی نمود ولی امام علیه السلام او را آرامش داد و او را شستشو کرد.

(۱) ۶- در همان کتاب، از کافی، از عبدالله بن صلت نقل شده که گوید: مردی از اهل بلخ گفت: من در راه خراسان همراه امام رضا علیه السلام بودم پس روزی آن حضرت فرمود تا سفره غذا گسترده و فرمود همه همراهان و غلامان سیاه در کنار آن حضرت بنشینند و غذا بخورند. من گفتم: فدای شما شوم! خوب بود برای آنها سفره دیگری تعیین می فرمودید؟

امام علیه السلام فرمود: «آرام باش! خدای ما یکی است و پدر و مادرمان نیز یکی است و پاداش آخرت بر اساس اعمال است!»

(۲) ۷- در همان کتاب، از کافی، از یسع بن حمزه نقل شده که گوید: من در

ص: ۲۲۵

---

۱- (۲) ۶- البحار عن الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبدالله بن الصّلت عن رجل من أهل بلخ قال: كنت مع الرّضا علیه السلام فی سفره الی خراسان فدعا یوما بمائده له فجمع علیها موالیه من السودان و غیرهم، فقلت: جعلت فداک لو عزلت لهؤلاء مائده فقال: مه انّ الرّبّ تبارک و تعالی واحد و الامّ واحده و الاب واحد و الجزاء بالاعمال. (البحار ج ۱/۴۹/۱۰۱ الکافی ج ۸/۲۳۰)

۲- (۳) ۷- و فیہ عنه ایضا: محمّد بن یحیی، عن محمّد بن سندل، عن یاسر، عن یسع بن حمزه قال: كنت أنا فی مجلس أبی الحسن الرّضا علیه السلام احدّثه و قد اجتمع الیه خلق کثیر یسألونه عن الحلال و الحرام، اذ دخل علیه رجل طوال آدم فقال له: السلام علیک یا ابن رسول الله رجل من محبّیک و محبّی آبائک و أجدادک علیهم السلام مصدری من الحجّ و قد افتقدت نفقتی و ما معی ما أبلغ به مرحله، فان رأیت أن تنهضنی الی بلدی و لله علیّ نعمه، فاذا بلغت بلدی تصدّقت بالبدی تولّینی عنک، فلست موضع صدقه، فقال له: اجلس رحمک الله، و أقبل علی الناس یحدّثهم حتّی تفرّقوا، و بقی هو و سلیمان الجعفری و خیشمه و أنا، فقال: أتأذنون لی فی الدّخول؟ فقال له: سلیمان قدّم الله أمرک، فقام فدخل الحجره و بقی ساعه ثمّ خرج وردّ الباب و أخرج یده من أعلى الباب و قال: أين الخراسانی؟ فقال: ها أنا ذا فقال: خذ هذه المأتی دینار و استعن بها فی مؤتتک و نفقتک و تبرّک بها و لا تصدّق بها عتی و اخرج فلا أراک و لا ترانی.



خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و با آن حضرت سخن می گفتم و عده زیادی بر او وارد شده بودند و سؤالاتی از آن حضرت می کردند. ناگهان مردی بلند قامت و گندم گون وارد شد و گفت: السَّلامُ علیک یا بن رسول الله! من مردی از دوستان شما و پدران شما هستم و از حج باز می گردم در حالی که نفقه و اموالی که همراه داشته ام مفقود شده است و چیزی ندارم که به وطن خود باز گردم، اگر مرا به وطن بفرستید من در آن جا اموالی دارم که به همان اندازه از طرف شما صدقه می دهم و خود فقیر نیستم که صدقه بگیرم.

امام علیه السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند! بنشین!» و چون سخنان او با مردم تمام شد و کسی جز من و آن مرد و سلیمان جعفری و خیمه نماند فرمود: «اجازه می دهید من وارد خانه شوم؟» سلیمان جعفری گفت! خدا کار شما را مقدم سازد. پس امام علیه السلام برخاست و وارد خانه شد و پس از ساعتی از پشت در دست مبارک بیرون نمود و صدا زد: «مرد خراسانی چه شد؟» آن مرد گفت: من اینجا هستم.

فرمود: «این دویست دینار را بگیر و به آن تبرک بجوی و نفقه و زندگی خود را با آن تأمین کن و لازم نیست که از طرف من صدقه بدهی و خارج شو که من تو را نبینم و تو نیز مرا نبینی.» و پس از رفتن آن مرد امام علیه السلام وارد برما شد.

(۱) پس سلیمان جعفری به آن حضرت گفت: فدای شما شوم! شما که به این مرد احسان بزرگی نمودید و او را مورد عنایت خود قرار دادید چرا صورت خود را از او پوشانید؟ امام علیه السلام فرمود: «ترسیدم ذلت سؤال را در صورت او ببینم. مگر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که فرمود: حسنه و احسان پنهانی معادل هفتاد حج می باشد و گناه آشکار خواری می آورد و گناه در خلوت [در صورت پشیمانی]

آمرزیده می شود؟» سپس فرمود: «شاعری درباره صدقه پنهان گفته است:

متی آتہ یوما لا طلب حاجه رجعت الی اهلی و وجهی بمائه»

یعنی: هرگاه از آن مرد کریم در خواستی نمودم چون به خانه باز گشتم آبروی خود را سالم یافتم.

ص: ۲۲۷

---

۱- (۱) ثم خرج فقال سليمان: جعلت فداك لقد أجزلت و رحمت، فلما ذا سترت وجهك عنه؟ فقال: مخافه أن أرى ذل السؤال في وجهه لقضائي حاجته أما سمعت حديث رسول الله صلى الله عليه و آله: «المستتر بالحسنه، تعدل سبعين حجه، و المذيع بالسيئه مخذول و المستتر بها مغفور له» أما سمعت قول الاوّل: متى آتہ یوما لا طلب حاجه رجعت الی اهلی و وجهی بمائه (الكافي ج ۴ ص ۲۳ و ۲۴ البحار ج ۱۰۱/۴۹)



## مصائب و شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

اشاره

ص: ۲۲۹

(۱) ۱- مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون و علامه مجلسی در بحار، از موسی بن مهران نقل کرده اند که گوید: از جعفر بن یحیی شنیدم هنگامی که هارون از رقه متوجه به مکه شد عیسی بن جعفر به هارون گفت: به یاد آور سوگند خود را نسبت به آل ابی طالب، همانا تو قسم یاد کردی که اگر کسی از آنان بعد از موسی بن جعفر ادعای امامت کند گردن او را بزنی و او را با زجر بکشی و الآن فرزند او علی بن موسی ادعای امامت دارد و مردم همان اعتقادی که درباره پدر او داشته اند درباره او نیز دارند.

پس هارون با خشم به او نگاه کرد و گفت: چه می گویی؟ آیا می خواهی من

ص: ۲۳۰

---

۱- (۱) محنه علیه السلام و ما جرى علیه من قبل هارون و مأمون لعنهما الله ما كان بينه عليه السلام و بين هارون و ولاته و اتباعه ۱- البحار عن العيون: ابن عبدوس، عن ابن قتيبه، عن الفضل، عن صفوان بن يحيى، عن محمد بن أبي يعقوب البلخي، عن موسى بن مهران قال: سمعت جعفر بن يحيى يقول: سمعت عيسى بن جعفر يقول لهارون حيث توجه من الرقه إلى مکه: اذكرمينك التي حلفت بها في آل أبي طالب، فانك حلفت إن ادعى أحد بعد موسى الامامه ضربت عنقه صبوا، و هذا علي ابنه يدعى هذا الأمر، و يقال فيه ما يقال في أبيه فنظر إليه مغضبا فقال: و ماترى؟ تريد أن أقتلهم كلهم؟ قال موسى: فلما سمعت ذلك صرت إليه فأخبرته فقال عليه السلام مالي و لهم، و الله لا يقدرون [إلي] على شيء. (العيون ج ۲ / ۲۲۶ الكافي ج ۱ / ۴۸۷).

همه آل ابی طالب را بکشم؟! موسی بن مهران می گوید: من چون این سخنان را شنیدم خدمت امام علیه السلام رفتم و چون سخنان آنان را به آن حضرت گفتم امام علیه السلام فرمود: «مرا با آنان چه کار است. به خدا سوگند، آنها نمی توانند آسیبی به من برسانند.»

(۱)۲- در همان کتاب از صفوان بن یحیی نقل شده که گوید: چون موسی بن

جعفر علیه السلام به شهادت رسید و حضرت رضا علیه السلام امامت خود را اظهار نمود ما برای او از هارون ترسیدیم پس من به آن حضرت گفتم: شما مسأله بزرگی را اظهار نمودید و ما برای شما از این طاغی هراس داریم. امام علیه السلام فرمود: «او هر چه بکند نمی تواند آسیبی به من برساند.»

(۲) صفوان می گوید: پس یکی از افراد مورد اطمینان خبر داد که یحیی بن خالد

ص: ۲۳۱

۱- (۲)۲- و فیہ عنہ: الهمدانی، عن علی بن إبراهیم، عن الیقینی، عن صفوان بن یحیی قال: لَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَكَلَّمَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا وَإِنَّمَا نَخَافُ عَلَيْكَ هَذَا الطَّاعِي فَقَالَ: لِيَجْهَدَ جِهْدَهُ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ. قَالَ صَفْوَانُ: فَأَخْبَرْنَا الثَّقَةَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِلطَّاعِي: هَذَا عَلِيُّ ابْنُهُ قَدْ قَعَدَ وَادَّعَى الْأَمْرَ لِنَفْسِهِ، فَقَالَ: مَا يَكْفِينَا مَا صَنَعْنَا بِأَبِيهِ؟ تَرِيدُ أَنْ نَقْتُلَهُمْ جَمِيعًا؟ وَ لَقَدْ كَانَتْ الْبِرَامِكَةُ مَبْغُضِينَ لِأَهْلِ بَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَظْهَرِ بَيْنِ الْعَدَاوَةِ لَهُمْ. (العيون ج ۲/ ۲۲۶ البحار ج ۱۱۳/ ۴۹)

۲- (۱)۳- البحار عن العيون: الدقاق، عن الأُسدي، عن جرير بن حازم، عن أبي مسروق قال: دخل عليّ الرضا عليه السلام جماعه من الواقفه فيهم عليّ بن أبي حمزه الباطنيّ و محمّد بن اسحاق بن عمّار و الحسين بن عمران و الحسين بن أبي سعيد المكارى، فقال له عليّ بن أبي حمزه: جعلت فداك أخبرنا عن أبيك عليه السلام ما حاله؟

برمکی به هارون الرشید گفت: علی بن موسی علیه السلام رسماً ادعای امامت و رهبری می کند و هارون در پاسخ او گفت: آیا بس نیست آنچه ما با پدر او انجام دادیم؟ تو می خواهی ما همه آنان را بکشیم؟ مگر ندیدی برامکه با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار عداوت و دشمنی کردند و نابود شدند؟!]

در همان کتاب از ابی مسروق نقل شده که گوید: عده ای از واقفیه [کسانی که به امامت علی بن موسی الرضا معتقد نبودند] در حالی که در میان آنان علی بن ابی حمزه بطائنی و محمد بن اسحاق بن عمار و حسین بن عمران و حسین بن ابی سعید مکاری حضور داشتند خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند. پس علی بن ابی حمزه بطائنی گفت: به ما خبر دهید که پدرتان در چه حالی است؟]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «پدرم از دنیا رحلت نمود.» علی بن ابی حمزه گفت: امامت بعد از او با چه کسی خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: «با من خواهد بود.» علی بن ابی حمزه گفت: شما چیزی را می گوید که پدرانتان از علی بن ابی طالب و امامان بعد از او نگفته اند [مقصود او ادعای امامت و تقیه نکردن از حاکم زمان خود بود.]]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «لکن بهترین پدران من رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین چیزی

را فرموده است [و تقیه نیز نکرده است].» علی بن ابی حمزه گفت: آیا از حکومت هارون بر خود نمی ترسی؟ امام علیه السلام فرمود: «اگر خطری بر خود احساس می کردم چنین نمی گفتم و جان خود را در خطر نمی انداختم.»]

سپس فرمود: «ابولهب رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهدید نمود [ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس خطر نمی نمود] به او فرمود: اگر از ناحیه تو خدشه و خراشی به من برسد من کذاب و دروغگو خواهم بود. و نخستین نشانه و معجزه آن حضرت که شک و تردید را نسبت به او از دلها برطرف نمود همین بود و من نیز اولین نشانه خود را برای شما همین قرار می دهم که اگر خدشه و خراشی از ناحیه هارون به من برسد من کذاب و دروغگو خواهم بود.»

(۱) حسین بن عمران گفت: ما آنچه باید بگیریم از این سخن شما گرفتیم] و نشانه های حقیقت و امامت شما بر ما ظاهر گردید]. امام علیه السلام فرمود: «آیا فکر می کنید

ص: ۲۳۳

۱- (۱) فقال علیه السلام: قد مضى عليه السلام، فقال له: فالى من عهد؟ فقال: الذى فقال له: إنك لتقول قولاً ما قاله أحد من آبائك على بن أبي طالب فمن دونه! قال: لكن قد قاله خير آبائي وأفضلهم: رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له: أما تخاف هؤلاء على نفسك؟ فقال: لو خفت عليها ما كنت عليها معينا إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتاه ابولهب فتهدده فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أن خدشت من قبلك خدشه فأنا كذاب، فكانت أول آية نزع بها رسول الله صلى الله عليه وآله وهي أول آية أنزع بها لكم، أن خدشت خدشا من قبل هارون فأنا كذاب. فقال له الحسين بن عمران: قد أتانا ما نطلب أن أظهرت هذا القول، قال، فتريد ما ذا؟ أتريد أن أذهب إلى هارون فأقول له إنى إمام وأنت لست فى شىء؟ ليس هكذا صنع رسول الله صلى الله عليه وآله فى أول أمره إنما قال ذلك لأهله ومواليه ومن يثق به فقد خصيهم به دون الناس، وأنتم تعتقدون إلا مامه لمن كان قبلى من آبائي و تقولون أنه إنما يمنع على بن موسى ان يخبر ان اباه حتى تقيته فأنى لا اتقيكم فى أن أقول إنى إمام، فكيف اتقيكم فى أن أدعى أنه حتى لو كان حياً؟! (عيون أخبار الرضا ج ۲/۲۱۳ البحار ج ۴۹/۱۱۴).



که من چگونه باید امامت خود را اظهار کنم؟

آیا باید نزد هارون بروم و به او بگویم که من امام هستم و تو هیچ حقی نداری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در ابتدای امر خود چنین نکرد بلکه فقط با اهل بیت و افراد مورد اعتماد خود [به صراحت] سخن گفت و الان شما معتقد به امامت پدران من هستید و می گوئید من از روی تقیه می گویم که پدرم زنده نیست پس شما بدانید که من از شما تقیه نمی کنم و می گویم که امام شما هستم برای چه تقیه کنم و بگویم:

او زنده است؟!»

(۱) ۴- علامه مجلسی در بحار، از کتاب کافی، با سند خود، از محمد بن سنان نقل نموده که گوید: در زمان هارون الرشید به حضرت رضا علیه السلام گفتم: شما امامت خود را اعلان نموده اید و خود را به جای پدر خود قرار داده اید در حالی که از شمشیر هارون خون می چکد؟!!

امام علیه السلام فرمود: «مرا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله جرأت داد که فرمود: اگر ابوجهل مویی از سر من کم کند شاهد باشید که من پیامبر نخواهم بود و من به شما می گویم اگر هارون مویی از سر من بگیرد شما شاهد باشید که من امام نخواهم بود.»

ص: ۲۳۴

---

۱- (۱) ۴- وفيه عن الكافي: الحسين بن أحمد بن هلال، عن أبيه، عن محمد بن سنان قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام في أيام هارون: إنك قد شهرت نفسك بهذا الأمر، و جلست مجلس أيبك وسيف هارون يقطر الدم؟ قال: جرأني على هذا ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن أخذ أبو جهل من رأسي شعرة فاشهدوا أنني لست بنبي و أنا أقول لكم: إن أخذ هارون من رأسي شعرة فاشهدوا أنني لست بامام (البحار ج ۴۹/۱۱۵ الكافي ج ۸/۲۵۷)

مؤلف گوید: هدف مأمون لعنه الله علیه از احضار حضرت رضا علیه السلام به طوس احترام به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود بلکه هدف او اولاً زیر نظر داشتن آن بزرگوار بود زیرا می ترسید با علاقه ای که مردم به آن حضرت دارند و او را از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله امام می دانند به واسطه او حرکتی انجام دهند.

و ثانیاً مردم از پدر او هارون که موسی بن جعفر علیه السلام را با حيله و نفاق کشته بود و سال ها او را در زندان محبوس نگهداشته بود منزجر بودند و او می خواست با این احترام ظاهری و شرکت دادن امام علیه السلام در حکومت برای خود اعاده حیثیت نماید و شخصیت امام علیه السلام را بشکند و به همین منظور بارها علمای ادیان و متکلمین و اهل جدال را جمع نمود تا شاید به خیال خود امام علیه السلام از پاسخ آنان عاجز شود و مقامش شکسته گردد.

مأمون همین که دریافت با این حيله ها کاری از پیش نمی برد و تنها خود را

رسوا می نماید و روشن می گردد که امامت حق حضرت رضا علیه السلام است و او غاصب محسوب می شود تصمیم به کشتن آن حضرت گرفت و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شهر غربت مسموم نمود.

هارون به قدری از شخصیت امام و توجه مردم به آن حضرت هراس داشت که چون دید آن حضرت می خواهد نماز عید را با آن شکوه و معنویت برگزار کند او را از اتمام آن منع کرد! او و امثال او از خلفای بنی امیه و بنی عباس فکر می کردند که با محدودیت و تبعید و در انزوا قرار دادن امام و حجت خدا و یا با کشتن او حقانیت و محبت و علاقه مردم به او از بین خواهد رفت و عزت و قدرت و ریاست آن ها

پایدار خواهد ماند و تاریخ جنایات آنان را فراموش می کند.

در حالی که پس از قرن ها پیش همه مردم حقانیت و پاکی و علم و کمال و فضائل اولیای خدا و جنایت و خباثت دشمنان آنان معلوم و روشن است و حقا آیه شریفه قرآن که می فرماید: «یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم و الله متم نوره ولو کره الکافرون» گویای این واقعیات است، اینک به گوشه هایی از تاریخ پربرکت و پرمجازی شهادت حضرت رضا علیه السلام توجه می کنیم.

(۱) ۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کشف الغمه از دلایل حمیری، از امیه بن علی نقل نموده که گوید: من در سالی که حضرت رضا علیه السلام با فرزند خود امام جواد علیه السلام در مکه حج به جا آورد و آن آخرین حج او بود و پس از آن به خراسان رفت و به شهادت رسید خدمت آن حضرت بودم و دیدم که با کعبه وداع نمود و

ص: ۲۳۶

---

۱- (۱) احضار المأمون الرضا علیه السلام من المدینه الی طوس ۱- البحار: من دلائل الحمیری، عن أمیه بن علی قال کنت مع أبی الحسن علیه السلام بمکه فی السنه الّتی حجّ فیها ثم صار إلی خراسان و معه أبو جعفر علیه السلام و أبوالحسن علیه السلام یودّع البیت، فلما قضی طوافه عدل إلی المقام فصلی عنده، فصار أبو جعفر علی عنق موقّ یطوّف، به، فصار أبو جعفر علیه السلام الی الحجر فجلس فیہ فأطال، فقال له موقّ: قم جعلت فداک، فقال: ما أرید أن أبرح من مکانی هذا إلا أن یشاء الله، واستبان فی وجهه الغمّ، فأتی موقّ أبوالحسن علیه السلام فقال: جعلت فداک قد جلس أبو جعفر علیه السلام فی الحجر و هو یأبی أن یقوم فقام أبو الحسن فأتی أباجعفر علیه السلام فقال له: قم یا حبیبی، فقال ما أرید أن أبرح من مکانی هذا قال: بلی یا حبیبی ثم قال کیف أقوم، و قد ودّعت البیت و دعا لا ترجع إلیه؟ فقال قم یا حبیبی فقام معه (البحار ج ۴۹/۲۱۵ عن کشف الغمه ج ۳/۲۱۵).

چون طواف او تمام شد نزد مقام ابراهیم علیه السلام آمد و آن جا نماز خواند و در آن طواف امام جواد علیه السلام بر دوش موفق بود و او آن حضرت را طواف می داد. پس امام جواد علیه السلام داخل حجراسماعیل علیه السلام رفت و نشستن او طولانی شد پس موفق گفت:

فدای شما شوم! برخیزید تا برویم. امام جواد علیه السلام فرمود: «از این مکان بر نمی خیزم.» و آثار غم و اندوه در چهره او ظاهر گردیده بود. پس موفق خدمت حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت: فدای شما شوم فرزندان در حجراسماعیل نشسته و بر نمی خیزد پس حضرت رضا علیه السلام تشریف آوردند و به او فرمودند: «عزیزم! برخیز برویم.» حضرت جواد به پدر خود گفت: «من از این مکان جدا نمی شوم.» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «عزیزم! برخیز تا برویم.» حضرت جواد علیه السلام گفت: «چگونه برخیزم در حالی که دیدم شما با خانه خدا چنان وداع کردید که دیگر باز نخواهید گشت؟» حضرت رضا فرمود: «عزیزم! برخیز!» پس برخاست و همراه پدر حرکت نمود.

(۱) ۲- در همان کتاب، از عیون، از مخول سجستانی نقل شده که گوید: هنگامی که قاصد و صاحب نامه از طرف مأمون خبر آورد که باید حضرت رضا علیه السلام به خراسان برده شود من در مدینه بودم و دیدم که آن حضرت وارد مسجد شد تا با جد

ص: ۲۳۷

---

۱- (۱) ۲- البحار عن العیون: الهمدانی، عن علی عن، أبیه، عن مخول السجستانی قال: لَمَّا ورد البرید باشخاص الرضا علیه السلام إلى خراسان كنت أنا بالمدينة فدخل عليه السلام المسجد ليودع رسول الله صلى الله عليه وآله فودع مرارا كل ذلك يرجع إلى القبر و يعلو صوته بالبكاء و النحيب فتقدمت إليه و سلمت عليه فردّ السّلام و هنأته فقال: زرنی فأنى أخرج من جوار جدی صلى الله عليه وآله فأموت فی غربه و أدفن فی جنب هارون، قال: فخرجت متبعا لطريقه حتى مات بطوس و دفن إلى جنب هارون (العیون ج ۲ / ۲۱۷ - البحار ج ۴۹ / ۱۱۷)

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وداع کند پس دیدم چندین بار وداع نمود و در هر مرتبه که وداع می کردم باز بر می گشت به طرف قبر مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله و صدای گریه و ناله او بلند می گردید پس من جلو رفتم و سلام کردم و چون سلام مرا پاسخ داد به آن حضرت تبریک و تهنیت گفتم. امام علیه السلام به من فرمود: «هر چه می خواهی» مرا زیارت کن که مرا از جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج خواهند نمود و در غربت از دنیا خواهم رفت و در کنار هارون مدفون می شوم.»

سپس گوید: من همراه آن حضرت به طوس رفتم و او [با سم مأمون] از دنیا

رحلت نمود و در کنار هارون دفن شد.

(۱)۳- در همان کتاب، از عیون، از وشاء نقل شده که گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: «هنگامی که خواستند مرا از مدینه خارج نمایند من اهل بیت و عیال خود را جمع کردم و آنان را امر کردم که برای من گریه کنند تا من گریه آنان را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار بین آنان پخش کردم و گفتم: آگاه باشید که من [دیگر] به سوی خانواده و اهل و عیال خود باز نخواهم گشت.»

(۲)۴- در همان کتاب، از مناقب، از ابی حبیب بناجی نقل شده که گوید: من

ص: ۲۳۸

۱- (۱)۳- و فيه عنه: جعفر بن نعيم الشاذاني، عن أحمد بن إدريس، عن اليقطيني، عن الوشاء قال: قال عليّ الرضا عليه السلام إنني حيث أرادوا الخروج بي من المدينة جمعت عيالي فأمرتهم أن يبكوا عليّ حتى أسمع ثم فرقت فيهم اثني عشر ألف دينار ثم قلت أما إنني لأرجع إبداء. (المصدر)

۲- (۲)۴- و فيه عن المناقب: روى الحاكم أبو عبد الله الحافظ باسناده عن محمد بن عيسى، عن أبي حبيب النباجي قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام \_ وحدثني محمد بن منصور السرخسي بالاسناد عن محمد بن كعب القرظي قال: كنت في جحفة نائما فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام فأتيته فقال لي: يا فلان سررت بما تصنع مع أولادى في الدنيا؟ فقلت: لو تركتهم فبمن أصنع؟ فقال صلى الله عليه وآله: فلا جرم تجزى منى في العقبى، فكان بين يديه طبق فيه تمر صيحاني (قال الفيروز آبادي: الصيحاني: من تمر المدينة) فسألته عن ذلك فأعطاني قبضه فيها ثماني عشرة تمره فتأولت ذلك أني أعيش ثماني عشرة سنة، فنسيت ذلك فرأيت يوما ازدحام الناس فسألتهم عن ذلك فقالوا: أتى عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فرأيته جالسا في ذلك الموضع و بين يديه طبق فيه تمر صيحاني فسألته عن ذلك فناولني قبضه فيها ثماني عشرة تمره، فقلت له: زدني منه، فقال: لو زادك جدى رسول الله صلى الله عليه وآله لزدناك. (المناقب ج ۴/۳۴۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم \_ محمد بن کعب قرظی نیز گوید: من در جحفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و چون خدمت آن حضرت رفتم به من فرمود: «آیا از آنچه نسبت به اولاد من در دنیا انجام می دهی خشنودی؟» گفتم: اگر به آنان احسان و تکریم نکنم چه کسی سزاوارتر از آنهاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس در قیامت پاداش خود را از من خواهی گرفت.»

سپس دیدم طبقی از خرما صیحانی مدینه مقابل اوست و چون از آن خرما درخواست نمودم مستی از آن را که هیچده دانه بود به من عطا فرمود و من فکر کردم

که هیچده سال دیگر زنده باشم پس خواب خود را فراموش نمودم تا این که روزی دیدم مردم ازدحام نموده اند و چون سؤال کردم گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السلام تشریف آورده اند. پس دیدم در همان موضعی که خواب دیده بودم آن حضرت نیز

نشسته اند و مقابل او طبقی از خرمای صیحانی مدینه است و چون از آن حضرت درخواست نمودم مشتی از آن را به من دادند که هیجده دانه بود. پس گفتم: بیشتر مرحمت کنید فرمود: «اگر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر داده بود ما نیز بیشتر می دادیم.»

### ورود حضرت رضا علیه السلام به بصره و کوفه و سخنان او با اهل کتاب

مؤلف گوید: ما احتجاجات و مباحثات حضرت رضا علیه السلام را در مباحث گذشته به طور مستقل ذکر شد. در این جا نیز، به ترتیب سیر تاریخ، مباحثات آن حضرت را که از معجزات آن حضرت نیز محسوب می شود و در بصره و کوفه با علمای اهل کتاب و بعضی از فرق اسلامی انجام شده است بیان می کنیم. هدانا لله بما هدی به اولیائه صلوات الله علیهم اجمعین.

و قبل از شروع در این بحث توجه به این نکته لازم است که حضرت رضا علیه السلام قبل از شهادت خود با مناظرات و بحث هایی که با شیعیان و اهل ملل مختلف داشته است حجت را بر کسانی که قائل به امامت آن حضرت نشدند و در امامت آن حضرت تشکیک می کردند تمام نموده و با بیان بسیار متین و روشن در بلاد و اماکن مختلف حقانیت اسلام و امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسائل دیگری که مربوط به اعتقادات حقه شیعه می باشد را برای همگان روشن نموده و راه عذری برای هیچ کس باقی نگذارده است.

(۱) - علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار، از خرایج، از محمد بن فضل

ص: ۲۴۰

---

۱- (۱) ورود بصره و الكوفه و ما ظهر منه علیه السلام من الاحتجاجات و المعجزات ۱- البحار عن الخرایج: روی عن محمد بن الفضل الهاشمی قال: لما توفی موسى بن جعفر علیه السلام أتیت المدینه فدخلت علی الرضا علیه السلام فسلمت علیه بالأمر و أوصلت إليه ما كان معی، و قلت: إني سائر إلى البصره، و عرفت كثره خلاف الناس و قد نعی إليهم موسى علیه السلام و ما أشك أنهم سيسألونی عن براهین الامام، و لو أريتني شيئاً من ذلك؟ فقال الرضا علیه السلام لم يخف علی هذا فابلق اولیاءنا بالبصره و غيرها انی قادم علیهم و لا قوه إلا بالله ثم أخرج الی جميع ما كان للنبي عند الأئمه من بردته و قضیبه و سلاحه و غیر ذلك، فقلت:

هاشمی نقل نموده که گوید: هنگامی که موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رحلت نمود من وارد مدینه شدم و خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و بر او به نام امام و ولی امر سلام کردم و اموالی که با خود داشتم تقدیم او نمودم و گفتم:

من به بصره می روم و شما می دانید که خبر رحلت پدر شما به مردم رسیده و آنها اختلافات زیادی [درباره امام بعد از آن حضرت] پیدا کرده اند و شکی ندارم که چون وارد بصره می شوم در باره مسأله امامت و نشانه های امام زمان خود از من سؤال خواهند نمود. خوب است نشانه های لازم را در اختیار من قرار دهید تا پاسخ گوی سؤالات آنان باشم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «آنچه گفتمی بر من پوشیده نیست. به دوستان ما در بصره و سایر جاها سلام برسان و به آنان بگو: من نزد آنان خواهم آمد. ولاقوه الا بالله.»

سپس فرمود: آنچه از ودایع و امانات پیامبر صلی الله علیه و آله مانند برده و قضیبه و سلاح نزد امامان است و پدرم نزد تو سپرده تحویل من بده.»



(۱) گفتم: شما چه روزی به بصره می آید؟ فرمود: «سه روز بعد از رسیدن تو به بصره من به بصره خواهم آمد محمد بن فضل گوید: چون من وارد بصره شدم. مردم از من در باره مسأله امامت سؤال کردند. و من به آنان گفتم: من یک روز قبل از رحلت موسی بن جعفر علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدم و او به من فرمود: «من از دنیا خواهم رفت و چون مرا دفن کردی به مدینه باز گرد و این امانت ها را به فرزندم علی بن موسی علیه السلام برسان، همانا او وصی و امام بعد از من خواهد بود. من دستور آن حضرت را انجام دادم و امانت های او را به علی بن موسی علیه السلام تحویل دادم و او سه

روز دیگر نزد شما خواهد آمد. هر سؤالی دارید از او بپرسید.

(۲) پس عمرو بن هذاب که مردی ناصبی و اهل زهد و گوشه نشینی بود \_ از

ص: ۲۴۲

۱- (۱) و متى تقدم عليهم؟ قال: بعد ثلاثة أيام من و صولك و دخولك البصره، فلما قدمتها سألوني عن الحال فقلت لهم: إني أتيت موسى بن جعفر قبل وفاته بيوم واحد فقال إني ميت لامحاله فاذا وارتيتي في لحدى فلا تقيمن و توجه إلى المدينه بوداعى هذه، وأوصلها إلى ابني علي بن موسى فهو وصي و صاحب الأمر بعدى، ففعلت ما أمرني به و أوصلت الودائع اليه و هو يوافيكم الى ثلاثة أيام من يومى هذا فاسألوه عما شئتم.

۲- (۱) فابتدر الكلام عمرو بن هذاب عن القوم و كان ناصبياً ينحو نحو التزييد و الاعتزال، فقال: يا محمّد إن الحسن بن محمّد رجل من أفاضل اهل هذا البيت فى ورعه و زهده و علمه و سنّه، و ليس هو كشاب مثل علي بن موسى و لعلّه لو سئل عن شىء من معضلات الأحكام لचार فى ذلك، فقال الحسن بن محمّد و كان حاضرًا فى المجلس: لا تنقل يا عمرو ذلك فإنّ علياً على ما وصف من الفضل، و هذا محمّد بن الفضل يقول: إنّه يقدم إلى ثلاثة أيام فكفاك به دليلاً، و تفرّ فوا. فلما كان فى اليوم الثالث من دخولى البصره إذا الرضا عليه السلام قد و افى فقصد منزل الحسن بن محمّد داخلاً له داره، و قام بين يديه، يتصرّف بين أمره و نهيّه فقال: يا [حسن بن] محمّد أحضر جميع القوم الذين حضروا عند محمّد بن الفضل و غيرهم من شيعتنا و أحضر جاثليق النصارى و رأس الجالوت، و مر القوم يسألوا عمّا بداهم فجمعهم كلّهم و الزيدية و المعتزله، و هم لا يعلمون لما يدعوهم الحسن بن محمّد فلما تكاملوا ثنى للرضا عليه السلام و ساده فجلس عليها ثمّ قال: السّلام عليكم و رحمه الله و بركانه، هل تدرون لم بدأتكم بالسّلام؟ قالوا: (۲) لا، قال: لتطمئنّ أنفسكم، قالوا، من أنت يرحمك الله قال: أنا علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب و ابن رسول الله صلى الله عليه و آله صلّيت اليوم صلاه الفجر فى مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله مع و الى المدينه، و قرأنى بعد أن صلّينا كتاب صاحبه إليه واستشارنى فى كثير من أموره فأشرت عليه بما فيه الحظّ له و وعدته أن يصير النّى بالعشى بعد العصر من هذا اليوم، ليكتب عندى جواب كتاب صاحبه، و أنا وافٍ له بما وعدته و لاحول و لا قوه إلا بالله.

طرف مردم به سخن برخاست و [به محمد بن فضل هاشمی نماینده امام علیه السلام] گفت: حسن بن محمد [فرزند حضرت جواد علیه السلام] مردی از افاضل و نیکان اهل بیت علیهم السلام است و از جهت ورع و زهد و علم و سن بهتر از علی بن موسی علیه السلام می باشد و شاید علی بن موسی علیه السلام [در سن جوانی] نتواند پاسخگوی مسایل مشکل باشد و حیران بماند.

در این هنگام خود حسن بن محمد که حاضر بود به او گفت: این سخنان را نگو، همانا علی بن موسی الرضا علیه السلام همچنان که توصیف شد دارای کمالات عالیه است و چنان که محمد بن فضل خبر می دهد او سه روز دیگر به اینجا خواهد آمد و تو آنچه باید ببینی خواهی دید. پس همه آنان پراکنده شدند.

(۲) محمد بن فضل هاشمی (نماینده امام علیه السلام) می گوید: حضرت رضا علیه السلام چنانکه

فرموده بود بعد از سه روز وارد بصره شد و به خانه حسن بن محمد [فرزند حضرت جواد علیه السلام] وارد گردید و او اطراف حضرت رضا علیه السلام می گردید و اوامر او را اجرا می نمود تا این که فرمود: «کسانی را که گرد محمد بن فضل هاشمی جمع شده اند و ثلیق نصرانی و رأس الجالوت را خبر کن و به مردم بگو از هر چه می خواهند از من سؤال کنند.»

(۱) پس حسن بن محمد [فرزند حضرت جواد علیه السلام] همه آنان را جمع نمود و زیدیه و معتزله را نیز خبر کرد و آنان نمی دانستند حسن بن محمد آنان را برای چه کاری جمع می کند و چون همگان جمع شدند حضرت رضا علیه السلام بر متکایی تکیه زد و فرمود: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.»

سپس فرمود: «می دانید چرا به شما سلام کردم؟» گفتند: خیر. فرمود: «برای اطمینان خاطر شما.» گفتند: خدا شما را رحمت کند ما شما را نمی شناسیم شما که هستید؟ فرمود: «من علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ( هستم. نماز صبح را امروز در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه با والی مدینه خوانده ام و او بعد از نماز نامه مأمون

ص: ۲۴۴

---

۱- (۱) فقالت الجماعة یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما نرید مع هذا الدلیل برهانا و أنت عندنا الصادق القول، و قاموا لینصرفوا فقال لهم الرضا علیه السلام لا- تتفرقوا فانی إنما جمعتم لتسألوا عما شئتم من آثار النبوة و علامات الامامه التي لا تجدونها الا عندنا أهل البيت فهلّموا مسائلکم.

را برای من قرائت نموده و با من در باره بسیاری از امور خود مشورت کرده و من خیرخواهی لازم را برای او کرده ام و به او وعده داده ام که بعد از نماز عصر امروز، نزد من بیاید تا پاسخ نامه مأمون را نزد من بنویسد و من به وعده ای که با او کرده ام وفا خواهم نمود. و لا حول و لا قوه الا بالله.»

آنان گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما معجزه ای بیش از این از شما نمی خواهیم و شما نزد ما راستگو و صادق هستید و چون برخاستند که متفرق شوند حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «متفرق نشوید، من شما را جمع نمودم تا از آنچه می خواهید از آثار نبوت و علامات امامت که جز نزد ما وجود ندارد سؤال کنید.

بنابراین پرسش های خود را آماده کنید [و از هر چه می خواهید سؤال کنید].»

(۱) پس عمرو بن هدّاب شروع به سخن نمود و گفت: محمّد بن فضل هاشمی چیزهایی از شما نقل نموده که دل ها (و عقلها) آن را نمی پذیرد! امام علیه السلام فرمود: «او چه گفته است؟» عمرو بن هدّاب گفت: او می گوید: شما آنچه از طرف خداوند نازل شده را می دانید و به همه زبان ها و لغات عارف هستید! امام علیه السلام فرمود: «او راست گفته است شما از هر چه می خواهید سؤال کنید تا من پاسخ آن را به شما بگویم.»

ص: ۲۴۵

---

۱- (۱) فابتدأ عمرو بن هدّاب فقال: إنّ محمّد بن الفضل الهاشمی ذکر عنک اشیاء لا تقبلها القلوب، فقال الرضا علیه السلام: و ما تلک؟ قال: أخبرنا عنک أنّک تعرف کلّ ما أنزله الله وأنّک تعرف کلّ لسان و لغه، فقال الرضا علیه السلام: صدق محمّد بن الفضل فأنا أخبر ته بذلك فهلّموا فاسألوا قال: فأنا نخبرک قبل کلّ شیء باللسن و اللغات و هذا رومی و هذا هندی و فارس و ترکی فأحضرناهم فقال علیه السلام: فلیتکلموا بما أحبوا أجب کلّ واحد منهم بلسانه إنشاء الله.

(۱) آنان گفتند: پیش از هر چیز ما شما را نسبت به زبان ها و لغات آزمایش می کنیم. اینک شما با این شخص به زبان رومی و با این شخص به زبان هندی و و با این شخص به زبان فارسی و با این شخص به زبان ترکی سخن بگویید.

امام علیه السلام فرمود: «هر چه می خواهند سؤال کنند تا من ان شاء الله با زبان خود آنان پاسخ دهم.» پس هر یک از آنان مسأله ای را به زبان خود سؤال نمود و امام علیه السلام پاسخ آن را به همان زبان دادند. پس همگان از سخنان آن حضرت متحیر شدند و تعجب کردند و همگی اقرار نمودند که امام علیه السلام فصیح تر از آنان به زبانشان سخن می گوید:

(۲) سپس امام علیه السلام روی مبارک خو را به سوی ابن هَدَّاب نمود و فرمود: «اگر من

ص: ۲۴۶

۱- (۲) فسأل كل واحد منهم مسألة بلسانه و لغته، فاجابهم عما سألوا بالسنتهم و لغاتهم فتحير الناس و تعجبوا و أقرؤا جميعا بأنه أفصح منهم بلغاتهم.

۲- (۳) ثم نظر الرضا عليه السلام إلى ابن هَدَّاب فقال: إن أنا أخبرتك أنك ستبتلى في هذه الأيام بدم ذی رحم لك كنت مصدقاً لي؟ قال: لا، فإنَّ الغيب لا يعلمه إلا الله تعالى، قال عليه السلام: أوليس الله يقول: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً إلا من ارتضى من رسول»؟ (الجن: ۲۷) فرسول الله عند الله مرتضى و نحن ورثه ذلك الرسول العذی أطلع الله على ماشاء من غيبه، فعلمنا ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة و إنَّ العذی أخبرتك به یا ابن هَدَّاب لكائن إلى خمسة أيام فان لم یصحَّ ما قلت فی هذه المدَّة فأنی كذَّاب مفتر، و إن صحَّ فتعلم أنَّك الرادُّ على الله و رسوله، و ذلك دلالة أُخری، أما إنَّك ستصاب ببصرک و تصیر مكفوفاً فلا تبصر سهلاً و لا جبلاً، و هذا كائن بعد أيام، و لك عندی دلالة أُخری إنَّك ستحلف یمیناً كاذبه فتضرب بالبرص.

به تو خیر دهم که در این روزها گرفتار خون یکی از خویشان خودخواهی شد سخنان مرا تصدیق می کنی؟» ابن هَدَّاب گفت: خیر، چرا که غیب را جز خدا نمی داند. امام علیه السلام فرمود: «مگر خداوند در قرآن نمی فرماید:

(عالم الغیب فلا- ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول)؟ [یعنی: خداوند عالم به غیب است و غیب را بر احدی] جز پیامبر مرتضی صلی الله علیه و آله آشکار نمی کند و رسول الله همان پیامبر مرتضی است و ما وارثان همان پیامبر هستیم که خداوند او را بر آنچه خود می خواسته از غیب مطلع ساخته است و ما به گذشته و آینده عالم هستیم و آنچه را من به تو خبر دادم تا پنج روز دیگر انجام خواهد شد و اگر انجام نشد من کذاب و مفتری خواهم بود و اگر آنچه را گفتم صحیح بود تو خواهی دانست که خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را انکار کرده ای.»

سپس فرمود: «آگاه باش که تو در روزهای آینده نابینا خواهی شد و چشمان تو جایی را نخواهد دید و نشانه دیگری نیز نزد من داری و آن این است که تو قسم دروغی می خوری و بعد از آن مبتلا به برص و پستی می شوی.....»

(۱) محمد بن فضل می گوید: به خدا قسم، آنچه امام علیه السلام در باره ابن هَدَّاب

ص: ۲۴۷

۱- (۱) قال محمد بن الفضل: تالله لقد نزل ذلك كله بابن هَدَّاب، فقيل له: صدق الرضا أم كذب؟ قال: والله لقد علمت في الوقت الذي أخبرني به أنه كائن و لكنني كنت أتجلد. ثم إن الرضا عليه السلام التفت إلى الجاثليق فقال: هل دل الانجيل على نبوه محمد صلی الله علیه و آله؟ قال: لودل الانجيل على ذلك ما جحدناه، فقال عليه السلام: أخبرني عن السكته التي لكم في السفر الثالث فقال الجاثليق: اسم من أسماء الله تعالى لا يجوز لنا أن نظهره قال الرضا عليه السلام: فان قررتك أنه اسم محمد و ذكره و أقر عيسى به. أنه بشر بنی اسرائيل بمحمد لتقر به و لاتنكره؟ قال الجاثليق: إن فعلت أقررت فاني لأرد الانجيل ولأجحد، قال الرضا عليه السلام: فخذ علي السفر الثالث الذي فيه ذكر محمد و بشاره عيسى بمحمد، قال الجاثليق: هات! فأقبل الرضا عليه السلام يتلو ذلك السفر من الانجيل حتى بلغ ذكر محمد فقال: يا جاثليق من هذا الموصوف؟ قال الجاثليق: صفه قال: لا أصفه إلا- بما وصفه الله، هو صاحب الناقه و العصا والكساء «النبی الأمي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراه و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم» يهدى إلى الطريق الأقص، والمنهاج الاعدل، والصراط الأقوم.

فرموده بود انجام گرفت و [پس از آن که مبتلا شد] به او گفته شد: سخن حضرت رضا علیه السلام راست بود یا دروغ؟ ابن هَدّاب گفت: به خدا سوگند من در همان وقت دانستم که آنچه می گوید واقع خواهد شد لکن در انکار او اصرار داشتم.

سپس امام علیه السلام روی مبارک [خود را] به سوی جاثلیق نمود و فرمود: «آیا انجیل شما از نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر نداده است.» جاثلیق گفت: اگر خبر داده بود ما او را انکار نمی کردیم. امام علیه السلام فرمود: «بگو بدانم: معنای کلمه «سکته» در سفر سوم انجیل چیست؟ جاثلیق گفت: نامی از نام های خداوند است که ما حق نداریم راز آن را بگوییم. امام علیه السلام فرمود: «اگر من بر تو ثابت کنم که آن نام محمّد صلی الله علیه و آله است و عیسی علیه السلام به او اقرار نموده و بشارت آمدن او را به بنی اسرائیل داده به او اقرار خواهی نمود؟» جاثلیق گفت:

اگر چنین کنی اقرار خواهم نمود و هرگز بر خلاف انجیل سخن نخواهم گفت امام علیه السلام فرمود: «سفر سوم انجیل که در آن نام محمّد صلی الله علیه و آله و بشارت عیسی علیه السلام راجع به

آن حضرت آمده را بگیر تا برای تو بخوانم.» جاثلیق گفت: بخوان! پس حضرت رضا علیه السلام شروع به خواندن انجیل نمود و آن سفر را خواند تا به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید. سپس فرمود: «این نام کیست؟ [یعنی کلمه سکنه]» جاثلیق گفت: خودتان بگویید. امام علیه السلام فرمود:

«من او را توصیف نمی کنم جز به آنچه در انجیل توصیف شده است. او صاحب ناقه و عصا و کسا و پیامبری امی [زاده ام القری مکه و یا درس ناخوانده] می باشد که اهل کتاب او را در تورات و انجیل یافته اند. او مردم را امر به معروف و نهی از منکر می کند و طیبات را برای آنان حلال و خبائث [و پلیدی ها] را بر آنان حرام می کند و بار سنگین و غل و زنجیر [شرک و بت پرستی] را از دوش آنان بر می دارد و آنان را به راه حق و عدل و صراط مستقیم هدایت می نماید.»

(۱) سپس فرمود: «من از تو سؤال می کنم، و تو را به حق عیسی روح الله سوگند

می دهم، آیا این صفات را در انجیل برای این پیامبر صلی الله علیه و آله یافته اید؟»

جاثلیق مدتی سر به زیر انداخت و چون دانست که اگر انکار کند به دین عیسی علیه السلام کافر خواهد شد، گفت: آری، این نشانه [ها] در انجیل موجود است و

ص: ۲۴۹

---

۱- (۱) سألتك يا جاثليق: بحق عيسى روح الله و كلمته، هل تجدون هذه الصفه في الانجيل لهذا النبي؟ فأطرق الجاثليق مليا و علم أنه إن جحد الانجيل كفر فقال: نعم هذه الصفه من الانجيل، و قد ذكر عيسى في الانجيل هذا النبي و لم يصح عند النصارى أنه صاحبكم فقال الرضا عليه السلام: أما إذا لم تكفر بجحود الانجيل و أقررت بما فيه من صفه محمد، فخذ علي ما في السفر الثاني فإني أوجدك ذكره و ذكر و صيته و ذكر ابنته فاطمه، و ذكر الحسن و الحسين.



عیسی علیه السلام او را در انجیل [به نام محمد صلی الله علیه و آله] یاد نموده اما نصارا باور ندارند که او پیامبر شما باشد.

(۱) امام علیه السلام فرمود: حال که انجیل را انکار نکردی و به صفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار نمودی سفر دوم انجیل را بگیر تا من نام او و نام وصی او و نام دختر او فاطمه و فرزندان او حسن و حسین علیهم السلام را در آن به تو نشان دهم [و بدانی که مقصود از محمد صلی الله علیه و آله همین پیامبر مسلمانان است].»

جاثلیق و رأس الجالوت چون این سخنان را شنیدند دانستند که حضرت رضا علیه السلام به تورات و انجیل آگاه است. سپس گفتند: به خدا سوگند، او یعنی حضرت رضا علیه السلام سخنانی را گفت که ما را راهی برای انکار آن نبود جز آن که تورات و انجیل و زبور را انکار کنیم. همانا موسی و عیسی در تورات و انجیل به [آمدن] پیامبر آخر الزمان به نام محمد صلی الله علیه و آله بشارت داده اند لکن نزد ما ثابت نشده است که مقصود از محمد پیامبر شما باشد. بنابراین بر ما واجب نیست که برای شما به نبوت او اقرار

ص: ۲۵۰

---

۱- (۱) فلَمَّا سَمِعَ الْجَاثِلِيُّ وَرَأْسَ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ فَقَالَا: وَاللَّهِ قَدَأْتِي بِمَا لَا يُمْكِنُنَا رُدُّهُ وَلَادْفَعُهُ إِلَّا بِجُودِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزُّبُورِ، وَلَقَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَعِيسَى جَمْعِيًّا وَلَكِنْ لَمْ يَتَقَرَّرْ عِنْدَنَا بِالصَّحِّهِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا، فَأَمَّا اسْمُهُ فَمُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَأَ لَكُمْ بِنَبْوَتِهِ، وَنَحْنُ شَاكُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ كَمَا أُوْغِرَهُ، فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مَنْ وُلِدَ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ؟ أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّذِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ مُحَمَّدٍ؟ فَأَحْجَمُوا عَنْ جَوَابِهِ، وَقَالُوا: لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَأَ لَكَ بِأَنَّهُ مُحَمَّدٌ كَمَا لَأَنَا إِنْ أَقْرَرْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَدْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرِهًا.

کنیم، زیرا شک داریم که او همان پیامبر شماس است و یا شخص دیگری است.

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «شما با [مطرح کردن] شک، خود را معذور دانستید.

حال سؤال این است که آیا قبل از آدم و بعد از او خداوند پیامبری به نام محمد مبعوث نموده است؟ و یا در یکی از کتاب های آسمانی که بر پیامبران خدا نازل شده از پیامبری به نام محمد نام برده شده است؟»

پس همگی از پاسخ دادن عاجز ماندند و گفتند: برای ما جایز نیست که اقرار کنیم که مقصود از محمد صلی الله علیه و آله پیامبر شماس است چرا که اگر به پیامبری محمد شما و وصی او و دختر او فاطمه و فرزندان او حسن و حسین اقرار کنیم شما بالاجبار ما را وارد اسلام خواهید نمود.

پس حضرت رضا علیه السلام به جاثلیق فرمود: «تو ایمان بیاور. من تو را در ذمه خدا و رسول او صلی الله علیه و آله قرار می دهم که نسبت به آنچه [از آن] می ترسی در امان باشی و هیچ آسیبی به تو نرسد.»

جاثلیق گفت: حال که مرا تأمین نمودی که آسیبی به من نخواهد رسید اقرار می کنم که این پیامبری که نام او محمد صلی الله علیه و آله است و وصی او که نامش علی علیه السلام است و

ص: ۲۵۱

---

۱- (۲) فقال الرضا عليه السلام أنت يا جاثليق آمن في ذمه الله و ذمه رسوله أنه لا يبدؤك منّا شيء تكره مماتخافه و تحذره، قال: أما إذ قد آمنتني فإنّ هذا النبيّ الذي اسمه محمد و هذا الوصيّ الذي اسمه عليّ و هذه البنت التي اسمها فاطمه، و هذان السبطان اللذان اسمهما الحسن و الحسين في التوراه و الانجيل و الزبور قال الرضا عليه السلام: فهذا الذي ذكرته في التوراه و الانجيل و الزبور من اسم هذا النبيّ و هذا الوصيّ و هذه البنت و هذين السبطين، صدق و عدل أم كذب و زور؟ قال: بل صدق و عدل، ما قال إلا الحقّ.

دختر او که نامش فاطمه علیها السلام است و دو سبط او که نامشان حسن و حسین علیهما السلام می باشد در تورات و انجیل و زبور ثبت شده اند [و تردیدی در آن نیست].

(۱) پس از آن که حضرت رضا علیه السلام از جاثلیق اقرار گرفت و او به حقانیت اسلام اقرار نمود، به رأس الجالوت فرمود: «اکنون تو به سفر معهود از زبور داوود گوش کن!» رأس الجالوت گفت: خدا شما و پدرانتان را خیر بدهد، بخوانید، (۲) پس حضرت رضا علیه السلام سفر اول زبور را خواندند تا به نام محمد و علی و

فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام رسیدند و سپس فرمودند: «تو را به حق خدا [سوگند می دهم] این نام ها در زبور موجود است؟ هراسی نداشته باش، من تو را مانند جاثلیق در ذمه و امان و عهد الهی قرار دادم که آزاری از ما نبینی.» رأس الجالوت گفت: آری، آنها با همین نام ها در زبور ذکر شده اند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو را به آن ده آیه ای که خداوند در تورات بر موسی

ص: ۲۵۲

---

۱- (۱) فَلَئِمَّا أَخَذَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِقْرَارَ الْجَاثِلِيْقِ بِذَلِكَ قَالَ لِرَأْسِ الْجَالُوْتِ: فَاسْمِعِ الْآنَ يَا رَأْسَ الْجَالُوْتِ السَّفَرَ الْفَلَانِيَّ مِنْ زَبُورِ دَاوُدَ، قَالَ: هَاتِ بَارِكِ اللّٰهُ عَلَيْكَ وَ عَلِيٌّ مِنْ وَلَدِكَ: فَتَلَا الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّفَرَ الْأَوَّلَ مِنَ الزَّبُورِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى ذِكْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتُكَ يَا رَأْسَ الْجَالُوْتِ بِحَقِّ اللّٰهِ هَذَا فِي زَبُورِ دَاوُدَ؟ وَ لَكَ مِنَ الْأَمَانِ وَ الذَّمِّ وَ الْعَهْدِ مَا قَدْ أُعْطِيْتَهُ الْجَاثِلِيْقِ، فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوْتِ: نَعَمْ هَذَا بَعِيْنَهُ فِي الزَّبُورِ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِحَقِّ الْعَشْرِ آيَاتِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللّٰهُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي التَّوْرَةِ هَلْ تَجِدُ صِفَةَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْرَةِ مَنْسُوبِينَ إِلَى الْعَدْلِ وَ الْفَضْلِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ مِنْ جِجْدِهَا كَافِرٌ بَرَّبِّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ.

بن عمران نازل نمود، سوگند می دهیم آیة محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در تورات با صفت عدالت و فضیلت یافته ای؟» رأس الجالوت گفت: آری، یافته ام و هر که توصیف آنان را در تورات انکار کند به خدا و پیامبران او کافر خواهد بود.

(۱) پس حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «اکنون بشنو تا من از تورات برای تو بخوانم». سپس شروع به خواندن تورات نمود، در حالی که رأس الجالوت از تلاوت و بیان و فصاحت و شیرینی زبان آن حضرت تعجب می کرد تا این که به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید.

(۲) رأس الجالوت گفت: آری، این نام های «احمد و الیا و بنت احمد و شبر و شبیر» به عربی همان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند.

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام آن سفر را به اتمام رساند رأس الجالوت گفت: به خدا سوگند، ای فرزند محمد صلی الله علیه و آله! اگر ریاستی که من بر جمیع یهود پیدا کرده ام

نبود به پیامبر شما ایمان می آوردم و از شما اطاعت می نمودم. سوگند به آن خدایی

ص: ۲۵۳

۱- (۱) قال له الرضا عليه السلام: فخذ الآن في سفر كذا من التوراه فأقبل الرضا عليه السلام يتلو التوراه و رأس الجالوت يتعجب من تلاوته و بيانه، و فصاحته و لسانه حتى إذا بلغ ذكر صلي الله عليه و آله محمد قال رأس الجالوت: نعم و هذا أحمد و أليا و بنت أحمد و شبر و شبير و تفسيره بالعرييه محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين، فتلا الرضا عليه السلام إلى تمامه.

۲- (۲) فقال رأس الجالوت لما فرغ من تلاوته: و الله يا ابن محمد لو لا الرئاسة التي حصلت لي جميع اليهود لا منت بأحمد و اتبعت أمرك فوالله المذی أنزل التوراه على موسى و الزبور على داود ما رأيت أقرأ للتوراه و الانجيل و الزبور منك، ولا رأيت أحسن تفسيراً و فصاحه لهذا الكتب منك.

که تورات را بر موسی و زبور را بر داوود نازل نمود، تاکنون ندیده بودم کسی تورات و انجیل و زبور را به این زیبایی و فصاحت بخواند و تفسیر کند.

(۱) پس حضرت رضا علیه السلام آن روز را تا ظهر با آنان بودند و چون وقت نماز رسید به آنان فرمودند: من نماز خود را می خوانم و برای آن وعده ای که با والی مدینه برای نوشتن پاسخ نامه مأمون کرده ام به مدینه باز می گردم و صبح فردا ان شاء الله نزد شما خواهم آمد.

محمّد بن فضل هاشمی راوی این حدیث می گوید: عبدالله بن سلیمان اذان و اقامه گفت و حضرت رضا علیه السلام جلو ایستاد و امامت نمود و قرائت خود را سبک خواند و ذکر رکوع را طولانی نمود و چون از نماز فارغ گردید به مدینه رفت و فردای آن روز به همان مجلس بازگشت.

ص: ۲۵۴

---

۱- (۱) فلم یزل الرضا علیه السلام معهم فی ذلك إلى وقت الزوال فقال لهم حين حضر وقت الزوال: أنا أصلي و أسير إلى المدینه للوعد الذي وعدت والی المدینه لیکتب جواب کتابه و أعود إلیکم بکره إنشاء الله. قال: فأذن عبدالله بن سلیمان و أقام و تقدّم الرضا علیه السلام فصلی بالناس و خفف القراؤه و رکع تمام السنه و انصرف فلما کان من الغد عاد إلى مجلسه ذلك فأتوه بجاریه رومیه فکلمها بالرومیه و الجاثلیق یسمع، و کان فهما بالرومیه، فقال الرضا علیه السلام بالرومیه: أيما أحب إلیک محمّد ام عیسی؟ فقالت: کان فیما مضی عیسی أحبّ إلیّ حین لم أکن عرفت محمّدا صلی الله علیه و آله فاما بعدان عرفت محمّدا فمحمّد الآن أحبّ الیّ من عیسی و من کلّ نبیّ فقال لها الجاثلیق: فاذا کنت دخلت فی دین محمّد فتبغضین عیسی؟ قالت: معاذ الله بل أحبّ عیسی و أوّمن به ولكنّ محمّدا أحبّ إلیّ.

(۱) پس کنیزی رومی را نزد آن حضرت آوردند و آن حضرت به زبان رومی با او سخن گفت و جاثلیق که زبان رومی می دانست گوش می داد. حضرت رضا علیه السلام به آن کنیز فرمود: «محمّد صلی الله علیه و آله را بیشتر دوست می داری یا عیسی علیه السلام را؟» کنیز گفت: قبل از آن که محمّد صلی الله علیه و آله را بشناسم عیسی علیه السلام را بیش از همه دوست می داشتم لکن اکنون

محمّد صلی الله علیه و آله را از عیسی و از هر پیامبر دیگری بیشتر دوست می دارم. جاثلیق به او گفت: چون داخل دین محمّد صلی الله علیه و آله شدی عیسی علیه السلام را دشمن می داری؟ کنیز رومی گفت: معاذالله! من عیسی علیه السلام را دوست می دارم و به او ایمان دارم لکن محمّد صلی الله علیه و آله نزد من محبوب تر است .

پس حضرت رضا علیه السلام به جاثلیق فرمود: «سخنان این کنیز و آنچه ما گفتیم و آنچه به تو پاسخ داد را برای مردم ترجمه کن.» جاثلیق همه را برای مردم ترجمه نمود و سپس گفت: ای فرزند محمّد صلی الله علیه و آله! در اینجا مردی نصرانی هست که زبان او سندی می باشد و اهل بحث و استدلال است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «او را بیاورید.»

(۲) آن گاه حضرت با زبان سندی (زنگی) با او درباره نصرانیت سخن گفت تا

ص: ۲۵۵

۱- (۲) فقال الرضا عليه السلام للجاثليق: فسّر للجماعه ما تكلمت به الجارية و ما قلت أنت لها و ما أجابتك به، فسّر لهم الجاثليق ذلك كله، ثم قال الجاثليق: يابن محمّد ههنا رجل سندی و هو نصراني صاحب احتجاج و كلام بالسندیه فقال: احضرنيه فاحضره فتكلم معه بالسندیه ثم اقبل يحاجه و ينقله من شىء الى شىء بالسندیه بالنصرانيه فسمعنا السندی يقول: ثبطى [ثبطى] ثبطله، فقال الرضا عليه السلام: قد و حد الله بالسندیه.

۲- (۱) ثم كلمه فى عيسى و مريم فلم يزل يدرجه من حال الى حال الى أن قال بالسندیه: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمّدا رسول الله، ثم رفع منطقه كانت عليه فظهر من تحتها زئار (الزئار: شىء على وسط النصرارى و اليهود) فى وسطه فقال: اقطعه أنت بيدك يا ابن رسول الله، فدعا الرضا عليه السلام بسكين فقطعه، ثم قال لمحمد بن الفضل الهاشمي: خذ السندی الى الحمّام و طهره، واكسه و عياله و احملهم جميعا الى المدينه. فلما فرغ من مخاطبه القوم، قال: قد صحّ عندكم صدق ما كان محمّد بن الفضل يلقى عليكم عنى؟ قالوا: نعم، و الله لقد بان لنا منك فوق ذلك أضعافا مضاعفه، و قد ذكر لنا محمّد بن الفضل أنك تحمل الى خراسان؟ فقال: صدق محمّد إلا أنّى احمل مكرّما معظما مبيّجلاً.

این که آن شخص گفت: «ثَبْطَى [ثَبْطَى] ثَبْطَلَه» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «او به زبان سندی به یگانگی خداوند شهادت داد.» سپس امام علیه السلام درباره عیسی و مریم علیه السلام با او سخن گفت و سخنانی بین آنان مبادله شد

تا این که آن مرد سندی به زبان خود گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّدا رسول الله» و سپس کمر بند خود را باز نمود و زَنّار (علامت نصرانیت) خود را به آن حضرت داد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما این زَنّار را با دست خود بشکنید. حضرت رضا کاردی طلب نمود و آن را شکست و به محمّد بن فضل هاشمی فرمود: «این سندی را به حمام ببر و پاک کن و به او و عیال او لباس [مناسب با اسلام] بپوشان و همه آنان را به مدینه بفرست.»

(۱) محمّد بن فضل هاشمی می گوید: چون سخنان امام علیه السلام با مردم به پایان رسید،

ص: ۲۵۶

---

۱- (۲) قال محمّد بن الفضل: فشهد له الجماعة بالامامه، و بات عندنا تلك الليله فلما أصبح ودّع الجماعة و أوصاني بما أريد و مضى، و تبعته حتّى اذا صرنا فى وسط القرية عدل الطريق فصّلى اربع ركعات ثمّ قال: يا محمّد انصرف فى حفظ الله غمض طرفك فغمضته ثمّ قال: افتح عينيك ففتحتهما فاذا أنا على باب منزلى بالبصره و لم أرى الرضا عليه السلام قال: و حملت السندىّ و عياله الى المدينه فى قت الموسم.

به آنان فرمود: «آیا بر شما ثابت شد که سخنان محمّد بن فضل هاشمی از ناحیه من بوده است؟» مردم گفتند: آری، به خدا سوگند، بالاتر از آن نیز برای ما ثابت گردید، [لکن] محمّد بن فضل گفته است که می خواهند شما را به خراسان ببرند؟ امام علیه السلام فرمود: «او راست گفته است لکن مرا با احترام خواهند برد.»

(۱) محمّد بن فضل هاشمی [در پایان] می گوید پس از سخنان حضرت رضا علیه السلام همه اهل مجلس به امامت آن حضرت شهادت دادند و حضرت رضا علیه السلام آن شب را نزد ما ماند و چون صبح شد با شیعیان خود وداع نمود و سفارشات لازم را به من فرمود و به طرف مدینه حرکت کرد. من نیز همراه آن حضرت رفتم تا به وسط قریه رسیدیم پس آن حضرت به کناری رفتند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس به من فرمودند:

ص: ۲۵۷

---

۱- (۱) قال محمّد بن الفضل: كان فيما أوصاني به الرضا عليه السلام في وقت منصرفه من البصره أن قال لي: صر الى الكوفه فاجمع الشيعه هناك و أعلمهم أنّي قادم عليهم و أمرني أن أنزل في دار حفص بن عمير اليشكريّ فصرت الى الكوفه فأعلمت الشيعه أنّ الرضا عليه السلام قادم عليكم فأنا يوما عند نصرين مزاحم اذ مرّ بي سّلام خادم الرضا فعلمت أنّ الرضا عليه السلام قد قدم، فبادرت الى دار حفص بن عمير فاذا هو في الدار فسلمت عليه ثمّ قال لي: احتشد من طعام تصلحه للشيعه، فقلت: قد احتشددت و فرغت ممّا يحتاج اليه، فقال: الحمد لله على توفيقك.



«ای محمد بن فضل! چشمان خود را ببند و در پناه خداوند باز گرد.» و چون من چشمان خود را بستم فرمود: «چشمان خود را باز کن.» و چون باز کردم خود را جلوی خانه خود در بصره دیدم و دیگر آن حضرت را ندیدم. پس طبق دستور او آن مرد سندی و عیال او را در موسم حج به مدینه بردم.

محمد بن فضل هاشمی می گوید: از سفارشاتى که امام علیه السلام در بازگشت خود از

بصره به من فرمود این بود که فرمود: «باید به کوفه بروی و شیعیان ما را جمع کنی و به آنان اطلاع دهی که من بر آنان وارد خواهم شد.» و فرمود: «در کوفه به خانه حفص بن عمیر وارد می شوم.» محمد بن فضل می گوید: من به کوفه رفتم و به شیعیان خبر دادم که حضرت رضا علیه السلام بر شما وارد خواهد شد. سپس می گوید:

روزی در کوفه نزد نصر بن مزاحم بودم که ناگهان سلام، خادم حضرت رضا علیه السلام را دیدم و دانستم که آن حضرت وارد کوفه شده است پس به خانه حفص بن عمیر رفتم و آن حضرت را ملاقات نمودم. امام علیه السلام فرمود: غذایی برای شیعیان فراهم کن. گفتم: تمام وسایل فراهم کرده ام. فرمود: «خدا را بر توفیقی که به تو داده است ستایش می کنم.»

(۱) سپس گوید: هنگامی که شیعیان جمع شدند و از آن طعام خوردند، امام علیه السلام به

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱) فجمعنا الشیعه، فلما أكلوا قال: یا محمد انظر من بالكوفه من المتكلمين و العلماء فأحضرهم، فأحضرناهم، فقال لهم الرضا علیه السلام: انى ارید أن أجعل لكم حظًا من نفسى كما جعلت لاهل البصره، و أنّ الله قد أعلمنى كلّ كتاب أنزله ثمّ أقبل على جاثليق، و كان معروفًا بالجدل و العلم و الانجيل فقال: یا جاثليق هل تعرف لعيسى صحيفه فيها خمسہ أسماء يعلّقها فى عنقه، اذا كان بالمغرب فأراد المشرق فتحها فأقسم على الله باسم واحد من خمسہ الاسماء أن تنطوى له الارض فيصير من المغرب الى المشرق، و من المشرق الى المغرب فى لحظه؟ فقال الجاثليق: لا علم لى بها و أمّا الاسماء الخمسه فقد كانت معه يسأل الله بها أو بواحد منها يعطيه الله جميع ما يسأله قال: الله أكبر اذا لم تنكر الاسماء فأما الصحيفه فلا يضرّ أقررت بها أم أنكرتها اشهدوا على قوله.

من فرمود: هر کدام از علما و متکلمین را که در کوفه هستند حاضر کن.» من نیز علما و متکلمین کوفه را جمع نمودم و امام علیه السلام روبه آنان کرد و فرمود: «من می خواهم شما از من بهره مند شوید، همان گونه که اهل بصره بهره مند شدند. همانا خداوند علم همه کتاب های آسمانی را به من تعلیم نموده است.» سپس روی مبارک خود را به جاثلیق نصرانی که به جدل و آگاهی به انجیل معروف بود نمود.

و فرمود: «ای جاثلیق! آیا اطلاع داری که عیسی علیه السلام صحیفه ای داشت که در آن اسم پنج نفر نوشته شده بود و آن را به گردن خود می آویخت؟ و چون می خواست از مشرق به مغرب و یا از مغرب به مشرق برود آن را باز می نمود و خدا را به یکی از

آنان قسم می داد و زمین برای او درهم می پیچید و در یک لحظه از مشرق به مغرب حرکت می نمود؟!»

جاثلیق گفت: اطلاعی از آن صحیفه ندارم اما آن نام های پنج گانه همراه او بوده و خدا را به واسطه آنها و یا یکی از آنها می خوانده و خداوند تمام خواسته او را عطا می فرموده است. امام علیه السلام فرمود: «اللّه اکبر، که منکر آن اسماء و نام ها نیستی؛ خواه به صحیفه اقرار کنی یا نکنی.» سپس فرمود: «آگاه باشید که او به آن اعتراف نمود.»

(۱) آن گاه فرمود: «ای مردم! آیا با انصاف ترین مردم کسانی نیستند که در نزاع و مخاصمه با طرف خود دلیلی از آیین و کتاب و پیامبر و شریعت خود او اقامه می کنند؟» [مردم] گفتند: آری، چنین است. امام علیه السلام فرمود: «پس بدانید امامت هیچ امامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست جز کسی که چون کار امت به او واگذار می شود به همان سیره و سنتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن بوده عمل کند، و صلاحیت امامت ندارد جز کسی که بتواند با امت های دیگر (یعنی اهل کتاب و ملل دیگر) در مسأله امامت با براهین قاطع سخن بگوید.»

رأس الجالوت گفت: برهان قاطع امامت و رهبری الهی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: [آن برهان این است که امام] باید به کتب آسمانی مانند تورات و انجیل و زبور و قرآن عالم باشد تا بتواند برای اهل تورات به وسیله تورات و برای اهل انجیل به وسیله انجیل و برای اهل قرآن به وسیله قرآن استدلال نماید، و باید عارف به جمیع لغات و زبان ها باشد تا با هر قومی به لغت و زبان خودشان سخن بگوید، و

ص: ۲۶۰

---

۱- (۱) ثم قال: يا معاشر الناس أليس أنصف الناس من حاجَّ خصمه بمثلته و بكتابه و بنبيته و شريعته؟ قالوا: نعم، قال الرضا عليه السلام: فاعلموا أنه ليس بامام بعد محمّد إلا من قام بما قام به محمّد حين يفضى الامر اليه، و لا يصلح للامامه إلا من حاجَّ الامم بالبراهين للامامه، فقال رأس الجالوت: و ما هذا الدليل على الامام؟ قال: أن يكون عالما بالتوراه و الانجيل و الزبور و القرآن الحكيم، فيحاجُّ اهل التوراه بتوراتهم و اهل الانجيل بانجيلهم، و اهل القرآن بقرآنهم، و أن يكون عالما بجميع اللغات حتى لا يخفى عليه لسان واحد فيحاجُّ كل قوم بلغتهم ثم يكون مع هذه الخصال تقيا نقيًا من كل دنس طاهرا من كل عيب، عادلاً منصفًا حكيمًا رؤفا رحيمًا غفورا عطوفا صادقًا مشفقًا بارًا أمينًا مأمونا راتقا فاتقا.

بعد از همه اینها باید (معصوم) یعنی با تقوا باشد و از هر آلودگی و عیبی پاک و عادل

و منصف و حکیم و رؤوف و مهربان و اهل محبت و راستگو و خیر خواه و اهل احسان و امین و مأمون و دارای قدرت و توان و اصلاح امور مردم باشد.»

(۱) در این هنگام نصر بن مزاحم برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره جعفر بن محمد یعنی امام صادق علیه السلام چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «چه بگویم درباره امامی که امت محمد صلی الله علیه و آله همگی شهادت داده اند که او اعلم و دانشمندترین اهل زمان خود بوده است؟» نصر بن مزاحم گفت: درباره موسی بن جعفر علیه السلام چه می گوید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «همان که درباره پدر او گفتم.»

نصر بن مزاحم گفت: مردم درباره [امامت] موسی بن جعفر علیه السلام متحیر مانده اند؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «موسی بن جعفر علیه السلام در زمان خود با هر قومی با زبان خود آنان سخن می گفت؛ او با اهل خراسان به زبان دری و با اهل روم به زبان رومی و با اهل عجم به زبان عجمی سخن می گفت و چون از اطراف و آفاق علمای یهود و نصاری بر او وارد می شدند با آنان به زبان و کتاب خودشان سخن می فرمود و آنان را محکوم می کرد و چون عمر او تمام شد و وقت وفات او رسید نامه ای

ص: ۲۶۱

---

۱- (۱) فقام الیه نصر بن مزاحم فقال: یا ابن رسول الله ما تقول فی جعفر بن محمد؟ قال: ما أقول فی امام شهدت امه محمد قاطبه بأنه كان أعلم أهل زمانه، قال: فما تقول فی موسی بن جعفر؟ قال: كان مثله، قال: فانّ الناس قد تحيروا فی أمره قال: انّ موسی بن جعفر عمّ برهه من الزمان یکلم الأنباط بلسانهم و یکلم اهل خراسان بالدریه و اهل روم بالرومیة و یکلم العجم بالسنتهم، و كان یرد علیه من الآفاق علماء اليهود و النصاری، فیحاجّهم بکتبهم و ألسنتهم.

توسط یکی از غلامان او به من رسید که در آن نوشته بود:

(۱) ای فرزند عزیز من! [بدان که] مدت من تمام شده و وقت وفات من فرا رسیده و تو جانشین پدر خود خواهی بود [چنان که] رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وقت وفات و رحلتش فرا رسید علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و او را وصی خود قرار داد و صحیفه ای که نام های پیامبران و اوصیای آنان در آن بود به او داد و سپس فرمود: یا

علی! نزد من بیا! و چون علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت پارچه ای بر سر او انداخت و فرمود: زبان خود را خارج کن و چون علی علیه السلام زبان خود را خارج نمود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مهر خود را بر زبان او زد.

(۲) و سپس فرمود: یا علی! زبان من را در دهان خود گذار و آن را بمک و آنچه از من در دهان خود می یابی ببلع و علی علیه السلام چنین کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خداوند آنچه را به من فهمانده بود به تو فهماند و به آنچه مرا بصیرت و

ص: ۲۶۲

---

۱- (۲) فلما نفدت مدته، و كان وقت وفاته أتاني مولى برسالته يقول: يا بنى إنَّ الاجل قد نفذ، و المده قد انقضت، و أنت وصيُّ أبيك فإنَّ رسول الله صلی الله علیه و آله لما كان وقت وفاته دعا عليًا و أوصاه و دفع اليه الصحيفه التي كان فيها الاسماء التي خصَّ الله بها الانبياء و الاوصياء ثم قال:

۲- (۱) يا عليُّ ادن مني فغطى رسول الله صلی الله علیه و آله رأس علي عليه السلام بملاءه ثم قال له: أخرج لسانك فأخرجه فختمه بخاتمه، ثم قال: يا عليُّ اجعل لسانى فى فيك، فمضه و ابلع عني كلَّ ما تجد فى فيك ففعل عليُّ ذلك فقال له: إنَّ الله قد فهمك ما فهمنى و بصيرك ما بصيرنى و أعطاك من العلم ما أعطانى، إلاَّ النبوه، فإنه لا نبىَّ بعدى ثمَّ كذلك امام بعد امام، فلما مضى موسى علمت كلَّ لسان و كلَّ كتاب. (البحار ج ۴۹/۷۳ الخرائج ص ۲۰۴) (۱) ورده عليه السلام بنيشابور و حديثه المعروف بسلسله الذهب

بینایی داده بود به تو نیز عطا نمود و آنچه از علم و دانش به من عطا کرده بود به تو نیز عطا نمود جز نبوت و پیامبری که بعد از من پیامبری نخواهد بود. و هر امامی نیز نسبت به امام بعد از خود چنین کرد و چون پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رحلت نمود من به هر زبان و به هر کتاب آسمانی دانا شدم.

### **ورود امام علیه السلام به نیشابور و حدیث سلسله الذهب**

(۲)۱- علامه مجلسی در بحار، از کتاب امالی، با سند خود، از ابوالصلت هروی نقل نموده که گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد من خدمت ایشان بودم. پس علمای نیشابور به استقبال آن حضرت آمدند در حالی که او بر استر شهبای خود سوار بود و چون به مربعه نیشابور رسید علمای آن دیار افسر مرکب او را گرفتند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت سخنی از آنان

برای ما بگو. پس امام علیه السلام سر مبارک خود را از هودج بیرون نمود و فرمود:

ص: ۲۶۳

(۱) «پدرم موسی بن جعفر، از پدر خود جعفر بن محمد، و او از پدر خود محمد بن علی، و او از پدر خود علی بن الحسین، و او از پدر خود حسین بن علی، آقای جوانان اهل بهشت، و او از پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که فرمود: روح الامین جبرئیل از طرف پروردگام به من خیر داد که ذات مقدس حق جلّ و جله فرمود: همانا من خدایی هستم که خدایی جز من نیست. ای بندگان من! مرا عبادت کنید و هر کس مرا با اعتقاد به لاله الا الله همراه با اخلاص ملاقا نماید داخل در حصن من [یعنی قلعه امن من] خواهد شد و هر کس داخل حصن من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.»

اهل نیشابور گفتند: ای فرزند رسول خدا! اخلاص در لاله الا الله چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و پذیرفتن ولایت اهل بیت او علیهم السلام.»

۲- در همان کتاب، از اسحاق بن راهویه نقل شده که گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور گردید و خواست که از آنجا به نزد مأمون برود اهل حدیث نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! از میان ما

ص: ۲۶۴

---

۱- (۱) «حدّثنی اَبی موسی بن جعفر، عن اَبیه جعفر بن محمد عن اَبیه محمد بن علی، عن اَبیه علی بن الحسین، عن اَبیه الحسین سیّد شباب اهل الجنّه، عن امیرالمؤمنین علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: أخبرنی جبرئیل الرُّوح الامین عن الله تقدّست اَسماؤه و جلّ وجهه: انّی انا الله لا اله الاّ انا و حدی، عبادی فاعبدونی و لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لا اله الاّ الله مخلصا بها انّه قد دخل حصنی و من دخل حصنی اُمن من عذابی، قالوا یا بن رسول الله و ما اخلاص الشهاده لله؟ قال علیه السلام: طاعه الله و طاعه رسول الله و ولایه اهل بیته علیهم السلام. (البحار ج ۴۹/۱۲۰)

می روی و حدیثی نمی فرمایی که از شما استفاده کنیم؟

پس امام علیه السلام در حالی که در کجاوه نشسته بود سر مبارک خود را بیرون آورد و فرمود: «شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد، و او فرمود: شنیدم از پدرم محمد بن علی، و او فرمود: شنیدم از پدرم علی بن الحسین، و او فرمود: شنیدم از پدرم حسین بن علی، و او فرمود: شنیدم از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، و او فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و او فرمود: شنیدم از

جبرئیل علیه السلام، و او فرمود: شنیدم از خدای عزوجل که فرمود: لا اله الا الله حصن [و قلعه امن] است، هر کس داخل آن شود از عذاب من ایمن خواهد بود.» و چون مرکب آن حضرت حرکت نمود باز ما را صدا زد و فرمود: «آنچه گفتم شروطی دارد و من یکی از آن شروط هستم.» یعنی توحید مشروط به پذیرفتن ولایت و امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

### برکات و معجزات حضرت رضا علیه السلام در نیشابور

(۱) ۱- مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون و علامه مجلسی علیه

ص: ۲۶۵

۱- (۱) برکاته و معجزاته علیه السلام فی نیشابور ۱- و فیه عن العیون: أبووسع محمد بن أحمد بن محمد بن اسحاق النیشابوری قال: سمعت جدتی خدیجه بنت حمدان بن پسنده قالت: لما دخل الرضا علیه السلام نیشابور نزل محلّه الغربی ناحیه تعرف «بلاش آباد» فی دارجدتی پسنده و ائما سمی پسنده لأن الرضا علیه السلام ارتضاه من بین الناس، و پسنده هی کلمه فارسیه معناها مرضی فلما نزل علیه السلام دارنا زرع لوزه فی جانب من جوانب الدار، فنبتت و صارت شجره و اثمرت فی سنه، فعلم الناس بذلك فکانوا یستشفون بلوز تلک الشجره، فمن أصابته علّه تبرکک بالتناول من ذلك اللوز، مستشفیا به فعوفی و من أصابه رمد جعل ذلك اللوز علی عینه فعوفی، و کانت الحامل اذا عسر علیها ولادتها تناولت من ذلك اللوز فتخفّ علیها الولاده، و تضع من ساعتها.



الرحمه در بحار از عیون، از محمّد بن اسحاق نیشابوری نقل نموده که گوید: شنیدم از جدّه خود، خدیجه بنت حمدان بن پسند، که گفت: چون حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور گردید در ناحیه غربی معروف به «بلاش آباد» به خانه جدّه من پسند نزول نمود و جدّه من را به این سبب پسند می گفتند که حضرت رضا علیه السلام او را از بین مردم پسند نموده بود و در خانه او فرود آمده بود.

(۱) پس آن حضرت به خانه ما وارد شد و در کنار خانه درخت بادامی را غرس نمود و آن بادام در همان سال روید و درختی شد و بادام آن به ثمر رسید و چون مردم اطلاع یافتند به آن استشفای می نمودند و کسانی که مبتلا به دردی بودند با

خوردن آن شفا می یافتند و هر کس درد چشم بر او عارض می شد بادام آن را به چشم خود می مالید و شفا می یافت و زن های باردار چون زایمان بر آنان سخت می شد از آن بادام تناول می کردند و به راحتی زایمان می نمودند و چون یکی از چهار پایان قولنج پیدا می نمود شاخه ای از آن درخت را بر شکم او می کشیدند و راحت

ص: ۲۶۶

---

۱- (۲) و كان اذا أخذ دابّه من الدّوابّ القولنج أخذ من قضبان تلك الشجرة فامرّ علی بطنها، فتعافی، و یذهب عنها ریح القولنج ببرکه الرضا علیه السلام فمضت الايام علی تلك الشجرة و یبست فجاء جدی حمدان و قطع أغصانها فعمی و جاء ابن لحمدان یقال له: أبو عمرو، فقطع تلك الشجرة من وجه الارض فذهب ماله کلّه بیاب فارس، و كان مبلغه سبعین ألف درهم الی ثمانین ألف درهم، و لم یبق له شیء.

می شد و به برکت حضرت رضا علیه السلام باد قولنج از او برطرف می گردید.

(۱) این درخت مدت ها به این وضعیت بود تا این که خشکید و چون جدّ من حمدان آمد و شاخه های آن را برید کور شد و چون فرزند او ابوعمرو اصل آن درخت را قطع نمود مال او در منطقه فارس که به هفتاد تا هشتاد هزار درهم می رسید از بین رفت و چیزی از آن نماند و فرزندان این ابوعمرو که کاتب محمّد بن ابراهیم سمجور بودند و یکی را ابوالقاسم و دیگری را ابوصادق می گفتند. آنان چون خواستند آن خانه را تجدید بنا کنند بیست هزار درهم خرج کردند و باقی مانده آن درخت را از ریشه در آوردند و نمی دانستند در اثر این کار حادثه تلخی برای آنان رخ می دهد.

پس یکی از آنان مأمور رسیدگی به ضیاع امیر خراسان شد و پس [از مدتی] او را در محملی گذاردند و به نیشابور باز گرداندند در حالی که پای راست او سیاه شده بود و چون آن را قطع کردند پس از یک ماه از دنیا رفت.

(۲) و اما آن دیگری که برادر بزرگ تر بود و در نیشابور کاتب سلطان بود. روزی

ص: ۲۶۷

۱- (۱) و کان لابی عمرو هذا ابان کاتبان و کانا یکتبان لابی الحسن محمّد بن ابراهیم سمجور یقال لاحدهما أبو القاسم و للآخر أبو صادق، فأرادا عماره تلك الدار و أنفقا علیها عشرين ألف درهم، و قلعا الباقي من أصل تلك الشجرة، و هما لا یعلمان ما یتولّد علیهما من ذلك، فولّی أحدهما ضیاعا لامیر خراسان، فردّ الی نیشابور فی محمل قد اسودّت رجله الیمنی فشرحت رجله، فمات من تلك العله بعد شهر. و أمّیا الاخر و هو الاکبر فأنّه کان فی دیوان السلطان بنشابور یکتب کتابا و علی رأسه قوم من الکتّاب و قوف، فقال واحد منهم: دفع الله عين السوء عن کاتب هذا الخطّ فارتعشت یده من ساعتہ، و سقط القلم من یدہ، و خرجت بیده بثره و رجع الی منزله، فدخل الیه أبو العباس الکتّاب مع جماعه فقالوا له:

۲- (۲) هذا الذي أصابك من الحراره، فيجب أن تفتصد فافتصد ذلك اليوم، فعادوا الیه من الغد و قالوا له: يجب أن تفتصد اليوم أيضا ففعل فاسودّت یدہ فشرحت، و مات من ذلك و کان موتهما جميعا فی أقلّ من سنه. (عیون الاخبار ج ۲/۱۳۲ البحار ج ۴۹/۱۲۱) بیان: قال الفيروز آبادی: شرح کمنع کشف و قطع، و الشرحه القطعه من اللحم.

مشغول کتابت بود و چند نفر از کتاب بالای سر او ایستاده بودند. یکی از آنان گفت: خدا چشم بد را از نویسنده این خط دور کند. [همین که او این سخن را گفت] دست او لرزش پیدا کرد و قلم از دستش افتاد و دملی در دستش پیدا شد و به منزل خود بازگشت.

سپس ابوالعباس کاتب همراه عده ای نزد او آمدند و گفتند: این مربوط به حرارت است و باید امروز فصد بکنی (رگ بزنی) و او در آن روز فصد نمود. باز فردای آن روز آمدند و گفتند: باز باید فصد بکنی و چون روز بعد فصد نمود دست او سیاه شد و آن را قطع نمودند و از دنیا رفت و مرگ آن دو در کمتر از یکسال رخ داد.

۲- و در همان کتاب از امالی صدوق نقل شده که اسحاق بن راهویه گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به نیشابور رسید و از آن جا خواست به طرف مأمون در خراسان برود علمای حدیث نزد او گرد آمدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! می خواهی از دیار ما خارج شوی و سخنی نگویی که ما از شما استفاده کنیم؟

پس حضرت رضا علیه السلام همچنان که در عماری و هودج نشسته بود سر مبارک

خود را بیرون آورد و فرمود: «از پدرم موسی بن جعفر شنیدم، و او از پدر خود جعفر بن محمد، و او از پدر خود محمد بن علی، و او از پدر خود علی بن الحسین، و او از پدر خود حسین بن علی، و او از پدر خود علی بن ابی طالب، و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و او از جبرئیل، و او از خدای عزوجل شنید که فرمود: «لا اله الا الله قلعه حصن و امان من است [از آتش دوزخ] و هر کس داخل آن شود از عذاب من ایمن خواهد بود.»

و چون مرکب آن حضرت حرکت نمود باز ما را صدا زد و فرمود: «آنچه گفتم شرایطی دراد و من یکی از آن شرایط هستم.»

مؤلف گوید: مقصود امام علیه السلام این بوده که توحید بدون پذیرفتن ولایت و امامت امامان و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نخواهد بود و امام علیه السلام با روشن

کردن این مسأله برای مردم، حاکمیت مأمون و سیاست او را نیز محکوم و نفاق او را بر ملا ساختند.

(۱) ۳- در همان کتاب، مرحوم صدوق علیه الرحمه می فرماید: حضرت رضا علیه السلام

ص: ۲۶۹

۱- (۱) ۲- و فيه عن الامالی: ابن المتوكل، عن علي، عن أبيه، عن يوسف بن عقيل، عن اسحاق بن راهويه قال: لَمَّا وافى أبو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور و أراد أن يرحل منها الى المأمون، اجتمع اليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله ترحل عنا و لا تحدّثنا بحديث فنستفيده منك؟ و قد كان قعد في العماريه، فأطلع رأسه و قال: سمعت أبي موسى بن جعفر يقول: سمعت أبي جعفر بن محمد يقول: سمعت أبي محمد بن علي يقول: سمعت أبي علي بن الحسين يقول: سمعت أبي الحسين بن علي يقول: سمعت أبي امير المؤمنين عليهم السلام يقول: سمعت رسول الله صلي الله عليه و آله يقول: سمعت جبرئيل عليه السلام يقول: سمعت الله جلّ و عزّ يقول: لا اله الا الله حصني، فمن دخل حصني أمن [من] عذابي، فلَمَّا مرّت الراحله نادانا: بشروطها و أنا من شروطها. (البحار ج ۴۹/۱۲۳) ۳- و فيه عن العيون: يقال: إنّ الرضا عليه السلام لَمَّا دخل نيسابور نزل في محلّه يقال له: الفرويني فيها حمّام و هو الحمّام المعروف اليوم بحمّام الرضا عليه السلام، و كانت هناك عين قد قلّ ماؤها، فأقام عليها من أخرج ماءها حتّى توفّر و كثر، و اتّخذ خارج الدّرب حوضا ينزل اليه بالمراقى الى هذه العين فدخله الرضا عليه السلام و اغتسل فيه ثمّ خرج منه فضّلى على ظهره و الناس يتتابون (في النسخ يتتابون، هو تصحيف. و الانتياب: الاتيان مرّه بعد اخرى و التناوب: اتيان هذا ثمّ اتيان ذاك) ذلك الحوض، و يغتسلون فيه و يشربون منه التماسا للبركه، و يصلّون على ظهره و يدعون الله عزوجلّ في حوائجهم، فتقضى لهم، و هي العين المعروفه بعين كهلائن يقصدها الناس الى يومنا هذا. (البحار ج ۴۹/۱۲۳ عن العيون ج ۱۳۵)

هنگامی که وارد نیشابور شد در محله ای به نام «فروینی» نزول نمود و در آن محله حمامی هست که امروز معروف به حمام رضا علیه السلام می باشد و در نزدیکی آن حمام چشمه ای بود کم آب پس حضرت رضا علیه السلام دستور دادند عده ای آب آن چشمه را بیرون آوردند تا این که آب فراوانی پیدا نمود. پس در کنار آن حوضی ساختند که با نردبان با آن چشمه ارتباط پیدا می کرد. سپس از آب آن چشمه حوض را پر کردند و حضرت رضا علیه السلام در آن غسل نمودند و چون فارغ شدند بر روی آن نماز خواندند و مردم به نوبت وارد این حوض می شدند و در آن غسل می کردند و از آب آن برای برکت می خوردند و بالای آن نماز می خواندند و دعا می کردند و دعای آنان مستجاب می شد و آن چشمه الآن معروف به چشمه «کهلان» است که تا امروز مردم

از برکات آن استفاده می کنند.

## برکات امام علیه السلام در مسیر نیشابور به خراسان

(۱) ۱- علامه مجلسی در بحار، از عیون، از ابوالصلت هروی نقل نموده که گوید: چون حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به سوی خراسان حرکت کردند و نزدیک قریه حمراء رسیدند به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! وقت ظهر رسیده است، آیا نماز نمی خوانید؟

پس آن حضرت پیاده شدند و فرمودند: «برایم آب بیاورید.» گفته شد: آب همراه ما نیست. امام علیه السلام با دست مبارک زمین را گود نمودند و آب از آن جوشید و آن حضرت و همراهان از آن وضو گرفتند و اثر آن تا کنون باقی است.

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱) خروج علیه السلام من نیشابور الی طوس و منها الی مرو ۱- البحار عن العیون: تمیم القرشی، عن أبیه، عن أحمد الانصاری، عن الهروی قال: لما خرج الرضا علی بن موسی علیه السلام من نیشابور الی المأمون فبلغ قرب القریه الحمراء قیل له: یابن رسول الله قد زالت الشمس أفلا تصلی فنزل علیه السلام فقال: ائتونی بماء فقیل: ما معنا ماء فبحث علیه السلام بیده الارض فنبع من الماء ما توضع به هوومن معه و أثره باق الی الیوم، فلما دخل سناباد أسند الی الجبل الذی ینحت منه القدور فقال: اللهم انفع به و بارک فیما یجعل و فیما ینحت منه ثم أمر علیه السلام فنحت له قدور من الجبل، و قال: لا یطبخ ما آکله الا فیها، و کان علیه السلام خفیف الاکل، قلیل الطعم، فاهتدی الناس الیه من ذلک الیوم و ظهرت برکه دعائه علیه السلام فیہ.

سپس گوید: و چون به سناباد رسیدند پشت مبارک خود را به آن کوهی که الان از سنگ آن ظروف سنگی تهیه می کنند دادند و فرمودند: «خدایا، این کوه را سودمند گردان و در آنچه از آن ساخته می شود برکت قرار ده.» سپس دستور دادند ظرف هایی از آن کوه تراشیدند و فرمودند: «غذای مرا جز در این ظرف ها طبخ نکنند.» راوی این حدیث می گوید: آن حضرت غذای کم و سبک میل می کرد و از آن زمان تاکنون به برکت دعای امام علیه السلام مردم از آن کوه ظرف هایی تهیه می کنند و برکت دعای آن حضرت در آنها ظاهر است.

(۱) ابوالصلت هروی می گوید: سپس امام علیه السلام داخل خانه حمید بن قحطبه طائی

شدند و چون به قبه هارونیه وارد گردیدند با دست مبارک در کنار قبر هارون خطی کشیدند و فرمودند: «این محل قبر من است و من در آن مدفون خواهم شد و زود باشد که خداوند این مکان را محل رفت و آمد شیعیان و دوستان من قرار دهد.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، احدی از شیعیان و دوستان من در اینجا مرا زیارت نمی کند و بر من سلام نمی دهد جز آن که مغفرت و رحمت الهی به وسیله شفاعت ما اهل بیت برای او واجب خواهد شد.»

ص: ۲۷۲

---

۱- (۲) ثم دخل دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبه التي فيها قبر هارون الرشيد ثم خط بيده الى جانبه ثم قال: هذه تربتي، و فيها ادفن، و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي و اهل محبتي، و الله ما يزورني منهم زائر و لا يسلم علي منهم مسلم، الا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا اهل البيت. ثم استقبل القبلة و صلى ركعات و دعا بدعوات فلما فرغ سجد سجده طال مكثه فأحصيت له فيها خمسمائه تسبيحه ثم انصرف. (العيون ج ۲/۱۳۶ البحار ج ۴۹/۱۲۵).

سپس امام علیه السلام در آن محل رو به قبله ایستاد و نماز و دعا خواند و چون فارغ شد به سجده رفت و سجده او طولانی گردید و من از آن حضرت پانصد ذکر تسبیح شنیدم تا از سجده فارغ شد.

(۱) ۲- در همان کتاب، از احمد بن عبید نقل شده که گوید: از جدّه خود شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون علی بن موسی علیهما السلام در ایام خلافت مأمون به نیشابور وارد شد من در آن ایام آماده خدمت آن حضرت و انجام امور او شدم و چون به طرف مرو و خراسان حرکت نمود او را تا سرخس مشایعت نمودم و چون از سرخس خارج گردید باز من او را مشایعت نمودم و چون به اندازه مرحله ای از سرخس گذشت سر مبارک خود را از محمل خارج نمود و فرمود: «به سلامت به محل خود باز گرد، همانا من برای امر واجبی حرکت نموده ام و نیاز به مشایعت ندارم.»

(۲) احمد بن عبید می گوید: عرض کردم: شما را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و

ص: ۲۷۳

۱- (۱) ۲- و فیہ عن العیون: أبونصر أحمد بن الحسین بن أحمد بن عبید الضبی، عن أیبه قال: سمعت جدّتی یقول: سمعت أبی یقول: لَمّا قدم علی بن موسی الرضا بنیشابور آیام المأمون قمت فی حوائجه و التصرف فی أمره مادام بها، فلَمّا خرج الی مرو شیعتہ الی سرخس، فلَمّا خرج من سرخس أردت أن اشیعہ الی مرو، فلَمّا سار مرحله أخرج رأسه من العماریه و قال لی: یا ابا عبد الله انصرف راشدا فقد قمت بالواجب و لیس للتشیع غایه.

۲- (۱) قال قلت: بحق المصطفی و المرتضی و الزهراء لَمّا حدّثتی بحدیث تشفیّنی به حتّی أرجع فقال: تسألنی الحدیث، و قد اخرجت من جوار رسول الله صلی الله علیه و آله لا أدری الی ما یصیر امری، قال قلت: بحق المصطفی و المرتضی و الزهراء لَمّا حدّثتی بحدیث تشفیّنی به حتّی أرجع، فقال: حدّثنی أبی عن جدّی أنه سمع أباه یذکر أنه سمع أباه یقول: سمعت أبی علی بن أبی طالب علیه السلام یذکر أنه سمع النبی صلی الله علیه و آله یقول: قال الله عزّوجلّ: لا اله الا الله اسمی، من قاله مخلصا من قلبه دخل حصنی و من دخل حصنی أمن عذابی. قال الصدوق رحمه الله: الاخلاص أن یحجزه هذا القول عمّا حرّم الله عزّوجلّ. (العیون ج ۲/۱۳۷ البحار ج ۴۹/۱۲۶)



امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا [سوگند می دهم]، برای من حدیثی بیان کنید تا دل من شفا یابد و باز گردم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «از من حدیث می خواهی در حالی که مرا از جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون برده اند و نمی دانم امر من به کجا خواهد انجامید؟!» احمد بن عیبید می گوید: عرض کردم: شما را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیه السلام [سوگند می دهم]، حدیثی برای من بخوانید که قلب من شفا یابد و باز گردم. پس امام علیه السلام فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانم، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نمود و آن حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خداوند عزوجل فرمود: لا اله الا الله نام من است، هر کس [آن را] از روی اخلاص و قلب خود بگوید داخل در حصن من شده است و هر کس در حصن من داخل شود از عذاب من ایمن خواهند بود.» مرحوم صدوق در پایان این حدیث می گوید: اخلاص آن این است که «لا اله الا الله» او را از محرمات الهی باز دارد.

متن دیگری از حدیث سلسله الذهب (۱) در کتاب بحار، از کشف الغمّه، از محمّد بن ابی سعید نقل شده که گوید:

صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتاب خود نقل کرده که علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن سفری که به خراسان رفت و به فیض شهادت رسید چون داخل نیشابور شد بر استر شهبایی که مزین به نقره بود سوار شد و چون در مسیر خود به بازار رسید. ابوذرعه و محمّد بن اسلم که حافظان حدیث بودند خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند:

شما سید فرزند سید و امام فرزند امامان و سلاله پاک و مرضی خدا و فرزند خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. شما را به حق پدران پاک و گرامی خود [سوگند

ص: ۲۷۵

---

۱- (۲) متن حدیث سلسله الذهب بنقل آخر فی البحار عن کشف الغمّه: نقلت من کتاب لم یحضرنی الآن اسمه ما صورته: حدّث المولی السعید امام الدّین عماد الدّین محمّد بن ابی سعید بن عبدالکریم الوزان فی محرّم سنه ستّ و تسعین و خمسمائه قال: أورد صاحب کتاب تاریخ نیشابور فی کتابه أنّ علی بن موسی الرضا علیه السلام لما دخل الی نیشابور فی السفره الّتی فاض فیها بفضیله الشهاده کان فی مهد علی بغله شهباء علیها مرکب من فضّه خالصه، فعرض له فی السوق الامامان الحافظان للاحادیث النبویّه أبو زرعه و محمّد بن أسلم الطوسیّ رحمهما الله فقالا: أیها السید ابن الساده، أیها الامام و ابن الائمة أیها السلاله الطاهره الرضیّه، أیها الخلاصه الزاکیه النبویّه بحق آبائک الا طهرین و أسلافک الا کرمین الا أریتنا وجهک المبارک المیمون، و رویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدّک، نذکرک به.

می دهیم، [جمال مبارک و میمون خود را به ما نشان دهید و حدیثی از پدران خود برای ما نقل کنید تا ما به یاد شما باشیم و شما را از یاد نبریم. (۱) پس حضرت رضا علیه السلام استر خود را نگاه داشت و پرده محمل را کنار زد و چشمان مسلمانان را به جمال نورانی و مبارک خود روشن نمود. در آن حال، مردم، به ترتیب، همگی مقابل آن امام علیه السلام قیام نموده بودند و چون جمال مبارک امام علیه السلام را که مانند جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود مشاهده کردند بعضی از شوق گریه کردند و بعضی فریاد زدند و بعضی لباس خویش را پاره نمودند و بعضی در خاک غلطیدند و بعضی افسر مرکب آن حضرت را بوسه زدند و بعضی سرهای خود را بالا نموده و به محمل آن نور الهی چشم دوخته بودند و همین گونه بود تا ظهر شد و اشک مردم از شوق آن امام مانند نهر جاری بود و صداها در سینه ها حبس شده بود و علما و قضات شهر فریاد برآوردند: (۲) ای مردم! گوش فرا دهید و توجه کنید! و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به عترت او

ص: ۲۷۶

---

۱- (۱) فاستوقف البغله، و رفع المظله، و أقرَّ عيون المسلمين بطلعه المباركة الميمونه، فكانت ذؤابتاه كذوابتي رسول الله صلى الله عليه وآله و النَّاس على طبقاتهم قيام كلهم و كانوا بين صارخ وباك و ممزق ثوبه، و متمرغ في التراب، و مقبل حزام بغلته و مطول عنقه الى مظله المهدي، الى أن انتصف النهار، و جرت الدُموع كالانهار و سكنت الاصوات، و صاحت الائمّه و القضاء:

۲- (۱) معاشر الناس اسمعوا وعوا، و لا- تؤذوا رسول الله في عترته، و أنصتوا فأملی صلوات الله عليه هذا الحديث وعد من المحابر أربع و عشرون ألفا سوى الدّوی (الدّوی: الصوت الخفيف كصوت النحل). و المستملی أبوزرعه الرازی و محمد بن أسلم الطوسی رحمهما الله فقال عليه السلام :

آزار ندهید! (۱) پس حضرت رضا علیه السلام حدیث ذیل را املا و قرائت نمود و شمرده شد؛ در آن جلسه بیست و چهار هزار دوات و قلم آماده گردید. و ابوذرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمهما الله گیرنده و نویسندگان این حدیث بودند. آن گاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: «پدرم موسی بن جعفر، از جعفر بن محمد، از محمد بن علی، از علی بن الحسین، از حسین بن علی، شهید کربلا از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، شهید سرزمین کوفه علیه السلام و او از پسر عم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت از جبرئیل علیه السلام نقل نمود که گفت: شنیدم از پروردگار ربّ العزّه سبحانه و تعالی - که فرمود: کلمه لا اله الا الله قلعه امن من است هر کس آن را [از روی ایمان] بگوید داخل قلعه امن من خواهد شد و هر کس داخل قلعه امن شود از عذاب من ایمن خواهد بود.» (۲) سپس فرمود: «خداوند و جبرئیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام راست گفتند.»

ص: ۲۷۷

۱- (۲) حدّثنی اَبی موسی بن جعفر الکاظم، قال: حدّثنی اَبی جعفر بن محمّد الصادق قال: حدّثنی اَبی محمّد بن علیّ الباقر، قال: حدّثنی اَبی علیّ بن الحسین زین العابدین، قال: حدّثنی اَبی الحسین بن علیّ شهید ارض کربلا قال: حدّثنی اَبی امیرالمؤمنین علیّ بن اَبی طالب شهید ارض الکوفه، قال: سمعت ربّ العزّه سبحانه و تعالی یقول: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی.» صدق الله سبحانه، و صدق جبرئیل علیه السلام و صدق رسول الله و الائمه علیهم السلام.

۲- (۳) قال الاستاذ أبو القاسم القشیری أنّ هذا الحديث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فكتبه بالذهب و أوصی أن یدفن معه فلّمات رئی فی المنام فقیل: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر الله لی بتلفظی بلا اله الا الله و تصدیقی محمّدا رسول الله مخلصا و أنّی کتبت هذا الحديث بالذهب تعظیما و احتراماً (کشف الغمه ج ۳/۱۴۴ البحار ج ۴۹/۱۲۷)

راوی حدیث می گوید: استاد ابوالقاسم قشیری گفت: چون این حدیث، با این اسناد، به دست یکی از امرای سامانی رسید آن را با طلا نوشت و وصیت نمود که آن را در کفن او قرار دهند و چون از دنیا رفت کسی او را در خواب دید و به او گفت: خداوند با تو چه کرد؟ او گفت: خداوند مرا به واسطه گفتن «لا اله الا الله» و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله با اخلاص و احترام و نوشتن این حدیث با آب طلا بخشید.

### علت پذیرفتن ولایت عهدی مأمون از سوی امام علیه السلام

(۱) علامه مجلسی در کتاب بحار، از کشف الغمّه نقل نموده که بیعت مردم با حضرت رضا علیه السلام به امر مأمون الرشید برای ولایت عهدی در اول ماه رمضان سال دویست و یک هجری قمری بوده است.

(۲) در همان کتاب، از عیون و امالی، از ابوالصلت هروی نقل شده که گوید:

ص: ۲۷۸

---

۱- (۱) ولایه العهد و العله فی قبوله علیه السلام لها ۱- البحار عن کشف الغمّه: فی أوّل شهر رمضان سنه احدى و مائتین کانت البیعه للرّضا صلوات الله علیه (کشف الغمه ج ۳ ص ۱۷۱ البحار ج ۴۹/۱۲۸).

۲- (۲) فی البحار عن العیون و الامالی: الحسین بن ابراهیم بن تاتانه، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن أبی الصّیلت الهروی قال: انّ المأمون قال للرّضا علی بن موسی علیه السلام: یا بن رسول الله قد عرفت فضلک و عملک و زهدک و ورعک و عبادتک و أراک أحقّ بالخلافه منی فقال الرّضا علیه السلام: بالعبودیّه عزّوجلّ أفتخر و بالزهد فی الدّنیاء أرجو النجاه من شرّ الدّنیاء و بالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم و بالتواضع فی الدّنیاء أرجو الرفعه عندالله عزّوجلّ.

مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا! من فضیلت و علم و زهد و تقوا و ورع و عبادت شما را شناختم و شما را به خلافت سزاوارتر از خود دانستم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «من به عبادت خداوند افتخار می کنم و با زهد در دنیا به نجات از شر دنیا امید دارم و با ورع و تقوای از محارم به ثواب خدا امید دارم چو با تواضع و فروتنی در دنیا به عزت و رفعت نزد خداوند امید دارم.»

(۱) مأمون گفت: من معتقدم که خود را از خلافت عزل کنم و خلافت را برای

شما واگذارم و با شما بیعت کنم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است تو حق نداری خود را از آن خلع کنی و لباسی که او به اندام تو پوشانده به دیگری واگذاری و اگر خلافت حق تو نیست و حق دیگری است چگونه می خواهی حق دیگری را به من واگذاری؟» مأمون گفت: ای فرزند رسول

ص: ۲۷۹

---

۱- (۳) فقال له المأمون: فأنى قد رأيت أن أعزل نفسي عن الخلافة، و أجعلها لك و اباعك فقال له الرضا عليه السلام ان كانت هذه الخلافة لك و جعلها الله لك فلا يجوز أن تخلع لباسا ألبسه الله و تجعله لغيرك و ان كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل لى ما ليس لك فقال له المأمون: يابن رسول الله لا بد لك من قبول هذا الامر فقال: لست أفعل ذلك طائعا أبدا فما زال يجهد به أياما حتى يئس من قبوله، فقال عليه السلام له: فان لم تقبل الخلافة و لم تحب مبايعتى لك فكن ولي عهدى لتكون لك الخلافة بعدى.

خدا! چاره ای جز پذیرفتن آن نیست. امام علیه السلام فرمود: «من هرگز با میل خود آن را نخواهم پذیرفت.»

پس مأمون پیاپی اصرار می کرد تا این که از پذیرفتن امام علیه السلام مأیوس گردید و به آن حضرت گفت: اگر خلافت را نمی پذیری و دوست نمی داری که من با تو بیعت کنم باید ولیعهد من باشی تا بعد از من خلافت از آن تو باشد.

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، پدرم، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مظلومانه و به وسیله سم کشته خواهم شد و ملائکه آسمان و زمین برای من گریه خواهند کرد و من را در غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهند نمود.»

پس مأمون گریه کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه کسی قدرت دارد تا من زنده هستم شما را بکشد و به شما اسائه ادب نماید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «آگاه باش که اگر بخواهم بگویم چه کسی مرا می کشد می توانم بگویم.» مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! شما می خواهید با این سخن بار خود را سبک کنید و ولایت عهدی مرا نپذیرید تا مردم بگویند او در دنیا زاهد است؟

ص: ۲۸۰

---

۱- (۱) فقال الرضا عليه السلام: و الله لقد حدثني أبي عن آبائه عن أمير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنني أخرج من الدنيا قبلك مقتولاً بالسم مظلوماً تبكي عليّ ملائكة السماء و ملائكة الأرض و ادفن في أرض غربه الى جنب هارون الرشيد فبكي المأمون ثم قال له: يابن رسول الله و من الذي يقتلك أو يقدر على الاساءه اليك و أنا حي؟ فقال الرضا عليه السلام: أما ائني لو أشاء أن أقول من الذي يقتلني لقلت فقال المأمون: يابن رسول الله أنما تريد بقولك هذا التخفيف عن نفسك و دفع هذا الامر عنك، ليقول الناس أنك زاهد في الدنيا.

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مقصود تو این است که با داخل کردن من در

حکومت، مردم بگویند: علی بن موسی از دنیا پرهیز ندارد بلکه دنیا از او پرهیز کرده است. نمی بینید که چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت پذیرفت؟»

پس مأمون خشمناک شد و گفت: شما همیشه با سخن خود مرا می آزارید و خود را از قدرت من در امان می دانید. به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی مرا نپذیرید شما را مجبور به آن خواهم نمود و اگر انجام ندادید گردن شما را خواهم زد.

(۲) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خداوند مرا نهی کرده که به دست خود خود را هلاک نمایم و اگر تو چنین چیزی را اراده کرده ای من ولایت عهدی را می پذیرم مشروط به آن که کسی را سرکار نیاورم و کسی را از کار برکنار نکنم و هیچ رسم و

ص: ۲۸۱

---

۱- (۲) فقال الرضا عليه السلام: و الله ما كذبت منذ خلقني ربي عزوجل و ما زهدت في الدنيا للدنيا و اني لا علم ما تريد، فقال المأمون: و ما أريد؟ قال: الامان على الصديق قال: لك الامان قال تريد بذلك أن يقول الناس: ان علي بن موسى لم يزهده في الدنيا بل زهدت الدنيا فيه ألا- ترون كيف قبل ولايه العهد طمعا في الخلافة، فغضب المأمون ثم قال: انك تتلقاني أبدا بما أكرهه، و قد آمنت سطوتي فبالله اقسم لئن قبلت ولايه العهد و الا أجبرتك على ذلك فان فعلت و الا ضربت عنقك.

۲- (۱) فقال الرضا عليه السلام: قد نهاني الله عزوجل أن القى بيدي الى التهلكه، فان كان الامر على هذا، فافعل ما بدالك و أنا أقبل ذلك على أني لا اولي أحدا و لا أعزل أحدا و لا أنقض رسما و لا سنه و أكون في الامر من بعيد مشيرا فرضي منه بذلك و جعله ولي عهد على كراهه منه عليه السلام لذلك (علل الشرايع ج ۱ ص ۲۲۶، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹، امالي الصدوق ص ۶۸، البحار ج ۴۹/۱۲۸).



روشی را بر هم نزنم و از دور ناظر باشم و اگر مشورتی از من بشود پاسخ گویم.» پس مأمون به آن راضی شد و بدون رضایت امام آن حضرت را ولی عهد خود قرار داد.

(۱) ۳- در همان کتاب، از عیون و امالی، از ریّان نقل شده که گوید: خدمت

حضرت رضا علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! مردم می گویند: شما چگونه با اظهار زهدتان ولایت عهدی مأمون را پذیرفتید؟

امام علیه السلام فرمود: خدا می داند که من از پذیرفتن آن کراهت داشتم و چون مرا بین پذیرفتن ولایت عهدی و کشته شدن مخیر کردند آن را بر کشته شدن مقدم داشتم.»

سپس فرمود: «آیا نمی دانند که یوسف علیه السلام پیامبر مرسل بود و ناچار شد برای پادشاه مصر خزانه داری کند و به عزیز مصر گفت: من را نگهبان خزاین زمین

ص: ۲۸۲

---

۱- (۲) ۳- و فيه عن العيون: الهمداني، عن علي، عن أبيه، عن الرّيان قال: دخلت على علي بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له: يا ابن رسول الله انّ الناس يقولون: انك قبلت ولاية العهد مع اظهارك الزهد في الدنيا؟ فقال عليه السلام: قد علم الله كراهتي لذلك فلما خيرت بين قبول ذلك و بين القتل اخترت القبول على القتل، ويحهم أما علموا أنّ يوسف عليه السلام كان نبياً رسولاً فلما دفعته الضرورة الى تولّى خزائن العزيز قال له: «اجعلني على خزائن الارض انّي حفيظٌ عليهم» و دفعتنى الضرورة الى قبول ذلك على اكراه و اجبار بعد الاشراف على الهلاك على أنّي ما دخلت في هذا الامر الاّ دخول خارج منه، فالى الله المشتكى و هو المستعان. (عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹ أمالى الصدوق ص ۷۲ و هكذا اخرجه في علل الشرائع ج ۲ ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و في البحار ج ۴۹/۱۳۰).

قرارداده، همانا من دانا و نگهبان هستم؟ من نیز به ناچار بعد از اکراه و تهدید به قتل ولایت عهدی مأمون را پذیرفتم. لکن پذیرفتن من به معنای دخول در امور حکومت مأمون نیست و عملاً هیچ دخالتی در آن نخواهم نمود، شکوای خود را نزد خدا می برم و خود را در پناه او قرار می دهم.»

(۱)۴- در همان کتاب، از امالی، از یاسر خادم نقل شده که گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام ولایت عهدی مأمون را پذیرفت، من شاهد بودم که آن حضرت دست های خود را به طرف آسمان بلند نمود و فرمود: «خدایا» تو می دانی که مرا مجبور به این عمل نموده اند و من از آن کراهت داشتم. پس مرا مؤاخذه مکن، چنان که پیامبر و بنده خود یوسف را برای پذیرفتن ولایت مصر مؤاخذه نکردی.»

(۲)۵- در همان کتاب، از عیون، از حسن بن جهم و او از پدرش نقل نموده که گوید: مأمون چون بر منبر رفت و خواست با علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت کند به

مردم گفت: ای مردم! شما باید با علی بن موسی بن جعفر بن علی بن حسین بن علی

ص: ۲۸۳

---

۱- (۱)۴- و فيه عن الامالی: علی عن أبيه عن ياسر قال لما ولي الرضا عليه السلام العهد سمعته و قد رفع يديه الى السماء و قال: اللهم انك تعلم اني مكره مضطّر فلا- تؤاخذني كما لم تؤاخذ عبدك و نبيك يوسف حين وقع الى ولايه مصر. (البحار ج ۴۹/۱۳۰)

۲- (۲)۵- و فيه عن العيون: الحسين بن أحمد البيهقي عن محمد بن يحيى الصولي، عن الحسن ابن الجهم، عن أبيه قال: صعد المأمون المنبر ليبيع علي بن موسى الرضا عليه السلام فقال: أيها الناس جاءكم ببعه علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام و الله لو قرأت هذه الاسماء على الصم و البكم لبرؤا باذن الله عزوجل. (عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۷. البحار ج ۴۹/۱۳۰).

بن ابی طالب علیهم السلام بیعت کنید. سپس گفت: به خدا سوگند، اگر این نام‌ها برای شفای کرها و گنگ‌ها خوانده شود به اذن خداوند شفا خواهند یافت.

(۱)۶- در همان کتاب، از عیون، از علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و عده دیگری که اخبار سفر حضرت رضا علیه السلام را به خراسان یافته‌اند نقل شده که گویند:

چون هارون از دنیا رفت و مأمون به خلافت رسید، نامه‌ای به حضرت رضا علیه السلام نوشت و او را با اصرار دعوت نمود که از مدینه به خراسان برود. پس حضرت رضا علیه السلام عذرهایی را مطرح فرمودند و دعوت او را اجابت نکردند تا این که

ص: ۲۸۴

---

۱- (۱)۶- و فیہ عن العیون: الهمدانی و المکتب و الوراق جمیعا عن علی بن ابراهیم قال: حدّثنی یاسر الخادم لَمّا رجع من خراسان بعد وفاه أبی الحسن الرضا علیه السلام بطوس بأخباره کلّها قال علی بن ابراهیم: و حدّثنی الریان بن الصّیلمت و کان من رجال الحسن بن سهل و حدّثنی أبی عن محمّد بن عرفه و صالح بن سعید الراشدیین کلّ هؤلاء حدّثوا بأخبار أبی الحسن علیه السلام و قالوا: لَمّا انقضی أمر المخلوع، و استوی أمر المأمون، کتب الی الرضا علیه السلام یتقدّمه الی خراسان فاعتلّ علیه الرضا علیه السلام بعلل کثیره فما زال المأمون ینکاتبه و یسأله حتّی علم الرضا علیه السلام أنّه لا یکفّ عنه فخرج و أبو جعفر علیه السلام له سبع سنین فکتب الیه المأمون: لا تأخذ علی طریق الکوفه و قم، فحمل علی طریق البصره، و الاهواز، و فارس حتّی وافی مرو. فلَمّا وافی مرو عرض علیه المأمون ان یتقلّد الإمیره و الخلافه فابی الرضا علیه السلام فی ذلک و جرت فی هذا مخاطبات کثیره و بقوا فی ذلک نحو من شهرین کلّ ذلک یأبی علیه ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام ان یقبل ما یرض علیه. فلَمّا أكثر الکلام و الخطاب فی هذا قال المأمون: فولایه العهد؟ فأجابہ الی ذلک و قال له: علی شروط أسألکها، فقال المأمون: سل ما شئت قالوا: فکتب الرضا علیه السلام: انّی أدخل فی ولایه العهد علی أن لا آمر و لا أنهی و لا أقضی و لا أغتیر شیئا ممّا هو قائم و تعفینی عن ذلک کلّه. فأجابہ المأمون الی ذلک و قبلها علی کلّ هذه الشروط.

پیاپی مکاتبه نمود و امام علیه السلام فهمیدند که او دست بر نخواهد داشت. پس حضرت رضا علیه السلام به طرف خراسان حرکت نمود در حالی که حضرت جواد هفت سال بیشتر نداشت.

(۱) مأمون به آن حضرت نوشته بود که از راه کوفه و قم حرکت نکنند. از آن رو آن

حضرت را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دادند تا به مرو رسید. پس مأمون از او خواست که امارت و خلافت را به عهده گیرد لکن حضرت رضا علیه السلام امتناع نمود و سخنان زیادی بین آنان مبادله گردید و این مشاجره تا دو ماه طولانی شد و حضرت رضا علیه السلام از پذیرفتن خلافت خودداری می نمود. و چون سخن در این باب فراوان شد و نتیجه ای از آن حاصل نگردید، مأمون گفت: پس باید ولایت عهدی مرا

ص: ۲۸۵

---

۱- (۲) و دعا المأمون القوّاد و القضاء و الشاکریه (الشاکریه جمع الشاکری معرب «چاکر» بالفارسیه و هو الاجیر و المستخدم.) و ولد العیاس الی ذلک فاضطربوا علیه فأخرج أموالاً کثیره و أعطی القوّاد و أرضاهم الاّ ثلاثه نفر من قوّاده أبوا ذلک: أحدهم الجلودی و علی بن عمران و ابن مویس (ابو یونس خ، أبو مونس خ.) فانهم أبوا أن یدخلوا فی بیعه الرضا علیه السلام فحبسهم و بویع للرضا علیه السلام و کتب بذلک الی البلدان، و ضربت الدنانیر و الدراهم باسمه، و خطب له علی المنابر و انفق المأمون علی ذلک اموالا کثیرا. (البحار ج ۴۹/۱۳۴)

امام علیه السلام [چون چاره ای ندید] فرمود: «با شرایطی می پذیریم.» مأمون گفت: هر شرطی می خواهی مطرح کن. پس حضرت رضا علیه السلام نوشتند: «من داخل در ولایت عهدی می شوم به شرط آن که امر و نهی و قضاوتی نکنم و چیزی را تغییر ندهم [و کم و زیاد نکنم].»

پس مأمون پذیرفت و قوآد (نظامیان) و قضات و شاکریه (گارد سلطنتی) و بنی عباس را دعوت نمود که مراسم ولایت عهدی را رسماً برگزار کند و چون عده ای با او به توافق نرسیدند و سخنان گوناگونی را گفتند. مأمون مال زیادی بین آنان پخش نمود و همه را راضی کرد جز سه نفر که راضی به ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام نشدند و آنان: جلودی، و علی بن عمران، و ابن مویس (ابویونس) بودند و مأمون آنان را حبس نمود و برای حضرت رضا علیه السلام از مردم بیعت گرفت و به تمام شهرها مکاتبه نمود و سکه های دینار و درهم را به نام آن حضرت مزین نمود و دستور داد گویندگان در سخنان خود آن را مطرح کنند و اموال فراوانی در این راه صرف نمود.

### حرکت حضرت رضا علیه السلام برای نماز عید به امر مأمون

حرکت حضرت رضا علیه السلام برای نماز عید به امر مأمون (۱)

یاسر خادم می گوید: پس از آن که مأمون از مردم برای حضرت رضا علیه السلام

ص: ۲۸۶

۱- خروج علیه السلام لصلاه العید كما كان يخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وفيه بالاسناد المتقدم: فلما حضر العید بعث المأمون الى الرضا علیه السلام يسأله أن یركب و يحضر العید و یخطب لتطمئن قلوب الناس، و یعرفوا فضله، و تقرّ قلوبهم علی هذه الدولة المبارکه فبعث الیه الرضا علیه السلام و قال: قد علمت ما كان بینی و بینک من الشروط فی دخولی فی هذا الامر، فقال المأمون: انما ارید بهذا أن یرسخ فی قلوب العامه و الجند و الشاکریه هذا الامر فتطمئن قلوبهم و یقرّوا بما فضّلک الله تعالی به فلم یزل یرأده الکلام فی ذلك. فلما ألحّ علیّ قال: یا أمیر المؤمنین ان أعفیتنی من ذلك فهو أحبّ الیّ و ان لم تعفنی خرجت كما كان یرسخ رسول الله صلى الله عليه وآله و كما خرج أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام قال المأمون: اخرج كما تحبّ و أمر المأمون القوآد و الناس أن یرکبوا الی باب أبی الحسن علیه السلام فقعد الناس لابی الحسن علیه السلام فی الطرقات و السطوح من الرجال و النساء و الصبیان و اجتمع القوآد علی باب الرضا علیه السلام. فلما طلعت الشمس قام الرضا علیه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامه بیضاء من قطن و ألقى طرفاً منها علی صدره و طرفاً بین کتفیه و تشمّر ثمّ قال لجمیع موالیه: افعلوا مثل ما فعلت ثمّ أخذ بیده عکازه و خرج و نحن بین یدیه و هو حافٍ قد شمّر سراویله الی نصف الساق و علیه ثياب مشمّره. فلما قام و مشینا بین یدیه رفع رأسه الی السماء و کبر أربع تکبیرات فخیل الینا أنّ الهواء و الحیطان تجاوبه و القوآد و الناس علی الباب قد تزینوا و لبسوا السلاح و تهیّوا بأحسن هیئته فلما طلعتنا علیهم بهذه الصوره حفاه قد تشمّرنا و طلع الرضا وقف وقفه علی الباب و قال: «الله أكبر الله أكبر الله أكبر علی ما هدانا الله أكبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما

أبلانا» و رفع بذلك صوته و رفعنا أصواتنا. فتزعزت مرو من البكاء و الصياح فقالها: ثلاث مرّات فسقط القوَاد عن دوابهم و رموا بخفافهم، لما نظروا الى أبي الحسن عليه السلام و صارت مرو ضجّه واحده و لم يتما لك النَّاس من البكاء و الضجّه. فكان أبو الحسن عليه السلام يمشى و يقف في كلّ عشره خطوات وقفه يكبر الله أربع مرّات فيتخيّل الينا أنّ السماء و الارض و الحيّطان تجاوبه، و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذوالرئاستين: يا أمير المؤمنين ان بلغ الرّضا المصلّي على هذا السبيل افتتن به النَّاس فالرأى أن تسأله أن يرجع، فبعث اليه المأمون فسأله الرّجوع فدعا أبو الحسن عليه السلام بخفّه فلبسه و رجع (عيون اخبار الرّضا ج ٢ ص ١٤٩-١٥١ البحار ج ٤٩/١٣٥).

بیعت گرفت و روز عید [قربان] فرا رسید، از آن حضرت درخواست نمود که برای نماز عید به مصلیٰ برود و نماز عید را اقامه نماید و مردم خطبه آن بزرگوار را بشنوند و دل‌ها مطمئن گردد و مقام او را بشناسند و دولت او تثبیت شود.

پس حضرت رضا علیه السلام به او پیغام داد: طبق آن شرایطی که بین من و تو برای پذیرفتن ولایت عهده‌ی بود تو باید مرا معذور بداری.»

مأمون گفت: این عمل برای آرامش و ثبات دل‌های مردم و سربازان و چاکران است که قلب‌های آنان مطمئن گردد و همه به مقام و فضل شما اقرار کنند.

ص: ۲۸۷





الأنعام و الحمد لله على ما ابلانا» ما نیز همراه او صدای خود را بلند کردیم. پس «مرو» یکباره از گریه و صدای تکبیر لرزان شد و چون سه مرتبه این تکبیرات تکرار شد، لشکریان مأمون نیز از مرکب های خود پیاده شدند و چکمه های خود را دور انداختند و مرو یکپارچه پر از ضجه شد و مردم نمی توانستند از گریه و ضجه خودداری کنند.

حضرت رضا علیه السلام در هر ده قدم توقف می نمود و چهار مرتبه تکبیر می گفت و به نظر می رسید که آسمان و زمین و در و دیوار با او تکبیر می گویند. هنگامی که این خبر به گوش مأمون رسید، سهل بن ذوالریاسین به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر حضرت رضا با این وضعیت به مصلی برسد مردم شیفته او می شوند [و جایی برای تو نمی ماند] و من صلاح می دانم بگویند او برگردد و نماز عید را اقامه نکند.

مأمون نیز کسی را فرستاد و از امام علیه السلام خواست که باز گردد. پس امام علیه السلام از همان جا کفش های خود را طلب نمود و پوشید و به خانه خود بازگشت.

### اجابت دعای حضرت رضا علیه السلام

(۱)۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از عیون، از بعضی از اصحاب نقل نموده که گویند: ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و به آن حضرت گفت: آیا مقام شما به جایی رسیده که همانند پدر خود ادعای امامت کنید؟!

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «چه می گویی؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر و تنگدستی را وارد خانه تو نماید! آیا نمی دانی که خداوند عزّ و جلّ به عمران وحی نمود که من فرزند پسری به تو خواهم داد. پس مریم را به او داد و به مریم عیسی را

ص: ۲۹۰

---

۱- (۱) استجابة دعواته علیه السلام ۱- البحار عن عیون: أبی و ابن الولید معا، عن محمّد العطار و أحمد بن ادریس معا عن الاشعری، عن ابن هاشم، عن داود بن محمّد النهدی، عن بعض اصحابنا قال: دخل ابن أبی سعید المکاری علی الرضا علیه السلام فقال له: أبلغ الله من قدرک أن تدعی ما ادعی أبوک؟ فقال له: مالک أطفأ الله نورک و أدخل الفقر بیتک أما علمت أنّ الله عزّوجلّ أوحی الی عمران علیه السلام أنّی واهب لک ذکرا، فوهب له مریم، و وهب لمریم عیسی علیه السلام فعیسی من مریم و مریم من عیسی و عیسی و مریم علیهما السلام شیء واحد و أنا من أبی و أبی منی و أنا و أبی شیء واحد، فقال له ابن أبی سعید: فأسألک عن مسأله؟ فقال: لا اخالک تقبل منی و لست من غمی، و لکن هلمّها.

عطا نمود؟ پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است [که به طفیل او به وجود آمده است] و عیسی و مریم در حقیقت یک چیز هستند [که آنان را خدایه عمران عطا نموده] و من نیز از پدر خود هستم و پدرم از من است و من و پدرم شیء واحد می باشیم.» ابن ابی سعید گفت: سؤالی دارم. امام علیه السلام فرمود: «گر چه تو از پیروان ما نیستی و گمان نمی کنم چیزی را از من بپذیری، لکن سؤال خود را بگو.»

(۱) ابن ابی سعید گفت: مردی نزدیک مرگ خود گفته است: «غلام و کنیزهای قدیمی خود را آزاد نمودم»، معنای قدیم چیست و چه باید کرد؟

امام علیه السلام فرمود: «آری، خداوند در قرآن فرموده: (حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ) [یعنی تا وقتی که ماه باز گردد و همانند شاخه خشکیده قدیمی خرما منحنی شود و شاخه خرما شش ماه خشکیده می شود] بنابراین غلام و کنیزهایی که شش ماه در ملک او بوده اند آزاد می شوند.»

راوی حدیث می گوید: این شخص بعد از آن فقیر شد به طوری که غذای یک شب خود را نداشت و سپس از دنیا رفت.

(۲) ۲- در همان کتاب، از عیون، با سند خود، از ابراهیم بن هاشم از هروی نقل

ص: ۲۹۱

۱- (۱) فقال: رجل قال عند موته: كلُّ مملوك لي قديم فهو حرٌّ لوجه الله عزَّوجلَّ فقال: نعم، انَّ الله تبارك و تعالی يقول: في كتابه «حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس، ۳۹) فما كان من ممالیکه أتى له ستّة أشهر فهو قديم حرٌّ. قال: فخرج الرَّجل فافتقر حتّى مات، و لم یکن عنده مبیّت لیله، لعنه الله. (البحار ج ۴۹/۸۱ العیون ج ۱/۳۰۸)

۲- (۲) ۲- و فيه عن العیون: الوَراق و المکتب و حمزه العلوی و الهمدانی جمیعا، عن علی عن أبیه، عن الهروی و حدّثنا جعفر بن نعیم بن شاذان، عن أحمد بن ادريس، عن ابراهیم بن هاشم عن الهروی قال: رفع الی المأمون أنَّ أبوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام یعقد مجالس الکلام، و النَّاس یفتنون بعلمه، فأمر محمّد بن عمرو الطوسی حاجب المأمون فطرد النَّاس عن مجلسه و أحضره، فلما نظر الیه زبره و استخفَّ به فخرج أبو الحسن الرضا علیه السلام من عنده مغضبا و هو یدمدم بشفتیه و یقول: و حقَّ المصطفی و المرتضی و سیده النساء لاستنزلنَّ من حول الله عزَّوجلَّ بدعائی علیه ما یكون سببا لطرده کلاب أهل هذه الکوره ایاه و استخفافهم به، و بخاصّيته و عامته. ثمَّ أنَّه علیه السلام انصرف الی مرکزہ و استحضر الميضأه و توضأ و صلّى رکعتین وقت فی الثانیه فقال:



ركعت نماز خواند و در قنوت ركعت دوم آن اين دعا را قرائت نمود: اللَّهُمَّ يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ...

(۱) ابوالصلت هروی می گوید: هنوز دعای مولای من تمام نشده بود که زلزله ای

ص: ۲۹۳

---

۱- (۲) قال أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي: فما استتم مولاي عليه السلام دعاءه حتى وقعت الرّجفة في المدينة و ارتجّ البلد، و ارتفعت الرّعفة و الصيحة و استفحلت النعرة، و ثارت الغبرة، و هاجت القاعة، فلم ازايل مكاني الى أن سلّم مولاي عليه السلام فقال لي: يا أبا الصلت اصعد السطح فأنك ستري امرأه بعينه عثه رثه، مهيجه الاشرار، متسخه الاطمار يسميها أهل هذه الكوره سمّانه، لغباوتها و تهتكها قد أسندت مكان الرّمح الى نحرها قصباً، و قد شدّت وقايه لها حمراء الى طرفه مكان اللّواء، فهي تقود جيوش القاعه، و تسوق عساكر الطغام الى قصر المأمون و منازل قوّاده.

در شهر افتاد و اوضاع دگرگون گردید و صدای صیحه و ناله بلند شد و غبار شهر را فرا گرفت و من از جای خود حرکت نکردم تا مولایم حضرت رضا علیه السلام سلام نماز خود را داد و سپس به من فرمود: «ای اباصلت! بر بالای بام برو تا یک زن آلوده و

بدکار و احمق و زشت اندام و چرکین و فریبنده را ببینی که مردم به دلیل حماقت و بی حیایی اش او را سَمَّانه (سَمَّامه) می نامند. او به جای نیزه چوب نی حمایل نموده و پرچم قرمزی با خود دارد و با عده ای که همراه او هستند و لشکریان سرکش اویند برای حمله به قصر مأمون و قوَّاد او آنان را رهبری می کند.»

(۱) ابوالصلت می گوید: من بالای بام رفتم و دیدم که با عصا و سنگ بر سر مردم زده می شود و مأمون را دیدم که زره در بر کرده و از قصر شاهجان خارج شد و چون خواست فرار کند شاجرد حجام از بالای بام خشت بزرگی بر سر او زد که کلاهخود او به زمین افتاد و پوست سر او پاره شد پس بعضی که مأمون را شناخته بودند به او گفتند:

وای بر تو! این امیرالمؤمنین است که تو با او چنین کردی! پس شنیدم که سَمَّانه (سَمَّامه) که رهبری آن گروه به دست او بود گفت: ساکت شو ای بی مادر!

ص: ۲۹۴

---

۱- (۱) فصعدت السطح فلم أر الأ نفوسا تنتزع بالعصاء و هامات ترضخ بالاحجار و لقد رأيت المأمون متدرعا قد برزمن قصر الشاهجان متوجها للهرب، فما شعرت إلا بشاجرد الحجام قد رمى من بعض أعالي السطوح بلبنه ثقبه فضرب بها رأس المأمون، فأسقطت بيضته بعد أن شقت جلده هامته.

امروز روز رعایت این چیزها نیست! اگر او امیرالمؤمنین بود نباید مردهای فاسق را بر زن های باکره مسلط کند تا با آنان زنا کنند!

(۱) پس در آن درگیری مأمون و لشکر او به سختی گرفتار طرد و ذلت و خواری شدند.

(۲) ۳- علامه مجلسی این حدیث را از مناقب نیز نقل می نماید و می گوید:

صاحب مناقب در ذیل آن افزوده است: آنان اموال مأمون را نیز غارت کردند و مأمون پس از آن چهل غلام را به دار آویخت و وضع دهقانان مرو را اصلاح نمود و دستور داد دیوارهای خود را بالا ببرند و فهمید که [همه این حوادث] به علت توهینی بوده که به حضرت رضا علیه السلام کرده است.

ص: ۲۹۵

---

۱- (۲) فقال لقاذف اللبنة بعض من عرف المأمون: و يلك أمير المؤمنين فسمعتُ سمانه تقول: اسكت لا أم لك ليس هذا يوم التمييز والمحابه، و لا يوم انزال الناس على طبقاتهم، فلو كان هذا أمير المؤمنين لما سلط ذكور الفجار على فروج الأبكار. و طرد المأمون و جنوده أسوء طرد بعد اذلال و استخفاف شديد (عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۱۷۳ و ۱۷۴، البحار ج ۴۹/۸۲).

۲- (۳) البحار عن المناقب: الهروي مثله، و زاد في آخره و نهبوا أمواله، فصلب المأمون أربعين غلاما و أسلا دهقان مرو، و أمر أن يطول جدرانهم، و علم أن ذلك من استخفاف الرضا، فانصرف و دخل عليه و حلفه أن لا يقوم و قبل رأسه و جلس بين يديه، و قال: لم تطب نفسى بعد مع هؤلاء فماترى؟ فقال الرضا عليه السلام: اتق الله في أمه محمد صلى الله عليه و آله، و ما ولاك من هذا الامر، و خصك به، فانك قد ضيعت امور المسلمين و فوّضت ذلك الى غيرك... (البحار ج ۴۹/۸۴) مناقب آل أبي طالب ج ۴ ص ۳۴۵ و ۳۴۶).

(۱) از این رو خدمت آن حضرت آمد و او را سوگند داد که برنخیزد و سر مبارک او را بوسید و مقابل او نشست و گفت: هنوز دل من از اینها [یعنی آشوبگران] آرام نگرفته، شما چه دستوری می فرمایید؟

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «نسبت به امت محمّد و کسی که تو را به این مسند رسانده از خدا بترس. تو امور مسلمانان را ضایع کردی و کار را به (نااهلان) و دیگران واگذاردی، [و این جنایات انجام شد].»

(۲) ۴- در همان کتاب، از عیون الاخبار، از علی بن محمد نوفلی نقل شده که می گوید: زبیر بن بکّار را بین قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت یکی از هاشمیین و

ص: ۲۹۶

---

۱- (۱) بیان: الزبیر الزّجر و المنع و الانتهار و يقال: «دمدم علیه» اذا کلمه مغضبا و الزعق الصّیاح، و استفحل الامرأى تفاقى و عظم، وقاعه الدار ساحتها، و لعلّ المراد أهل الميدان من الاجامره، و العثّه العجو و المرأه البذیه و الحمقاء و الرّثّه بالكسر المرأه الحمقاء و فلان رثّ الهیئه أى سیّء الحال، و فى مناسبه لفظ السّمانه للغباوه و التّهتک خفاء الا أن يقال سمى به لتسنه من الشرّ و لعله كان سّمامه من السّم و الطغام کسحاب أوغاد النّاس و أسلا دهقان مرو (و لعل الاظهر کون «اسلا أو «أسلاء» كما فى نسخه المناقب علما لدهقان مرو). أى أرضاه و کشف همّه.

۲- (۲) ۴- البحار عن العیون: البيهقي عن الصّولى، عن أحمد بن محمد بن اسحاق الخراساني قال: سمعت علي بن محمد النوفلي يقول: استحلف الزبیر بن بکّار رجل من الطالبیین علی شىء بين القبر و المنبر، فحلف فبرص و أنا رأيتہ و بساقیه و قدمیه برص كثير و كان أبوه بکّار قد ظلم الرّضا علیه السلام فى شىءٍ فدعا علیه فسقط فى وقت دعائه علیه السلام علیه حجر من قصر فاندقت عنقه. (البحار ج ۴۹/۸۴)



سادات قسم داد و چون قسم خورد گرفتار پیسی شد و من آن پیسی را بر روی قدم ها و ساق پای او دیدم و پدر او بکار نیز به حضرت رضا علیه السلام ظلم کرد و آن حضرت به او نفرین نمود و در همان ساعت سنگی از بالای قصر فرود آمد و گردن او را پاره کرد.

(۱) ۵- در همان کتاب، از عیون، از محمد بن فضیل نقل شده که گوید: در سالی که هارون الرشید آل برمک را برانداخت و ابتدا جعفر بن یحیی و سپس یحیی بن خالد را گرفت و به زندان انداخت و بر سر برامگه آمد آن چه آمد حضرت رضا علیه السلام را در عرفه دیدم که ایستاده بود و دعا می کرد، سپس سر مبارک را پایین انداخت. از آن حضرت سؤال شد: چرا سر مبارک را پایین انداختی؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «من قبلاً به برامکه به جهت ظلم هایی که به پدرم کرده بودند نفرین می کردم و امروز دعای من مستجاب گردید.» و چون امام علیه السلام از آن سفر بازگشت چیزی نگذشت که هارون جعفر برمکی و یحیی برمکی را مواخذه نمود و اوضاع آنان دگرگون گردید.

ص: ۲۹۷

---

۱- (۱) ۵- البحار عن العیون: أبی و ابن الولید معا، عن سعد، عن الیقطنی، عن علی بن الحکم عن محمد بن الفضیل قال: لما کان فی السنه التي بطش هارون بآل برمک بدأ بجعفر بن یحیی، و حبس یحیی بن خالد و نزل بالبرامکه ما نزل، کان أبو الحسن علیه السلام واقفا بعرفه یدعو ثم طأ رأسه، فسئل عن ذلك فقال: انی كنت أدعو الله عزوجل علی البراکمه بما فعلوا بأبی علیه السلام فاستجاب الله لی الیوم فیهم فلما انصرف لم یلبث الا یسیرا حتی بطش بجعفر و یحیی و تغیرت أحوالهم. (البحار ج ۴۹/۸۵ عن العیون ج ۲/۲۲۴)

## دعای حضرت رضا علیه السلام برای باران و هلاکت حاجب مأمون

(۱) از معجزات حیرت انگیز حضرت رضا علیه السلام دعای باران آن حضرت است. خداوند به جهت آزمایش و ابتلای مردم بعد از مسأله ولایت عهدی حضرت

رضا علیه السلام در آن سال نزول رحمت خود را به تأخیر انداخت تا بدین وسیله مقام ولیّ خود را آشکار نماید و باران را بعد از دعای او نازل نماید.

و برای کسانی که به جهت عدم معرفت و یا کینه و عداوتی که نسبت به آن حضرت داشتند و نخواستند نزول رحمت الهی را معلول دعای امام علیه السلام بدانند خداوند معجزه دیگری را برای آنان حجت قرار داد و حاجب مأمون را که می خواست شخصیت امام علیه السلام را در مقابل مردم مخدوش و تضعیف کند، با اشاره امام علیه السلام به تصویر دو شیری که بر متکای مأمون بود، هلاک گردانید.

خداوند آن دو صورت شیر را تبدیل به دو حیوان درنده نمود و به امر امام علیه السلام

ص: ۲۹۸

---

۱- (۲) استسقاءه علیه السلام و قصه هلاک فاجر باعجازه فی مجلس المأمون فی العیون: حدّثنا ابوالحسن محمّد بن القاسم المفسّر رضی الله عنه قال: حدّثنا یوسف بن بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار؛ عن ابویهما عن الحسن بن علی العسکری، عن أبیه علی بن محمّد، عن أبیه محمّد بن علیّ علیهم السلام أنّ الرضا علیه السلام علیّ بن موسی لَمّا جعله المأمون ولیّ عهده احتبس المطر، فجعل بعض حاشیه المأمون و المتعصّبین علی الرضا یقولون: انظروا لَمّا جاءنا علیّ بن موسی علیه السلام و صار ولیّ عهدنا، فحبس الله عنّا المطر و اتّصل ذلك بالمأمون، فاشتدّ علیه فقال للرضا علیه السلام قد احتبس المطر، فلو دعوت الله عزّوجلّ ان یمطر النّاس؟

آنها در مقابل چشم مردم حاجب مأمون را دریدند و خوردند و به امر الهی از امام علیه السلام اجازه خواستند تا مأمون را نیز هلاک کنند ولی امام علیه السلام به آنان اجازه نداد و فرمود: «به حال اول خود برگردید و بر متکای مأمون قرار گیرید». و این از معجزاتی بود که همه مردم را متحیر و مأمون را نیز خوار و ذلیل نمود.

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت عسکری، از حضرت هادی، از حضرت جواد علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «چون مأمون (پدرم) علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود نمود [و از مردم برای او بیعت گرفت] باران نیامد و بی آبی برای مردم سخت شد. بعضی از اطرافیان مأمون و دشمنان حضرت رضا علیه السلام شماتت کردند و گفتند:

از وقتی علی بن موسی ولیعهد گردید خداوند باران را از ما منع کرد! این سخنان به گوش مأمون رسید و برای او گران آمد و به امام علیه السلام گفت: باران نباریده است، خوب است شما از خدا بخواهید رحمت خود را بر مردم نازل فرماید. امام علیه السلام

فرمود: «چنین خواهم نمود.» مأمون گفت: چه روزی دعا خواهید کرد؟ امام علیه السلام در

ص: ۲۹۹

---

۱- (۱) فقال الرضا عليه السلام : نعم، قال: فمتى تفعل ذلك؟ و كان ذلك يوم الجمعة، قال: يوم الاثنين، فانّ رسول الله صلى الله عليه و آله أتاني البارحة في منامي و معه أمير المؤمنين عليّ عليه السلام و قال: يا بني انتظر يوم الاثنين فابرز الى الصحراء و استسق، فانّ الله تعالى سيسقيهم و أخبرهم بما يريك الله ممّا لا يعلمون من حالهم ليزداد علمهم بفضلك و مكانك من ربك عزّوجلّ فلما كان يوم الاثنين غدا الى الصحراء و خرج الخلائق ينظرون، فصعد المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، ثمّ قال:

آن روز که روز جمعه بود فرمود:

(۱) «روز دوشنبه دعا خواهیم نمود، چرا که دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: عزیزم تا روز دوشنبه صبر کن و سپس به صحرا برو و از خداوند طلب باران کن، همانا خداوند آنان را سیراب خواهد نمود و عنایاتی از خداوند به تو خواهد شد که آنان نمی دانند و تو آنها را برای مردم بیان کن تا بیش از این به مقام و منزلت تو نزد خداوند آگاه شوند.»

چون روز دوشنبه فرا رسید امام علیه السلام صبحگاه با مردم به صحرا رفت و بر بالای منبر نشست و حمد و ثنای الهی را انجام داد و سپس فرمود: «خدایا» تو حق ما خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را بزرگ نمودی. پس مردم چنان که تو دستور داده ای به ما توسل نموده اند و امیدوار فضل و رحمت و نعمت تو هستند پس آنان را از باران فراوان و نافع و سراسری سیراب فرما و شروع آن را هنگامی قرار ده که به منازل خود باز گشته باشند و آسیبی از آن نبینند.»

ص: ۳۰۰

---

۱- (۱) اللَّهُمَّ يَا رَبِّ أَنْتَ عَظَّمْتَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَوَسَّلُوا بِنَا كَمَا أَمَرْتَ وَآمَلُوا فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ وَتَوَقَّعُوا إِحْسَانَكَ وَنِعْمَتَكَ فَاسْقِهِمْ سَقِيًّا نَافِعًا عَامًّا غَيْرَ رَايْثٍ (رایث: غیر بطی ء.) وَ لَا ضَائِرٍ) وَ لِيَكُنْ ابْتِدَاءَ مَطْرِهِمْ بَعْدَ انْصِرَافِهِمْ مِنْ مَشْهَدِهِمْ هَذَا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ مَقَارِهِمْ، قَالَ: فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ نَسَجَتْ (هكذا في اكثر النسخ و نسخه الجار و لكن في بعض النسخ الخطيه «تسحب» مكان «نسجت».) الرِّيحُ فِي الْهَوَاءِ الْغَيُومِ وَ أَرْعَدَتْ وَ أَبْرَقَتْ وَ تَحَرَّكَ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ يَرِيدُونَ التَّنْحِيَّ عَنِ الْمَطْرِ؛ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِيٌّ رَسَلَكُمْ (الرسل بالكسر: التأنى و الرفق) أَيُّهَا النَّاسُ؛ فَلَيْسَ هَذَا الْغَيْمُ لَكُمْ، أَنَّمَا هُوَ لَا هَلْ بِلَدِّكَذَا.

(۱) حضرت جواد علیه السلام می فرماید: «سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود، پس از سخنان پدرم فوراً بادی آمد و ابرها را آماده نمود و رعد و برقی رخ داد. به طوری که مردم برخاستند که از باران آسیمی نبینند. پس پدرم فرمود: به

جای خود باشید! این ابرها مربوط به شما نیست بلکه مربوط به فلان شهر است!

پس آن ابرها عبور کردند و ابر دیگری ظاهر گردید که همراه رعد و برق بود و مردم باز حرکت کردند که از باران آسیمی نبینند و پدرم باز فرمود: به جای خود باشید! این ابر نیز مربوط به شما نیست بلکه مربوط به فلان شهر است. تا این که ده مرتبه ابر ظاهر شد و پدرم فرمود: این ابر مربوط به شما نیست و چون ابر یازدهمین ظاهر گردید پدرم فرمود:

(۲) ای مردم! این همان ابری است که خداوند برای شما فرستاده است. شما باید

ص: ۳۰۱

۱- (۲) فمضت السحابه و عبرت ثم جاءت سحابه أخرى تشتمل على رعد و برق فتحركوا، فقال: على رسلكم، فما هذه لكم، أما هي لاهل بلد كذا، فما زالت حتى جاءت عشر سحابه و عبرت، و يقول علي بن موسى الرضا عليه السلام في كل واحد: على رسلكم؛ ليست هذه لكم، أما هي لاهل بلد كذا، ثم أقبلت سحابه حاديه عشر، فقال:

۲- (۱) أيها الناس هذه سحابه بعثها الله عزوجل لكم، فاشكروا الله على تفضله عليكم و قوموا الى مقاركم و منازلكم فانها مسامه لكم و لرؤسكم ممسكه عنكم الى أن تدخلوا الى مقاركم ثم يأتيكم من الخير ما يليق بكرم الله تعالى و جلاله و نزل على المنبر و انصرف الناس، فمازالت السحابه ممسكه الى ان قربوا من منازلهم، ثم جاءت بوابل (الوابل: المطر الشديد). المطر، فملئت الاوديه و الحياض و الغدران و الفلوات، فجعل الناس يقولون: هنيئا لولد رسول الله صلى الله عليه و آله كرامات الله عزوجل، ثم برز اليهم الرضا عليه السلام و حضرت الجماعه (خ ل «الجماعات»). الكثيره منهم، فقال: يا أيها الناس اتقوا الله في نعم الله عليكم فلا تنفروها عنكم بمعاصيه بل استديموها بطاعته و شكره على نعمه و أياديه و اعلموا انكم لا تشكرون الله تعالى بشيء بعد الايمان بالله و بعد الاعتراف بحقوق أولياء الله من آل محمّد رسول الله صلى الله عليه و آله أحب اليه من معاونتكم لاخوانكم المؤمنين على دنياهم التي هي معبر لهم الى جنان ربهم، فان من فعل ذلك كان من خاصه الله تبارك و تعالى، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك قولاً ما ينبغي لقائل ان يزهد في فضل الله عليه فيه ان تأمله و عمل عليه قيل:

او را بر این نعمت و تفضل شاکر باشید و به منازل و خانه های خود بروید که بر شما خواهد بارید لکن تا شما به خانه های خود نرسید نمی بارد و چون به خانه های خود رسیدید رحمت الهی مطابق فضل و کرم او بر شما نازل خواهد شد.

سپس پدرم از منبر پایین آمد و مردم متفرق شدند و باران نیامد تا مردم به منازل خود رسیدند و سپس باران شدیدی آمد و همه درّه ها و حوض ها و ظرف ها و آب انبارها پر شد و بیابان ها سیراب گردید و مردم می گفتند: کرامت های الهی بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گوارا باد.

(۱) سپس عده زیادی از مردم جمع شدند و امام علیه السلام به آنان فرمود: ای مردم! از

ص: ۳۰۲

---

۱- (۲) یا رسول الله هلک فلان يعمل من الذنوب کیت و کیت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : بل قدنجی و لا یختم الله عمله الا بالحسنی، و سیمحوالله عنه السيئات و یبدلها من حسنات انه کان یمر مره فی طریق عرض له مؤمن قد انکشف عورته و هو لا یشعر، فسترها علیه و لم یخبره بها مخافه ان یخجل،

خدا بترسید و نعمت های خدا را به وسیله گناهان از خود دور نکنید بلکه به وسیله اطاعت خداوند و شکر بر نعمت های او آنها را پایدار نمایید و بدانید که بعد از ایمان به خداوند و اعتراف به حقوق اولیای او، یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله ، - چیزی برای شکرگذاری بالاتر از توفیق کمک به برادران دینی نسبت به امور [آخرت و] دنیای آنان نیست.

چرا که دنیا معبر و پلی است برای رسیدن به بهشت و رضوان الهی و هر کس در کمک به برادران مؤمن خود کوشا باشد از بندگان خاص خداوند است و رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی در این باره فرموده است که اگر در آن تأمل شود تردیدی برای هیچ کس باقی نمی ماند که توفیق خدمت به مردم تفضل الهی می باشد.

(۱) سپس فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: یا رسول الله! فلان شخص که اهل

ص: ۳۰۳

---

۱- (۱) ثم ان ذلك المؤمن عرفه في مهواه (ای فی مسیره، المهواه: المطمئن من الارض. ما بين الجبلين). فقال له: اجزل الله لك الثواب و اكرم لك المآب و لا- ناقشك في الحساب، فاستجاب الله له فيه، فهذا العبد لا- يختم الله له الا بخير بدعاء ذلك المؤمن، فاتصل قول رسول الله صلی الله علیه و آله بهذا الرجل فتاب و اناب و اقبل على طاعه الله عزوجل، فلم يأت عليه سبعة أيام حتى اغير على سرح (السرح: المال السائم قاله الفيروز آبادي). المدينة فوجه رسول الله صلی الله علیه و آله في اثرهم جماعه، ذلك الرجل احدهم فاستشهد فيهم. قال الامام محمد بن علي بن موسى عليه السلام: و عظم الله تبارك و تعالی البركه في البلاد بدعاء الرضا عليه السلام و قد كان للمأمون من يريد ان يكون هو ولى عهده من دون الرضا عليه السلام و حساد كانوا بحضره المأمون للرضا عليه السلام، فقال للمأمون بعض اولئك:

گناهان آن چنانی بود هلاک شد و گرفتار عذاب گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه نجات یافت و عاقبت به خیر گردید و زود است که خداوند [در قیامت] گناهان او را مبدل به حسنات کند، چرا که او روزی در بین راه مؤمنی را دید که عورت او مکشوف گردیده بود و متوجه نبود پس عورت او را پوشاند بدون آنکه به او خبر دهد و او خجل شود. پس آن مؤمن در جای خلوتی او را دید و گفت:

خدا پاداش تو را زیاد کند و در قیامت تو را گرامی بدارد و حساب تو را آسان

نماید. پس خداوند دعای او را مستجاب کرد و به برکت دعای او آن شخص عاقبت به خیر گردید و چون سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش آن شخص گنهکار رسید توبه و انابه نمود و به اطاعت و بندگی خدا روی آورد و هفت روز بیشتر نگذشت که عده ای از راهزن ها و دزدان اموال مردم را در اطراف مدینه غارت کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیتی را که این شخص نیز بین آنان بود برای جلوگیری از آنان فرستاد و این شخص در آن درگیری به شهادت رسید.»

سپس حضرت جواد علیه السلام فرمود: «خداوند به برکت دعای پدرم حضرت رضا علیه السلام برکات و نعم فراوانی در زمان حکومت مأمون بر مردم ارزانی داشت و مأمون قبلاً اراده نموده بود که شخص دیگری را ولیعهد خود نماید و افراد حسودی نیز اطراف او بودند که مایل به ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام نبودند.

(۱) یکی از آنها [که حاجب مخصوص مأمون بود] به مأمون گفت: یا

ص: ۳۰۴

---

۱- (۱) یا امیرالمؤمنین اعینک بالله ان تکون تاریخ الخلفاء (قال فی البحار: قوله ان تکون تاریخ الخلفاء کنایه عن عظم تلک الواقعه و فظاعتها بزعمه؛ فان الناس یؤرخون الامور بالوقائع و الدواهی. «انتهی»). و یحتمل ان یکون معناه ان تکون اخر الخلفاء و بک ختمت الخلاقه فتأمل.) فی اخراجک هذا الشرف العمیم والفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت ولدعلی لقد اعنت علی نفسک و اهلک جئت بهذا الساحر ولد السحره و قد کان خاملاً، فاطهرته و متّضعا فرفعته، و منسیاً فذکرت به، و مستخفا فنوّهت به (نوّهت به و باسمه: اذا رفعت ذکره) قد ملأ الدنیا مخرقه و تشوّفا بهذا المطر الوارد عند دعائه ما اخوفنی ان یخرج هذا الرجل هذا الامر عن ولد العباس الی ولد علی؟ بل ما اخوفنی ان يتوصّل بسحره الی ازاله نعمتک والتواب (هكذا فی اکثر النسخ ولكن فی نسخه البحار «التوئب» مکان «التواب»). علی مملکتک، هل جنی احد علی نفسه، و ملکه مثل جنایتک؟



امیرالمؤمنین! من از این که شما تاریخ خلافت را تغییر دهید و آن را از خاندان عباسی خارج و به خاندان علی منتقل نمایید به خدا پناه می برم. سپس گفت: شما به ضرر خود و خاندان خود عمل کردید که این ساحر و ساحر زاده را که نامی از او در میان نبود به عنوان ولیعهد خود معرفی نمودید.

او رتبه اجتماعی نداشت و شما او را بالا بردید و پنهان بود و شما او را آشکار کردید و نام او را عالم گیر نمودید و با این باران که ارتباطی به دعای او نداشت مردم را شیفته او گردانیدید. آیا با این وضعیت نباید ترسید که این مرد خلافت را از

خاندان عباسی جدا کند و به خاندان علی علیه السلام منتقل نماید؟ و یا با سحر خود قدرت و سلطنت تو را از بین ببرد؟ آیا کسی بر خود و سلطنت خود چنین خیانتی کرده است؟

(۱) مأمون گفت: این مرد [یعنی حضرت رضا علیه السلام] در پنهان مردم را به طرف

ص: ۳۰۵

---

۱- (۱) فقال المأمون: قد كان هذا الرجل مستترعاً يدعو الى نفسه، فاردنا ان نجعله ولى عهدنا ليكون دعاؤه لنا، وليعترف بالملك والخلافه لنا، وليعتقد فيه المفتونون به انه ليس مما ادعى في قليل ولا كثير، وان هذا الامر لنا من دونه وقد خشينا ان تركناه على تلك الحاله ان يفتق علينا منه ما لا نسده و يأتى علينا منه ما لا نطيعه، و الآن، فاذ قد فعلنا به ما فعلنا و اخطأنا فى امره بما اخطأنا و اشرفنا من الهلاك بالتنويه به على ما اشرفنا، فليس يجوز التهاون فى امره و لكننا نحتاج ان نضع منه قليلا قليلا حتى نصوره عند الرعايا بصورة من لا يستحق لهذا الامر، ثم ندبر فيه بما يحسم عنا مواد بلائه،

خود دعوت می کرد و ما خواستیم او را ولیعهد خود قرار دهیم تا دعوت های او برای ما باشد و به حکومت و خلافت ما اعتراف کند و شیفتگان او بدانند که ادعای امامت و حاکمیت او امکان پذیر نیست و حکومت مربوط به ما می باشد و مربوط به او نیست. سپس گفت:

ما ترس آن را داشتیم که اگر او را رها کنیم وضعی پیش آید که ما نتوانیم از آن جلوگیری کنیم و اینک که کار به اینجا کشیده شده ما فهمیدیم که اشتباه کرده ایم و خود را در معرض خطر قرار داده ایم ولی نمی توانیم در احترام به او سستی کنیم لکن باید تدریجا از شخصیت او بکاهیم به طوری که همه ببینند که او لایق چنین مقامی نیست و سپس تدبیری برای نابودی او بیندیشیم.

(۱) پس آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! به من اجازه دهید که با او مباحثه کنم تا

ص: ۳۰۶

---

۱- (۲) قال الرجل: یا امیرالمؤمنین فولنی مجادلتہ فأنی افحمہ و اصحابہ واضع من قدرہ فلولا ہیبتک فی نفسی لا نزلتہ منزلتہ و بیئت للناس قصورہ عمّا رشحتہ (خ ل «رسخته»). له، قال المامون: ما شیء احبّ الیّ من هذا، قال: فاجمع جماعه وجوه اهل مملکتک من القوَاد والقضاه و خیار الفقهاء لایین نقصه بحضرتهم، فیکون اخذاله عن محلّه المذی احللتہ فیہ علی علم منهم بصواب فعلک،

شخصیت او و اصحاب او را پایین بیاورم و او را محکوم و مغلوب نمایم و اگر هیبت شما نبود من او را به جای خود می نشاندم و برای مردم روشن می کردم که او لایق چنین مقامی نیست. مأمون گفت: هیچ چیزی نزد من بهتر از آنچه تو گفتی نیست.

(۱) آن حاجب حسود گفت: پس باید سران مملکت خود را - اعم از نیروهای لشکری و قضات و فقها - جمع کنی تا من مقابل آنان او را بشکنم و شخصیت او را پایین بیاورم و او را از آن محلی که تو برایش قرار داده ای ساقط نمایم و مردم بدانند که او لایق چنین مقامی نیست.

(۲) حضرت جواد علیه السلام فرمود: پس مأمون اشراف مردم را جمع نمود و مجلس

ص: ۳۰۷

۱- (۱) قال: فجمع الخلق الفاضلين من رعيتته في مجلس واسع قعد فيه لهم و اقعده الرضا عليه السلام بين يديه في مرتبه التي جعلها له فابتدء هذا الحاجب المتضمن للوضع من الرضا عليه السلام ، و قال له انّ الناس قد اكثرواعنك الحكايات واسرفوا في وصفك، بما ارى انك ان وقفت عليه برئت اليهم منه قال: و ذلك انك قد دعوت الله في المطر المعتاد مجيئه فجاء فجعلوه آيه معجزه لك او جبوا لك بها ان لا نظير لك في الدنيا، و هذا امير المؤمنين ادام الله ملكه و بقاءه لا يوازي باحد الارجح به قد احلك المحل الذي قد عرفت فليس من حقه عليك ان تسوغ الكاذبين لك و عليه ما يتكذبونه.

۲- (۲) فقال الرضا عليه السلام : ما ادفع عباد الله عن التحدث بنعم الله على و ان كنت لا ابغى اشرا و لا بطرا (خ ل «لا ابغى أمرا لا اشرا و لا بطرا».) و اماما ذكرك صاحبك الذي احلني ما احلني، فما احلني الا المحل الذي احله ملك مصر يوسف الصديق و كانت حالهما ما قد علمت، فغضب الحاجب عند ذلك و قال: يابن موسى لقد عدوت طورك و تجاوزت قدرك ان بعث الله بمطر مقدر وقته لا يتقدم و لا يتاخر جعلته آيه تستطيل بها وصوله بها، كأنك جئت بمثل آيه الخليل ابراهيم عليه السلام لمّا أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضائها التي كان فرقها على الجبال، فاتينه سعيا و تركبن على الرؤس و خفقن (خفق الطائر: ضربه بجناحيه.) و طرن باذن الله تعالى.

بزرگی تشکیل داد و در آن مجلس نشست و امام علیه السلام را نیز در کنار خود به عنوان ولیعهد و شخصیت دوم مملکت نشانید. سپس آن حاجب حسود که تعهد و تضمین کرده بود امام علیه السلام را در آن مجلس محکوم کند و از مقام ولایت عهدی پایین بیاورد شروع به سخن نمود و خطاب به امام علیه السلام گفت:

(۱) مردم در باره شما زیاده روی کرده اند، به طوری که اگر خودتان بفهمید از آنان بیزار خواهید شد و این برای این بوده که شما یک دعای باران خوانده اید و

باران طبق عادت همه ساله باریده است. و آنها فکر کرده اند بارش باران به علت دعای شما بوده است و آن را معجزه ای پنداشته اند و فکر کرده اند روی زمین برای شما مثل و مانندی وجود ندارد در حالی که شخص امیرالمؤمنین [یعنی مأمون] - که خدا ملک او را باقی نگهدارد - با هر کس مقایسه شود بر او ترجیح خواهد داشت و او شما را به این مقام رسانده و سزاوار نیست شما اجازه دهید عده ای که از شما

ص: ۳۰۸

---

۱- (۳) فان كنت صادقاً فيما توهم فأحیی هذین و سلطهما علی، فان ذلك یكون حیثند آیه معجزه، فاما المطر المعتاد مجیئه، فلست انت احق بان یكون جاء بدعائك من غیرك الذی دعاكما دعوت، و كان الحاجب اشار الی اسدین مصورین علی مسند المأمون الذی كان مستندالیه، و كانا متقابلین علی المسند.

تملق می گویند به او توهین نمایند و او را فریبکار و دروغگو بدانند.

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: من نمی توانم مردم را از بیان نعمت هایی که خدا به من داده منع کنم، گرچه در مقام به دست آوردن اعتبار و قدرت نیستم. اما این که گفتم مأمون مرا به ولایت عهدی خود تعیین نموده، او کاری جز کاری که عزیز مصر نسبت به یوسف صدیق نمود در باره من انجام نداده است و تو می دانی حال عزیز مصر و یوسف صدیق را [که او مردی کافر بوده و حضرت یوسف علیه السلام را بالاجبار خزینه دار خود قرار داده است].

(۱) پس حاجب مأمون خشمگین شد و گفت: ای فرزند موسی! از حد خود تجاوز کردی و مغرور شدی که خداوند باران مقدر خود را که هرگز تقدیم و

ص: ۳۰۹

---

۱- (۱) فغضب علی بن موسی علیه السلام و صاح بالصورتین دونکما الفاجر، فافتراه و لا تبقیاله عینا و لا اثرا فوثبت الصورتان و قد عادتا اسدین فتناولوا الحاجب و رضا [و رضاه] (رضه، دقه و جرشه. رضض الشیء: بالغ فی رضه.) و هشماه (هشم الشیء: کسره.) و اکلاه و لحسا (لحس القصعه: لعقها و أخذما علق بجوانبها بلسانه أو باصبعة.) دمه و القوم ینظرون متحیرین ممّا ینظرون فلما فرغ منه اقبالا علی الرضا علیه السلام و قالوا: یا ولی الله فی ارضه ماذا تأمرنا نفعل بهذا أنفعل به ما فعلنا بهذا یشیران الی المأمون؟ فغشی علی المأمون ممّا سمع منهما. فقال الرضا علیه السلام: قفا، فوقفا قال الرضا علیه السلام: صبوا علیه ماؤ و ردّ و طیوه، ففعل ذلك به و عاد الاسدان یقولان: أتأذن لنا ان نلحقه بصاحبه الّمدی افینیه؟ قال: لا فانّ الله عزّوجلّ فیہ تدبیرا هو ممضیه، فقالا: ماذا تأمرنا؟ قال عودا الی مقرّ کما کتتما؛ فصارا الی المسند و صارا صورتین کما کانتا.

تأخیری در آن نیست و با اراده خداوند انجام می شود همراه دعای تو فرستاد و تو می خواهی آن را نشانه و معجزه خود قرار دهی و برای خود عظمتی از ناحیه آن بسازی همان طور که می خواهی خود را مانند ابراهیم خلیل علیه السلام بدانی که آن چهار

پرنده را گرفت و سرهای آنان را در دست خود قرار داد و بدن های آنان را کوبید و مخلوط کرد و بر سر کوه ها قرار داد و چون آنان را صدا زد اجزای هر کدام جدا شد و ترکیب گردید و نزد ابراهیم علیه السلام برگشت و سر خود را نیز باز گرفت و به اذن خداوند پرواز نمود.

(۱) سپس گفت: اگر راست می گویی و آنچه در باره تو توهم می شود حقیقت دارد دستور بده این دو صورت شیر که بر متکای مأمون است زنده شوند و بر من مسلط گردند، اگر بتوانی چنین کاری انجام دهی برای تو معجزه خواهد بود. نه باران که طبق عادت همه ساله نازل می شود و برای درخواست آن فرقی بین تو و دیگران نیست.

ص: ۳۱۰

---

۱- (۱) فقال المأمون: الحمد لله الذي كفاني شراً حميد بن مهران يعني الرجل المفترس، ثم قال للرّضا عليه السلام: يابن رسول الله هذا الامر لجدكم رسول الله ثم لكم، فلو شئت لنزلت عنه لك، فقال الرّضا عليه السلام: لو شئت لما ناظرتك، و لم أسألك، فإن الله تعالى قد اعطاني من طاعه ساير خلقه مثل ما رايت من طاعه هاتين الصورتين الأجهال بني آدم، فإنهم و ان خسروا حظوظهم فله عزّ و جلال فيهم تدبير و قد امرني بترك الاعتراض عليك و اظهار ما اظهرته من العمل من تحت يدك كما امر يوسف بالعمل من تحت فرعون مصر، قال: فما زال المامون ضئيلاً (الظئيل: النحيف الحقيق) في نفسه الى ان قضى في علي بن موسى الرّضا عليه السلام ما قضى. (العيون ج ۲/۱۶۷، البحار ج ۴۹/۱۸۴)

پس حضرت رضا علیه السلام [با شنیدن این سخن] خشمگین شد و صدای مبارک را بلند نمود و به آن دو صورت شیر فرمود: بگریید این فاجر را و بدرید و بخورید و اثری از او باقی نگذارید!

پس آن دو صورت [به اذن الهی] زنده گردیدند و پریدند و او را پاره پاره کردند و خوردند و باقیمانده خون او را نیز زبان زدند و چیزی از او را باقی نگذارند و مردم حیرت زده نگاه می کردند و مبهوت شده بودند. سپس آن دو شیر نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: ای ولی خدا! چه دستوری در باره مأمون می دهی؟ آیا او را نیز همانند آن فاسق نابود کنیم؟ و اشاره به مأمون می کردند \_ پس مأمون با شنیدن این سخنان غش کرد. و حضرت رضا علیه السلام به آن دو حیوان فرمود: بایستید، و چون ایستادند فرمود:

گلاب بر صورت مأمون بریزید و او را خوشبو نمایید چون چنین کردند و

مأمون به هوش آمد باز آن دو حیوان نزد امام علیه السلام حاضر شدند و گفتند: آیا اجازه می دهی او را به رفیقش ملحق کنیم و نابود نماییم؟ امام علیه السلام اجازه نداد و فرمود: خداوند را در باره او تدبیری است که انجام خواهد داد. آن دو حیوان گفتند: پس دستور شما برای ما چیست؟ امام علیه السلام فرمود: به حال اول خود باز گردید و همچنانکه قبلاً بودید صورتی باشید در همان محل پس آنها باز گشتند و همانند قبل صورت روی متکای مأمون شدند. و مأمون گفت:

الحمد لله که خدا مرا از شر حمید بن عمران [یعنی آن مردی که شیرها او را دریدند] نجات داد. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! این قدرت از جد شما به شما ارث رسیده است اگر می خواهید من آن را به شما واگذارم و خود را از خلافت برکنار کنم؟ امام علیه السلام فرمود:

«اگر چنین چیزی را می خواستم با تو مناظره نمی کردم و چیزی را نیز از تو سؤال نمی کردم. همانا خداوند همه مخلوقات را همان گونه که دیدی مطیع ما قرار داده. جز جهول بنی آدم [مثل مأمون و یاران او را] که آنان نیز فاسق و زیانکار هستند [و مهلت خداوند برای آنان سودی ندارد] لکن خداوند برای آنان تسدیر دیگری دارد و مرا امر نموده که معترض تو نشوم و به ظاهر به آن چه تو بر من قرار داده ای عمل کنم چنانکه یوسف علیه السلام را امر نمود که تحت امر فرعون زمان خود باشد.»

حضرت جواد علیه السلام می فرماید: «بعد از این قصه هارون خود را حقیر و ناچیز احساس می کرد تا این که تصمیم به کشتن پدرم حضرت رضا علیه السلام را گرفت و آن حضرت را مسموم نمود.»

### انگیزه مأمون برای به شهادت رساندن حضرت رضا علیه السلام

(۱) تردیدی نیست که مأمون الرشید - چنان که گذشت - هیچ علاقه و محبتی به

حضرت رضا علیه السلام نداشته بلکه آن حضرت را خطر بزرگی برای حکومت خود می دانسته است و همان گونه که گفتیم علت اصلی احضار آن امام معصوم علیه السلام از

ص: ۳۱۲

---

۱- (۱) الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علي بن موسى الرضا عليه السلام بالسّم ۱- العيون: حدّثنا ابوالطيب الحسين بن احمد بن محمّد الرازي رضی الله عنه، بنیشابور سنه اثنين و خمسين و ثلثمائه؛ قال: حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه، قال، حدّثنا احمد بن محمّد بن خالد البرقي، قال: اخبرني ابي، قال: اخبرني الريان بن شبيب خال المعتصم اخو ماردة أنّ المأمون لما اراد ان يأخذ البيعه لنفسه بامرّه المؤمنين و لابی الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام بولايه العهد و لفضل بن سهل بالوزاره.



مدینه به خراسان ترس مأمون از داعیه امامت آن حضرت و اجتماع مردم گرد ایشان بوده است و چون حيله های او برای شکستن شخصیت امام علیه السلام بین مردم نتیجه بخش نبود، تصمیم بر قتل آن حضرت گرفت و کوشید که خود را از آن بری بداند اما امام علیه السلام آن را آشکار فرمود. و آن مایه رسوائی مأمون گردید. انگیزه های دیگری هم در تصمیم گیری مأمون مؤثر بوده که به بعضی از آنها اشاره می شود:

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون، با سند خود، از ریّان بن شیبب نقل نموده که گوید: هنگامی که مأمون اراده نمود از مردم برای خود به عنوان امیرالمؤمنین و برای حضرت رضا علیه السلام به عنوان ولیعهد و برای فضل بن سهل به عنوان وزیر خود بیعت بگیرد دستور داد سه کرسی نصب کردند و چون بر آنها نشستند به مردم اجازه ورود و بیعت داد پس مردم وارد می شدند و به عنوان بیعت دست راست خود را به

ص: ۳۱۳

---

۱- (۱) امر بثلاثه کراسی، فنصبت (خ ل «نصب») لهم، فلما قعدوا علیها أذن للناس، فدخلوا یبايعون فکانوا یصفقون بايمانهم علی ایمان الثلثه من اعلی الابهام الی الخنصر و یخرجون حتّی بايع فی آخر الناس فتی من الأنصار فصفق بيمينه من اعلی الخنصر الی اعلی الابهام فتبسّم ابوالحسن الرضا علیه السلام، ثمّ قال: کلّ من بايعنا بايع بفسخ البيعه غير هذا الفتی، فأنه بايعنا بعقدها، فقال المامون: و ما فسخ البيعه من عقدها؟ قال ابوالحسن علیه السلام: عقد البيعه هو من اعلی الخنصر الی اعلی الابهام؛ و فسخها من اعلی الابهام الی اعلی الخنصر، قال: فماج الناس فی ذلك و امر المامون باعاده الناس الی البيعه علی ما وصفه ابوالحسن علیه السلام، و قال الناس: كيف يستحقّ الامامه من لا يعرف عقد البيعه؟! انّ من علم لأولى بها ممّن لا يعلم، قال فحمله ذلك علی ما فعله من سمّه. (العیون ج ۲/۲۳۸)

دست راست آن سه نفر می کشیدند.

و کیفیت آن این بود که از بالای ابهام (انگشت بزرگ) تا انگشت خنصر (یعنی انگشت کوچک) می کشیدند و خارج می شدند و لکن آخرین نفر جوانی از انصار بود که بر خلاف دیگران چون خواست بیعت کند دست راست خود را از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت بزرگ آنان کشید پس حضرت رضا علیه السلام تبسم نمود

و فرمود: «هر کس با ما بیعت کرد به عنوان فسخ و به هم زدن بیعت خود بیعت کرد جز این جوان که به عنوان عقد بیعت با ما بیعت نمود.»

مأمون پرسید: فسخ بیعت و عقد بیعت چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «عقد بیعت این است که از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت بزرگ انجام گیرد و فسخ بیعت عکس آن است.» ریّان می گوید: بعد از سخن امام علیه السلام مردم دگرگون شدند و مأمون دستور داد مردم مجدداً طبق دستور امام علیه السلام بیعت کنند. پس سر و صدای مردم بالا رفت و گفتند:

کسی که معنای بیعت را نمی داند چگونه می تواند امامت و رهبری مسلمانان را به دست بگیرد؟! و جز این نیست که هر کس به معنای بیعت آگاه است نسبت به کسی که معنای بیعت را نمی داند به امامت سزاوارتر است. پس مأمون خشمگین شد و امام علیه السلام را مسموم نمود.

(۱) ۲- در همان کتاب، از احمد بن علی انصاری نقل شده که گوید: من به

ص: ۳۱۴

---

۱- (۱) ۲- و فيه: حدثنا تميم بن عبدالله بن تميم القرشي رضي الله عنه، قال: حدثنا ابي؛ عن احمد بن علي الانصاري، قال: سألت ابا الصلت الهروي فقلت له: كيف طابت نفس المأمون بقتل الرضا عليه السلام مع اكرامه و محبته له و ما جعل له من ولاية العهد بعده؟ فقال: ان المأمون انما كان يكرمه و يحبّه لمعرفة بفضله و جعل له ولاية العهد من بعده ليري الناس انه راغب في الدنيا فيسقط محله في نفوسهم، فلما لم يظهر منه في ذلك للناس الا ما ازداد به فضلا عندهم و محلاً في نفوسهم جلب عليه المتكلمين من البلدان طمعا في ان يقطعه واحد منهم، فيسقط محله عند العلماء و [بسببهم] يشتهر نقصه عند العامة،

ابوالصلت هروی گفتیم: چگونه مأمون با احترام و محبتی که نسبت به امام علیه السلام داشت و او را ولیعهد خود قرار داده بود به خود اجازه داد که آن حضرت را مسموم کند؟!

ابوالصلب گفت: مأمون به جهت مقام و فضیلت امام علیه السلام ناچار به اکرام و اظهار محبت نسبت به آن حضرت بود و واگذار کردن ولایت عهدی به حضرت رضا علیه السلام برای این بود که مردم بگویند: او علاقه مند به دنیا است و موقعیت او از بین برود و چون مأمون خود را در این اهداف موفق ندید بلکه هر روز شخصیت امام علیه السلام نزد مردم بیشتر گردید و فضایل آن حضرت آشکارتر شد مأمون علمای کلام را از بلاد و شهرها جمع نمود تا بلکه یکی از آنان بتواند امام علیه السلام را محکوم کند و شخصیت او

بین علما و مردم سقوط نماید و یا پایین بیاید.

(۱) لکن امام علیه السلام با هر کدام از علمای یهود و نصارا و مجوس و صابئین و براهمه

ص: ۳۱۵

---

۱- (۱) فکان لا یکلمه خصم من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئین و البراهمه و الملحدين و الدهریه و لاصضم من فرق المسلمین المخالفین الا قطعته و الزمه الحجّه، و کان الناس یقولون: و الله انه اولى بالخلافه من المأمون و کان اصحاب الأخبار یرفعون ذلك الیه فیغتاظ من ذلك و یشتد حسده له، و کان الرضا علیه السلام لا یحابی المأمون من حقّ و کان یجیبه بما یکره فی اکثر احواله، فیغیظه ذلك و یحقدّه علیه و لا یظهره له، فلما اعیته الحيله فی امره اغتاله، فقتله بالسّم. (العیون ج ۲/۲۳۹)

و دهریه و فرق مختلف مسلمین بحث کرد او را محکوم و مغلوب نمود [و با اعتقادات و کتب خودشان آنان را محکوم کرد] و مردم در آن جلسات می گفتند: به خدا سوگند: او از مأمون سزاوارتر به خلافت است و گفته های مردم را جاسوس ها به گوش مأمون می رساندند و او خشمگین می گشت و حسد او نسبت به امام علیه السلام زیادتر می شد.

از سویی حضرت رضا علیه السلام هیچ وقت در مقابل مأمون از گفتن حقایق خوداری نمی فرمود و سخنان او را چنان پاسخ می داد که مأمون به خشم می آمد و کینه امام علیه السلام را در دل خود پنهان می کرد و چون از حيله های خود عاجز ماند و کاری از پیش نبرد امام علیه السلام را با حيله مسموم نمود.

### شهادت حضرت رضا علیه السلام به دست مأمون علیه اللعنه

(۱) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از یاسر خادم نقل نموده که گوید: [در مسافرتی] بین ما و طوس هفت منزل فاصله بود و حضرت رضا علیه السلام بیمار شد و چون وارد طوس شدیم بیماری آن حضرت شدت پیدا کرد و

ص: ۳۱۶

---

۱- (۲) فی وفاه الرضا علیه السلام عن طریق الخاصه العیون: حدّثنا احمد بن زیاد بن جعر الهمدانی رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، قال: حدّثنا یا سرالخادم، قال: لمّا کان بیننا و بین طوس سبعة منازل اعتلّ ابوالحسن علیه السلام، فدخلنا طوس و قد اشتدّت به العله فبقینا بطوس ایاماً، فکان المأمون یأتیه فی کلّ یوم مرّتين، فلمّا کان فی آخر یومه الذی قبض فیہ کان ضعیفاً فی ذاک الیوم، فقال لی بعد ما صلّی الظهر:

چند روز بیشتر در طوس زنده نبود و مأمون در هر روز دو مرتبه به دیدن آن بزرگوار

می آمد و در آخرین روز زندگی حضرت رضا علیه السلام آن حضرت ضعیف و ناتوان شده بود و چون نماز ظهر را ادا نمود به من فرمود: «ای یاسر! آیا خدمه و اطرافیان غذا خورده اند؟» گفتم:

(۱) مولای من! با بیماری شما چه کسی می تواند غذا بخورد؟ امام علیه السلام چون این سخن را از من شنید برخاست و نشست و فرمود: «غذا را حاضر کنید.» و دستور داد همه کسانی که اطراف آن حضرت بودند بر سر سفره غذا بنشینند و از یکایک آنان تفقد نمود و چون همگی غذا خوردند، فرمود: «برای زن ها نیز غذا ببرید.» و آنان که از غذا فارغ شدند امام علیه السلام ناتوان و بیهوش گردید. پس صدای ناله و فریاد بلند گردید و کنیزان و زن های مأمون با سر و پای برهنه بیرون آمدند و ولوله و غوغایی در طوس به وجود آمد.

ص: ۳۱۷

---

۱- (۱) یا یاسر ما اکل الناس شیئا؟ قلت یا سیدی من یا کل هیهنا مع ما أنت فیہ؟ فانتصب علیہ السلام ثم قال: هاتوا المائده و لم یدع من حشمه احدا الا أقعده معه علی المائده ینفقد واحدا واحدا، فلما أكلوا، قال: ابعثوا الی النساء بالطعام فحمل الطعام الی النساء فلما فرغوا من الاكل أغمی علیہ و ضعف فوقعت الصیحه، و جاءت جواری المأمون و نساء حافیات حاسرات و وقعت الوحیه (خ ل «الویحه» الوحیه. الصوت یكون فی التیاس و غیرهم. الویحه: کلمه رحمہ). بطوس و جاء المأمون حافیا حاسرا یضرب علی رأسه و یقبض علی لحيته و یتأسف و یبکی و تسیل دموعه علی خدیہ، فوقف علی الرضا علیہ السلام و قد أفاق، فقال:

(۱) سپس گوید: مأمون را دیدم که با سر و پای برهنه بیرون آمد و بر سر و صورت می زد و محاسن خود را می کند و آه حسرت می کشید و گریه می کرد و چون خدمت امام علیه السلام رسید گفت: ای مولای من! به خدا سوگند، نمی دانم کدام مصیبت برای من گران تر است فراق و جدایی از شما یا تهمت مردم که می گویند من شما را با حیله و نفاق کشته ام؟

پس امام علیه السلام نگاهی به او کردند و فرمودند: «یا امیرالمؤمنین! با فرزندم

ابوجعفر نیکو برخورد کن. همانا عمر تو و او یکسان است.» سپس دو انگشت سبابه خود را کنار هم قرار دادند.

(۲) یاسر خادم می گوید: امام علیه السلام در اوایل همان شب از دنیا رحلت نمود و چون

ص: ۳۱۸

۱- (۲) یا سیدی و الله ما ادری ایّ المصیبتین أعظم علیّ؟ فقدی لک و فراقی ایّاک؟ أوتهمه الناس لی انّی اغتلتک و قتلتک؟! قال: فرغ طرفه الیه، ثمّ قال: احسن یا امیرالمؤمنین معاشره ابی جعفر علیه السلام، فانّ عمرک و عمره هکذا و جمع بین سبابتیه، قال: فلما کان من تلک اللیله قضی علیه بعد ما ذهب من اللیل بعضه، فلما أصبح اجتمع الخلق، و قالوا: انّ هذا قتله و اغتاله یعنون المأمون و قالوا:

۲- (۱) قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و اکثر القول و الجلبه (الجلبه: اختلاط الصوت). و کان محمّد بن جعفر بن محمّد استأمن الی المأمون و جاء الی خراسان و کان عمّ ابی الحسن علیه السلام، فقال المأمون: یا اباجعفر اخرج الی الناس و اعلمهم انّ ابالحسن لا یخرج الیوم و کره ان یرجعه، فتقع الفتنة فخرج محمّد بن جعفر الی الناس، فقال: ایها الناس تفرّقوا فانّ ابالحسن علیه السلام لا یرجعه الیوم فتفرّق الناس، و غسل ابوالحسن علیه السلام فی اللیل و دفن. (العیون ج ۲/۲۴۲) شهاده الرضا علیه السلام بروایه ابی الصلت الهرویّ العیون: حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه و محمّد بن موسی المتوکّل و احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدّب و علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم، قالوا: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم؛ عن أبیه، عن ابی الصلت الهرویّ، قال:

صبح شد مردم جمع شدند و گفتند: مأمون امام علیه السلام را با حيله و نفاق کشت و فریاد آنان بلند شد که فرزند پیامبر را کشتند.

در آن روزها عموی حضرت رضا علیه السلام محمد بن جعفر بن محمد از مأمون اجازه خواسته بود و به طوس آمده بود پس مأمون به او گفت: نزد مردم برگرد و بگو امروز جنازه حضرت رضا علیه السلام تشییع نمی شود. و این برای این بود که می ترسید انقلابی رخ دهد. پس محمد بن جعفر نزد مردم آمد و گفت: متفرق شوید! امروز جنازه امام علیه السلام تشییع نمی شود. و چون متفرق شدند شبانه جنازه آن حضرت را غسل دادند و دفن کردند.

### شهادت حضرت رضا علیه السلام به نقل اباصلت هروی

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عیون، از ابوالصلت هروی نقل نموده که گوید:

ص: ۳۱۹

---

۱- (۲) بینا انا واقف بین یدی ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ، اذ قال لی: یا ابوالصلت ادخل هذه القبّة التي فيها قبر هرون وائتني بتراب من أربعه جوانبها، قال: فمضيت فاتيت به، فلمّا مثلت بين يديه؛ فقال لي: ناولني هذا التراب و هومن عند الباب، فناولته فاخذه و شمّه ثم رمى به،

روزی مقابل حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، ناگهان به من فرمود: «ای اباصلت!

داخل قبه هارونیه شو و از چهار طرف آن برای من مقداری خاک بیاور.» اباصلت می گوید: من دستور امام علیه السلام را انجام دادم و امام خاکی را که از نزدیک در برداشته بودم گرفت و آن را بویید و انداخت و فرمود: «زود است که مرا در این خاک دفن کنند و سنگی در قبر من ظاهر خواهد شد که اگر همه کلنگ های خراسان را بیاورند آن را بر نخواهد انداخت.»

(۱) سپس فرمود: «ای اباصلت! زود است که قبر من در این محل قرار گیرد. پس تو به آنان بگو تا به اندازه هفت پله پائین روند و در میان آن ضریحی برایم قرار دهند و اگر از قرار دادن ضریح امتناع نمودند بگو لحد مرا دو ذراع و یک و جب (یک متر و ۲۵ سانت) قرار دهند. همانا خداوند به اندازه مشیت خود آن را توسعه خواهد داد.

ص: ۳۲۰

---

۱- (۱) ثم قال: سيحفر لي ههنا، فتظهر صخره لوجع عليها كل معول بخراسان لم يتهيأ قلعها ثم قال: في الذي عند الرجل و الذي عند الرأس مثل ذلك ثم قال: ناولني هذا التراب فهو من تربتي ثم قال: سيحفر لي في هذا الموضع فتأمرهم أن يحفروا لي سبع مراقي الى اسفل و ان يشق لي ضريحه؛ فان ابوا الا ان يلحدوا، فتأمرهم ان يجعلوا اللحد ذراعين و شبرا، فان الله سيوسعه ما يشاء؛ فاذا فعلوا ذلك فأنك ترى عند رأسي نداوه، فتكلم بالكلام الذي أعلمك، فانه ينبع الماء حتى يمتلي اللحد و ترى فيه حيتانا صغارا؛ ففت لها الخبز الذي اعطيك؛ فانها تلتقطه، فاذا لم يبق منه شيء خرجت منه حوته كبيره، فالتقطت الحيتان الصغار حتى لا يبقى منها شيء، ثم تغيب، فاذا غابت فضع يدك على الماء ثم تكلم بالكلام الذي أعلمك، فانه ينضب الماء و لا يبقى منه و لا تفعل ذلك الا بحضرة المأمون. ثم قال عليه السلام :



و چون قبر مرا آماده کنند تو خواهی دید که بالای سر من رطوبتی پیدا می شود.

پس تو آنچه می گویم را بخوان تا لحد پر از آب شود. سپس در آن ماهیان کوچکی ظاهر خواهد شد. پس تو از آن نانی که به تو می دهم برای آنان خورد کن. آنها آن نان را خواهند خورد و سپس ماهی بزرگی پیدا می شود و همه آن ماهیان کوچک را می خورد و پنهان می گردد و چون پنهان می شود تو دست خود را در آن آب کن و آن دعایی که به تو تعلیم می دهم بخوان تا تمام آن آب از بین برود. و آنچه به تو می گویم باید مقابل چشم مأمون انجام دهی.»

(۱) سپس فرمود: «ای اباصلت! من فردا نزد این فاجر [یعنی مأمون] خواهم رفت

و چون باز می گردم اگر دیدی سر خود را پوشانده ام با من سخن بگو تا با تو سخن بگویم و اگر سر خود را پوشانده بودم با من سخن مگو.»

اباصلت می گوید: روز بعد، صبح هنگام امام علیه السلام لباس خود را پوشید و در محراب خود منتظر نشست تا این که غلام مأمون وارد شد و گفت: مأمون شما را می طلبد. پس امام علیه السلام کفش خود را پوشید و عبا به دوش گرفت و من نیز خدمت او

ص: ۳۲۱

---

۱- (۲) یا أبا الصلت غدا ادخل علی هذا الفاجر، فان انا خرجت و انا مكشوف الرأس فتكلم اكلّمك و ان خرجت و انا مغطى الرأس فلا تكلمنى، قال ابوالصلت: فلما اصبحنا من الغد لبس ثيابه و جلس فجعل فى محرابه ينتظر فينما هو كذلك اذ دخل عليه غلام المأمون، فقال له: اجب امير المؤمنين، فلبس عليه السلام نعله ورداءه، وقام يمشى و انا أتبعه حتى دخل على المأمون و بين يديه طبق عليه عنب و اطباق فاكهه و بيده عنقود عنب قد اكل بعضه و بقى بعضه، فلما ابصر بالرضا عليه السلام وثب اليه، فعانقه و قبل ما بين عينيه واجلسه معه ثم ناوله العنقود:

بودم تا این که بر مأمون وارد شد. و مقابل مأمون طبقی از انگور و طبق های دیگری از میوه بود و مأمون خوشه ای از آن انگور را در دست داشت که بعضی از آن را خورده بود و چون چشم او به امام علیه السلام افتاد از جای خود پرید و با امام علیه السلام معانقه نمود و بین دو چشم او را بوسید و او را در کنار خود نشاند و آن خوشه انگور را به او داد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من انگوری بهتر از این ندیده بودم.

(۱) امام علیه السلام فرمود: «شاید این انگور از بهشت باشد.» پس مأمون گفت: میل کنید. امام علیه السلام فرمود: «اگر ممکن است مرا از خوردن آن معاف بدار.» مأمون گفت: حتما باید بخورید، آیا به ما بدگمان هستید؟ سپس خود آن خوشه را برداشت و مقداری از آن را خورد و بقیه را به امام علیه السلام داد و امام علیه السلام سه دانه از آن را میل نمود و بقیه را نزد مأمون انداخت و برخاست. مأمون گفت: کجا می روید؟ امام علیه السلام فرمود: «آن جا که تو مرا فرستادی.»

ص: ۳۲۲

۱- (۱) و قال: یابن رسول الله ما رأیت عنبا احسن من هذا، فقال له الرضا علیه السلام: ربما کان عنبا حسنا یكون من الجنة، فقال له: کل منه، فقال له الرضا علیه السلام: تعفینی منه؟ فقال: لا بدّ من ذلك و ما یمنعک منه لعلک تتهمنا بشیء، فتناول العنقود فأکل منه ثمّ ناوله فاکل منه الرضا علیه السلام ثلث حبات، ثمّ رمی به وقام، فقال المأمون: الی این؟ فقال علیه السلام: الی حیث وجهتی، فخرج علیه السلام مغطی الرأس فلم أکلمه حتّی دخل الدار فامر ان یغلق الباب، فغلق ثمّ نام علیه السلام علی فراشه و مکث واقفا فی صحن الدار مهموما محزونا، فبینما انا كذلك، اذ دخل علیّ شابّ حسن الوجه قطط الشعر اشبه الناس بالرضا علیه السلام، فبادرت الیه، فقلت له: من این دخلت و الباب مغلق؟ فقال: الّذی جاء بی من المدینه فی هذا الوقت هو الّذی ادخلنی الدار و الباب مغلق، فقلت له: و من انت؟ فقال لی:

سپس امام علیه السلام از نزد مأمون خارج گردید، در حالی که عبا بر سر کشیده بود. و من با او سخن نگفتم تا داخل خانه شد و فرمود: «در خانه را ببند و چون در خانه بسته شد بر بستر خود خوابید و من ساعتی در صحن خانه محزون و پریشان بودم که ناگهان جوان زیبایی را که بسیار به حضرت رضا علیه السلام شباهت داشت دیدم که وارد خانه گردید. من نزد آن جوان رفتم و گفتم: از کجا وارد شدید، من که در را بسته بودم؟! او فرمود:

(۱) آن کسی که در این وقت مرا از مدینه به اینجا آورد از در بسته وارد این خانه نمود.» گفتم: شما که هستید؟ فرمود: «من حجت خدا بر تو هستم. ای اباصلت! من محمد بن علی می باشم.» سپس نزد پدر خود رفت و به من نیز فرمود تا داخل شدم و چون امام هشتم علیه السلام فرزند خود را دید از جای خود پرید و با او معانقه نمود و او را در بغل گرفت و بین دو چشم او را بوسید و به طرف بستر خود کشید.

پس امام جواد علیه السلام خود را بر روی پدر انداخت و او را بوسید و سخنی با او گفت که من نفهمیدم و دیدم که بر لب های حضرت رضا علیه السلام چیز سفیدی مانند کف

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱) أنا حجّه الله عليك يا ابالصلت؛ انا محمد بن علی، ثم مضى نحو ابيه عليه السلام، فدخل وامرني بالدخول معه فلما نظر اليه الرضا عليه السلام وثب اليه فعانقه وضمه الى صدره وقبل ما بين عينيه ثم سحبه سحبا (خ ل «سجّه سجا»). سحبه سحبا: جرّه على وجه الارض) الى فراشه واكب عليه محمد بن علی عليه السلام يقبله و يساره بشىء لم افهمه، و رأيت على شفّتي الرضا عليه السلام زبدا اشدّ بياضا من الثلج، و رأيت اباجعفر عليه السلام يلحسه بلسانه، ثم ادخل يده بين ثوبيه و صدره، فاستخرج منه شيئا شبيها بالعصفور، فابتلعه ابوجعفر عليه السلام و مضى الرضا عليه السلام، فقال ابوجعفر عليه السلام:

ظاهر گردید و امام جواد علیه السلام آن را به دهان گرفت و سپس دست خود را بین لباس و سینه پدر نمود و چیزی شبیه به گنجشک بیرون آورد و آن را بلعید و پس از آن حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت.

پس حضرت جواد علیه السلام می فرمود: «برخیز ای اباصلت! برای من از خزانه آب و مغتسل [یعنی چیزی که میت را بر روی آن غسل می دهند] حاضر کن!» گفتم: در خزانه آب و مغتسل وجود ندارد فرمود آنچه من می گویم انجام بده پس من داخل خزانه شدم و دیدم در خزانه آب و مغتسل آماده است و چون آوردم و خود را آماده کردم که امام علیه السلام را غسل بدهم حضرت جواد علیه السلام فرمود:

(۱) «ای اباصلت! کنار برو! کسانی هستند که مرا کمک دهند!» پس پدر خود را غسل داد و فرمود: «از داخل خزانه ظرفی که در آن کفن و حنوط می باشد بیاور.» من

ص: ۳۲۴

---

۱- (۱) قم یا ابالصلت ایتنی بالمغتسل و الماء من الخزانه، فقلت: ما فی الخزانه مغتسل و لا ماء، و قال لی ایته الی ما آمرک به، فدخلت الخزانه؛ فاذا فیها مغتسل و ماء فاخرجته و شممت ثیابی لا غسِله، فقال لی: تَنَحَّ یا ابالصلت؛ فأن لی من یعیننی غیرک، فغسّله، ثم قال لی: ادخل الخزانه، فاخرج الی السفت الذی فیہ کفنه و حنوطه، فدخلت، فاذا انا بسفت لم اره فی تلک الخزانه قَطّ، فحملته الیه، فکفّنه و صلّی علیه، ثم قال لی: ایتنی بالتابوت، فقلت: امضی الی النجار حتّی یصلح التابوت قال: قم فانّ فی الخزانه تابوتا، فدخلت الخزانه فوجدت تابوتا لم اره قَطّ فأتیته به فاخذ الرضا علیه السلام بعد ما صلّی علیه، فوضعه فی التابوت و صف قدمیه و صلّی رکعتین لم یفرغ منهما حتّی علا التابوت و انشقّ السقف؛ فخرج منه التابوت و مضی، فقلت: یابن رسول الله الساعه یجیننا المأمون و یطالبنابالرضا علیه السلام ، فما نصنع؟ فقال لی:

داخل خزانه شدم و دیدم کفن و حنوط آماده است، آنها را نزد او آوردم. پس پدر خود را کفن نمود و بر او نماز خواند و فرمود: «تابوت را بیاور.» گفتم: به نجار بگویم تا آن را بسازد؟ فرمود: «برخیز! در خزانه آماده است!» پس داخل خزانه شدم و تابوتی که تاکنون در آن جا ندیده بودم آماده بود آن را آوردم. پس آن حضرت بدن پدر را در تابوت گذارد و دو رکعت نماز خواند و هنوز فارغ نشده بود که تابوت بالا رفت و سقف اتاق باز شد و از اتاق خارج گردید.

(۱) گفتم: ای فرزند رسول خدا! الان مأمون می آید و حضرت رضا علیه السلام را از ما طلب می کند، ما چه جواب بدهیم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: «ساکت باش ای اباصلت! او بر خواهد گشت.» سپس فرمود: «اگر پیامبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب باشد خداوند اجساد و ارواح آنان را جمع خواهند نمود.» سخن آن حضرت تمام

نشده بود که سقف گشوده شد و تابوت پایین آمد. پس حضرت جواد علیه السلام برخاست و بدن پدر را از تابوت بیرون آورد و در بستر خواباند مانند وقتی که هنوز غسل و کفن نشده بود.

سپس به من فرمود: «ای اباصلت! برخیز و در را باز کن تا مأمون وارد شود.»

ص: ۳۲۵

---

۱- (۲) اسکت فأنه سيعود يا ابالصلت، ما من نبی يموت بالمشرق و يموت وصیه بالمغرب الا جمع الله بين ارواحهما وأجسادهما، و ما اتم الحديث حتى انشق السقف و نزل التابوت فقام عليه السلام ، فاستخرج الرضا عليه السلام من التابوت و وضعه على فراشه كأنه لم يغسّل و لم يكفن ثم قال لى: يا ابالصلت قم فافتح الباب للمأمون، ففتحت الباب، فاذا المأمون و الغلمان بالباب، فدخل باکیا حزینا قد شقّ جیبه و لطم رأسه و هو یقول: یا سیداه فجعت بك (خ ل «فیک»). یا سیدی، ثم دخل فجلس عند رأسه، و قال :

پس من در را باز کردم و دیدم مأمون و غلامان او پشت در هستند. پس دیدم مأمون گریان وارد خانه شد و گریان چاک کرد و بر سر و صورت زد و گفت: ای مولای من! مرگ تو مرا داغدار نمود. سپس بالای سر آن حضرت نشست و گفت: او را تجهیز کنید. و سپس دستور داد قبر آن حضرت را کنند و آنچه حضرت رضا علیه السلام فرموده بود رخ داد. پس یکی از اطرافیان به مأمون گفت: مگر شما او را امام نمی دانی؟ مأمون گفت: آری، او امام است و امام باید مقدم باشد و دستور داد جلوی قبر پدرش هارون قبر او را کنند.

(۱) پس من گفتم: او دستور داده که قبر او را به اندازه هفت پله پایین ببرند و

ص: ۳۲۶

۱- (۱) خذوا فی تجهیزه فأمر بحفر القبر، فحفرت الموضع فظهر کلّ شیء علی ما وصفه الرضا علیه السلام، فقال له بعض جلسائه: ألسنت تزعم أنّه امام؟ فقال: بلی لا یكون الامام الا مقدّم الناس؛ فأمر أن یحفر له فی القبلة، فقلت له: امرنی أن یحفر له سبع مراقی و أن اشقّ له ضریحه، فقال: انتهوا الی ما یأمر به ابوالصلت سوی الضریح، ولكن یحفر له و یلحد؛ فلمّا رای ما ظهر له من النداوه و الحیتان و غیر ذلك، قال المامون: لم یزل الرضا علیه السلام یرینا عجائبه فی حیاته حتّی اراناها بعد وفاته ایضا، فقال له وزیر کان معه: أتدری ما أخبرک به الرضا علیه السلام؟ قال: لا، قال: أنّه قد أخبرک أنّ ملککم یا بنی العباس مع کثرتکم و طول مدّتکم مثل هذه الحیتان حتّی اذا فیت آجالکم وانقطعت آثارکم و ذهب دولتکم سلط الله تعالی علیکم رجلاً منّا فافناکم عن آخرکم، قال له: صدقت، ثمّ قال لی: یا أباالصلت علّمنی الکلام الذی تکلمت به، قلت: واللّه لقد نسیت الکلام من ساعتی و قد كنت صدقت، فأمر بحبسی و دفن الرضا علیه السلام، فحبست سنه، فضاق علی الحبس، و سهرت اللیله و دعوت الله تبارک و تعالی بدعاء ذکرته فی محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم و سألت الله بحقّهم أن یفرّج عنی، فما استتمّ دعائی حتّی دخل علی أبو جعفر محمّد بن علی علیهما السلام فقال لی:

ضریحی برای او باز کنند. مأمون گفت: آنچه او امر کرده انجام دهید لکن به جای ضریح برای او لحدی قرار دهید. و چون مأمون آن آب و ماهی ها را دید گفت: حضرت رضا همیشه عجایی را به ما نشان می داد حتی بعد از مرگ او نیز این امور عجیب را نشان داده است. پس وزیر او به او گفت: می دانی حضرت رضا علیه السلام می خواسته چه خبری به تو بدهد؟ مأمون گفت: خیر. وزیر گفت:

او خواسته بگوید که سلطنت شما بنی عباس با فراوانی جمعیت و طولانی شدن حکومتتان همانند ماهیان کوچک می ماند که یک ماهی بزرگ پیدا می شود و همه آنان را نابود می کند. شما نیز چون مدت حکومتتان تمام شود مردی از ما خانواده می آید و شما را نابود می کند. مأمون گفت: آری، چنین است.

(۱) سپس مأمون به من گفت: دعایی را که خواندی به من یاد بده. گفتم: به خدا سوگند، الان آن را فراموش نمودم- و البته راست گفتم- لکن مأمون مرا به زندان انداخت و امام علیه السلام را دفن نمود و من تا یکسال در زندان ماندم و بر من سخت

ص: ۳۲۷

---

۱- (۱) یا اباالصلت ضاق صدرک؟ فقلت: ای واللّه؛ قال: قم فاخرجنی ثمّ ضرب یدیه الی القیود الّتی کانت علیّ ففکّھا، وأخذ بیّدی و أخرجنی من الدار، والحرسه و الغلمان یرونی فلم یستطیعوا أن یکلّمونی و خرجت من باب الدار، ثمّ قال لی: امض فی ودائع اللّٰه، فانّک لن تصل الیه و لا یصل الیک أبدا، فقال ابوالصلت: فلم التّق المأمون الی هذا الوقت. (العیون ج ۲/۲۴۲).

می گذشت تا در نیمه شب خدا را به محمد و آل او صلی الله علیه و آله قسم دادم که فرجی برایم برساند و دعایم تمام نشد که حضرت جواد علیه السلام وارد زندان گردید و فرمود:

«ای اباصلت! سینه تو تنگ شد و پریشان شدی؟» گفتم: آری، به خدا سوگند. فرمود: «برخیز» و سپس دست خود را به زنجیرهایی که بر من بسته بودند زد و باز شد و دست مرا گرفت و از زندان خارج نمود و نگهبانان مرا می دیدند و نمی توانستند با من سخن بگویند. سپس به من فرمود: «تو در امانت خدا هستی، هر جا می خواهی برو مأمون هرگز تو را نخواهد دید و تو نیز او را نخواهی دید.» ابوالصلت می گوید: بعد از آن تا کنون من مأمون راننده ام.

ص: ۳۲۸



پاداش و برکات زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

اشاره

ص: ۳۲۹

## پاداش و برکات زیارت حضرت رضا علیه السلام

مؤلف گوید: ارزش و ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام و زیارت معصومین دیگر علیهم السلام به معرفت زائر نسبت به مقام معصوم و شرایط لازم دیگری که زائر باید دارا باشد بستگی دارد زمان و مکان زیارت نیز در پاداش آن مؤثر است. در تعدادی از روایات ثواب و پاداش زائری که با معرفت به مقام امام و اعتقاد به وجوب اطاعت او، وی را زیارت نموده باشد، بهشت و نجات از سختی های قیامت و شفاعت آنان در قیامت و در بعضی هم نشینی با اولیای خدا در بهشت ذکر شده است.

در بعضی از روایات آمده است که ثواب و پاداش زیارت امام حسین علیه السلام معادل نود حج و عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتکاف و دعای ملائکه و حفظ ایمان و گشایش در امور و... می باشد.

و می توان گفت: به طور کلی ارزش زیارت هر امام و یا شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهما السلام به اعتبار شرایط زائر و شخصیت زیارت شونده است بنابراین زیارت یک مؤمن مخلص و شیعه با تقوا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه زیارات ارزشمندتر است و پس از آن زیارت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین تا امام دوازدهم علیهم السلام با توجه به مراتب شخصیت زیارت شونده ارزش و مقام ویژه خود را دارد.

البته روایات وارده در زیارت حضرت رضا علیه السلام حساب ویژه ای دارد و در بعضی از روایات - چنان که خواهد آمد - پاداش زیارت آن حضرت معادل یک میلیون حج و یا هزار حج و هزار عمره مقبوله و شفاعت همه معصومین علیهم السلام و

پاداش یکصد هزار شهید و مجاهد و صدیق و حاج و معتمر ذکر شده است. و زیارت آن حضرت را از حج مستحبی نیز افضل دانسته اند.

در بعضی از روایات آمده است: «کسی که با معرفت آن حضرت را زیارت کند خداوند پاداش هفتاد هزار شهید که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشند را به او خواهد داد.»

در روایتی امام کاظم علیه السلام - بعد ذکر مقام زوّار ائمه معصومین علیهم السلام - می فرماید: «الا انّ اعلاهم درجّه و اقربهم عبوه زوّار قبر ولدی علیّ علیه السلام» یعنی آگاه باشید که مقام و منزلت زوّار پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد خداوند بالاتر از زوّار دیگر است.

مؤلف گوید: شاید علت کثرت ثواب زیارت آن حضرت این باشد که در زمان صدور این روایات زایرین قبر مطهر امام رضا علیه السلام فقط شیعه ها بوده اند و آنان نیز در اثر دوری قبر آن حضرت کمتر به زیارت او می رفته اند و سایر فرق شیعه نیز که بیشتر در ایران ساکن بوده اند، مانند زیدیه و جارودیه و کیسانیه و فطحیه و اسماعیلیه و... به زیارت آن حضرت نمی رفته اند.

به همین دلیل حضرت جواد علیه السلام در پاسخ علی بن مهزیار که گفت: آیا زیارت حضرت رضا علیه السلام افضل است یا زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام؟ فرمود: «زیارت پدرم افضل است؛ چرا که امام حسین علیه السلام را همه مردم زیارت می کنند لکن پدرم را جز خواص از شیعه (دوازده امامی) زیارت نمی کنند.»

اینک به بعضی از روایات که درباره زیارت حضرت رضا علیه السلام وارد شده است اشاره می کنیم.

(۱) ۱- مرحوم علی بن ابراهیم قمی، معروف به صدوق، در کتاب عیون، با سند خود، از یاسر خادم نقل نموده که گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «برای زیارت هیچ قبری بار سفر بسته نمی شود جز برای زیارت قبور ما.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که مرا از روی ظلم به وسیله سم می کشند و در سرزمین غربت مدفون می شوم پس کسی که برای زیارت من بار سفر ببندد [و مرا زیارت کند] دعای او مستجاب و گناهان او آمرزیده خواهد شد.»

(۲) ۲- در همان کتاب، از حمدان دیوانی، از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس از راه دور به زیارت من بیاید من در روز قیامت در سه محل او را

ص: ۳۳۲

---

۱- (۱) ما ورد فی ثواب زیارته علیه السلام ۱- روی الصدوق رحمه الله فی العیون عن احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن یاسر الخادم قال: قال علی بن موسی الرضا علیه السلام: لا تشدّ الرحال الی شیء من القبور الا الی قبورنا، الا- وائی مقتول بالسم ظلما و مدفون فی موضع غربه، فمن شدّ رحله الی زیارتی استجیب دعاؤه و غفر له ذنوبه. (العیون ص ۲۵۴)

۲- (۲) ۲- و فیهِ: حدّثنا علی بن احمد بن مجّمّد بن عمران الدقاق و محمّد بن احمد السنانی و علی بن عبدالله الوریاق و الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب رضی الله عنهم، قالوا: حدّثنا محمّد بن ابی عبدالله الکوفی الاسدی، عن احمد بن محمّد بن صالح الرازی، عن حمدان الادیوانی، قال: قال الرضا علیه السلام: من زارنی علی بعد داری اتیته یوم القیمه فی ثلث مواطن حتی أخلّصه من أهوالها، اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالاً و عند الصراط و عند المیزان. (المصدر ص ۲۵۵)

بازدید می کنم و از وحشت ها و سختی های قیامت نجاتش می دهم:

۱- هنگامی که نامه های اعمال پرواز کند و به دست راست و یا چپ مردم داده شود.

۲- هنگام عبور از صراط.

۳- هنگام حضور در مقابل میزان [عدل الهی].»

(۱)۳- در همان کتاب، از ابن عماره، از امام صادق، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «زود باشد که پاره ای از تن من در زمین خراسان دفن شود، هیچ مؤمنی او را زیارت نخواهد نمود جز آن که خداوند بهشت را برای او واجب و بدن او را بر آتش حرام می فرماید.»

(۲)۴- در همان کتاب، از علی بن فضال، از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که

ص: ۳۳۳

۱- (۱)۳- و فیہ: حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی رضی اللّٰه عنہ، قال: حدّثنا عبدالعزیز بن یحییٰ، قال: حدّثنا محمّد بن زکریّا، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن عمّارہ، عن ابيه، عن الصادق جعفر بن محمّد بن ابیہ، عن آبائه عن امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام، قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله: سید فن بضعه منّی بأرض خراسان لایزورها مؤمن الا اوجب اللّٰه عزّوجلّ له الجنّہ و حرّم جسده علی النار. (المصدر)

۲- (۲)۴- و فیہ: حدّثنا احمد بن الحسن القطانی و محمّد بن احمد بن ابرهیم اللیثی و محمّد بن ابراهیم بن اسحق المکتب الطالقانی و محمّد بن بکران النقاش، قالوا: حدّثنا احمد بن محمّد بن سعید الهمدانی مولی بنی ہاشم، قال: اخبرنا علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضال، عن ابيه، عن ابی الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام، أنّه قال: انّ بخراسان لبقعه یأتی علیها زمان تصیر مختلف الملئکہ ولا یزال فوج ینزل من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور فقیل له: یابن رسول اللّٰه وائی بقرعه هذه؟ قال: هی بأرض طوس و هی واللّٰه روضه من ریاض الجنّہ، من زارنی فی تلك البقره کان کمن زار رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و کتب اللّٰه تعالیٰ له ثواب الف حجّہ مبروره و الف عمره مقبوله، و کنت انا و آبائی شفعاؤه یوم القیمه. (المصدر)

فرمود: «همانا در خراسان بقعه و سرزمینی است که زمانی محل رفت و آمد ملائکه خواهد شد و ملائکه پیایی در آن نزول و صعود می نمایند تا زمانی که نفخ صور شود و قیامت بر پاگردد.»

به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا! آن بقعه در کجا خواهد بود؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «آن بقعه در سرزمین توس می باشد.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، آن بقعه باغستانی از باغستان های بهشت است و هر کس مرا در آن زیارت کند همانند آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نموده است و خداوند برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول خواهد نوشت و من و پدرانم در قیامت شفیعان او خواهیم بود.»

(۱)۵- در همان کتاب، از اباصت هروی نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام

ص: ۳۳۴

---

۱- (۱)۵- و فیه: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه، عن ابی الصلت عبد السلم ابن صالح الهروی، قال: سمعت الرضا علیه السلام یقول: واللّه مامنا الأمقتول شهید، فقیل له: و من یقتلک یا بن رسول الله؟ قال: شرّ خلق الله فی زمانی یقتلنی بالسّم؛ ثمّ یدفنی فی دار مضیقّه و بلاد غربه الا فمّن زارنی فی غربتی کتب الله تعالی له اجر مائه ألف شهید و مائه الف صدیق و مائه الف حاجّ و معتمر و مائه الف مجاهد، و حشرفی زمردنا و جعل فی الدرجات العلی فی الجنّه رفیقنا. (المصدر ص ۲۵۶)

شنیدم که فرمود: «به خدا سوگند، هیچ کدام از ما امامان نیست مگر آن که شهید خواهد شد.» به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا! شما را چه کسی خواهد کشت؟ امام علیه السلام فرمود:

«بدترین خلق خدا در این زمان مرا به وسیله سم می کشد و در شهر غربت و در خانه کوچکی دفن می کند.»

سپس فرمود: «آگاه باشید، هر کس قبر مرا در آن دیار غربت زیارت کند خداوند پاداش یکصد هزار شهید و صدیق و حاج و معتمر و مجاهد فی سبیل الله را برای او خواهد نوشت و او در قیامت در درجات عالی بهشتی هم نشین ما می باشد.»

(۱) ۶- در همان کتاب، از ابن فضال، از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که مردی از

ص: ۳۳۵

---

۱- (۱) ۶- و فیه: حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی رضی الله عنه، قال: حدّثنا احمد بن محمّد بن سعید الکوفی مولی بنی هاشم، عن علی بن الحسین بن علی بن فضال، عن ابیه عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، أنّه قال له رجل من اهل خراسان: یا ابن رسول الله رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام كأنّه یقول لی: «کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و استحفظتم و دیعتی و غیب فی ثراکم نجمی؟!» فقال له الرضا علیه السلام: انا المدفون فی ارضکم و انا بضعه نبیکم، فاننا الودیعہ والنجم الاومن زارنی و هو یعرف ما اوجب الله تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فاننا و آبائی شفعاؤه یوم القیمه، و من کنا شفعاؤه نجی و لو کان علیه مثل وزر الثقلین الجنّ و الانس، و لقد حدّثنی أبی، عن جدّی، عن ابیه عن آبائه علیهم السلام انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من زارنی فی منامه فقد زارنی (خ ل «من رآنی فی المنام فقد رآنی) لانّ الشیطان لا یتمّثل فی صورتی و لا فی صوره احد من اوصیائی و لا فی صوره احد من شیعتهم، و انّ الرؤیا الصادقه جزء من سبعین جزء من التّبوه. (العیون ج ۲/۲۵۷)

اهل خراسان به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من رسول خدا را در خواب دیدم و به یاد دارم که به من فرمود: «چگونه خواهید بود زمانی که پاره ای از تن من و ستاره ای از ستاره گان من دفن شود؟ شما چگونه امانت من را نگهداری خواهید نمود؟»

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امانت و ستاره آن حضرت من هستم که در سرزمین شما مدفون خواهم گشت. آگاه باشید که هر کس مرا زیارت کند و حق مرا بشناسد و بداند که خداوند اطاعت مرا بر او واجب و مرا امام و پیشوای او قرار داده است من و پدرانم در قیامت شفیعان او خواهیم بود و هر کس ما شفیع او باشیم البته نجات خواهد یافت گر چه گناه جن و انس بر عهده او باشد.»

(۱) سپس فرمود: «پدرم، از جدم امام صادق، و او از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۳۳۶

---

۱- (۱)۷- و فيه: حدّثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن ابرهیم بن هاشم، قال: حدّثنا محمّد بن عیسی بن عبیت، قال: حدّثنا محمّد بن سلیمان المصری، عن ابيه، عن ابراهیم بن ابن حجر الاسلمی، قال: حدّثنا قبیصه بن جابر بن یزید الجعفی؛ قال: سمعت وصی الأوصیاء و وارث علم الانبیاء ابا جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، یقول: حدّثنی سیّد العابدین علی بن الحسین، عن سیّد الشهداء الحسین بن علی، عن سیّد الأوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام؛ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ستد فن بضعه منی بأرض خراسان مازارها مکروب الأنفس الله کرته ولا مذنب الا غفر الله ذنوبه. (المصدر ص ۲۵۸)



نقل نمود که فرمود: هر کس مرا در خواب زیارت کند [خواب او صحیح است و] در حقیقت مرا زیارت نموده و دیده است؛ چرا که شیطان نمی تواند به صورت من و یا فرزندان من و یا شیعیان آنان در آید و همانا رؤیای صادقه جزئی از نبوت و پیامبری است.»

۷- در همان کتاب، از جابر جعفی نقل شده که گوید: من از وصی اوصیا و وارث علم انبیا، حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام، شنیدم که فرمود: «پدرم زین العابدین، از پدر خود سیدالشهدا، و او از پدر خود امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که آن حضرت فرمود: زود باشد پاره ای از تن من در سرزمین خراسان مدفون گردد، هیچ زایر پریشان و مصیبت زده ای او را زیارت نمی کند جز آن که خداوند پریشانی او را برطرف خواهد نمود و هیچ گناهکاری نزد قبر او توبه نمی کند جز آن که خداوند گناهان او را خواهد بخشید.»

(۱) ۸- در همان کتاب، از محمد بن سلیمان نقل شده که گوید: من به حضرت

ص: ۳۳۷

۱- (۱) ۸- و فیه: حدّثنا جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن عبد الله بن المغیره الکوفی رضی الله عنه، قال: حدّثنی جدی الحسین بن علی، عن الحسین بن یوسف، عن محمد بن اسلم، عن محمد بن سلیمان، قال: سألت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام عن رجل حجّ حجّه الاسلام، فدخل متمّعا بالعمرة الى الحجّ فاعانه الله تعالى على حجّه و عمرته، ثمّ اتى المدینه فسلم على النبی صلی الله علیه و آله ثمّ اتى أباک امیرالمؤمنین (خ «علی بن ابی طالب». علیه السلام) عارفا بحقّه يعلم أنّه حجّه الله على خلقه و بابه الذی یؤتی منه، فسلم علیه. ثمّ اتى أبا عبد الله الحسین بن علی علیه السلام فسلم علیه؛ ثمّ اتى بغداد فسلم على أبی الحسن موسى علیه السلام، ثمّ انصرف الى بلاده، فلمّا کان فی هذا الوقت رزقه الله تعالى ما یحجّ به فایهما افضل؟ أهذا المذی حجّ حجّه الاسلام یرجع ایضا فیحجّ او یرجع الى خراسان الى ابیک علی بن موسى الرضا علیه السلام فیسلم علیه؟ قال: بلی یأتی الى خراسان فیسلم علی أبی علیه السلام افضل ولیکن ذلک فی رجب و لا ینبغی ان تفعلوا هذا الیوم، فانّ علینا و علیکم من السلطان شنه. (المصدر)

جواد علیه السلام گفتم: شخصی موفق به انجام حج تمتع واجب می شود و پس از آن در مدینه به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رود و سپس نزد قبر پدرتان امیرالمؤمنین علیه السلام می رود و با معرفت به مقام او که حجت خدا و باب هدایت و رحمت اوست آن حضرت را زیارت می کند و بعد از آن نزد قبر امام حسین علیه السلام می رود و آن حضرت را نیز زیارت می کند و بعد از آن به بغداد می رود و قبر موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می کند و سپس به شهر خود باز می گردد و چون در سال بعد موسم حج می رسد باز خداوند وسیله تشریف به حج را برای او فراهم می فرماید، آیا پس از انجام حج واجب باز در این سال نیز به حج برود و یا به زیارت پدرتان علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان مشرف شود؟

امام جواد علیه السلام فرمود: «آری، به خراسان برود و پدرم را زیارت کند که آن افضل خواهد بود و چه خوب است که آن را در ماه رجب قرار دهد.»

سپس فرمود: «لکن در این روزها شما چنین نکنید چرا که از ناحیه سلطان (خلیفه وقت) ما را بر آن ملامت و سرزنش می کنند.»

(۱) ۹- در همان کتاب، از محمّد بن ابی نصر بزنطی نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «هیچ یک از دوستان من مرا با معرفت [به امامت] و حق من زیارت نمی کند جز آن که روز قیامت من برای او شفاعت خواهم نمود.»

(۲) ۱۰- در همان کتاب، از نعمان بن سعد نقل شده که گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمود: «مردی از فرزندان من که نام او نام من است و نام پدر او موسی است در سرزمین خراسان مظلومانه او را مسموم می کنند [و در آنجا مدفون می گردد] پس هر کس در [دوران] غربت [قبر او] او را زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد گرچه به اندازه ستارگان آسمان و دانه های باران و برگ های درختان باشد.»

ص: ۳۳۹

---

۱- (۱) ۹- و فیه: حدّثنا ابی رحمه الله و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن ابی خلف، قال: حدّثنا احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: مازارنی أحد من اولیائی عارفا بحقی الا تشفّعت له یوم القیمه. (المصدر)

۲- (۲) ۱۰- و فیه: حدّثنا علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن ابی خلف، قال: حدّثنا عمران بن موسی، عن الحسین بن علی بن النعمان، عن محمّد بن الفضیل عن غزوان الضبی، قال: اخبرنی عبد الرحمن بن اسحق، عن النعمان بن سعد، قال: قال امیر المؤمنین علی ابی طالب علیه السلام: سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسّم ظلما اسمه واسم ابیه اسم ابن عمران موسی علیه السلام، الافمن زاره فی غربته غفر الله تعالی ذنوبه ماتقدّم منها و ما تأخر و لو كانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار. (العیون ج ۲/۲۵۹)

مؤلف گوید: به نظر می رسد که علت تأکید در زیارت حضرت رضا علیه السلام و ثواب فراوان آن همان مسأله دوری قبر و غربت آن حضرت بوده که نوعاً شیعیان و دوستان به زیارت آن بزرگوار نمی رفته اند و مخالفین و فرق دیگر شیعه- غیر از امامیه- هم از روی عناد و تعصب از زیارت آن حضرت خودداری می کرده اند. واللّٰه العالم.

### خلوص زائر و عنایات حضرت رضا علیه السلام

عالم بزرگوار و معتمد علما، مرحوم حاج ملا محمد هاشم خراسانی، صاحب کتاب منتخب التواریخ، در کتاب خود، بعد از توصیه به زیارت حضرت رضا علیه السلام و زیارت قبور اطراف و علمای مدفون در جوار آن حضرت می گوید:

بدان که اگر کسی با صدق به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد مکاشفات و ملاطفاتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود.

سپس گوید: مرحوم حاج ملاغلامحسین ازغدی، مشهور به حاجی آخوند، که از موثقین و محبتین احقر بود بلاواسطه نقل کرد که زنی از محارم و منسوبین ما که بسیار فقیر و مؤمنه بود سالی یک مرتبه از ازغد، که چهارفرسخی مشهد مقدس است، پیاده به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف می شد و وقت برگشتن برای هریک از اطفالی که در قبیله بودند سوغاتی از قبیل کفش و کلاه و سینه بند و مانند اینها می آورد.

ما می گفتیم: شما که با دست خالی و پیاده می روی از کجا پول می آوری که اینها را می خری؟

او می گفت: وقتی که به حرم مطهر می روم حضرت را میان ضریح می بینم، و

آن حضرت احوال مرا و احوال اطفال و عدد آنها را می پرسد و به اندازه ای به من پول می دهد که بتوانم برای اطفال سوغاتی بخرم. مگر شما که به زیارت می روید حضرت را نمی بینید؟

ما در جواب آن مخدره سکوت می کردیم و خیال می کردیم که این زن به زیارت که می رود در مشهد تکدی می کند. لذا این سفر که روانه مشهد مقدس شد من هم پشت سرش آمدم دیدم آن زن به منزل یک نفر از ازغدی ها رفت من هم در بیرون آن منزل منتظر شدم تا وقتی که تجدید وضو نمود و بیرون آمد که به زیارت مشرف شود. من هم پشت سرش رفتم تا داخل حرم مطهر شد و خود را به ضریح مطهر چسبانید. من درب حرم ایستادم تا از حرم خارج شد. نزدیک رفتم و سلام کردم. چشمش که به من افتاد اظهار بشاشت کرد. گفتم: چقدر مقابل ضریح طول دادی؟

گفت: بلی، حضرت از من احوالپرسی کرد و احوال اطفال قبیله را پرسید و به من پول داد که برای اطفال سوغاتی بخرم. دستش را باز کرد دیدم چند قران میان دستش هست.

فهمیدم این زن به واسطه اخلاص و صدق خود به آن مقامی که باید برسد رسیده است. هرچه کردم پول ها را از او بگیرم که برایش سوغات بخرم راضی نشد و گفت: خودم باید سوغات بخرم.

حاج ملامحمد هاشم خراسانی در کتاب خود نیز می گوید: حقیر در این سن - که بیشتر از شصت سال است - معجزاتی از این مرقد مطهر مشاهده کردم که ذکر آنها موجب تطویل است و در اینجا به ذکر قضیه ای، از محسوسات خودم قناعت می کنم.

حقیر در صغر سن در مدرسه میرزا جعفر به مکتب می رفتم. یک روز رفتم که برای خودم خورشی تهیه نمایم. درب صحن مقدس که رسیدم صدای صیحه و ضجه از خیابان سفلی بلند بود. من متحیر بودم ناگاه چیزی به پهلوی من خورد، بر روی سنگ افتادم و مدهوش شدم. یک وقت به هوش آمدم دیدم در منزل میان بستر افتاده ام! باز دوباره مدهوش شدم. بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر از ظلم صاحبشان گریخته و غرش کنان رو به صحن مقدس آمده اند که متحصن شوند و هر دو مقابل پنجره زانو زده اند و در بین راه چند نفر را تنه زده اند که یکی از آنها من بدبخت بوده ام و از آن صدمه یکی از ثنایای حقیر شکسته و میان لب سفلی فرو رفته و جوش خورده و فعلاً هم موجود است. (منتخب التواریخ، ص ۶۷۸)

### معنای معرفت و شناخت حق امام علیه السلام

(۱)۱- مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه، در کتاب عیون، از حمزه بن حرمان نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یکی از فرزندان من در سرزمین خراسان در شهری به نام توس کشته می شود؛ هر کس او را با معرفت به حق او [و

ص: ۳۴۲

---

۱- (۱) معنی عرفان حقّه علیه السلام ۱- العیون: حدّثنا الحسین بن ابراهیم بن تاتانه (خ ل «ناتانه») و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب و أحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمّد بن علی ما جیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکل و علی بن هبه الله الوریاق رضی الله عنهم، قالوا: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر؛ عن حمزه بن حرمان، قال: قال: أبو عبد الله علیه السلام :

اعتقاد به امامت و ولایت او [زیارت کند من او را در روز قیامت با دست خود به بهشت می برم، گر چه او اهل گناه کبیره باشد.]»

(۱) ابن حمران می گوید: گفتیم: فدای شما شوم! معنای معرفت و شناخت حق او چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «این که او را شهید و امام واجب الاطاعه بدانند.» سپس فرمود: «هر کس او را با معرفت زیارت کند خداوند پاداش هفتاد هزار شهید از شهدای حقیقی که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشند را به او عطا خواهد نمود.»

(۲) ۲- در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام به فرزند خود موسی بن جعفر علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «فرزند او را در توس می کشند و بسیار اندکند از

ص: ۳۴۳

---

۱- (۱) یقتل حفدتی بأرض خراسان فی مدینه یقال لها: طوس، من زاره إليها عارفا بحقه أخذته بیدی یوم القیمه؛ فدخلته الجنه وان كان من أهل الكبائر، قال: قلت: جعلت فداك و ما عرفان حقه؟ قال: یعلم أنه امام مفترض الطاعه شهید، من زاره عارفا بحقه أعطاه الله تعالى له اجر سبعین ألف شهید ممن استشهد بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله علی حقیقه. (العیون ج ۲/۲۵۹)

۲- (۲) ۲- و فی: و فی حدیث آخر قال: الصادق علیه السلام: یقتل لهذا «وأومیء بیده الی موسی علیه السلام» ولد بطوس ولا یزوره من شیعتنا الا الأندر فالاندر. (العیون ج ۲/۲۵۹) ۳- و فی: حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی الوشاء، قال: قال ابوالحسن الرضا علیه السلام: انی سأقتل بالسمّ مظلوما، فمن زارنی عارفا بحقی غفرالله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر. (العیون ص ۲۶۱)

شیعیان ما کسانی که به زیارت او بروند.»

۳- در همان کتاب، از حسن بن علی و شأ نقل شده که گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مرا به وسیله سم از روی ظلم خواهند کشت، پس هر کسی با معرفت به حق من مرا زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.»

### اجابت دعا در حرم مطهر امام رضا علیه السلام

مؤلف گوید: اجابت دعا در حرم مطهر امام رضا علیه السلام برای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام، به ویژه ایرانی ها، از ضروریات محسوب می شود و رأفت و مهربانی آن امام رؤوف و اجابت دعا در حرم مطهر آن حضرت را همه زائرین دیده و از آن بهره مند شده اند و اگر کسی موارد اجابت دعا در کنار قبر آن امام علیه السلام را جمع آوری کند به چند جلد کتاب بالغ خواهد شد و حتی می توان گفت که قابل شماره نخواهد بود.

این حقیر اگر بخواهم فقط موارد استجاب دعا و عنایات آن حضرت را نسبت به خود بنویسیم ممکن است به اندازه یک کتاب بشود.

عنایات آن حضرت در زمان حیات او و پس از رحلت او نسبت به شیعیان و غیر شیعیان و زوار و در برخی موارد نسبت حیوانات نیز زیاد بوده است که ما بخشی از آنها را در پایان کتاب به منظور تبرک خواهیم آورد. اینک به روایاتی که در همین باب از معصومین علیهم السلام نقل شده اشاره می کنیم:

(۱) ۱- مرحوم صدوق، در کتاب عیون، از صقر بن دلف نقل کرده است که

ص: ۳۴۴

۱- (۱) استجابہ الدعاء فی حرمہ الشریف ۱- العیون: حدّثنا الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و محمّد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و الحسین بن ابراهیم تاتانه و علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم، قالوا: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه عن الصقر بن دلف قال: سمعت سیّدی علی بن محمّد بن علی الرضا علیه السلام، یقول: من کانت له الی الله حاجه فلیزر قبر جدّی الرضا علیه السلام بطوس و هو علی غسل و لیصلّ عند رأسه رکعتین و لیسأل الله حاجته فی قنوته، فأنه یرسّط له مال یرسّط فی ماثم او قطیعه رحم؛ وان موضع قبره لبقعه من بقاع الجنّه لایزورها مؤمن الاّ اعتقه الله من النار وأحلّه الی دار القرار. (العیون ج ۲/۲۶۲)



گوید: از مولای خود علی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هرکس را به درگاه خدا حاجتی باشد باید غسل کند و قبر جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را در توس زیارت کند و دو رکعت نماز نزد سر مبارک آن حضرت بخواند و در قنوت آن نماز حاجت خود را از خداوند طلب کند که البته دعای او مستجاب می شود؛ اگر خواسته او گناه و قطع رحم نباشد.»

سپس فرمود: «محل قبر شریف او بقعه ای از بقعه های بهشت است و هیچ مؤمنی او را زیارت نمی کند جز آن که خداوند او را از آتش دوزخ آزاد و در بهشت جایگزین می نماید.»

(۱)۲- در همان کتاب، از حسن بن فضال نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام

ص: ۳۴۵

---

۱- (۱)۲- و فیه: حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی رضی الله عنه، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی مولی بنی هاشم، قال حدّثنا علی بن الحسن بن فضال؛ عن ابيه، قال: سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، يقول: انا مقتول و مسموم و مدفون بأرض غربه أعلم ذلك بعهد عهده الیّ ابی، عن ابيه؛ عن آبائه؛ عن علی بن ابی طالب علیهم السلام، عن رسول الله صلی الله علیه و آله -ألا- فمن زارنی فی غربتی كنت أنا و آبائی شفعاة یوم القیامة؛ و من کنا شفعاة نجی و لو کان علیه مثل وزر الثقلین. (المصدر ص ۲۶۳)

شنیدم که فرمود: «مرا با سم می کشند و در سرزمین غربت مدفون می شوم و این عهدی است که از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من رسیده است.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که هر کس مرا در غربت زیارت کند من و پدرانم در قیامت شفیعان او هستیم و هر کس ما شفیع او باشیم نجات خواهد یافت؛ گر چه گناه جن و انس بر عهده او باشد.»

### اشعار دعبل خزاعی نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام

(۱) مرحوم صدوق، در کتاب عیون، از عبدالسلام هروی نقل نموده که گوید:

ص: ۳۴۶

۱- (۱) احوال دعبل الخزاعی و اشعاره عند الرضا علیه السلام العیون حدّثنا الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدّب و علی بن عبدالله الورّاق رضی الله عنهما، قالوا: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه ابرهیم بن هاشم، عن عبدالسلم بن صالح الهروی، قال: دخل دعبل بن علی الخزاعی (ره) علی علی بن موسی الرضا علیهما السلام بمرو، فقال له: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله انّی قد قلت فیک قصیده و آلیت علی نفسی ان لا انشدها احدا قبلك، فقال علیه السلام: هاتها فانشده: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات فلما بلغ الی قوله: اری فیئهم فی غیرهم متقسّما و ایدیهم من فیئهم صفرات بکی ابولحسن الرضا علیه السلام، و قال له: صدقت یا خزاعی، فلما بلغ الی قوله:

دعبل خزاعی در شهر مرو خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من درباره شما قصیده ای گفته ام و سوگند یاد نموده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «قصیده خود را بخوان!» دعبل گفت:

مدارس آیاتِ خلت من تلاوه و منزل وحيِ مقفر العرصات

یعنی: مکتب های تعلیم قرآن از تلاوت خالی مانده است و منازل وحي [یعنی خانه های علم و دانش] مانند بیابان بی سکنه است. [این شعر اشاره به محدودیت خاندان نبوت است برای تعلیم معارف اسلامی] و هنگامی که دعبل در اشعار خود به این شعر رسید:

اری فیئهم فی غیرهم متقسّما و ایدیهم من فیئهم صفرات

(۱) یعنی: من می بینم که اموال خاندان نبوت که همان خمس ذوی القربای

ص: ۳۴۷

---

۱- (۱) اذا و تروا مدّوا الی و اتریهم اکفّا عن الاوتار منقبضات جعل ابوالحسن علیه السلام یقلّب کفّیه و یقول: اجل واللّه منقبضات؛ فلما بلغ الی قوله: لقد خفت فی الدّنیاء و ایام سعیهها و انّی لارجو الامن بعد وفاتی قال الرّضا علیه السلام: آمنک اللّه یوم الفزع الاکبر؛ فلما انتهى الی قوله: و قبر ببغداد لنفس زکیه تضمّنها الرّحمن فی الغرفات قال له الرّضا علیه السلام: افلا ألحق لک بهذا الموضع بیتین بهما تمام قصیدتک؟ فقال: بلی یا ابن رسول اللّه، فقال علیه السلام:

پیامبر صلی الله علیه و آله است بین دیگران تقسیم می شود و دست های آنان از اموال خود خالی است. حضرت رضا علیه السلام گریان شد و فرمود: «راست گفتمی، ای دعبل خزاعی!» و چون دعبل گفت:

إذا وتروا مدّوا الی و اتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات

(۱) حضرت رضا علیه السلام دست های خود را زیر و رو نمود و فرمود: «آری، به خداسوگند، دست های ما بسته است [و چیزی از دنیا در اختیار ما نیست.]» و چون دعبل گفت:

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها و انّی لارجوا الا من بعد وفاتی

یعنی: من در دوران عمر خود در هراس و ترس [از دشمنان اهل بیت علیه السلام] به سر بردم و امیدوارم که بعد از مردن [به برکت محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام] درامن و آرامش باشم حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خدا تو را از وحشت قیامت ایمن دارد.» و وقتی گفت:

ص: ۳۴۸

---

۱- (۱) و قبر بطوس یالها من مصیبه توقّد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتّی یبعث الله قائما یفرّج عنّا الهمّ و الکربات فقال دعبل: یا ابن رسول الله هذا القبر الذی بطوس قبر من هو؟ فقال الرضا علیه السلام: قبری ولا تنقضی الاّیام و اللیالی حتّی تصیر طوس مختلف شیعی و زوّاری، الافمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیمه مغفورا له، ثمّ نهض الرضا علیه السلام بعد فراغ دعبل من انشاد القصیده و امر ان لایبرح من موضعه فدخل الدار، فلما کان بعد ساعه خرج الخادم الیه بمائه دینار رضویّه، فقال له:

(۱) یعنی: ای فاطمه! قبری از قبور فرزندان شما در بغداد است که جایگاه صاحب آن در بهشت می باشد. [و مقصود او قبر موسی بن جعفر علیه السلام بود].

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «می خواهی من به این قسمت قصیده تو دو بیت اضافه کنم و قصیده تو با این دو بیت تکمیل شود؟» دعبل گفت: آری، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«و قبرٌ بطوسٍ یا لها من مصیبهِ توقّد فی الأَحشاء بالحرقات

الی الحشر حتّی یبعث الله قائماً یفرّج عَنّا الهمّ و الکربات»

یعنی: ای فاطمه! قبری از قبور فرزندان شما نیز در توس می باشد که درون صاحب آن قبر به وسیله سمّ آتش گرفته است صاحب آن قبر تا قیامت [و یا تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام] اندوه ها و بلاها را از ما برطرف خواهد نمود.

پس دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این قبری که از فرزندان فاطمه علیها السلام

ص: ۳۴۹

---

۱- (۱) یقول لک مولای: اجعلها فی نفقتک، فقال دعبل: واللّه مالهدا جئت و لا قلت هذه القصیده طمعا فی شیء یصل الی و ردّ الصرّه و سأل ثوبا من ثياب الرضا علیه السلام لیتبرک و یتشرّف به، فانفذ الیه الرضا علیه السلام جبه خزّ مع الصیرّه، و قال للخادم: قل له: خذ هذه الصرّه فانّک ستحتاج الیها و لا تراجعنی فیها، فاخذ دعبل الصرّه و الجبّه وانصرف و سار من مروفی قافله، فلما بلغ «میان قوهان» وقع علیهم اللصوص فاخذوا القافله باسرها و کتفوا أهلها و کان دعبل فیمن کتف و ملک اللصوص القافله و جعلوا یقتسمونها بینهم فقال رجل من القوم متمثلاً بقول دعبل فی قصیدته: أری فیئهم فی غیرهم متقسّما و أیدیهم من فیئهم صفرات

در توس است قبر کیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: «آن قبر من خواهد بود و چیزی نخواهد گذشت که توس محل رفت و آمد شیعیان و زوّار من خواهد گردید. پس آگاه باشید که هر کس قبر مرا در آن شهر غربت زیارت کند آمرزیده خواهد شد و در قیامت نیز هم نشین من خواهد بود.»

همین که اشعار دعبل به پایان رسید حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: بنشین و سپس خود داخل اتاق رفت و پس از لحظاتی خادم آن حضرت یکصد دینار از سکه هایی که به نام آن حضرت مسکوک شده بود را آورد و گفت: امام و مولای من می فرماید: «اینها را برای نفقه خود قرار ده»

(۱) دعبل می گوید: من گفتم: به خدا سوگند، برای مال دنیا نیامدم و این قصیده را نیز به طمع این که چیزی به من داده شود نگفتم. سپس دعبل کیسه پول را بر گرداند و خواهش کرد که برای تبرک و افتخار تکه ای از لباس های آن حضرت را به او بدهند.

حضرت رضا علیه السلام آن کیسه را همراه عبایی از خز برای او باز فرستاد و به خادم خود فرمود: «به دعبل بگو که کیسه پول را باز مگردان، چرا که در آینده به آن نیاز خواهی داشت.» دعبل آن کیسه پول و جبه خز را گرفت و همراه قافله ای از مرو خارج گردید و چون قافله به «میان قوهان» [شاید مقصود قوچان باشد] رسید

ص: ۳۵۰

---

۱- (۱) فسمعه دعبل فقال له: لمن هذا البيت؟ فقال لرجل من خزاعه يقال له: دعبل بن علی، قال: فانا دعبل قائل هذه القصیده التي منها هذا البيت؛ فوثب الرجل الی رئیسهم و كان یصلی علی رأس تلّ و كان من الشیعه، فاخبره فجاء بنفسه حتی وقف علی دعبل، وقال له:

راهزنان و دزدان قافله را به سرقت بردند و دست و پای اهل قافله و از جمله دعبل را بستند و خواستند اموال قافله را بین خود تقسیم نمایند. در این هنگام یکی از راهزنان به این شعر از قصیده دعبل تمثیل جست:

اری فیئهم فی غیرهم متقسّما و ایدیهم من فیئهم صفرات

(۱) چون دعبل شعر خود را شنید از آن شخص پرسید: این شعر از کیست؟ آن مرد گفت: از یکی از قبیلہ خزاعه به نام دعبل است دعبل گفت: دعبل من هستم و این بیت از قصیده ای است که من سروده ام. پس آن مرد نزد رییس خود که بالای تپه ای مشغول نماز بود رفت و او را مطلع ساخت. پس رییس راهزنان نزد دعبل آمد و گفت: تو دعبل هستی؟ دعبل گفت: آری. گفت: قصیده خود را بخوان. و چون دعبل قصیده خود را خواند دستور داد دعبل و همه اهل قافله را آزاد نمودند و اموال آنان را به احترام دعبل باز گرداندند.

(۲) دعبل سپس به قم عزیمت کرد. اهل قم از او خواستند که قصیده خود را برای

ص: ۳۵۱

۱- (۱) أنت دعبل؟ فقال: نعم فقال له: أنشدنی القصیده؛ فانشدها فحلّ كتافه و كتاف جميع أهل القافله وردّ اليهم جميع ما أخذ منهم لكرامه دعبل و سار دعبل حتّى وصل الى قم، فسأله أهل قم ان ينشدهم القصیده فأمرهم أن يجتمعوا فى المسجد الجامع، فلما اجتمعوا صعد المنبر، فانشدهم القصیده فوصله الناس من المال والخلع بشىء كثير وأتصل بهم خبر الجبّه، فسألوه أن يبيعهها منهم بالف دينار، فامتنع من ذلك فقالوا له: فبعنا شيئا منها بالف دينار، فابى عليهم و سار عن قم، فلما خرج من رستاق البلد لحق به قوم من أحداث العرب و أخذوا الجبّه منه، فرجع دعبل الى قم و سألهم ردّ الجبّه فامتنع الأحداث من ذلك.

۲- (۲) وعصوا المشايخ فى أمرها فقالوا لدعبل: لاسبيل لك الى الجبّه فخذ ثمنها ألف دينار، فابى عليهم، فلمائس من ردّهم الجبّه سألهم أن يدفعوا اليه شيئا منها، فاجابوه الى ذلك و أعطوه بعضها و دفعوا اليه ثمن باقيها ألف دينار، و انصرف دعبل الى وطنه، فوجد اللصوص قد أخذوا جميع ما كان فى منزله، فباع المأه الدينار التى كان الرضا عليه السلام وصله بها، فباع من الشيعة كلّ دينار بمأه درهم، فحصل فى يده عشرة آلاف درهم، فذكر قول الرضا عليه السلام: أنك ستحتاج الى الدنانير

آنان بخواند. دعبل از آنان خواست تا در مسجد جامع جمع شوند و سپس بالای منبر رفت و قصیده خود را قرائت نمود و مردم قم مال های فراوانی به او دادند و چون خبر جبهه ای که حضرت رضا علیه السلام به او داده بود به آنان رسید از او خواستند که آن را به هزار دینار به آنان بفروشد و چون دعبل نپذیرفت گفتند: تکه ای از آن را به همان هزار دینار به ما بفروش. دعبل نپذیرفت و از قم خارج گردید. ولی بعضی از جوانان قم بین راه جبهه را از او گرفتند.

(۱) پس دعبل به قم بازگشت و چون جبهه خود را طلب نمود آن جوانان از

ص: ۳۵۲

---

۱- (۱) و كانت له جارية لها من قبله محلّ فرمادت عینها رمدا عظیما فادخل اهل الطبّ علیها فنظروا لیها فقالوا: اما العین الیمنی فلیس لنا فیها حیلہ و قد ذهب، و أما الیسری فنحن نعالجها و نجتهد و نرجوا ان تسلم، فاغتمّ لذلك دعبل غمّا شدیداً و جزع علیها جزعاً عظیماً، ثمّ انه ذکر ما کان معه من وصله الجبّه فمسحها علی عینی الجاریه و عصبها بعصابه (العصابه ما عصب به من مندیل و نحوه) منها من اول اللیل فاصبحت و عیناها أصحّ ما کانتا من قبل ببر که ابي الحسن الرضا علیه السلام . (العیون ج ۲/۲۶۳) قال الصدوق رحمه الله: ولد دعبل بن علی رحمه الله خبر عن الرضا علیه السلام فی النصّ علی القائم علیه السلام أحببت ایراده علی اثر هذا الحدیث.



برگرداندن آن امتناع نمودند و به حرف علما و شیوخ خود هم توجه نکردند و گفتند راهی برای برگرداندن آن نیست جز این که پول آن را که هزار دینار است بگیری و چون دعبل از گرفتن جبه ناامید شد گفت: تکه ای از آن را به من بدهید. آنان تکه ای از آن را به او دادند و بقیه را به هزار دینار خریدند.

و چون دعبل به وطن خود بازگشت دزدها منزل او را غارت کرده بودند پس آن یکصد دیناری که به نام حضرت رضا علیه السلام مسکوک شده بود و امام علیه السلام به او صله فرموده بود هر دینار آن را به یکصد درهم فروخت و مالک ده هزار درهم گردید و سپس به یاد سخن آن حضرت افتاد که فرموده بود: به این یکصد دینار نیازمند خواهی شد.

مرحوم صدوق سپس می گوید: دعبل کنیزی داشت که بسیار مورد علاقه او بود. چشمان آن کنیز بیماری سختی پیدا کرده بود و چون اطبا را نزد او جمع نمود گفتند: برای چشم راست او کاری نمی توان کرد و از بین رفته است اما چشم چپ او را ما معالجه می کنیم. دعبل [از این امر] بسیار پریشان و اندوهناک گردید. تا این که به یاد جبه حضرت رضا علیه السلام افتاد پس آن جبه را بر چشمان او مالید و دستمالی بر آن بست، چون صبح شد به برکت آن جبه چشمان آن کنیز بهتر از قبل بهبودی یافت.

مرحوم صدوق علیه الرحمه سپس می افزاید: دعبل خزاعی اشعاری نیز در باره حضرت مهدی علیه السلام در حضور امام رضا علیه السلام خوانده که ما آن اشعار را نیز در پی می آوریم.

(۱) ۲- در همان کتاب، از عبدالسلام هروی نقل شده که گوید: از دعبل خزاعی شنیدم که می گفت: چون قصیده خود را با مطلع

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

برای حضرت رضا علیه السلام خواندم و به این ابیات رسیدم:

خروج امام لامحاله خارج يقوم على اسم الله و البركات

يميز فينا كل حق و باطل و يجزي على النعماء والنقمات

یعنی: امامی از شما خانواده با نام خدا و برکات قیام خواهد نمود و حق و باطل را از یکدیگر جدا خواهد کرد و پاداش خوبی ها و بدی ها را خواهد داد.

(۲) حضرت رضا علیه السلام به شدت گریه کرد و سپس سر مبارک خود را بالا نمود و به

ص: ۳۵۴

۱- (۱) ۲- حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلم بن صالح الهروئی، قال سمعت دعبل بن علی الخزاعی يقول: لما أنشدت مولای الرضا علیه السلام قصیدتی التي أولها: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات (اقول: هذا البيت ليس في مطلع القصیده وأنما هو في اواسطها و مطلعها: تجاؤ بن بالا- رنان و الزفراوات نوائح عجم اللفظ و النطقات) فلما انتهيت الى قولی: خروج امام لامحاله خارج يقوم على اسم الله و البركات يميز فينا كل حق و باطل و يجزي على النعماء و النقمات بكى الرضا علیه السلام بكاءً شديدا ثم رفع رأسه الی، فقال لی: يا خزاعی نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين، فهل تدري من هذا الامام؟ و متى يقوم؟ فقلت: لا، يا سيدي الا اني سمعت بخروج امام منكم يطهر الأرض من الفساد و يملؤها عدلا، فقال: يادعبل الامام بعدی محمد ابني، و بعد محمد ابنه علي، و بعد علي ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجّة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره، لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملاءها عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و اما متى؟ فاخبار عن الوقت، ولقد.

۲- (۲) حدّثني ابي عن ابيه، عن آبائه عن علي عليه السلام انّ النبي صلى الله عليه و آله قيل له: يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك؟ فقال: مثله مثل الساعة لا- يجليها لوقتها الا- هو ثقلت في السماوات و الارض لاياتيكم الا بغته [الاعراف، ۱۸۷] (العيون ج ۲/۲۶۵)

«ای دعبل خزاعی! این دو بیت را جبرئیل امین بر زبان تو جاری نمود. آیا می دانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام خواهد نمود؟» دعبل می گوید: گفتم: ای مولای من! این را نمی دانم اما شنیده ام که امامی از شما خانواده قیام خواهد نمود و زمین را از فساد پاکیزه و از عدل و داد پر خواهد نمود. حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«ای دعبل! امام بعد از من، فرزندانم محمد (جوادلایمه) است و پس از محمد، فرزند او، علی (هادی) و پس از علی، فرزند او، حسن (عسکری) و پس از حسن، فرزند او، حجت قائم است که مردم در انتظار او خواهند بود و چون ظهور نماید کسی از فرمان او تخلف نخواهد کرد و اگر از عمر دنیا یک روز باقی مانده باشد خداوند آن یک روز را به قدری طولانی خواهد نمود تا او قیام نماید و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد و اما تاریخ قیام او را کسی نمی داند و توقیت و تعیین آن حرام است.»

سپس فرمود: «پدرم، از پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمود که فرمود: به

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: قوائم از ذریه شما در چه زمانی قیام خواهد نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل او مثل قیامت است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست.»

### قصه دعبل در وقت مرگ

(۱) مرحوم صدوق، در کتاب عیون، از داوود بکری نقل کرده که گوید: از علی بن دعبل خزاعی شنیدم می گفت: پدرم دعبل را در وقت مرگ دیدم، در حالی که رنگ چهره او سیاه گردید و زبان او گره خورد و بسته شد تا جایی که نزدیک بود من از مذهب او دست بردارم [و از تشیع کناره گیری کنم]. بعد از سه روز او را در خواب دیدم که لباس سفیدی در تن داشت و کلاه سفیدی بر سر او بود به او گفتم:

ای پدر! خدا با تو چه کرد؟ پدرم گفت: ای عزیزم! این که دیدی در وقت مرگ رنگ من سیاه و زبان من بسته شد به علت شرب خمر (شراب خواری) من در دنیا

ص: ۳۵۶

---

۱- (۱) قصه دعبل عند وفاته العیون: حدّثنا ابوعلی احمد بن محمّد بن احمد بن ابراهیم الهرمزی البیهقی، قال: سمعت أبا الحسن داود البکری، یقول: سمعت علی بن دعبل بن علی الخزاعی، یقول: لَمَّا ان حضرت ابی الوفاء تغیر لونه و انعقد لسانه و اسودّ وجهه، فکدت الرجوع من مذهبه فرأیته بعد ثلثة ایام فیما یری النائم: علیه ثیاب بیض و قلنسوه بیضاء؛ فقلت له: یا ابت مافعل الله بک؟ فقال: یا بنی انّ اللّذی رأیته من اسوداد وجهی و انعقاد لسانی کان من شربی الخمر فی دار الدنیا، و لم ازل کذلک حتی لقیت رسول الله صلی الله علیه و آله و علیه ثیاب بیض و قلنسوه بیضاء فقال لی: انت دعبل؟ قلت: نعم یا رسول الله، قال: فانشدنی قولک فی اولادی فانشدته قولی:

بود و این چنین بودم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودم در حالی که لباس سفیدی بر تن و کلاه (عمامه) سفیدی بر سر داشت پس به من فرمود: «دعبل تو هستی؟» گفتم: آری، یا رسول الله! فرمود: «اشعار خود را درباره فرزندان من بخوان.» و چون گفتم:

لاضحك الله سنّ الدهر ان ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشرّدون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

(۱) یعنی: روزه گار را خنده مباد در حالی که آل پیامبر صلی الله علیه و آله مظلوم و از خانه و کاشانه خود آواره گردیدند؛ آن چنان که خطای آنان قابل بخشش نبود!

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «احسنت» و سپس از من شفاعت نمود و لباس خود را به من عطا فرمود. پدرم سپس به لباس خود اشاره نمود و گفت: این همان لباسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من عطا نموده است.

### برکات قبر مطهر امام رضا علیه السلام

(۲) ۱- مرحوم صدوق، در کتاب عیون، با سند خود، از حسین بن عبدالله طائی

ص: ۳۵۷

۱- (۱) لاضحك الله سنّ الدهر ان ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشرّدون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر قال: فقال صلی الله علیه و آله لی: احسنت وشفع فی واعطانی ثیابه و هاهی و اشار الی ثیاب بدنه. (العیون ج ۲/۲۶۶) ما ظهر للناس من المشهد الرضوی علی ساکنها افضل الصلوات و التحیات

۲- (۲) ۱- العیون: حدّثنا ابوطالب الحسین بن عبدالله بن بنان الطائی، قال: سمعت محمّد بن عمر النوقانی، یقول: بینما انانائم بنوقان فی علیّه (العلیّه: بیت منفصل عن الارض بیت و نحوه.) لنافی لیلہ ظلماء اذا انتبهت، فنظرت الی الناحیه الی الیها مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام بسناباد، فرأیت نورا قد علا حتّی امتلأ منه المشهد و صار مضيئاً كأنه نهار و كنت شاکاً فی امر الرضا علیه السلام و لم اکن علمت أنه حقّ فقالت لی امّی و كانت مخالفه: مالک یا بنّی؟ فقلت لها:

نقل نموده که گوید: شنیدم از محمّد بن عمر نوقانی که می گفت: شب تاریکی در نوقان در اتاق فوقانی خوابیده بودم. ناگهان از خواب بیدار شدم و به طرف قبر مطهر امام رضا علیه السلام که در سناباد بود نظر کردم پس دیدم نوری از آن قبر ساطع است به گونه ای که آن محل همانند روز روشن است. در آن زمان من در امامت آن حضرت شک داشتم. پس مادرم که از مخالفین اهل بیت علیهم السلام و از اهل تسنن بود به من گفت: تو را چه می شود؟

گفتم: ای مادر! نور بلندی را از محل شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام می بینم سپس مادر خود را نیز بالا بردم تا این که او نیز آن نور را دید و تعجب نمود و شروع به حمد خداوند کرد اما مانند من ایمان به صاحب آن مشهد پیدا نکرد.

(۱) پس من به طرف آن مشهد رفتم و دیدم در حرم آن حضرت بسته است

ص: ۳۵۸

---

۱- (۱) رأیت نوراً ساطعاً قد امتلأ منه المشهد فاعلمت أمّی ذلك و جئت بها الى المكان العذی كنت فيه حتّی رأيت مارأيت من النور و امتلاء المشهد منه، فاستعظمت ذلك، فاخذت في الحمد لله الا أنّها لم تؤمن بها كایمانی، فقصدت المشهد، فوجدت الباب مغلقاً، فقلت: اللهم ان كان امر الرضا عليه السلام حقاً؛ فافتح هذا الباب، ثم دفعته بيدي فانفتح، فقلت في نفسي لعله لم يكن مغلقاً على ما وجب فغلقتة، حتّی علمت أنّه لم يمكن فتحه الاّ بمفتاح، ثم قلت: اللهم ان كان امر الرضا عليه السلام (حقاً.ظ)، فافتح لي هذا الباب، ثم دفعته بيدي، فانفتح، فدخلت وزرت و صلّيت واستبصرت في امر الرضا عليه السلام؛ فكنت اقصده بعد ذلك في كلّ ليلة جمعه زائراً من نوقان واصلی عنده الى وقتی هذا. (العيون ج ۲/۲۷۸)

[پیش خود] گفتم: خدایا، اگر امامت حضرت رضا علیه السلام حق است در حرم او را بر من بگشا و چون در فشار دادم باز شد. پس پیش خود گفتم: شاید بسته نبوده است پس به دست خود در را بستم و یقین کردم که دیگر بدون کلید باز نخواهد شد.

باز گفتم: خدایا، اگر امامت حضرت رضا علیه السلام حق است این در را بر من بگشا و چون فشار دادم آن در باز شد و من وارد شدم و آن حضرت را زیارت کردم و نماز خواندم و امامت آن حضرت را باور نمودم و از آن پس همیشه شب های جمعه از نوقان به زیارت آن حضرت می روم.

(۱) ۲- در همان کتاب، از حسین بن عبدالله طائی نقل شده که گوید: شنیدم که

ص: ۳۵۹

۱- (۱) ۲- وفیه: حدّثنا ابوطالب الحسین (ع) ل «الحسن» بن عبدالله بن بنان الطائی، قال: سمعت ابا منصور بن عبدالرزاق يقول للحاکم بطوس المعروف بالبیوردی: هل لك ولد؟ فقال: لا، فقال له ابو منصور: لم لا تقصد مشهد الرضا علیه السلام و تدعوالله عنده حتّى یرزقک ولدا؟ فأتی سالت الله تعالى هناك فى حوائج فقضیت لی قال الحاکم: فقصدت المشهد على ساکنه السلام و دعوت الله عزوجل ان یرزقنى ولدا فرزقنى الله عزوجل ولدا ذکرا؛ فجئت الى ابى منصور بن عبدالرزاق و اخبرته باستجابہ الله تعالى فى هذا المشهد، فوهب لی و اعطانى و اکرمنى على ذلك. (المصدر) قال مصنف هذا الكتاب اعنى الصدوق «ره»: لما استأذنت الامیر السعيد رکن الدوله فى زیاره مشهد الرضا علیه السلام فأذن لی فى ذلك فى رجب من سنه اثنتین و خمسين و ثلثمئه، فلما انقلبت عنه ردّنى، فقال لی: هذا مشهد مبارک قد زرته و سألت الله تعالى حوائج کانت فى نفسى فقضاها لی، فلا تقصر فى الدعاء لی هناك و الزیاره عنى؛ فانّ الدعاء فيه مستجاب، فضمنت ذلك له و وفیت به؛ فلما عدت من المشهد على ساکنه التحیه والسلام و دخلت الیه، فقال لی: هل دعوت لنا وزرت عنّا؟ فقلت: نعم فقال لی: قد احسنت قد صحّ لی انّ الدعاء فى ذلك المشهد مستجاب.

ابومنصور بن عبدالرزاق به حاکم توس می گفت: آیا خداوند به تو فرزندی داده است؟ حاکم گفت: خیر، پس ابومنصور به او گفت: برای چه به زیارت حضرت رضا علیه السلام نمی روی و در آن مشهد از خدا نمی خواهی که فرزندی به تو بدهد؟! سپس گفت: من در آن جا حوایجی را از خداوند طلب نموده ام و خداوند به من عطا فرموده است.

پس من بعد از مدتی آن حاکم را دیدم و به من گفت: من به زیارت آن مشهد رفتم و از خداوند خواستم که فرزندی به من عطا فرماید و خداوند فرزند پسری به من عطا نمود. پس من این خبر را به ابومنصور دادم و او از خشنودی مرا انعام و احسان نمود.

مرحوم صدوق در پایان خبر فوق می گوید: من از امیر رکن الدوله خواستم که اجازه زیارت حضرت امام رضا علیه السلام را به من بدهد. پس او در سال ۳۵۲ هجری به من اجازه زیارت داد و چون من خواستم برای زیارت حرکت کنم مرا خواست و گفت: آن مشهد محل مبارکی است و من آن را زیارت نموده ام و حوایج خود را در آن جا از خداوند خواسته ام و برآورده شده است پس تو از دعا و زیارت برای من



کوتاهی مکن چرا که دعا در آن مشهد مستجاب خواهد بود. من نیز ضمانت نمودم که برای او زیارت و دعا کنم و چنین کردم و چون بازگشتم و بر رکن الدوله وارد شدم به من گفت: آیا برای ما دعا و زیارت نمودی؟

گفتم: آری، گفت: احسنت! من یقین دارم که دعا در آن مشهد مستجاب خواهد بود.

(۱) ۳- شیخ صدوق علیه الرحمه، در همان کتاب، از ابو نصر احمد بن حسین ضبی (نصبی) [مطلبی] نقل می نماید و درباره او می گوید: من کسی را دشمن تر از او نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ندیده بودم، به گونه ای که او چون می خواست صلوات

ص: ۳۶۱

---

۱- (۱) ۳- وفیه: حدّثنا ابو نصر احمد بن الحسين الضبی (و فی دارالسلام: «النصبی»). و مالقیث انصب منه و بلغ من نصبه انه كان يقول: اللهم صلّ علی محمد فردا و یمتنع من الصلوه علی آله، قال: سمعت ابابکر الحمامی الفراء فی سکه حرب نيسابور و كان من اصحاب الحدیث، يقول: اودعنی بعض الناس و دعيه فدفتها و نسیت موضعها، فتحیرت، فلما اتی علی ذلك مدّه جاءنی صاحب الوديعه يطالبني بها، فلم اعرف موضعها و تحیرت و اتهمنی صاحب الوديعه، فخرجت من بيتي مغموما متحیرا و رأیت جماعه من الناس يتوجهون الی مشهد الرضا علیه السلام، فخرجت معهم الی المشهد، وزرت و دعوت الله عزوجل أن یبین لی موضع الوديعه، فرأیت هناك فیما یری النائم كأنّ آت اتانی فقال لی: دفنت الوديعه فی موضع کذا و کذا: فرجعت الی صاحب الوديعه فارشدته الی ذلك المكان فحفره و استخراج منه الوديعه بختم صاحبها فكان الرجل بعد ذلك یحدّث الناس بهذا الحدیث و یحثّهم علی زیاره هذا المشهد علی ساکنه التحیه والسلام (العیون ج ۲/۲۸۰)

فرستد می گفت: «اللهم صلّ علی محمد فردا»؛ یعنی: خدایا، فقط درود و سلام خود را بر محمد فرست و از صلوات بر آل آن حضرت امتناع می نمود.

ابونصر می گوید: در یکی از خیابان های نیشابور [بازارهای نیشابور] از فزّاء ابوبکر حمّامی که از اصحاب و راویان حدیث بود شنیدم که می گفت: امانتی از مردم نزد من بود و من آن را در جایی دفن نمودم و محل آن را فراموش کردم و متحیر ماندم و چون مدتی گذشت صاحب آن امانت آمد و آن را از من طلب نمود و مرا متهم نمود و من متحیر و پریشان بودم تا این که دیدم عده ای از مردم عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام هستند پس من نیز با آنان حرکت نمودم و آن بزرگوار را زیارت کردم و از خدا خواستم که محل دفن آن ودیعه را به یاد من بیاورد.

پس در همان مشهد به خواب رفتم و شخصی نزد من آمد و گفت: تو آن امانت را در فلان محل دفن نموده ای پس من به وطن بازگشتم و به صاحب امانت گفتم که امانت شما در فلان محل مدفون است و خود باور نداشتم که چنین چیزی صحیح باشد پس صاحب امانت به آن محل رفت و آن محل را حفر نمود و امانت خود را با مهری که بر آن زده بود یافت و پس از آن همیشه این قصه را برای مردم نقل می کرد و آنان را به زیارت امام علیه السلام تشویق می نمود.

(۱)۴- شیخ صدوق علیه الرحمه، در همان کتاب، از ابوجعفر محمد بن

ص: ۳۶۲

---

۱- (۱)۴- وفیه: حدّثنا ابوجعفر محمد بن ابی القاسم بن محمد بن الفضل التمیمی الهروی ره، قال: سمعت ابوالحسن علی بن الحسن القهستانی؛ قال: كنت بمروالروء؛ فلقیت بها رجلا من اهل مصر مجتازا اسمه حمزه، فذكر أنّه خرج من مصر زائر الی مشهد الرضا علیه السلام بطوس و أنّه لما دخل المشهد كان قرب غروب الشمس، فزار و صلّى و لم یکن ذلك الیوم زائرا غیره، فلما صلّى العتمه (العتمه: الثلث الاول من اللیل.) اراد خادم القبر ان یخرجه ویغلق الباب، فسأله ان یغلق علیه الباب ویسده فی المشهد لیصلّى فیهِ؛ فأنّه جاء من بلد شاسع (الشاسع: البعید.) و لا یخرجه و أنّه لاحتاجه له فی الخروج، فترکه و غلق علیه الباب و أنّه کان یصلّى وحده الی ان اعیبی (أعیبى الماشى: تعب و کلّ)، فجلس و وضع رأسه علی ركبته لیستریح ساعه، فلما رفع رأسه رأى فی الجدار مواجهه وجهه رقعہ علیها هذان البیتان: من سیره ان یری قبرا برؤیته یفرج الله عمّن زاره کربه فلیأت ذا القبر انّ الله اسکنه سلاله من نبی الله منتجبه

ابی القاسم هروی نقل نموده که گوید: از ابوالحسن علی بن حسن فهستانی شنیدم که گفت: من در «مرو الرود» بودم و دیدم مردی از راه رسیده بود و زیارت و نماز خود را در آن مشهد خوانده بود و زایری جز او در آن حرم نبود پس او از خادم آن قبر مطهر که می خواست او را بیرون کند و درها را ببندد خواهش نمود که درها را ببندد و او را که از راه دور به زیارت آمده بود در آن مشهد رها کند تا نماز بخواند.

پس خادم او را رها می کند و درها را می بندد و او مشغول نماز می شود تا این که خسته و ناتوان می گردد پس سر خود را بر زانو می گذارد تا ساعتی استراحت نماید و چون سر خود را بر می دارد می بیند مقابل او بر دیوار حرم نوشته است:

من سرّه ان یری قبراً برؤتیه یفرّج اللّٰه عمّن زاره کربه

فلیأت ذا القبر انّ اللّٰه اسکنه سلاله من تبی اللّٰه منتجبه

(۱) این زایر می گوید: من برخاستم و تا سحر مشغول نماز شدم تا این که باز

ص: ۳۶۳

---

۱- (۱) قال: فقامت واخذت فی الصلوه الی وقت السحر، ثمّ جلست کجلستی الاولى و وضعت رأسی علی رکبتی، فلما رفعت رأسی لم أرمأ علی الجدار شیئا و کان الّمدی اراه مکتوبا رطبا کانه کتب فی تلک الساعه، قال: فانفلق الصبح و فتح الباب و خرجت من هناک. (العیون ج ۲/۲۸۰) ۵- و فیه: حدّثنا ابوعلی محمّد بن احمد بن محمّد بن یحیی المعاذی النیسابوری؛ قال: حدّثنا ابوالحسن علی بن احمد بن علی البصری المعدّل، قال: رای رجل من الصالحین فیما یری النائم رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله، فقال: یا رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله من ازور من اولادک؟ فقال صلی الله علیه و آله: انّ من اولادی من اتانی مسموما و ان من اولادی من اتانی مقتولاً، قال صلی الله علیه و آله: من هو اقرب منک یعنی بالمجاوره و هو مدفون بارض الغربه، قال: فقلت یا رسول اللّٰه تعنی الرضا علیه السلام؟ فقال صلی الله علیه و آله: صلی الله علیه و آله قل: صلی الله علیه و آله علیه ثلاثا.

خسته شدم و سر بر زانو نهادم و استراحت نمودم و چون سر از زانو برداشتم آن دو شعر را بر دیوار ندیدم در حالی که وقتی آن دو بیت را مشاهده کردم مثل این بود که تازه آنها را نوشته باشند. پس صبح شد و درها گشوده گردید و من خارج شدم.

۵- در همان کتاب، از علی بن احمد بصری معَدَل نقل شده که گوید: یکی از صالحین در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نمود و عرض کرد: یا رسول الله من کدام یک از فرزندان شما را زیارت کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از فرزندان من چون نزد من آمدند مسموم شده بودند و بعضی از آنان که نزد من آمدند کشته و مقتول شده بودند.» این مرد صالح می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! با دور بودن قبر آنان از یکدیگر کدام یک از آنان را زیارت کنم؟

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن که به تو نزدیک تر است را زیارت کن و آن را که

ص: ۳۶۴

---

۱- (۱) ۶- وفیه: حدَّثنا ابوعلی محمّد بن احمد بن محمّد بن یحیی المعاذی، قال: حدَّثنا ابو عمرو ومحمّد بن عبد الله الحکمى الحاکم بنوقان، قال خرج علينا رجلا من الرّی برساله بعض السلاطین بها الی الامیر نصر بن احمد ببخارا و کان احدهما من اهل الرّی و الآخر من اهل قم و کان القمى علی المذهب الذی کان قدیما بقم فی النصب (هذامما يدل علی ان اهل قم ممّن هداهم الله تعالی فاستبصروا بعد ضلالتهم.) و کان الرازی متشیعاً، فلما بلغا بنیشابور قال الرازی للقمی: الاتبدأ بزیاره الرّضا علیه السلام، ثمّ نتوجه الی بخارا؟ فقال القمى: قد بعثنا سلطاننا برساله الی الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا ان نشتغل بغيرها حتّى نفرغ منها، فقصدا البخارا وادّیا الرساله ورجعا حتّى اذا حاذیا طوس، فقال الرازی للقمی: الاتزور الرّضا علیه السلام؟ فقال: خرجت من قم مرجئاً لا ارجع الیها رافضياً، قال:

در سرزمین غربت مدفون است زیارت کن.» گفتم: یا رسول الله! [حضرت] رضا علیه السلام را می فرمایید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو: صلی الله علیه، صلی الله علیه، صلی الله علیه.»

۶- در همان کتاب، از ابو عمرو و محمد بن عبدالله حکمی، حاکم نوقان نقل شده که گویند: دو نفر از ری (تهران) نامه ای از سلطان ری برای امیر بخارا می بردند و وارد نوقان شدند. یکی از آنان اهل ری بود و دیگری اهل قم. شخص قمی بر مذهب نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بود که در گذشته در قم رایج بوده است و شخص رازی بر مذهب تشیع بوده و چون به نیشابور رسیدند مرد رازی به آن مرد قمی گفت:

می خواهی اول حضرت رضا علیه السلام را زیارت کنیم و سپس به بخارا برویم؟ مرد قمی گفت: سلطان ما را به بخارا فرستاده و تا رسالت خود را انجام ندهیم نباید کار

دیگری انجام دهیم. پس آنها به طرف بخارا حرکت نمودند و پس از بازگشت چون به توس رسیدند مرد رازی باز گفت: آیا می خواهی به زیارت حضرت رضا علیه السلام برویم؟ آن مرد قمی ناصبی گفت:

(۱) من از قم با عقیده مرجئه (خوارج) خارج گردیدم و نمی خواهم چون به آن شهر باز می گردم رافضی باشم. پس مرد رازی شیعی بار و وسایل خود را به آن مرد قمی داد و خود سوار بر الاغی شد و به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف گردید و چون شب شد به خدام حرم آن حضرت گفت: امشب مرا در این حرم واگذارید و کلیدها را به من بدهید.

(۲) مرد رازی می گوید: آنان کلیدها را به من دادند و من درها را بستم و پس از زیارت آنچه می توانستم در بالای سر مبارک نماز خواندم و سپس قرآن را از اول آن

ص: ۳۶۶

---

۱- (۱) فسلم الرازی امتعته و دوابه الیه، و ركب حمارا و قصد مشهد الرضا علیه السلام، و قال لخدام خ ل «لخدام». المشهد: خلوا لی المشهد هذه الليله و ادفعوا الی مفتاحه، ففعلوا ذلك، قال: فدخلت المشهد و غلقت الباب و زرت الرضا علیه السلام، ثم قمت عند رأسه و صلّیت ماشاء الله تعالی و ابتدأت فی قراءه القرآن من أوله،

۲- (۲) قال: فکنت اسمع صوتا بالقرآن كما اقرأ، فقطعت صوتی خ ل «قرائتی». و زرت المشهد کلّه و طلبت نواحیه، فلم ار احدا فعدت الی مکانی و اخذت فی القراءه من اول القرآن؛ فکنت اسمع الصوت كما اقرأ لا ینقطع فسکت هنیئّه و اصغیت باذنی، فاذا الصوت من القبر، فکنت اسمع مثل ما اقرأ حتّی بلغت آخر سوره مریم علیها السلام، «فقرأت: یوم نحشر المتّقین الی الرّحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنّم وردا» الایه ۸۴ و ۸۵. فسمعت الصوت من القبر:

قرائت نمودم و هر چه از قرآن می خواندم می شنیدم که دیگری نیز با من می خواند. پس قرائت خود را رها کردم و اطراف حرم را جستجو نمودم و کسی را نیافتم. تا این که باز آمدم و شروع به قرائت نمودم و هر چه می خواندم صدای شخص دیگری را نیز می شنیدم که همان آیات را می خواند پس لحظه ای سکوت نمودم و گوش کردم ناگهان شنیدم که صدای تلاوت از قبر مطهر امام علیه السلام می آید و چون به آخر سوره مریم رسیدم و آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَ نَسُوقُ الْمَجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» را قرائت نمودم صدای قرآن را از قبر شنیدم که می خواند: «يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَ يُسَاقُ الْمَجْرِمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» تا این که قرآن را تمام نمودم و آن صدا نیز خاتمه یافت.

(۱) و من چون صبح شد به نوقان باز گشتم و آن قرائت را برای قراء آن دیار خواندم آنها گفتند: این قرائت از جهت لفظ و معنا صحیح است لکن ما کسی را ندیده ایم که این آیه را این چنین قرائت نماید. سپس به ری (تهران) باز گشتم و به بعضی از قراء گفتم: آیا شما شنیده اید که این آیه را چنین قرائت نموده باشند؟

ص: ۳۶۷

---

۱- (۱) «يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَ يُسَاقُ الْمَجْرِمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» حَتَّى خَتَمْتَ الْقُرْآنَ وَ خَتَمْتَ، فَلَمَّا اصْبَحْتَ رَجَعْتَ إِلَى نَوْقَانَ، فَسَأَلْتَ مَنْ بَهَا مِنَ الْمُقْرئينِ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ؟ فَقَالُوا: هَذَا فِي اللَّفْظِ وَ الْمَعْنَى مُسْتَقِيمٌ، لَكِنَّا لَا نَعْرِفُهُ فِي قِرَاءَةِ أَحَدٍ؛ قَالَ: فَرَجَعْتَ إِلَى نَيْسَابُورٍ فَسَأَلْتَ بَعْضَ الْمُقْرئينِ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ؟ فَقُلْتُ: مَنْ قَرَأَ «يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَ يُسَاقُ الْمَجْرِمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا»؟ فَقَالَ لِي: مَنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهَذَا؟ فَقُلْتُ:

(۱) پس یکی از آنان گفت: تو این قرائت را از کجا به دست آورده ای؟ گفتیم: برای من چیزی رخ داده است که نیاز به معرفت آن پیدا نموده ام. پس او گفت: این قرائت طبق روایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سپس از من خواست که علت سؤال از این آیه را به او بگویم. پس من قصه خود را برای او گفتم و این قرائت برای من به این طریق ثابت شد.

(۲) ۷- در همان کتاب، از ابو نصر مؤذن نیشابوری نقل شده که گوید: برای من

ص: ۳۶۸

۱- (۱) وقع لی احتیاج الی معرفتها فی امر حدث لی، فقال: هذه قراءه رسول الله صلی الله علیه و آله من روايه اهل البيت عليهم السلام، ثم استحكاني السبب الذي من اجله سألت عن هذه القراءه؛ فقصصت عليه القصه و صحت لی القراءه. (العيون ج ۲/۲۸۱)

۲- (۲) ۷- وفيه حدثنا ابو علي محمد بن احمد بن محمد بن يحيى العطار المعاذي؛ قال: حدثنا ابو النصر المؤذن النيشابوري، قال: اصابتنی عله شديدته ثقل منها لسانی؛ فلم اقدر علی الكلام، فخطر ببالی ان ازور الرضا علیه السلام و ادعوا لله تعالی عنده و اجعله شفيعی اليه حتى يعافيني من علتی و يطلق لسانی، فركبت حمارا و قصدت المشهد و زرت الرضا علیه السلام و قمت عند رأسه و صليت ركعتين و سجدت و كنت فی الدعاء و التضرع مستشفعا بصاحب هذا القبر عند رأسه و صليت ركعتين و سجدت و كنت فی الدعاء و التضرع مستشفعا بصاحب هذا القبر الی الله تعالی ان يعافيني من علتی و يحل عقده لسانی، فذهبت فی النوم فی سجودی فرأيت فی المنام: كأن القبر قد تفرج و خرج منه رجل كهل آدم شديد الادمه، فدنا منی و قال لی: يا ابانصر قل: لا اله الا الله، قال: فأومأت اليه كيف اقول و لسانی مغلق قال: فصاح علی صيحه فقال: تنكر لله قدره؟ قل: لا اله الا الله، قال: فانطلق لسانی، فقلت: لا اله الا الله و رجعت الی منزلی راجلاً، و كنت اقول: لا اله الا الله و انطلق لسانی و لم ينغلق بعد ذلك. (العيون ج ۲/۲۸۳)



بیماری سختی رخ داد که در اثر آن زبانم سنگین شد و قدرت سخن گفتن نداشتم. پس با خود اندیشیدم که به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم و نزد قبر آن بزرگوار دعا کنم و او را واسطه نمایم تا خداوند مرا شفا دهد و زبانم باز گردد.

بدین منظور بر الاغی سوار شدم و به زیارت آن امام علیه السلام رفتم و پس از زیارت در بالای سر مبارک آن حضرت دو رکعت نماز خواندم و در سجده در حال دعا و تضرع الی الله بودم و از خداوند می خواستم که به حق صاحب آن قبر شریف مرا شفا بخشد و زبانم باز شود پس در همان سجده به خواب رفتم و در خواب دیدم که قبر امام علیه السلام گشوده شد و مرد کامل و گند مگونی از آن خارج گردید و چون نزد من آمد فرمود:

«ای ابانصر! بگو: لا اله الا الله» پس من اشاره کردم که چگونه بگویم در حالی که زبانم بسته است؟ او فریادی بر من زد و فرمود: «مگر قدرت خدا را منکر هستی؟ بگو لا اله الا الله!» پس زبانم باز شد و گفتم: «لا اله الا الله» و به طرف خانه خود باز گشتم و پیای می گفتم: «لا اله الا الله» و پس از آن زبانم بسته نشد.

(۱)۸- در همان کتاب، از حاکم رازی نقل شده که گوید: ابو جعفر عتبی مرا نزد

ص: ۳۶۹

---

۱- (۱)۸- وفیه: حدّثنا ابو الفضل محمّد بن احمد بن اسمعیل السلیطی رضی الله عنه، قال: سمعت الحاکم الرازی صاحب ابی جعفر العتبی یقول: بعثنی ابو جعفر العتبی رسولاً- الی ابی منصور بن عبدالرزاق، فلمّا کان یوم الخمیس استأذنته فی زیاره الرضا علیه السلام، فقال: اسمع منی ما احثک به فی امر هذا المشهد، کنت فی ایام شبابی اتصّب علی اهل هذا المشهد و تعرّض لزواره فی الطریق و اسلب ثیابهم و نفقاتهم و مرقعاتهم، فخرجت متصیّدا ذات یوم و ارسلت فهدا (الفهد: نوع من السباع بین الکلب و النمر قوائمه أطول من قوائم النمر و هو منقط بنقط سود) علی غزال، فما زال یتّبعه حتّی الجاه الی حائط المشهد، فوقف الغزال و وقف الفهد مقابله لا یدنومه، فجهدنا کلّ الجهد بالفهدان یدنو منه، فلم ینبعث، و کان متی فارق الغزال موضعه یتّبعه الفهد، فاذا التجأ الی الحائط رجع عنه، فدخل الغزال حجرا فی حائط المشهد، فدخلت الرباط فقلت لابی النصر المقری:

ابو منصورین عبد الرزاق فرستاد و چون روز پنج شنبه رسید از او اجازه خواستم که به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم پس او به من گفت: بشنو تا قصه خود را نسبت به صاحب این مشهد برای تو بگویم.

سپس گفت: من در ایام جوانی بر اهل این مشهد سخت گیری می کردم و زوّار او را در بین راه ننگه می داشتم و لباس ها و اموال و پوشش های آنان را می گرفتم تا این که روزی برای صید بیرون رفتم و حیوان شکاری خود(فهد) را به دنبال آهوئی فرستادم پس آن حیوان شکاری آن آهو را دنبال کرد تا این که آن آهو به کنار این مشهد رسید (و به آن پناهنده شد) و آن حیوان شکاری مقابل او ایستاد و جلو نرفت پس او را تحریر کردیم که نزدیک برود و شکار را بگیرد و او نزدیک شکار نمی رفت و هنگامی که آهو از آن مقام جدا می شد حیوان شکاری به طرف او می رفت و چون به دیوار آن مشهد پناهنده می شد او باز می گشت پس آن آهو وارد یکی از حجره های آن مشهد شد و من داخل رواق شدم و به ابونصر گفتم: آهو کجا رفت؟ او گفت: من او را ندیدم پس من داخل آن حجره شدم و آثار مانند فضله و بول مشاهده کردم اما او را پیدا نکردم.

(۱) پس نذر کردم که دیگر زوار آن مشهد را اذیت نکنم و آنان را مورد احسان خود قرار دهم و هر وقت مشکلی برای من رخ می دهد به این مشهد پناه می برم و پس از زیارت آن امام علیه السلام حاجت خود را از خداوند می خواهم و خداوند به من عطا می فرماید.

سپس می گوید: [نزد آن قبر مطهر] از خداوند خواستم که فرزند پسری به من عطا فرماید و او فرزندی به من عطا نمود تا این که بالغ گردید و کشته شد. پس باز در آن مشهد از خداوند فرزند پسر دیگری خواستم و خداوند به من عطا نمود.

آن گاه می گوید: چیزی را در آن مشهد از خداوند نخواستم جز آن که خدا به من عطا نمود. سپس می افزاید این آثاری است که من تاکنون از این مشهد دیده ام. سلام بر ساکن آن باد.

(۲) ۹- در همان کتاب، از ابوعلی عامر بن عبدالله، حاکم مرورود که از روات

ص: ۳۷۱

۱- (۱) این الغزال الّذی دخل هیئها الآن؟ فقال: لم اره، فدخلت المكان الّذی دخله، فرأیت بعز الغزال و اثر البول و لم ار الغزال و فقدته، فنذرت الله تعالی ان لا اودی الزوار بعد ذلك و لا اتعرض لهم الا بسبیل الخیر، و کنت متی ما دهمنی أمر فرزت الی هذا المشهد، فزرته و سألت الله تعالی فیہ حاجتی فیقضیها لی، ولقد سألت الله تعالی ان یرزقنی ولدا ذکرا، فرزقنی ابنا حتّی اذا بلغ و قتل عدت الی مکانی من المشهد و سألت الله تعالی ان یرزقنی ولدا ذکرا فرزقنی ابنا آخر و لم اسأل الله تعالی هناک حاجه الا قضاها لی فهذا ما ظهر لی من برکه هذا المشهد علی ساکنه السلام. (العیون ج ۲/۲۸۵)

۲- (۲) ۹- وفیه: حدّثنا ابو العباس احمد بن محمّد بن احمد بن الحسین خ ل «الحسن». الحاکم رضی الله عنه، قال: سمعت ابا علی عامر بن عبدالله البیوردی الحاکم بمرورود و کان من اصحاب الحدیث، یقول: حضرت مشهد الرضا علیه السلام بطوس، فرأیت رجلا ترکیا قد دخل القبّه و وقف عند الرأس و جعل یبکی و یدعو بالترکیه و یقول: یا رب انکان ابنی حیّا فاجمع بینی و بینہ، وانکان میتّا فاجعلنی من خبره علی علم و معرفه، قال: و کنت اعرف اللغه الترکیه، فقلت له: ایها الرجل مالک؟ فقال کان لی ولد و کان معی فی حرب اسحق آباد، ففقدته ولا اعرف خبره و له امّ تدمیم البکاء علیه، فانا ادعوا لله تعالی هیئها فی ذلك، لانی سمعت ان الدعاء فی هذا المشهد مستجاب قال: فرحمته واخذته بیده واخرجته لاضیفه ذلك الیوم، فلما خرجنا من المسجد لقینا رجلا شابّ طوال مخطوط (اخط وجهه واخط: صار فیہ خطوط) علیه مرقعه، فلما ابصر بذکک التریکی وثب الیه، فعانقه و بکی و عرف کلّ واحد منهما صاحبه؛ فاذا هو ابنه الّذی کان یدعو الله تعالی ان یجمع بیننا و بینہ او یجعله من خبره علی علم عند قبر الرضا علیه السلام قال:

حدیث می باشد نقل شده که گوید: زمانی که من قبر حضرت رضا علیه السلام را در توس زیارت نمودم مردی ترک زبان را دیدم که داخل حرم آن حضرت شده بود و در بالای سر مبارک ایستاده بود و گریه می کرد و به زبان ترکی می گفت:

«خدایا، اگر فرزند من زنده است مرا به او برسان و اگر از دنیا رفته است مرا از احوال او آگاه نما.» ابوعلی می گوید: من چون به زبان ترکی آشنا بودم به او گفتم: تو را چه می شود و مشکل تو چیست؟ مرد ترک گفت: فرزندم داشتم که در جنگ اسحاق آباد ناپدید گردید و اطلاعی از او ندارم و او را مادری است که پیایی گریه می کند و من در این جا برای او دعا می کنم چون شنیده ام که دعا در این مشهد

(۱) ابوعلی می گوید: من به حال او رقت نمودم و دست او را گرفتم و از حرم خارج نمودم تا به خانه خود ببرم و میهمان من باشد و چون از آن محل خارج شدیم ناگهان جوان بلند قامت و باخط و خالی را دیدیم که مرقعه و چپیه ای بررویش بود و چون مرد ترکی او را دید پرید و با او معانقه نمود و گریان شد و همدیگر را شناختند و من فهمیدم که آن جوان فرزند اوست که برای او نزد قبر امام علیه السلام دعا می کرد پس من به آن جوان گفتم:

تو چگونه اینجا آمدی؟ آن جوان گفت: من بعد از جنگ اسحاق، در طبرستان واقع شدم و مردی از دیلم مرا تربیت نمود و چون بزرگ شدم به جستجوی پدر و مادر خود آمدم و خبری از آنان نداشتم تا این که با عده ای همراه شدم و آنان مرا به این جا آوردند. آن مرد ترک سپس گفت: برای من از این مشهد آثاری ظاهر شده است که به حقانیت [و امامت] صاحب آن یقین پیدا کرده ام و سوگند یاد نموده ام که تا زنده هستم از این مشهد جدا نشوم.

ص: ۳۷۳

---

۱- (۱) فسألته كيف وقعت الى هذا الموضع؟ فقال: وقعت الى طبرستان بعد حرب اسحق آباد و ربّانی دیلمی هناک، فالآن لَمَّا کبرت خرجت فی طلب ابي و امی و قد کان خفی علیّ خبرهما، و کنت مع قوم اخذوا الطريق الى هیهنا، فجئت معهم، فقال ذلك التركي: قد ظهري من امر هذا المشهد ما صحّ لي به يقيني، و قد آليت على نفسي ان لا افارق هذا المشهد ما بقيت. (العيون ج ۲/۲۸۷)

(۱) علامه مجلسی رحمه الله در کتاب شریف بحار الانوار در فضیلت و شرافت بقعه مبارکه و حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام می گوید:

بدان که اخبار زیادی در فضیلت آن سرزمین و بقعه مبارکه آن حضرت وارد شده است و از جمله آنها روایتی است که شیخ طوسی رحمه الله در بخش زیارات کتاب تهذیب خود نقل نموده است که حضرت رضا علیه السلام فرمود: «همانا در سرزمین خراسان بقعه ای قرار دارد که در آینده محل نزول ملائکه خواهد شد و تا قیامت ملائکه در آن نزول [و صعود] خواهند داشت.»

به آن حضرت گفته شد: آن بقعه در کجای سرزمین خراسان است؟ امام علیه السلام فرمود: «در توس خواهد بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، آن بقعه باغستانی از باغستان های بهشت می باشد.»

ص: ۳۷۴

---

۱- (۱) البقعه المبارکه الرضویّه قال العلامة المجلسی فی البحار فی فضیله بقعه الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه: اعلم أنّ من جمله الاخبار الدالّه علی فضیله تلك الارض المقدّسه، والبقعه المبارکه؛ مارواه الشيخ رحمه الله فی باب زیارات من التهذیب: أنّ الرضا علیه السلام قال: أنّ فی أرض خراسان بقعه من الارض، یأتی علیها زمان تكون مهبطا للملائکه، ففی کلّ وقت ينزل الیها فوج الی یوم نفخ الصور، فقیل له علیه السلام: و أئی بقعه هذه؟ فقال: هی أرض طوس، و هی والله روضه من ریاض الجنّه الخ.

(۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چهار نقطه از زمین در ایام توفان نوح علیه السلام از استیلاى آب به درگاه خداوند ناله و ضجّه زدند و خداوند آنها را از غرق شدن نجات داد و آنها عبارتند از: بیت المعمور که خداوند آن را به آسمان برد، و نجف و کربلا و توس.»

(۲) در کتاب وافى نقل شده که ضجّه و ناله آنها به درگاه خداوند به جهت این بود که کسی بر روی آنها خدا را عبادت و پرستش نمی کرد پس خداوند آنها را مدفن

ص: ۳۷۵

---

۱- (۱) و روى أيضا عن الصادق عليه السلام : أربعه بقاع من الارض ضجّت الى الله تعالى فى أيام طوفان نوح من استيلاء الماء عليها، فرحمها الله تعالى و أنجها من الغرق و هى البيت المعمور فرفعها الله الى السماء والغرى و كربلا و طوس. قال فى الوافى: و لما ضجّت تلك البقاع، كان ضجيجها الى الله من جهه عدم وجود من يعبد الله على وجهها، فجعلها الله مدفن أوليائه، فأول مدفن بنيت فى تلك الارض المقدّسه سناباد بناها اسكندر ذوالقرنين صاحب السدّ و كانت دائره الى زمان بناء طوس. (البحار ج ۴۷/۳۲۱)

۲- (۲) قال فى معجم البلدان: طوس مدينه بخراسان بينها و بين نيشابور نحو عشره فراسخ، و تشتمل على مدينتين: يقال لاحد هما: الطابران، و للآخر نوقان. و لهما أكثر من ألف قريه فتحت فى أيام عثمان، و بها قبر على بن موسى الرضا عليه السلام و بها أيضا قبر هارون الرشيد. و قال المسعربن المهلهل: و طوس أربع مدن منها ثنتان كبيرتان، و اثنتان صغيرتان، و بهما آثار أبنيه اسلاميه جليله، و بها دارحميد بن قحطبه، و مساحتها ميل فى مثله، و فى بعض بساينها قبر على بن موسى عليه السلام و قبر الرشيد انتهى. (المصدر)

اولیای خود قرار داد.

صاحب کتاب وافی سپس می گوید: نخستین بنایی که در توس به دست اسکندر ذوالقرنین صاحب سد بنا شد سناباد بود و تا زمان بنای توس باقی ماند.

صاحب کتاب معجم البلدان می گوید: توس یکی از شهرهای خراسان است که فاصله آن تا نیشابور حدود ده فرسخ است و مشتمل بر دو شهر می باشد که در زمان خلافت عثمان فتح گردیده است و قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر هارون در آن سرزمین است.

مسعر بن مهلهل می گوید: توس دارای چهار شهر؛ دو شهر بزرگ و دو شهر کوچک می باشد و آثار تاریخی و اسلامی زیبایی در آن موجود است؛ چنانکه خانه حمیدبن قحطبه که مساحت آن یک میل در یک میل است (هر سه میل یک فرسخ است) در آن جا می باشد و در بعضی از باغ های این خانه قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر هارون الرشید [علیه اللعنه] قرار دارد.

(۱) سپس می گوید: حمیدبن قحطبه از طرف هارون والی توس بود و در سناباد برای خود ساختمانی بنا کرد که چون به صید رود در آن جا ساکن شود و او همان

ص: ۳۷۶

---

۱- (۱) و کان حمید بن قحطبه والیا علی طوس من قبل هارون، فبنی فی سناباد بنیانا و محلاً لنفسه، متی خرج الی الصید نزل فیہ، و حمید هذا هو الذی قتل فی لیلہ واحده ستین سیداً من ذریئہ الرسول بأمر هارون الرشید کما هو فی العیون. و أمّا أصل بناء القبة المنورہ فالظاهر أنه کان فی حیاته علیہ السلام مشهوره بالبقعه الهارونیه، کما هو مروی فی العیون من أنه دخل دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبة التي فیها قبر هارون الرشید. (المصدر)



کسی است که در یک شب به دستور هارون شصت نفر از سادات و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشت؛ چنان که مرحوم صدوق در کتاب عیون ذکر نموده است.

علامه مجلسی رحمه الله سپس می گوید: ظاهر این است که اصل بنای قبه مبارکه و منوره حضرت رضا علیه السلام در زمان حیات آن حضرت مشهور به بقعه هارونیه بوده است؛ چنان که صدوق در کتاب عیون نقل نموده و گوید: حضرت رضا علیه السلام چون وارد خراسان گردید به خانه حمید بن قحطبه داخل شد و سپس به قبه هارونیه رفت] و فرمود: در آینده نزدیک قبر من در این جا قرار خواهند گرفت].

(۱) همچنین حسن بن جهم می گوید: روزی وارد مجلس مأمون شدم و دیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون است و فقها و اهل کلام نزد او اجتماع نموده اند. حسن بن جهم سپس سؤالات مأمون و سؤالات مردم از آن حضرت و پاسخ امام علیه السلام را ذکر می کند و می گوید:

ص: ۳۷۷

۱- (۱) وأيضاً عن الحسن بن جهم قال: حضرت مجلس المأمون يوماً، عنده علي بن موسى الرضا عليه السلام و قد اجتمع الفقهاء وأهل الكلام و ذكر أسئلة القوم و سؤال المأمون عنه عليه السلام و جواباته و ساق الكلام الى أن قال: فلما قام الرضا عليه السلام تبعته فانصرفت الى منزله فدخلت عليه، و قلت له: يا ابن رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل رأى أمير المؤمنين ما حمله على ما أرى من أكرامه لك، و قبوله لقولك. فقال عليه السلام: يا ابن الجهم لا- يعزّرك ما ألفتته عليه من أكرامى، و الاستماع منى فإنه سيقتنى بالسّم و هو ظالم لى، أعرف بعهد معهود اللى من آبائى عن رسول الله صلى الله عليه و آله فاکتم علىّ هذا ما دمت حياً. قال الحسن بن الجهم: فما حدّثت بهذا الحديث الى أن مضى الرضا عليه السلام بطوس مقتولاً بالسّم. (البحار

ج ۴۸/۳۲۲)

پس از آن که امام علیه السلام به منزل خود بازگشت من نزد آن حضرت رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! الحمد لله خداوند نظر مأمون را به شما جلب نموده که او به شما این چنین احترام و تجلیل می نماید و سخنان شما را می پذیرد.

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ای پسر جهم! فریب مخور که او به من احترام می کند و سخنان مرا گوش می دهد؛ همانا او در آینده مرا مسموم خواهد نمود و نسبت به من جز یک ستمگر نخواهد بود و این چیزی است که پدران من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده اند و تو باید تا من زنده هستم این را کتمان کنی و به کسی نگوئی.»

حسن بن جهم می گوید: من طبق دستور امام علیه السلام این خبر را پنهان داشتم تا این که حضرت رضا علیه السلام [توسط مأمون] در توس مسموم گردید و از دنیا رحلت نمود.

(۱) علامه مجلسی علیه الرحمه سپس می گوید: در کتاب فردوس الاخبار، از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزند سلطان سنجر یا یکی از وزرای او به تب دق مبتلا گردیده بود و اطباء گفته بودند که او باید به تفرج و تفریح و صید برود و چون

ص: ۳۷۸

---

۱- (۱) و فيه عن فردوس التواریخ نقلاً عن بعض التواریخ أنه كان لسلطان سنجر أو أحد وزرائه ولد أصيب بالدق فحكم الأطباء عليه بالتفرج و الاشتغال بالصید فكان من أمره أن خرج يوماً مع بعض غلمانة و حاشيته في طلب الصيد فبينما هو كذلك فاذا هو بغزال مارق من بين يديه فأرسل فرسه في طلبه، و جدّ في العدو فالتجأ الغزال الى قبر الامام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فوصل ابن الملك الى ذلك المقام المنيع، والمأمن الرفيع المذی من دخله كان آمناً، و حاول صید الغزال فلم تجسر خيله على الاقدام عليه، فتخيروا من ذلك،

به صید و تفرج مشغول شد روزی با غلامان و اطرافیان خود برای صید خارج گردید ناگهان آهوایی را دید که از مقابل او فرار کرد. پس با اسب خود در طلب آن آهو رفت و چون با کوشش فراوان خود را به آن رساند. آن آهو به قبر امام رضا علیه السلام پناهنده شد.

(۱) پس فرزند پادشاه به آن مقام رفیع و مأمّن امن رسید که البته هر کس وارد آن شود [همانند حرم امن الهی] ایمن خواهد بود و چون خواست که اسب خود را به طرف آن صید حرکت دهد اسب او به آن حرم امن نزدیک نشد و فرزند پادشاه و همراهان متحیر و شگفت زده شدند پس فرزند پادشاه دستور داد همه همراهانش از اسب های خود پایین بیایند و سپس همگی با پای برهنه و کمال ادب به طرف مرقد شریف آن امام علیه السلام رفتند و فرزند پادشاه خود را بر روی آن قبر شریف انداخت و با گریه و تضرّع از خدا خواست که به برکت صاحب آن قبر شریف او را شفا بخشد و سپس شفا پیدا کرد و همگان با شادی و سرور نزد پادشاه آمدند.

لکن فرزند پادشاه از قبر مطهر امام علیه السلام جدا نشد و به پادشاه خبر دادند که او از

کنار آن قبر جدا نمی شود تا بناها بیایند و قبه ای مجلل بر آن بنا کنند و شهری اطراف آن بنا شود که برای همیشه باقی باشد و چون این خبر به سلطان رسید سجده شکر نمود و همان وقت دستور داد معمارها و بناها بروند و بقعه و قبه ای بر آن بنا کنند و شهری ایجاد نمایند و حصار اطراف آن قرار دهند.

### معجزات و کرامات بقعه مبارکه رضوی علیه السلام

مؤلف گوید: برکات و معجزات صاحب آن بقعه مبارکه بی شمار است و ما به علت اعتماد به فرموده های علمای گذشته، مانند صدوق و مجلسی و امثال آنان مختصری از آنها را که در آن زمان ها واقع شده بود نقل نمودیم و در زمان ما نیز از این آثار و برکات زیاد دیده شده که شمه ای از آنها رانیز برای روشن شدن دل های شیعیان ذکر می کنیم ولی لازم است پیش از آن که درباره برکات و آثار قبه مبارکه علی بن موسی الرضا علیه السلام و معجزات و کرامات آن حضرت مطلبی بیان شود تفاوت میان معجزه و کرامت و سحر و خوارق عادات که از بعضی از مرتاضین دیده می شود روشن گردد تا شبهه ای برای خوانندگان محترم به وجود نیاید.

علامه بزرگوار مرحوم ملا-احمد، معروف به مقدّس اردبیلی، در کتاب حدیقه الشیعه می فرماید: از نظر معتزله معجزات و کرامات مخصوص پیامبران است و از نظر متقدمین شیعه مخصوص پیامبران و اوصیای آنان می باشد. بیشتر قدمای شیعه و معتزله میان معجزه و کرامت تفاوتی قایل نیستند ولی به نظر بسیاری از اشاعره و متأخرین شیعه معجزه امر خارق العاده است که همراه با ادعای نبوت و پیامبری و یا امامت می باشد لکن کرامت مقرون به ادعای پیامبری و امامت نیست.

علمای امامیه - چنان که از تألیفات آنان استفاده می شود- کلیه خوارق عاداتی

که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت صادر شده است- چه در مقام تحدی [و اثبات مقام نبوت و امامت] و چه در غیر مقام تحدی- معجزه نامیده اند.

بعضی گفته اند معجزه و کرامت اگر از پیامبر و وصی او باشد انجام آن در اختیار اوست؛ اگر او اراده کند به اذن خداوند انجام می شود و اگر اراده نکند انجام نمی شود لکن کراماتی که از اشخاص برجسته در اثر زهد و عبادت و صفای دل و... حاصل می شود غالباً انجام آن در اختیار آنان نیست و اگر درباره کسی دعایی کنند و یا نفرینی نمایند ممکن است مستجاب شود و ممکن است مستجاب نشود.

معجزه ممکن است محدود به زمان باشد و تنها برای اهل همان زمان معجزه باشد و ممکن است امری دائم و باقی باشد و در تمام اعصار و زمان ها مردم از آن استفاده کنند، مانند خبرهای غیبیه ای که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت پیامبر علیهم السلام صادر شده و یا قوانین و احکامی که به زبان آنان جاری گردیده و پس از گذشتن قرن ها اسرار آن ها بر مردم آشکار شده است و نیز همانند قرآن مجید که معجزه باقیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و برای هیچ پیامبری معجزه ای باقی نمانده است جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعجاز قرآن نیز فقط از ناحیه فصاحت و بلاغت آن نیست بلکه از جهات مختلفی است که در جای خود بیان شده است.

### تفاوت معجزه و سحر و امثال آن

۱- بعضی از بزرگان گفته اند: معجزه آن است که همراه تحدی (یعنی اثبات نبوت و امامت) باشد و آن چیزی است که دیگران از انجام آن عاجز هستند و صاحب معجزه می تواند به اذن خداوند هر عملی که به عنوان نشانه پیامبری و امامت از او خواستند انجام دهد چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که درخت از جای

خود حرکت کند و نزد آن حضرت بیاید و به پیامبری او گواهی دهد و یا گفتند باید مرده ای را زنده کنی و یا از وسط کوه شتر زنده خارج نمایی و یا سنگ ریزه باذن خدا در دست تو به پیامبری ات شهادت بدهد و...

و پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله هر چه را خواسته بودند باذن خداوند انجام داد در حالی که خصم (دشمن) از انجام آن عاجز بود. معجزه از این نظر با سحر و امثال آن متفاوت است زیرا ساحر و مرتاض و امثال آنان نمی توانند هر چه را که مردم از آنان بخواهند انجام دهند بلکه کاری را انجام می دهند که بر انجام آن توانایی داشته باشند.

۲- تفاوت دیگر این است که تأثیر سحر و امثال آن در همان مجلس و افراد آن مجلس است که برای آنان انجام شده و برای دیگران که در خارج آن مجلس باشند آن تأثیر را ندارد. گاهی ساحر نام های حاضرین در مجلس خود را می نویسد و سحر را برای آنان انجام می دهد و اگر شخص دیگری بخواهد به آن مجلس وارد شود او را راه نمی دهد و اگر آن شخص بتواند وارد آن مجلس شود تأثیر سحر را احساس نخواهد کرد.

در حالی که معجزه این گونه نیست، زیرا اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کوری را شفا دهد اثر بینایی او را همه مردم می بینند. سخن خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام به همین معنا اشاره دارد «وَنَزَعَ يَدَهُ فَازَا هِيَ بَيَاضٌ لِلنَّاصِرِينَ»؛ یعنی حضرت موسی علیه السلام دست خود را از گریبان خارج نمود و نوری از آن ساطع گردید که همه مردم آن را مشاهده کردند.

۳- تفاوت دیگر معجزه و سحر و امثال آن این است که معجزه فقط با اراده و خواست پیامبر یا امام علیه السلام انجام می شود و نیاز به وسیله دیگری که ساحران و کاهنان

و مرتاضان انجام می دهند ندارد و به اذن خداوند و با یک نگاه و اراده و امر ونهی انجام می گیرد، بر خلاف سحر و امثال آن که بدون اسباب معین انجام نمی شود بلکه اگر یکی از ده ها اسباب آن انجام نشود سحر و امثال آن تأثیری نخواهد داشت.

۴- تفاوت دیگر این است که ممکن است برای ساحر و امثال آن رقیب و معارض قوی تری پیدا شود و عمل ساحر را باطل و کار او را بی اثر نماید، در حالی که معجزه چنین نیست و هیچ کس قدرت و توانایی بی اثر کردن آن را ندارد.

۵- تفاوت دیگر معجزه و سحر این است که آنچه را صاحب معجزه می گوید مطابق عقل سلیم است و مدعای او را عقلاً تأیید می کنند و آیینی که برای مردم معرفی می کند نیز بر خلاف عقل و فطرت مردم نیست، مثلاً اجازة ظلم و ستم و دروغ و خیانت و امثال آن را به مردم نمی دهد، او نمی گوید بیاید گوساله ای را که ساخته دست بشر است پرستید چرا که گوساله-گر چه بر خلاف عادت سخن بگوید- قابل پرستش نیست. هر چند ممکن است عده ای فریب بخورند و گفته سامری را تصدیق کنند و به جای پرستش خدای رب العالمین گوساله ای را پرستند.

بنابراین همان گونه که بعضی از بزرگان فرموده اند- هر عمل خلاف عادت دلیل بر صدق مدعی آن نمی شود جز آن که عقل سلیم بر صدق آن حکم کند. پس اگر یک نفر صوفی و امثال آن، عمل خلاف عادت انجام دهد دلیل بر صدق و راستگویی او نیست و نباید کسی فریب او را بخورد.

۶- تفاوت دیگر بین معجزه و سحر و امثال آن این است که صاحب معجزه دارای نشانه ها و اعمال و اخلاق پسندیده است و چیزی که مورد تنفر و دوری مردم از او باشد در اعمال و اخلاق او دیده نمی شود، او دارای حسب و نسب و اخلاق حمیده و صفات نیک، مانند صدق و درستی و وفا و امانت و زهد و رفق و محبت و

سخاوت و علم و حلم و کمالات دیگر است و از دروغ و پستی و طمع و دلبستگی به دنیا و امثال آن دور است و پیروان او نیز افراد دانا و صاحب کمال و ارزش می باشند؛ بر خلاف اهل سحر و کهنات و شعبده و تسخیر و ریاضت های باطله که غالباً آثار دنیاطلبی و فریب و دروغ و حب دنیا و خیانت از آنان و پیروانشان دیده می شود و تنها مردمان پست و احمق و نادان آنان را تایید می نمایند.

۷- صاحب کتاب کرامات رضویه می گوید: فرق بین معجزه و سحر این است که در سحر و امثال آن واقعیت و حقیقتی نیست بلکه صورتی خالی از حقیقت است، بر خلاف معجزه که همراه با حقیقت است. ساحر با سحر خود قطعه چوب و یا ریسمانی را در مقابل چشمان مردم به صورت اژدها و مار و امثال آن به نظر می آورد و یا قطره آبی را چون دریا جلوه می دهد و حال آن که در واقع اژدها و مار و دریایی وجود ندارد اما معجزه این چنین نیست و صاحب معجزه اگر درخت خشکی را سر سبز و زنده نماید آن درخت واقعا زنده و سر سبز می شود

و اگر میوه دار باشد سالها میوه می دهد از این رو وقتی خطاب الهی برای سرکوبی فرعون و فرعونیان به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید و خدا به موسی علیه السلام فرمود: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا» [یعنی آنچه را در دست راست داری [یعنی عصارا] بینداز تا ببلعد آنچه را که ساحران به جای آورده اند [حضرت موسی با امر الهی عصای خود را افکنند و فوراً به قدرت پروردگار تبدیل به اژدهای عظیمی شد و تمام اسباب ساحران را از چوب و ریسمان بلعید و نابود ساخت و برنگردانید. هنگامی که این امر عجیب پیش آمد تمام ساحران فهمیدند این کار کاری خدایی است و دارای حقیقت است و لذا ایمان آوردند و لکن ساحران با علمی که داشتند چوب و ریسمان را مار و اژدها وانمود کردند و در حقیقت مار و



اژدهایی در کار نبود لکن عصای حضرت موسی حقیقتاً اژدها شد و تمامی اسباب را بلعید و سپس به صورت اولیه خود درآمد.

امام هشتم شیعیان حضرت ابی الحسن الرضا ارواحنا فداه بزرگتر و بالاتر از این معجزه را در مجلس با عظمت مأمون لعین اظهار فرمود و جمع کثیری دیدند که ید قدرت الهی به خاطر حجت خود عرض را به جوهر تبدیل کرد و دو صورت شیر که بر پرده بودند به دو شیر مهیب درنده تبدیل شدند و حمیدبن مهران گستاخ را چنان که گذشت دریدند و به زندگی کثیف او خاتمه دادند.

### سه اعجاز مشابه از سه امام علیه السلام

صاحب کتاب کرامات رضویه سپس می گوید: مناسب است ما در این مقام سه معجزه و کرامت دیگر از سه امام دیگر از ائمه طاهرین علیهم السلام را که شبیه به همین قضیه و معجزه حضرت رضا علیه السلام است ذکر نماییم تا دل های دوستان و شیعیان فرحناک و دیده های ایشان روشن گردد.

۱- قضیه ای که در مجلس پدر مأمون، یعنی هارون، توسط حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اتفاق افتاده است .

این مطلب در عیون اخبار الرضا و نیز در جلد یازدهم بحارالانوار (چاپ کمپانی، ص ۲۳۴) آمده است لکن چون این دو کتاب عربی است ما فارسی آن را از جلد دوم منتهی الامال مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل می نمایم ایشان می فرماید: ابن شهر آشوب (آن بزرگوار از شیوخ شیعه و صاحب تألیفات رشید الدین محمدبن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی است و نقل شده است که چون کتاب مناقب را تالیف می نموده هزار کتاب مناقب نزدش جمع بوده است وفاتش در ۲۲ شعبان

ص: ۳۸۵

۵۸۸ قمری و قبرش در بیرون حلب بالای کوهی معروف به جبل جوشن است.) از علی بن یقظین روایت کرده که روزی هارون الرشید مردی را طلبید تا حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را خجالت دهد. آن مرد افسون گر در مجلس حاضر شد.

و چون سفره طعام گسترده شد آن مرد حيله ای کرد که هر چه خادم آن حضرت قصد کرد که نانی بر دارد و نزد آن حضرت گذارد نان از نزد او می پرید. هارون چنان از این کار خوشحال شد که نتوانست خودداری بکند. در این هنگام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سر مبارک خود را بلند کرد و به شیری که به صورت نقاشی بر پرده ای کشیده بودند فرمود:

«ای اسدالله دشمن خدا را بگیر!» پس آن شیر مانند شیری بزرگ بر جست و آن مرد را پاره پاره کرد. و هارون و ندیماننش از دیدن این امر عظیم غش کرده و بررو افتادند و عقل هاشان از هول آنچه مشاهده کردند پرید و چون به هوش آمدند هارون به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: به حق خودم بر تو که از این شیر به خواهی که این مرد را برگرداند امام علیه السلام فرمود: «اگر عصای موسی علیه السلام آنچه از ریسمان ها و عصاهای ساحران را بلعید برگردانیده بود این صورت نیز این مرد را که بلعید بر می گردانید.»

سپس می گوید: مرحوم محدث قمی پس از ذکر این کرامت می فرماید: بعضی از فضلا که شاید سید اجل سید حسین مفتی باشد از شیخ بهایی به این طریق روایت کرده که فرمود: «حدیث کرد مرا در شب جمعه هفتم جمادی الاخره سنه هزار و سه، در مقابل دو ضریح امامین معصومین موسی بن جعفر و ابوجعفر جواد علیهما السلام، از پدرش شیخ، حسین، از مشایخ خود

[پس آنها را نام برده تا به شیخ صدوق رسیده]، از ابن الولید، از صفار و سعدبن

عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن یقطین، از برادرش حسین، از پدرش علی بن یقطین» رجال این سند همگی ثقات و شیوخ طایفه هستند. پس حدیث را ذکر کرده همانند آنچه ذکر شد و مخالفتی با این حدیث ندارد جز آن که در آن خادم ذکر نشده بلکه آمده است که خود حضرت می خواست نان بر دارد و دیگر آن که صورت شیر در بعضی از صحن های منزل بوده نه در پرده.

۲- کرامتی است از امام دهم حضرت هادی علیه السلام چنان که در کشف الغمّه در شرح شافیه، و در بحار، از خرائج نقل شده است و حاصل آن این است:

حاجب متوکل گفته است: زمانی یک نفر شعبده باز از اهل هند که مانند نداشت به سامرا آمده و متوکل هم چون مردی لَعِاب، یعنی مایل به لهو و لعب بود و از این گونه امور دل خوش می شد به آن شعبده باز گفت: اگر بتوانی کاری کنی که علی بن محمد هادی را خجل سازی هزار دینار به تو عطا خواهم کرد. آن مرد گفت: حاضرم! امر کن تا نان های بسیار نازکی طبخ کنند و آنها را در سفره طعام بگذارند و جای مرا در پهلوی آن حضرت قرار ده.

متوکل دستور داد چنان کردند و حضرت هادی علیه السلام را به آن مجلس برای طعام احضار نمود و برای آن سرور تکیه گاهی (بالشی) قرار داد که بر آن صورت شیری نقاشی شده بود. متوکل آن مرد هندی را در پهلوی بالش، کنار آن بزرگوار جای داد و چون سفره طعام گسترده شد و حضرت هادی علیه السلام دست مبارک خود را به سوی یک گرده نان دراز کرد آن شعبده باز کاری کرد که آن نان پرید. باز آن حضرت دست به نان دیگری دراز کرد باز آن گرده نان پرید. دفعه سوم به نان دیگری دست دراز نمود آن نیز پرید. در این هنگام تمام اهل مجلس به خنده در آمدند. پس امام علیه السلام دست مبارک خود را بر آن صورت شیری که در بالش و تکیه گاه خود بود زد و فرمود:

«خُذْهُ» یعنی بگیر او را. آن صورت شیر فورا به شیری درنده تبدیل شده و آن مرد جسور را درید و بلعید و به جای خود برگشت. اهل مجلس با دیدن این صحنه متحیر و حیران شدند و آن بزرگوار از جای برخاست.

متوکل عرض کرد: خواهش می‌کنم که بنشینید و این مرد را برگردانید. حضرت فرمود: «وَاللَّهِ تَعَالَى لَا يُرَى بَعْدَهَا!»؛ یعنی به خدا سوگند، این شخص دیگر دیده نمی‌شود. سپس آن حضرت از آن مجلس شوم بیرون آمد و به متوکل فرمود: «أَتَسَلِّطُ أَعْدَاءَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ أَوْلِيَاءَهُ؟» یعنی دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط می‌سازی؟!

۳- کرامتی است که از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده و در شرح شافیه (ص ۶۱) و نیز در مدینه المعاجز، به نقل از کتاب ثاقب المناقب به نقل از ربیع، حاجب منصور لعین آمده و حاصلش این است:

منصور هفتاد نفر از ساحران زبردست بابل را طلبید و چون به حضور وی حاضر شدند به آنان گفت: علم سحر به عنوان ارث از آن زمان ها به شما رسیده به نحوی که می‌توانید بین زن و مرد جدائی بیندازید. و اباعبدالله جعفر بن محمد نیز مانند شما است او نیز مردی کاهن و ساحر است اگر شما بتوانید عملی از سحر انجام دهید که او را مبهوت و مغلوب سازید من جایزه و مال فراوانی به شما خواهم داد.

پس آنان حاضر شدند که آن کار را انجام دهند و لذا برخاستند و در همان قصر و محل جلوس منصور هفتاد صورت از صورت های درندگان ساختند [یعنی صورت شیر و پلنگ و ببر و گرگ و مانند اینها]. آن گاه هر یک از ایشان پهلوی صورتی که خود ساخته بود نشست و منصور نیز روی تخت خود قرار گرفت و تاج

سلطنت بر سر نهاد و به حاجب خود گفت:

فورا کسی را روانه کن تا الساعه جعفر بن محمّد را بیاورد. دیری نگذشت که حضرت صادق علیه السلام را حاضر نمودند. چون آن بزرگوار داخل آن قصر و مجلس شد و به آن اشخاص و به آن صورت ها که برای خجل کردن آن سرور ساخته و آماده کرده بودند نظر فرمود متغیر و غضبناک گردید و خطاب به آن جمعیت کرد و فرمود: «يا وَيْلَكُمْ اتَّعَرَفُونِي اَنَا حُجَّهُ اللّٰهِ الَّذِي اَبْطَلَ سِحْرَ ابَائِكُمْ فِي اَيَّامِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ یعنی وای بر شما! آیا مرا می شناسید؟ منم حجت آن خدائی که سحر پدران شما را در زمان حضرت موسی بن عمران علیه السلام باطل کرد. «ثُمَّ نَادَى بِرَفِيعِ صَوْتِهِ اَيُّهَا الصُّوْرُ الْمُمْتَلَهُ لِيَاخُذَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ صَاحِبَهُ بِمَآذِنِ اللّٰهِ تَعَالَى»؛ یعنی آن بزرگوار به صدای بلند فرمود: ای صورت های ساخته شده هر یک از شما صاحب خود را بگیرد ناگاه هر یک از آن صورت های بر جست و سازنده خود را پاره کرد و بلعید!

منصور چون چنین دید بیهوش شد و از روی تخت به پایین افتاد و پس از این که به هوش آمد با کمال عجز و انفعال به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: اللّٰه الله يا ابا عبد الله! بر من رحم کن و از من بگذر و عفو نما، فَإِنِّي تُبْتُ تَوْبَةً لَا أَعُوذُ اِلَى مَثَلِهَا أَبَدًا؛ من توبه می کنم، توبه ای که پس از این چنین عمل و جسارتی نکنم.

آن حضرت فرمود: «از تو گذشتم و عفو کردم.» بعد از آن منصور گفت: آقای من! به این درندگان امر به فرما که آنچه را خورده اند بر گردانند. امام علیه السلام فرمود: «هیئات! هیئات! اگر عصای حضرت موسی آنچه را که خورده بود بر گردانیده بود اینها هم آنچه را که خورده اند بر می گردانیدند.»

## پیام امام رضا علیه السلام به شیعیان به وسیله حضرت عبدالعظیم

شیخ مفید رضوان الله علیه در کتاب اختصاص خویش، پیام جامع، آموزنده و جالبی را از حضرت رضا علیه السلام آورده است که آن بزرگوار آن پیام را، به وسیله حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده اند.

متن پیام آن بزرگوار این است:

«یا عبدالعظیم! ابلغ عني اوليائي السلام و قل لهم ان لا تجعلوا للشيطان على انفسهم سبيلاً و مرهم بالصدق في الحديث و اداء الامانه و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعينهم و اقبال بعضهم بعضاً و المزاوره فان ذلك قربه الي و لا يشغلوا انفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً فاني آليت على نفسي انه من فعل ذلك و اسخط ولينا من اوليائي دعوت الله ليعذب في الدنيا اشد العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين و عرفهم ان الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم الا من اشرك به او آذى ولينا من اوليائي او اضمر له بسوء فان الله لا يغفر له حتى يرجع عن ذلك فان رجع و الا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيب في ولايتنا اعوذ بالله من ذلك.»

ترجمه: سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو: در دلهای خویش برای شیطان راهی نگشایند و آنان را به راستگویی در گفتار و ادای امانت و سکوت و ترک درگیری و جدال در کارهای بیهوده و بی فایده فراخوان و به صلح و رحمت و رفت و آمد و رابطه گرم و دوستانه با یکدیگر دعوت کن، چرا که این کار باعث تقرب به من (و دیگر اولیای خدا) می باشد.

دوستان ما نباید فرصتهای گرانبهای زندگی و وقت ارزشمند خود را به دشمنی با یکدیگر تلف کنند من با خود عهد کرده ام که هر کس مرتکب این گونه

امور شود و یکی از دوستان و رهروانم را به خشم آورد و به او آسیب رساند از خدا بخواهم که او را به سخت ترین کیفر دنیوی مجازات کند و در آخرت نیز از زیانکاران خواهند بود.

به دوستان ما توجه ده که خدا نیکوکرداران آنان را مورد بخشایش خویش قرار داده و بدکاران آنان را جز آنهایی که بدو شرک ورزند و یا یکی از دوستان ما را برنجانند و یا در دل نسبت به آنان کینه پیورند، مورد عفو قرار خواهد داد اما از آن سه گروه نخواهد گذشت و آنان را مورد بخشایش خویش قرار نخواهد داد جز اینکه از نیت خود باز گردند و اگر از این اندیشه و عمل زشت خویش باز گردند، مورد آمرزش خواهند بود اما اگر همچنان باقی باشند، خداوند روح ایمان را از دل آنان خارج ساخته و از ولایت و دوستی ما اهل بیت نیز بی بهره خواهند بود و من از این لغزشها به خدا پناه می برم. (اختصاص ص ۲۴۷ بحار ج ۷۱/۲۳۰)

### **عنايات حضرت رضا عليه السلام به زوار خود**

#### **۱ - پاسخ نامه از سوی حضرت رضا عليه السلام**

مرحوم آیت الله حاج ملا محمد اشرفی از علمای بزرگ و مراجع تقلید بود که در عصر ناصرالدین شاه قاجار زندگی می کرد. یکی از نویسندگان در باره عظمت و مقام علمی و معنوی او می نویسد:

«حاج ملا محمد اشرفی، از مفاخر مذهب جعفری می باشد گروهی از ایران از او تقلید می کنند و او در میان علمای بزرگ عصر خویش به جمع میان طریقت و شریعت اختصاص یافته است همه از دور و نزدیک به او ارادت می ورزند و از بزرگان عصر خویش می باشد. بیان او در منبر بی نظیر است و در سال ۱۳۱۵ قمری

ص: ۳۹۱

در بابل رحلت و همانجا به خاک سپرده شد. بقعه این مرد، مزار خاص و عام است و دارای کرامات بسیاری می باشد (۱) که از آن جمله کرامتی است که هم نگارنده آن را از عالم ربّانی آیت الله بافقی شنیده ام و هم صاحب «درر الاخبار» آیت الله حاج آقا حسین فاطمی قمی در کتاب خویش آن را آورده است.

مرحوم «معین الاطباء» که فرد مورد اعتماد و راستکویی بود آورده است که به هنگام اقامت مرحوم «حاجی اشرفی» در بابل به محضر او شرفیاب شدم و راستی که او را برتر و بالاتر از آنچه در وصفش شنیده بودم یافتم.

مدّتی از محضرش کسب فیض نمودم و چون سفر زیارتی مشهد پیش آمد به هنگام حرکت به خدمت آن مرد عالم رسیدم تا خداحافظی کنم که او نامه ای به حضرت رضا علیه السلام نوشت و به من داد و فرمود: «جواب آن را بیاور!»

اینجانب به مشهد رفتم و به حرم تشرف حاصل شد و نامه را به ضریح انداختم هنگام تصمیم بازگشت برای زیارت وداع رفتم و مشغول زیارت و نیایش با خدا بودم که دیدم بطور شگفت انگیزی حرم مطهر خلوت شد و بزرگواری از درون ضریح بیرون آمد و خطاب به من فرمود: به حاج اشرفی سلام برسان و بگو:

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه سپس میهمان طلب

و آنگاه به سوی ضریح مطهر بازگشت و از برابر دیدگانم ناپدید شد.

به خود آمدم و دریافتم که این پاسخ نامه بود که باید به بابل ببرم. شعر کاملاً در ذهنم جایگزین شد و وقتی به بابل رسیدم به خدمت عالم ربّانی حاج اشرفی

ص: ۳۹۲



رفتم در خانه را زدم درب را گشود و پیش از آنکه من کلمه ای حرف بزنم دیدم با حالت وصف ناپذیر گفتم: آری! سالارم عنایت فرمود و به من سلام رسانید و فرمود: آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه سپس میهمان طلب (۱)

## ۲- مرگ در راه زیارت امام هشتم علیه السلام

عالم ربّانی مرحوم حاج میرزا حسن لواسانی در کتاب خویش داستانی از کرامات حضرت رضا علیه السلام به یکی از زائران خویش آورده است که نگارنده نقل آن را به دنبال داستان گذشته مناسب دیدم.

نامبرده آورده است: سه نفر از جوانان ثروتمند نجف به محضر یکی از علمای بزرگ که در همسایگی آنان بود رفتند و گفتند: «حضرت آیت الله! پدر ما اینک حدود چهل سال است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام می رود و هر بار مسافرت او ماهها به طول می انجامد. اینک که بسیار پیر و ناتوان شده ما با مسافرت زیارتی او موافق نیستیم اما او آماده حرکت است و ما نگرانیم که در راه تلف شود، بدینوسیله تقاضا می کنیم او را نصیحت کنید تا شاید منصرف شود.»

آن عالم بزرگوار می پذیرد و به خانه آنان می رود اما نصیحت او سودی نمی بخشد و مرد سالخورده بر حرکت خویش اصرار می ورزد. مرد عالم می پرسد: «این همه اصرار برای چیست؟»

پاسخ می دهد که: «دوست عزیز! جهتی دارد.» و آنگاه می افزاید: «حدود سی

ص: ۳۹۳

سال پیش دوستی داشتم که به همراه او این سفر را هر ساله انجام می دادم اما در سفری او بیمار شد و در راه از دنیا رفت.

نه آبی برای غسل دادن او داشتم و نه پارچه ای برای کفن کردنش و نه امکانی برای تجهیز و خاکسپاری او. به ناچار پیکر او را برای اینکه طعمه درندگان نشود در نقطه ای پنهان کردم و به سوی روستایی شتافتم تا کمک بگیرم شب را در آنجا ماندم و روز بعد که به همراه چند نفر برای خاکسپاری او آمدم دیگر اثری از جسد او نیافتم، در اوج تحیر و سرگردانی بودم که دیدم شخصیت گرانقدری از راه رسید، نفهمیدم از کجا آمد؟ آسمان یا زمین؟

او فرمود: «من جسد دوستت را شب گذشته تجهیز و به خاک سپردم و این هم قبر اوست.» به نقطه ای که اشاره کرد رفتم و صورت قبری را دیدم. آنگاه خطاب به من فرمود: «تو هم اینک به هدف خویش رسیدی بازگرد!»

گفتم: «چگونه به هدف خویش رسیدم با اینکه من عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام هستم.»

فرمود: «اگر زیارت صاحب قبر را در مشهد می خواهی که نایل شدی و اگر قبر و حرم را می خواهی برو.»

و فرمود: «به شیعیان ما پیام ده که هر کس در راه زیارت ما از دنیا برود ما خود او را تجهیز می کنیم و به خاک می سپاریم.»

خود را بر روی پای مبارکش افکندم که ببوسم دریغا که کسی را ندیدم... و اینک از آن تاریخ تاکنون هر سال مشرف می شوم تا به فیض عظیمی که دوستم نایل شد، نایل آیم. آری! این داستان من است با این بیان، اگر باز هم شما مرا از رفتن به زیارت حضرت رضا علیه السلام منع می کنید، می پذیرم.»

آنگاه آن عالم بزرگوار فرمودند: «هرگز! نه تنها شما را باز نمی دارم بلکه خود نیز از این پس همه ساله همسفر تو خواهم بود.» و هر دو آنقدر به زیارت دوست، همه ساله شتافتند تا خداوند این دو را نیز در راه زیارت هشتمین امام نور به بارگاه خود پذیرفت. (کرامات صالحین ص ۲۱۲)

### ۳- لطف امام هشتم علیه السلام به زائر خود

یکی از علمای بزرگ اصفهان با کاروانی به سوی مشهد و به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام حرکت کرد. او برادری داشت که در خلق و خو و رفتار و کردار با او بیگانه بود چرا که مقررات الهی را رعایت نمی کرد و به گناه و غفلت زدگی در غلطیده بود.

این مرد عالم به همین جهت رابطه اش با او به سردی گراییده و به هنگام حرکت از دوستان و آشنایان خداحافظی کرد اما به دیدار او نرفت. برادر گناهکار پس از شنیدن حرکت برادر عالم و دانشمندش از پی کاروان روان شد و در چند فرسخی اصفهان خود را به کاروان رسانید و ضمن پوزش از او خواست که اجازه دهد او نیز به همراه کاروان حرکت نماید.

مرد دانشمند موافقت کرد بدان امید که برادر موفق به توبه و بازگشت به سوی خدا شود و در این راه از هیچگونه تلاش و فداکاری فکری و عملی نیز برای هدایت او دریغ نوزید.

برادر گناهکار نیز لختی اندیشید و جهاد با نفس کرد و سرانجام در مسیر راه دگرگون گشت و توبه کرد و رو به بارگاه خدا آورد.

در نزدیکی مشهد و در شهر سبزوار بیمار شد و جهان را بدرود گفت.

کاروانیان خواستند او را به خاک سپارند اما برادر دانشمندش گفت: «نه! برادرم به قصد زیارت امام رضا علیه السلام حرکت کرده و چون توبه نموده و به بارگاه خدا بازگشته است من به هر تلاشی است باید پیکر او را به مشهد رسانده و پس از طواف دادن به خاک بسپارم.» و چنین کرد و برای او بسیار طلب بخشایش نمود و همواره در اندیشه او بود که سرنوشتش به کجا انجامیده است؟

یک شب در عالم رؤیا برادر را در قصری زیبا و باغی شکوهمند نگریست از او پرسید که: «برادر! شما و این باغ زیبا و قصر با شکوه؟ اینجا چه می کنی؟»

او گفت: «اینجا منزل من است و این از لطف و عنایت حضرت رضا علیه السلام است.» از او خواست تا جریان را به طور مشروح باز گوید.

او گفت: «هنگامی که مرا غسل می دادید آب برای من آتش سوزان بود و همین گونه کفن و تابوت و من همواره در عذاب گرفتار بودم تا جسد مرا به مشهد رسانیدید. وقتی مرا به صحن مطهر وارد کردید عذاب از من برداشته شد و مردم را در حال زیارت دیدم که حضرت رضا علیه السلام بر بالای ضریح ایستاده و پاسخ زائران خویش را می دهد و از آنان تقدیر می نماید.

به راهنمایی و اشاره یکی از دربانان خیرخواه به حضرت روی آوردم و از آن بزرگوار شفاعت خویش را خواستم چرا که دریافتم اگر بدون رسیدن به شفاعت آن حضرت مرا از حرم خارج سازید بار دیگر گرفتار خواهم بود به همین جهت هنگامی که شما پیکر مرا طواف می دادید من به امام رضا علیه السلام التماس می کردم و آن حضرت به من توجهی نمی کرد.

دربان به من گفت: «او را به نام مادرش فاطمه علیه السلام سوگند بده!» و من نیز چنین کردم که دیدم آن حضرت به من عنایت فرمود و روبه آسمان نمود و گفت: «بار

خدایا! اینان گناه و نافرمانی می کنند اما سرانجام توبه می کنند و ما را به کسی سوگند می دهند که نمی توانیم نجات و پذیرفته شدن توبه آنان را از بارگاہت نخواهیم.»

سخن آن حضرت که به اینجا رسید شما نیز مرا از حرم بیرون آوردید و دیدم دیگر عذاب به سراغم نیامد و گویی حضرت رضا علیه السلام به کرامت مادرش فاطمه علیه السلام مرا شفاعت فرمود و آنگاه بود که مرا در این باغ و این قصر اسکان دادند.»

آری!

آنان که در جوار رضا آرمیده اند کفران نعمت است بهشت آرزو کنند

#### ۴- معجزه زیبائی از حضرت رضا علیه السلام

محدث گرانقدر مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب ارزشمند «وسائل الشّیعه»، اعجازی را از ثامن الائمه علیه السلام آورده است که امیدبخش و شنیدنی است و مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی حائری آن را به نظم در آورده است که در پی این داستان خواهد آمد.

مرحوم عاملی آورده است که در روزگار ما، جوانی آراسته و خوش قامت دچار ناراحتی بود و از زبان گنگ و کاملاً لال بود. تا این که به زیارت حضرت رضا علیه السلام شتافت و با همه وجود شفای خویش و رفع گنگی زبان خود را با توسل به آن حضرت از آفریدگار توانای هستی درخواست نمود.

حضرت رضا علیه السلام او را مورد مهر خویش قرار داد و با اعجاز آن حضرت زبانش پس از سالیان بسیار باز و با زبانی گویا و رسا از حرم مطهر خارج شد که داستانش برای مردم این زمان معروف است. او پس از مشاهده این اعجاز و شفا یافتن زبانش قصیده ای سرود که اینگونه آغاز می گردد:

ص: ۳۹۷

یا کلیم الرضا علیه السلام و علیک السلام و الاکرام

آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم مرحوم آیه الله حائری بزرگ قدس سرّه این قصیده را به فارسی ترجمه و بدین گونه سروده است:

ای آنکه با امام رضا هم سخن شدی گل بودی چه بلبل شیرین دهن شدی

بادا درود بر تو از حیّ مطلقى کز جلوه اش تو بلبل این انجمن شدی

با من سخن بگو که شوم هم کلام تو ای آنکه با علی ولی هم سخن شدی

آیا به کودکی تو رأفت نمود و خواست تا مورد عنایت صاحب منن شدی

یا حسن و دلبری تو جلب نظر نمود تا درفشان چه طوطی شکر شکن شدی

یا آنکه رهنمای حقیقت به اذن حق بنمود جلوه و تو عروس چمن شدی

یا آنکه بهر جلوه حق در ره خدا اینک چراغ روشن عصر و زمن شدی

(همان ص ۲۱۶)

#### ۵- صلّه حضرت رضا علیه السلام

مرحوم ثقه الاسلام آقای حاج شیخ ابراهیم صاحب الزّمانی معروف به «شیخ ابراهیم ترک» از خوبان بود، او مدّاح اهل بیت علیهم السلام بود و هم مرثیه خوان آنان، اما هر دو کار را با اخلاص و به قصد تقرّب انجام می داد.

فردی بود که سالها پیش از شروع درس مرحوم آیت الله العظمی حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم، دقایقی مرثیه می خواند و آنگاه آیت الله درس فقه و یا اصول خود را آغاز می کرد. او داستان شنیدنی دارد که از حضرت رضا علیه السلام برای مداحی خویش صلّه دریافت داشته است.

داستان او را یکی از علما و از ائمه جماعت مشهور تهران آقای حاج سید علی نقی جلالی تهرانی که به فضل و کمال و تقوا و ولایت اهل بیت شهرت به

ص: ۳۹۸

سزایی داشت این گونه نقل می کرد:

اینجانب با مرحوم «صاحب الزمانی» مانوس بودم او می گفت: من مشهد مقدس مشرف شدم و مدتی در آنجا اقامت گزیدم، پولم تمام شد و آشنایی هم برای رفع مشکل نداشتم، به همین جهت قصیده ای در مدح حضرت رضا علیه السلام سرودم و فکر کردم که بروم و آن را برای تولیت بخوانم و صله بگیرم.

با این نیت حرکت کردم امّا در راه به خود آمدم که چرا نزد خود حضرت رضا علیه السلام نروم و برای دیگری بخوانم؟ به همین جهت کنار ضریح رفتم و پس از استغفار و راز و نیاز با خدا، قصیده خود را خطاب به روح بلند و ملکوتی آن حضرت خواندم و تقاضای صله کردم که به ناگاه دیدم دستی با من مصافحه نمود و یک اسکناس ده تومانی در دست من نهاد، بی درنگ گفتم: «سرورم! این کم است.» پس او ده تومانی دیگری داد باز هم گفتم: «کم است.» تا به هفتاد تومان که رسید دیگر آیت الله مروارید مشهدی «با شتاب رسید و فرمود: «شیخ ابراهیم!»

گفتم: «بفرمایید آقا!»

گفت: «خوب با آقا حضرت رضا علیه السلام روی هم ریخته ای برایش مدح می گویی و صله می گیری، صله را به من بده تا...»

بی درنگ پولها را به او تقدیم داشتم و او یک پاکت به من داد و رفت. وقتی گشودم دیدم دو برابر پول صله است یعنی یکصد و چهل تومان.

#### ۶- شفای پای خشکیده به برکت حضرت رضا علیه السلام

صاحب کتاب کرامات رضویه، از سید اسماعیل، معروف به حمیری، مؤلف کتاب آیات الرضویه نقل نموده است: روز هشتم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۳۴

ص: ۳۹۹

قمری، پای خشکیده مردی عافیت داده شد.

سید مذکور نقل فرموده است: کربلانی رضا، پسر حاج ملک تبریزی الاصل و کربلانی المسکن گفته است: من از کربلا به عزم زیارت حضرت علی بن موسی صلی الله علیه و آله رو به راه نهادم تا به ایوان کیف (که فعلاً ایوانکی می گویند) رسیدم و آن اسم منزل اول از تهران به جانب مشهد رضوی بود در آن منزل مبتلا به تب لرز گردیدم و چون خوابیدم و بیدار شدم پای چپ خود را خشک یافتم. از این جهت در همان ایوان کیف دو ماه توقف نمودم که شاید بهبودی حاصل شود ولی نشد و هر چه از نقد و غیره داشتم تمام شد و از علاج نیز مأیوس شدم.

پس با همان حالتی که داشتم برخواستم و دو عدد چوبی را که برای زیر بغل های خود فراهم کرده بودم و بدان وسیله حرکت می کردم زیر بغل های خود گرفته، رو به راه گذاشتم.

گاهی بعضی از مسافرین که می دیدند من با آن حال به زیارت امام هشتم علیه السلام می روم ترحم نموده مقداری از راه مرا سوار می کردند تا بالاخره پس از شش ماه در روز هفتم جمادی الاولی نزدیک به غروب وارد مشهد مقدس شدم و شب را در بالا خیابان به سر بردم. روز بعد با همان چوب های زیر بغل رو به آستان قدس رضوی نهادم و نزدیک بست امام به حمام رفتم و عمه جات حمام مهربانی کرده و از حالم مواظبت نمودند تا غسل نموده و بیرون آمده و روانه شدم تا به صحن عتیق رسیدم و در کفشداری چوب زیر بغلم لرزید و بر زمین افتادم.

پس با دل سوزان و چشم گریان نالیدم و عرض کردم: ای امام رضا! مرادم را بده! آن گاه به زحمت برخواسته، چوب ها را در کفشداری گذاشتم و خود را بر زمین کشیده تا به حرم مطهر مشرف گردیدم و طرف بالا سر شریف، گردن خود را با شال



خود به ضریح مقدس بسته و نالیدم و گفتم: ای امام رضا! مرادم را بده!

به قدری ناله کردم که بی حال شدم و خوابم برد. در خواب فهمیدم کسی سه مرتبه به پای خشکیده من دست کشید نگاه کردم سید بزرگواری را دیدم که نزد سر من ایستاده و می فرماید: «برخیز، کربلایی رضا! پایت را شفا دادیم!»

من اعتنایی نکردم، گو این که سخن او را نشنیده ام. دیدم آن شخص رفت و برگشت و باز فرمود: «برخیز، کربلایی رضا که پای تو را شفا دادیم!» عرض کردم: چرا مرا اذیت می کنی؟ مرا به حال خود بگذار و پی کار خود برو.

پس تشریف برد و با رسوم آمد و فرمود: «برخیز، کربلایی رضا که پای تو را شفا دادیم!»

این مرتبه عرض کردم: تو را به حق خدا و به حق پیغمبر و به حق موسی بن جعفر، کیستی؟ فرمود: «منم امام رضا علیه السلام!»

تا این سخن را فرمود من دست خود را دراز کردم تا دامن آن حضرت را بگیرم. بیدار شدم در حالتی که قدرت بر تکلم نداشتم.

با خود گفتم صلوات بفرست تا زبانت باز شود. پس شروع کردم به صلوات فرستادن و ملتفت شدم که پای خشکیده ام شفا داده شده و از هنگام ورود به حرم تا آن وقت تقریباً نیم ساعت بیشتر نگذشته بود. [کرامات رضویه، ص ۹۳ و ۹۴]

## ۷- شفا و هزینه بازگشت!

در همان کتاب، از کتاب آیات الرضویه نیز نقل شده که گوید: شب جمعه، چهاردهم ماه شوال سال ۱۳۴۳ قمری، زنی خدیجه نام، دختر مشهدی یوسف تبریزی خامنه ای، از امراض مهلکه شفایافت. حاصل قضیه این است:

ص: ۴۰۱

سید مذکور و میرزا ابوالقاسم خان نقل کردند که شوهرش حاج احمد تبریزی قالی فروش که در سرای محمدیه حجره تجارت دارد گفت: چون این زن را تزویج نمودم، بعد از یک سال، دچار مرض شدیدی گردید و هر چه اطباء کوشیدند اثر بهبودی ظاهر نشد بلکه ماه به ماه و سال به سال بیماری شدت می گرفت تا هفت هشت سال قبل که گرفتار بیماری حمله شد.

اطباء دوباره در مقام علاج برآمدند ولی نه تنها بهبودی پیدا نشد بلکه بیماری شدت گرفت. چند روز قبل از شفا به نحوی مرض حمله او را گرفت که در شبانه روزی دو ساعت بیشتر به حال نبود و بقیه ساعات دچار حمله بود و از این جهت به گونه ای قوای او تحلیل رفته بود که قدرت برخاستن نداشت و من از صحت او بکلی مأیوس بودم.

لکن چون در این روزها شنیدم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام باب مرحمت خاصه خود را به روی دردمندان باز فرموده و چند نفر دردمند را شفا داده به طمع افتادم و این زن را به همراهی دو زن از خویشان با در شکه به حرم فرستادم که تا صبح بمانند شاید نظر مرحمتی بشود و خود برای پرستاری اطفال در خانه ماندم و اطفال تا صبح به خاطر نبودن مادر بی تابی می کردند و حتی وقتی که غذا برای آنها آوردم گریه می کردند که ما غذا نمی خوریم بلکه مادرمان را می خواهیم. بالاخره خودم نیز غذا نخوردم.

یک دختر را به هر شکلی بود خوابانیدم ولی پسر بیچه ام آرام نمی گرفت لذا او را در برگرفته خواستم با او بخوابم که ناگاه شنیدم در خانه را به شدت می کوبند. خیال کردم زوجه ام طاقت نیاورده است که در حرم بماند و آمده است.

دل تنگ شدم، آمدم و در را باز کردم دیدم حاج ابراهیم قالی فروش و چند

نفر از خدام حرم پای برهنه آمده اند و می گویند: خودت بیا زوجه ات را از حرم بیاور که حضرت رضا علیه السلام او را شفا داده است.

من باور نکردم، ایشان قسم یاد کردند که شفا یافته است. لذا لباس پوشیده با ایشان مشرف شدم و زوجه ام را سلامت یافتم. آن وقت تقریباً چهار ساعت از شب گذشته بود و نیم ساعت یا سه ربع ساعت بیشتر زوجه ام در حرم شریف نبود.

من با نهایت شادی برگشتم و اطفال از دیدن مادرشان خوشحال شدند چگونگی شفای او را خودش این گونه بیان کرد:

گفت: وقتی مرا به حرم مطهر بردند و به مسجد زنانه رسانیدند فوراً مرض حمله مرا گرفت و بیهوش شدم. هنگامی که به حال آمدم زن هایی که در آنجا بودند گفتند ما از این حال تو می ترسیم لذا مرا نزدیک ضریح مطهر پشت سر مقدس آوردند. من چارقد خود را به ضریح بسته و با دل شکسته به زبان ترکی عرض کردم: آقا می دانی برای چه حاجتی آمده ام؟

اگر مرا شفا ندهی به منزل نمی روم بلکه سر به بیابان می گذارم. سپس بی حال شدم. در آن عالم بی حالی سید بزرگواری را دیدم که عمامه سبز بر سر داشت، گمان کردم که از خدام است. به ترکی به من فرمود.

«بوردان دورنیه اتورموسان برد ابالا لارون ایوده اغلولار» چرا اینجا نشسته ای؟ بچه های تو در خانه گریه می کنند.

به زبان ترکی عرض کردم: آقا! از اینجا نمی روم؛ چرا که آمده ام شفا بگیرم. اگر شفا ندهید سر به بیابان می گذارم.

فرمود: «گت گنه بالا لارون اوده اغلولار»؛ یعنی برو به خانه که بچه ها گریه می کنند! عرض کردم: ناخوشم.

فرمود: «ناخوش دیرسن» یعنی مریض نیستی.

تا این فرمایش را فرمود فهمیدم که هیچ دردی ندارم. آن وقت خیال کردم که آن شخص امام علیه السلام است.

عرض کردم: می‌خواهم به شهر خود نزد مادر و برادرم بروم و خرجی راه ندارم خجالت می‌کشم به شوهر خود بگویم که خرجی به من بدهد یا مرا ببرد.

آن حضرت به زبان ترکی فرمود: «بگیر! نصف این را به متولی بده و هزار تومان بگیر برای دنیای خود و نصف دیگر را ذخیره آخرت خود کن.» این را فرمود و چیزی در دست راست من نهاد و من انگشتهای خود را محکم روی آن نهاده و به هوش آمدم و هیچ دردی در خود ندیدم و شک ندارم که آن چیز میان دست من بود.

سپس از شوق برخاستم، خواهرم و آن زن دیگر که با من بودند تا فهمیدند که امام مرا شفا داده فریاد زدند که مریضه ما شفا داده شد مردم بر سر من هجوم آوردند و لباسهای مرا به عنوان تبرک پاره پاره کردند.

در این بین نفهمیدم که آیا دستم باز شد و آن چیز مفقود شد یا کسی آن را از دستم برد. شوهر این زن گفته است که چند مرتبه در همان شب و روز به حرم رفتم که شاید آن مرحمتی پیدا شود ولی افسوس که پیدا نشد. (کرامات صالحین ص ۱۰۶)



[معیار ارزش]

[معیار ارزش] (۱) ۱- مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند خود از ابراهیم بن عباس نقل نموده که گوید: از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «من به عتق و آزادی غلامان و کنیزان خود سوگند یاد می کنم مگر این نیست که شما می گوئید: با این قسم آزاد می شوند؟ بلکه همه آنچه مالک هستم را آزاد می کنم اگر خود را به وسیله خویشی و قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله از این غلام سیاه بهتر ندانم جز آن که عمل صالحی انجام داده باشم که بدان خاطر بهتر از او باشم.»

[عذاب و رحمت]

[عذاب و رحمت] (۲) ۲- در کتاب عیون، از حضرت رضا، از موسی بن جعفر علیهم السلام نقل شده که

ص: ۴۰۶

۱- (۱) احد و ستون حدیثا عن مولانا علی بن موسی الرضا علیهما السلام ۱- فی العیون : حدثنا الحاکم ابوعلی الحسین بن احمد البیهقی، قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصولی، قال: حدّثنا ابوذر کران؛ قال: سمعت ابراهیم بن العباس یقول: سمعت علی بن موسی الرضا علیه السلام یقول: حلفت بالعتق ألا احلف بالعتق إلا- اعتقت رقبة؟ و اعتقت بعدها جمیع ما املك ان کان یری (یعنی) انه علیه السلام خیر من هذا [و او ما الی عبد اسود من غلمانہ] بقرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله الا ان یکون لی عمل صالح فاکون افضل به منه (ج ۲/۲۳۷).

۲- (۲) ۲- و فیه بسنده عن الرضا عن ابیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال: قيل للصادق علیه السلام: اخبرنا عن الطاعون قال: عذاب الله لقوم و رحمه لآخرین قالوا: و کیف تكون الرحمه عذابا؟! قال علیه السلام: أما تعرفون ان نيران جهنم عذاب علی الکفار و خزنة جهنم معهم فیها فہی رحمه الله علیهم؟ (ج ۲/۳).

فرمود: «مردم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام درباره طاعون سؤال کردند، پدرم فرمود: طاعون برای عده ای عذاب و برای عده ای دیگر رحمت خواهد بود. گفتند: چگونه رحمت می تواند عذاب شود؟ پدرم فرمود: مگر شما نمی دانید آتش دوزخ برای کفار عذاب و برای خزنه و نگهبانان آن رحمت است؟».

### [گناه و فاصله از بهشت]

(۱)۳- در همان کتاب، از حضرت رضا، از پدر خود، از جد خود، امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ممکن است فاصله انسان تا بهشت به دلیل گناهان فراوان او بیش از فاصله عرش تا روی زمین باشد ولی در اثر گریه های او از خوف خدا و پشیمانی اش از گناه فاصله اش به بهشت به قدری نزدیک شود که به اندازه فاصله سفیدی چشم به پلک آن باشد.»

ص: ۴۰۷

---

۱- (۱)۳- و فيه عن الرضا عن ابيه عن جدّه عليهم السلام قال: انّ الرّجل ليكون بينه و بين الجنّه اكثر ممّا بين الثرى و العرش لكثرة ذنوبه فما هو الا ان يبكي من خشيه الله عزّوجلّ ندما عليها حتّى يصير بينه و بينها اقرب من جفنه الى مقلته. (المقله شحمه العين و الجفن غطاء العين من اعلاه) (المصدر)

(۱)۴- مرحوم صدوق در عیون، از امام هشتم، از پدرانیش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «چه بسیارند انسان هایی که در دنیا به بازی و خنده مشغولند و در قیامت گریه های آنان فراوان خواهد بود و چه فراوانند افرادی که در دنیا از عدل خداوند بیمناک و بر گناه خود گریانند و در قیامت و بهشت مسرور و خندان خواهند بود.»

[عاقبت نیک]

(۲)۵- در همان کتاب، از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم موسی بن جعفر علیه السلام به بعضی از مردم مکتوب فرمود: اگر می خواهی پایان کار تو نیک باشد و هنگامی که از دنیا می روی بهترین اعمال را همراه خود برده باشی حق خدا را بزرگ بدان و نعمت های او را صرف معصیت او مکن و به حلم خداوند مغرور مشو و هر که را یافتی که فضایل ما را می گوید و یا خود را به ما منتسب می کند او را گرامی بدار؛

ص: ۴۰۸

---

۱- (۱)۴- و فيه ج ۲/۳: عن الرضا عن ابيه عن جدّه عليهم السلام قال: کم مَمَّن کثر ضحکه لاعبا یكثر یوم القیامه بکاؤه، و کم مَمَّن کثر بکاؤه علی ذنبه خائفا یكثر یوم القیامه فی الجنّه سروره و ضحکه؟!

۲- (۲)۵- و فيه ج ۲/۴: عن الرضا عن ابيه موسی بن جعفر عليهم السلام قال: کتب الصادق علیه السلام الی بعض الناس: ان اردت ان یختم بخیر عملک حتی تقبض و انت فی افضل الأعمال فغظّم لله حقّه ان لا تبذل نعماءه فی معاصیه، و ان لا تغترّ، بحلمه عنک و اکرم کلّ من وجدته یذکر منا او ینتحل موَدّتنا ثمّ لیس علیک صادقا کان او کاذبا انما لک نیتک و علیه کذبه.



تا به واسطه نیت خود مأجور باشی، چه او راستگو باشد، و چه درغگو.»

### [آمادگی برای مرگ]

(۱)۶- در همان کتاب، از امام هشتم، از پدر خود موسی بن جعفر و آن حضرت از پدر خود امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت شخصی را دید که برای مرگ فرزند خود می نالید. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «تو برای مصیبتی کوچک جزع و ناله می کنی و از مصیبتی بزرگ غافل مانده ای! اگر تو برای همان راهی که فرزندت رفته آماده بودی هرگز این چنین جزع نمی کردی، پس مصیبت تو در آماده نبودن برای سفر آخرت بزرگتر از مصیبت از دست دادن فرزند است.»

### [دوام نعمت]

(۲)۷- در همان کتاب، از فضل بن شاذان نقل شده که گوید: از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم می فرمود: «رعایت عدالت و احسان بین مردم موجب دوام نعمت خواهد بود و لاحول ولا قوه الا بالله.» [اشاره به این که این عمل تنها با

ص: ۴۰۹

---

۱- (۱)۶- و فيه ج ۲/۵: عن الرضا عن ابيه عن جدّه الصادق عليهم السلام أنّه رأى رجلاً قد اشتدّ جزعه على ولده فقال: يا هذا جزعت للمصيبة الصغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى؟! و لو كنت لما صاراليه ولدك مستعدّاً لما اشتدّ عليه جزعك فمصائبك بتركك الإستعداد اعظم من مصابك بولدك.

۲- (۲)۷- و فيه ج ۲/۲۳... عن الفضل بن شاذان قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: استعمال العدل و الاحسان مؤذن بدوام النعمه و لاحول ولا قوه الا بالله.

## [کیفر و عذاب زنان گناه کار]

(۱) ۸ - در کتاب عیون، از حضرت رضا، از پدرانش، از امیرالمؤمنین

ص: ۴۱۰

۱- (۱) ۸ - العیون ج ۲/۱۰: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَاءِ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَاءِ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَفَاطِمَةُ عَلِيُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَوَجَدْتَهُ يَبْكِي بِكَاءٍ شَدِيدًا، فَقُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَامِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَذِي أَبْكََاكَ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ لِيهِ اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَايْتُ نِسَاءً مِنْ أُمَّتِي فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَانْكَرْتُ شَأْنَهُنَّ؛ فَبَكَيْتُ لَمَّا رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ عَذَابِهِنَّ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلَقَةً بِشَعْرِهَا يَغْلِي دِمَاغَ رَأْسِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلَقَةً بِلِسَانِهَا وَالْحَمِيمُ يَصُبُّ فِي حَلْقِهَا وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلَقَةً بِشَدِيدِيهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً تَأْكُلُ لَحْمَ جَسَدِهَا وَالنَّارُ تَوْقِدُ مِنْ تَحْتِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ شَدَّ رِجْلَاهَا إِلَى يَدَيْهَا وَقَدْ سَلَطَ عَلَيْهَا الْحَيَاتُ وَالْعَقَارِبُ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً صَمَاءَ عَمِيَاءَ خُرْسَاءَ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ يَخْرُجُ دِمَاغَ رَأْسِهَا مِنْ مَنْخَرِهَا وَبَدْنُهَا مَنْقُوعٌ مِنَ الْجُدَامِ وَالْبَرَصِ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلَقَةً بِرِجْلَيْهَا فِي تَنْوُورٍ مِنْ نَارٍ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً تَقْطَعُ لَحْمَ جَسَدِهَا مِنْ مَقْدَمِهَا وَمُؤَخَّرِهَا بِمَقَارِيضٍ مِنْ نَارٍ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً يَحْرَقُ وَجْهَهَا وَيَدَاهَا وَهِيَ تَأْكُلُ امْعَائِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً رَأْسُهَا خَنْزِيرٌ وَبَدْنُهَا بَدْنُ الْحَمَارِ وَعَلَيْهَا الْفُفُوفُ مِنَ الْعَذَابِ؛ وَرَأَيْتُ امْرَأَةً عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَالنَّارُ تَدْخُلُ فِي دَبْرِهَا وَتَخْرُجُ مِنْ فِيهَا وَالْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ رَأْسَهَا وَبَدْنَهَا بِمَقَامِعٍ (المقمعه كمنكسه: العمود من الحديد «گرز آهن»). مِنْ نَارٍ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: حَبِيبِي وَقَرَّةَ عَيْنِي أَخْبِرْنِي مَا كُنَّ عَمَلُهُنَّ وَسِيرَتُهُنَّ حَتَّى وَضَعَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ هَذَا الْعَذَابَ؟! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که فرمود: «من و فاطمه علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، من دیدم آن حضرت سخت گریان است، گفتم: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای شما! چه چیز شما را گریان نموده است؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! شبی که مرا به معراج بردند زن هایی از امت خود را در عذاب سختی دیدم که برای من گران آمد، گریه من از آن عذاب سختی است که بر آنها دیدم، زنی را دیدم که به موهای خود آویخته بود و دماغ و مغز سر او از آتش می جوشید، زن [دیگری] را دیدم که در آتش به زبان خود آویخته بود و آب جوشان بر حلق او فرو می ریخت؛ زن [دیگری] را دیدم که در آتش به پستان های خود آویخته بود؛ زن [دیگری] را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد و آتش از زیر او زبانه می کشید؛ زن [دیگری] را دیدم که پاهای او را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر او مسلط بودند؛

زن [دیگری] را دیدم که کر و کور و گنگ بود و در تابوتی از آتش قرار داشت و مغز سر او از بینی اش خارج می شد و بدن او از جزام و برص پاره پاره شده بود؛ زن [دیگری] را دیدم که به پاهای خود در تنوری از آتش آویخته بود؛ زن [دیگری] را دیدم که با مقراض آتشین گوشت بدن خود را از جلو و عقب می برید؛ زن دیگری را دیدم که صورت و دست های او به آتش می سوخت و مشغول خوردن روده های خود بود؛ زن [دیگری] را دیدم که سر او سر خوک و بدن او بدن الاغ بود و هزار

هزار نوع از آتش بر او مسلط بود؛ زنی را دیدم که به صورت سگ بود و آتش از عقب او داخل و از دهان او خارج می گردید و ملائکه آتش با گرزهای آتشین بر سر و بدن او می کوبیدند.

(۱) پس فاطمه علیها السلام به پدر خود فرمود: ای حبیب من و نور چشم من! به من بگوئید عمل و روش آنان چه بوده که خداوند چنین عذابی بر آنان قرار داده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دختر عزیزم! آن که با موی سر خود در آتش آویزان بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نمی پوشید، آن که به زبان خود در آتش آویخته بود زنی بود که با زبان خود شوهر خویش را آزار می داد؛ آن که با پستان های خود در آتش آویخته بود زنی بود که از بستر شوهر خود دوری می جست؛

آن که با پاهای خود در آتش آویخته شده بود زنی بود که بدون اجازه شوهر خود از خانه خارج می شد؛

آن که گوشت بدن خود را در آتش می خورد زنی بود که خود را برای نامحرمان آراسته و آرایش می نمود؛ آن که دست های او به پاهایش بسته شده بود و

ص: ۴۱۲

---

۱- (۱) یابیتی امّالمعلّقه بشعرها فانّها کانت لاتغطی شعرها من الرجال، و امّالمعلّقه بلسانها فانّها کانت تؤذی زوجها و امّالمعلّقه بشدیدها فانّها کانت تمتنع من فراش زوجها، و امّیا المعلّقه برجلیها فانّها کانت تخرج من بیتها بغير اذن زوجها، و امّآلتی کانت تأکل لحم جسدها فانّها کانت تزین بدنّها للنّاس و امّآلتی شدّ (هكذا فی اکثر النسخ، ولكن فی النسخه المطبوعه الجديده: «شدّت»). یدها الی رجليها وسلط علیها الحیات و العقارب فانّها کانت قدره الوضوء قدره الثياب و کانت لاتغتسل من الجنابه و الحيض و لاتتنظف و کانت تستهين بالصلوه،

مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند زن آلوده ای بود که لباس خود را نظافت نمی کرد و غسل حیض و جنابت انجام نمی داد و نماز خود را سبک می شمرد؛

(۱) زنی که کر و کور و گنگ بود زنی بود که از زنا فرزند می آورد و به عهده شوهر خود قرار می داد؛ آن که گوشت خود را با مقراض جدا می کرد زنی بود که خود را بر مردان نامحرم عرضه می نمود؛

آن که آتش صورت و بدن او را می سوزاند و خود مشغول خوردن روده های خویش بود زنی بود که زن های دیگر را برای زنا با نامحرمان آماده می نمود؛ زنی که سر او مانند خوک و بدن او مانند الاغ بود زنی بود که اهل دروغ و سخن چینی بود، و آن زنی که به شکل سگ بود و آتش از عقب او وارد و از دهان او خارج می گردید زنی آوازه خوان و اهل حسد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهر او از او خشنود باشد.»

ص: ۴۱۳

---

۱- (۱) و امّا الصّمّاء العمیاء الخرساء فأنّھا کانت تلد من الزّناء فتعلّقه فی عنق زوجها و امّا التّی کانت تقرض لحمها بالمقاریض فأنّھا کانت تعرض نفسها علی الرجال، و امّا التّی کانت تحرق وجهها و بدنها وهی تأکل امعائها. فأنّھا کانت قوآده، و امّا التّی کان رأسها رأس الخنزیر و بدنها بدن الحمار فأنّھا کانت نّمّامه کذّابه و امّا التّی کانت علی صوره الکلّ والنار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها فأنّھا کانت قینه (القینه: الامه المغنیه). نوآحه حاسده ثمّ قال صلی الله علیه و آله: ویل لایمرأه اغضبت زوجها وطوبی لایمرأه رضی عنها زوجها.

## [تَشْكُرُ از مخلوقین]

(۱) ۹- مرحوم صدوق در عیون الاخبار با سند خود از محمود بن ابی البلاد نقل نموده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که از انعام و احسان مخلوقین سپاسگزاری ننماید در حقیقت خدای عزوجل را سپاس نگفته است.»

## [مؤمن و مسلمان]

(۲) ۱۰- در همان کتاب، از ابراهیم بن ابی محمود نقل شده است: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مؤمن کسی است که چون کار نیکی انجام دهد شادمان شود و چون خلافتی مرتکب گردد استغفار نماید و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.» سپس فرمود: «از ما نیست کسی که همسایگان او از شر و آزارش در امان نباشند.»

ص: ۴۱۴

---

۱- (۱) ۹- وفيه ج ۲/۲۴: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيَّ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمَكْتَبِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النِّعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.

۲- (۲) ۱۰- وفيه: بهذا الاسناد عن ابراهيم بن ابي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام المؤمن الذي اذا احسن استبشر، و اذا اساء استغفر، والمسلم: الذي يسلم المسلمون من لسانه و يده، ليس منّا من لم يأمن جاره بوايقه. (قال الجوهرى: البائقة: الداهية و الشروفي الحديث: لا يدخل الجنة من لم يأمن جاره بوايقه).

(۱) ۱۱- مرحوم صدوق با سند خود، از داود بن سلیمان، از حضرت رضا علیه السلام، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «من در روز قیامت از چهار دسته مردم شفاعت خواهم نمود:

[۱] کسانی که به ذریه من اکرام و احترام نموده باشند، [۲] کسانی که حوایج و نیازهای آنان را برآورده باشند، [۳] کسانی که در وقت گرفتاری و اضطرار برای نجات و اصلاح امور آنان کوشش کرده باشند، [۴] کسانی که با قلب و زبان آنان را دوست داشته باشند.»

ص: ۴۱۵

---

۱- (۱) ۱۱- وفیه: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن علی بن الشاه الفقیه المروزی بمرور الرود فی داره، قال: حدّثنا أبو بکر بن محمّد عبد الله النیسابوری، قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر بن سلیمان الطائی بالبصره قال: حدّثنا ابي فی سنه ستین و مأتین، قال: حدّثنی علی بن موسی الرضا علیه السلام سنه أربع و تسعین و ماه و حدّثنا أبو منصور أحمد بن ابراهیم بن بکر الخوری بنیسابور، قال: حدّثنا ابواسحق ابراهیم بن هرون بن محمّد الخوری، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد زیاد الفقیه الخوری بنیسابور قال حدّثنا أحمد بن عبد الله الهروی الشیبانی، عن الرضا علی بن موسی علیهما السلام و حدّثنی أبو عبد الله الحسین بن سلیمان الفراء، عن علی بن موسی الرضا علیه السلام، قال حدّثنی ابي موسی بن جعفر قال حدّثنی ابي الحسین بن علی قال علیه السلام: حدّثنی ابي علی بن طالب علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال اربعة انالهم شفیع یوم القیمه، المکرم لذریتی، و القاضی لهم حوائجهم، و الساعی لهم فی أمورهم عندما اضطرّوا الیه و المحبّ لهم بقلبه و لسانه.

## [احسان به مردم]

(۱) ۱۲- در همان کتاب و با همان سند، از حضرت رضا، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود، [یا علی] خیرخواهی و احسان خود را از مردم، چه خوب و چه بد، دریغ مکن و اگر کسی را اهل خیر هم ندانستی به او نیز احسان کن تا تو [به عنوان] اهل خیر شناخته شوی.»

(۲) ۱۳- در همان کتاب و با همان سند، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: بعد از ایمان به خداوند بهترین و بالاترین اندیشه عقلانی اظهار محبت و دوستی به مردم و احسان و خیرخواهی نسبت به آنان است، چه خوب باشند و چه بد.»

## [آثار خوراکی ها]

(۳) ۱۴- در کتاب عیون الاخبار صدوق با همان سند، از امیرالمؤمنین علیه السلام، از

ص: ۴۱۶

---

۱- (۱) ۱۲- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اصطنع الخیر الی من هو أهله و الی من هو غیر اهله، فان لم تصب من هو أهله فانت أهله.

۲- (۲) ۱۳- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : رأس العقل بعد الايمان بالله التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل برّ و فاجر.

۳- (۳) ۱۴- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : سید طعام الدنیا و الآخره اللحم و سید شراب الدنیا و الآخره الماء، و انا سید ولد آدم و لا فخر. (یحتمل ان یكون المراد به ان لا تکبر لی اذلا اقول ذلك للافتخار اولا فخرلی نظرا الی علو مرتبه و رفعه درجته صلى الله عليه وآله لانه سید الملائکه و الجن ایضا).



رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «آقای خوراکی های دنیا و آخرت گوشت است و آقای آشامیدنی های دنیا و آخرت آب است و آقای فرزندان آدم من هستم؛ هر چند مرا فخری نیست [یعنی من بر کسی فخر نمی کنم].»

(۱) ۱۵- و فرمود: «آقای غذاهای دنیا و آخرت گوشت و بعد از آن برنج است.»

(۲) ۱۶- و فرمود: «انار بخورید که هر دانه ای از آن چون وارد معده می شود قلب را نورانی می کند و تا چهل روز شیطان را از آن دور می نماید.»

(۳) ۱۷- و فرمود: «بر شما باد به روغن زیتون [و یا مویز] که صفرا و بلغم را زایل و عصب را قوی و بیماری را رفع و خلق را نیکو و نفس و روح انسان را پاک و اندوه را برطرف می نماید.»

(۴) ۱۸- و فرمود: «انار را دانه دانه بخورید تا گواراتر و سازگارتر باشد.»

(۵) ۱۹- و فرمود: «اگر در چیزی شفایی باشد در آلت حجامت [کنایه از: برکات

ص: ۴۱۷

- 
- ۱- (۱) ۱۵- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سيد طعام أهل الدنيا والآخرة اللحم ثم الارز.
  - ۲- (۲) ۱۶- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كلوا الرمان فليست منه حبه تقع في المعده الا أنارت القلب و أخرجت الشيطان أربعين يوما.
  - ۳- (۳) ۱۷- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عليكم بالزيت (خ ل «بالزيب»). فإنه يكشف المره و يذهب البلغم و يشد العصب و يذهب بالضنا (خ ل «بالعياء» الضنا: المرض). و يحسن الخلق و يطيب النفس و يذهب بالغم.
  - ۴- (۴) ۱۸- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كلوا العنب حبه حبه فإنه أهنا و أمرا.
  - ۵- (۵) ۱۹- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان يكن في شىء شفاء ففي شرطه حجام او شربه عسل. (شرطه الحجام: الاله التي يحجم بها)

### [آثار صله رحم]

(۱) ۲۰- با همان سند، از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «هر کسی برای من یک چیز را ضمانت کند من چهار چیز را برای او ضمانت می کنم، هر کس صله رحم کند خداوند او را دوست می دارد و رزق او را فراوان می کند و عمر او را طولانی می نماید و او را در بهشت موعود خود داخل می گرداند.»

### [حفظ و نشر احادیث]

(۲) ۲۱- با همان سند، از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که سه مرتبه فرمود: «خدایا، به خلفا و جانشینان من ترحم بفرما.» گفته شد: خلفا و جانشینان شما کیانند؟ فرمود: «آنان که بعد از من احادیث و سنت های من را روایت می کنند و به مردم یاد می دهند.»

ص: ۴۱۸

---

۱- (۱) ۲۰- و بهذا الاسناد، قال: رسول الله صلى الله عليه وآله : من ضمن لي واحده ضمانت له اربعة يصل رحمه فيحبه الله، و يوسع عليه في رزقه و يزيد في عمره و يدخله الجنة التي وعده.

۲- (۲) ۲۱- و بهذه الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرات، قيل له: و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون احاديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى.

(۱) ۲۲- و فرمود: «هر کس از امت من چهل حدیث [از احادیث مرا] حفظ نماید و مردم از آن بهره مند شوند خداوند او را در قیامت فقیه و دانشمند محشور خواهد نمود.»

### [اخلاق خوب و اخلاق بد]

(۲) ۲۳- و فرمود «اخلاق بد اعمال نیک انسان را تباه می کند؛ آن گونه که سرکه غسل را تباه می نماید.»

(۳) ۲۴- و فرمود: «بسا بنده ای به واسطه اخلاق نیک خود پاداش روزه دار و شب زنده دار را پیدا می کند.»

(۴) ۲۵- و فرمود: «هیچ عملی روز قیامت در میزان سنجش از اخلاق خوب سنگین تر نیست.»

ص: ۴۱۹

---

۱- (۱) ۲۲- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً يتفعلون بها؛ بعثه الله يوم القيمة فقيهاً عالماً.

۲- (۲) ۲۳- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الخلق السيئ يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

۳- (۳) ۲۴- و بهذا الاسناد؛ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم.

۴- (۴) ۲۵- و بهذا الاسناد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما من شيء أثقل في الميزان من حسن الخلق.

(۱) ۲۶- مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «کنار کعبه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم، ناگهان دیدم پیرمردی قد خمیده، در حالی که ابروهایش از پیری روی چشمانش را گرفته بود و عصایی در دست و کلاه قرمزی بر سر و پوستینی از مو بر تن داشت، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به کعبه تکیه نمود و گفت:

یا رسول الله! برای من از خدا آمرزش طلب کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «سعی و کوشش تو [در عبادت] ضایع و عمل تو به گمراهی انجامید.» و چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «او را می شناسی؟» گفتم: خیر فرمود: «او ابلیس ملعون بود.»

ص: ۴۲۰

---

۱- (۱) ۲۶- العیون ج ۲/۷۲ باسناد عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: كنت جالسا عند الكعبه و اذا شیخ محدودب قد سقط حاجباه علی عینیه من شدّه الکبر و فی یده عکازه و علی رأسه برنس احمر و علیه مدرعه من الشعر فدنا الی التبی صلی الله علیه و آله و هو مسند ظهره الی الكعبه فقال: یا رسول الله ادع لی بالمغفره فقال التبی صلی الله علیه و آله : خاب سعیک یا شیخ و ضلّ عملک فلما تولى الشيخ قال صلی الله علیه و آله : یا ابا الحسن أتعرفه؟ قلت: اللهم لا قال: ذلك اللعین ابلیس قال علی علیه السلام : فعدوت خلفه حتّى لحقته و صیرعته الی الارض و جلست علی صدره و وضعت یدی فی حلقه لأخنقه فقال لی: لا تفعل یا ابا الحسن فأتی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و والله یا علیّ انّی لأحبک جدّا و ما أبغضک احد الا شرکت اباه فی امّه فصار ولد الزنا فضحکت و خلّیت سبیله.

امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: من به دنبال او رفتم و چون به او رسیدم او را بر زمین زدم و بر سینه او نشستم و دست خود را بر گلوی او گذاردم تا او را خفه کنم، که در آن حال به من گفت:

یا ابالحسن! چنین مکن، همانا خداوند مرا تا وقت معلوم مهلت داده است. سپس گفت: به خدا سوگند، من سخت تو را دوست می دارم و هیچ کس تو را دشمن نمی دارد جز آن که من با پدر او در مجامعت با مادرش شریک بوده ام و او ولدالزنا گردیده است. پس من خندیدم و او را رها کردم.»

### [برکات نام محمد و احمد]

(۱) ۲۷- مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند خود، از حضرت رضا، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «چون فرزندی را به نام محمد نامگذاری نمودید او را گرامی بدارید و چون وارد مجلسی شود او را در جای مناسب قرار دهید و با صورت گشاده به او بنگرید.»

(۲) ۲۸- و فرمود: «هر جلسه مشورتی که شخصی به نام محمد یا احمد در آن شرکت کرده باشد سرانجامش خیر خواهد بود.»

ص: ۴۲۱

- 
- ۱- (۱) ۲۷- العیون ج ۲/۲۹ باسناد عن علی بن موسی الرضا عن علی ابن ابی طالب علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا سمیتم الولد محمدا فاکرموه و اوسعوا له فی المجالس و لا تقبحوا له وجهها.
- ۲- (۲) ۲۸- و فیه بالاسناد المذکور؛ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما من قوم کانت لهم مشوره فحضر معهم من اسمه محمد و احمد فادخلوه فی مشورتهم الا خیر لهم.

(۱) ۲۹- و فرمود: «در هیچ منزلی سفره ای گسترده نمی شود که بر آن شخصی به نام احمد یا محمد نشسته باشد جز آن که در هر روز دو مرتبه آن منزل از طرف خداوند تقدیس می شود.»

### [مروّت و عدالت]

(۲) ۳۰- در همان کتاب، از حضرت رضا، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «کسی که در معامله و معاشرت با مردم ظلم و ستم روا ندارد و چون با آنان سخن گوید دروغ نگوید و چون با آنان وعده و قرار می گذارد تخلف نکند، چنین کسی، در مروّت و مردانگی کامل و عدالت او ظاهر و اخوت و برادری با او واجب و غیبت او حرام خواهد بود.»

### [خطر ضایع نمودن نماز]

(۳) ۳۱- در همان کتاب، از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که

ص: ۴۲۲

- 
- ۱- (۱) ۲۹- و فيه بالاسناد قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما من مائدة وضعت و حضر عليها من اسمه احمد او محمد الا قدس ذلك المنزل في كل يوم مرتين.
- ۲- (۲) ۳۰- و فيه ج ۲/۳۰ بالاسناد المتقدم قال الرضا عليه السلام : قال علي عليه السلام : قال رسول الله : من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروّته و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غيبته.
- ۳- (۳) ۳۱- و فيه ج ۲/۳۱ بالأسناد المتقدم قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا تضيّعوا صلاتكم فان من ضيّع صلاته حشر مع قارون و هامان(و هما من وزراء فرعون) و كان حقاً على الله ان يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لم يحافظ على صلاته و اداء سنّه نبيّه صلى الله عليه وآله .

فرمود: «نماز خود را ضایع نکنید، همانا هر که نماز خود را ضایع کند با قارون و هامان [که وزیران فرعون بوده اند] محشور می شود و حق است بر خدا که او را همراه منافقان به آتش بفرستد.»

سپس فرمود: «وای بر کسی که بر نماز خود مواظبت نمی کند و سنت پیامبر خود را رعایت نمی نماید.»

### [آداب غذا خوردن]

(۱) ۳۲- مرحوم صدوق در کتاب عیون، از حضرت رضا، از پدران، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: [اگر کسی به احترام نعمت خدا] خورده های غذا را که در اطراف سفره می ریزد [بردارد و بخورد] [آنچه خورده است] مهریه حوریان بهشتی خواهد بود.»

(۲) ۳۳- و فرمود: «چون خواستید از ظرف غذا استفاده کنید از اطراف آن شروع کنید چرا که وسط غذا دارای برکت است [و چون از اطراف مصرف کنید برکت تا آخر باقی خواهد ماند].»

ص: ۴۲۳

- 
- ۱- (۱) ۳۲- و فيه ج ۲/۳۴ بالأسناد المتقدم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الذي يسقط من المائدة مهور حور العين.
  - ۲- (۲) ۳۳- و فيه بالأسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا اكلتم الثريد فكلوا من جوانبه فإن الذروه (الذروه: المرتفع من الشيء) فيها البركه.

(۱) ۳۴- و فرمود: «خرما را اول روز، قبل از هر غذای دیگری بخورید تا کرم های شکم را از بین ببرد.»

### [روزهای با برکت هفته]

(۲) ۳۵- در همان کتاب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خدایا، روز شنبه و پنجشنبه را بر امت من مبارک فرما.»

### [خطر فتوای بدون علم]

(۳) ۳۶- در همان کتاب، از حضرت رضا، از پدران، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «هر کس بدون علم و دانش کافی فتوا [و نظری در احکام خدا] بدهد ملائکه آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند.»

### [آثار هدیه دادن]

(۴) ۳۷- در همان کتاب، از حضرت رضا، از پدران، از امیرالمؤمنین، از رسول

ص: ۴۳۴

---

۱- (۱) ۳۴- و فيه ج ۲/۴۸ بالأسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : كلوا التمر على الريق (ای اول اليوم قبل ان تأكل شيئاً) فإنه يقتل الديدان في البطن.

۲- (۲) ۳۵- و فيه بالاسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللهم بارك لأمتي في بكورها يوم سبتها و خميسها.

۳- (۳) ۳۶- و فيه ج ۲/۴۲ بالاسناد المتقدم قال الرضا عليه السلام : قال علي بن ابي طالب عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماوات و الارض.

۴- (۴) ۳۷- و فيه ج ۲/۷۴ بالاسناد عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : نعم الشيء الهدية و هي مفتاح الحوائج.



خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «هدیه بهترین احسان و کلید بر آورده شدن حواجج است.»

(۱) ۳۸- و فرمود: «هدیه کینه ها را از سینه ها بیرون می کند.»

### [امید احسان]

(۲) ۳۹- و فرمود: «خیر را از افراد خوش چهره طلب کنید چرا که افعال آنان به نیکی سزاوارتر است.»

### [خطر تأخیر ازدواج دختران]

(۳) ۴۰- مرحوم صدوق در کتاب عیون از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که

ص: ۴۲۵

۱- (۱) ۳۸- و فيه عنه صلى الله عليه و آله قال: الهدية تذهب الضغائن من الصدور.

۲- (۲) ۳۹- و فيه عنه صلى الله عليه و آله قال: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه فان فعالهم احرى ان تكون حسنا.

۳- (۳) ۴۰- و فيه ج ۱/۲۸۹ بسنده عن الرضا عليه السلام قال: نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا محمد ان ربك يقرأك السلام و يقول: ان الابكار من النساء بمنزله الثمر على الشجر فاذا ابيع (اي حان وقت قطافه) الثمر فلا دواء له الا اجتناءه و الا افسدته الشمس و غيرته الريح، و ان الابكار اذا ادركن ما يدركن النساء فلا دواء لهن الا البعول و الا لم يؤمن عليهن الفتنه، فصعد رسول الله صلى الله عليه و آله المنبر فخطب الناس، ثم اعلمهم ما امرهم الله به، فقالوا: ممن يا رسول الله؟ فقال: من الأكفاء فقالوا: و من الأكفاء؟ فقال: المؤمنون بعضهم اكفاء بعض، ثم لم ينزل حتى زوج ضباعه بنت زبير بن عبدالمطلب لمقداد بن اسود ثم قال: ايها الناس انما زوجت ابنه عمي المقداد ليتضع النكاح.

فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمّد، پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید: همانا دختران باکره به منزله میوه درخت هستند که چون وقت چیدن آن می رسد اگر چیده نشود خورشید و باد آن را تغییر می دهد و فاسد می کند و دختران باکره نیز چون به رشد ازدواج رسیدند برای [نجات و حفظ] آنان از خطر فساد چاره ای جز ازدواج نیست و الاّ از فتنه و انحراف در امان نخواهند بود.

چون این پیام توسط جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفتند و خطبه ای خواندند و پیام جبرئیل علیه السلام را به مردم خبر دادند. مردم گفتند: یا رسول الله! با چه کسانی ازدواج کنند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با کسانی که کفو و همتای آنان باشند ازدواج کنند. گفتند: آنان کیانند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنان کفو و همتای یکدیگرند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین نیامد تا ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به مقداد بن اسود تزویج نمود و فرمود: ای مردم! من دختر عموی خود را به مقداد تزویج نمودم تا امر ازدواج آسان گردد.»

### [میهمان به خدمت گرفته نمی شود علیه السلام]

(۱)۴۱- علامه مجلسی در کتاب بحار، از کافی نقل نموده که برای حضرت

ص: ۴۲۶

---

۱- (۱)۴۱- البحار عن الکافی: الحسین بن محمّد، عن السّیّاری، عن عبید بن أبی عبد الله البغدادی عمّن اخبره قال: نزل بابی الحسن الرضا علیه السلام ضیف و کان جالسا عنده یحدّثه فی بعض اللّیل فتغیّر السّیراج، فمدّ الرّجل یده لیصلحه، فزبره أبوالحسن علیه السلام ثمّ بادره بنفسه فأصلحه ثمّ قال: أنا قوم لا نستخدم أضيافنا (الکافی ج ۶/۲۸۳ البحار ج ۴۹/۱۰۲).

رضا علیه السلام میهمانی وارد شد و امام علیه السلام با او مشغول سخن گفتن بودند که چراغ عیبی پیدا نمود و آن میهمان خواست که آن را درست کند. ناگهان حضرت رضا علیه السلام سبقت گرفتند و خود چراغ را درست نمودند و فرمودند: «ما هرگز راضی نمی شویم که میهمانمان برای ما خدمتی انجام دهد.»

### [حرت تزییع نعمت خدا]

(۱) ۴۲- در همان کتاب، از کافی، از یاسر خادم نقل شده که گوید: روزی غلامان حضرت رضا علیه السلام میوه ای خوردند و بدون این که تمام آن را بخورند آن را دور انداختند. پس حضرت رضا علیه السلام به آنها فرمودند: «سبحان الله! اگر شما از آن بی نیاز بودید مردمی به آن نیاز دارند باید به آنان می دادید تا از آن استفاده کنند.»

(۲) ۴۳- در همان کتاب، از یاسر خادم و نیز از نادر خادم نقل شده که گویند:

ص: ۴۲۷

---

۱- (۱) ۴۲- و فيه عنه: علي بن محمّد بن بندار، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن نوح بن شعيب عن ياسر الخادم قال: أكل الغلمان يوماً فأكهه فلم يستقصوا أكلها و رموا بها، فقال لهم أبو الحسن عليه السلام: سبحان الله ان كنتم استغنيتم فإنّ اناساً لم يستغنوا أطعموه من يحتاج اليه (الكافي ج ۶ ص ۲۹۷ البحار ج ۱۰۲/۴۹)

۲- (۲) ۴۳- و فيه عنه: عن نوح بن شعيب، عن ياسر الخادم و نادر جميعاً قالوا: قال لنا أبو الحسن عليه السلام: ان قمت علي رؤوسكم و أنتم تأكلون، فلا تقوموا حتّى تفرغوا، و لرّبما دعا بعضنا فيقال: هم يأكلون، فيقول: دعوهم حتّى يفرغوا و روى نادر الخادم قال: كان أبو الحسن عليه السلام يضع جوزينجه على الأخرى و يناولني (الكافي ج ۶ ص ۲۹۷). (الجوزينجه: معرب جوزينه و هي ما يعمل من السكر و الجوز يقال لها بالفارسية جوزه قند)

حضرت رضا علیه السلام به ما فرمود: «اگر در وقت غذا خوردن، من بر شما وارد شدم برای من قیام نکنید تا فارغ شوید.» سپس گویند: گاهی امام علیه السلام ما را صدا می زد و چون می گفتند مشغول خوردن غذا هستند می فرمود: «آنان را واگذارید تا از خوردن غذا فارغ شوند.»

نادر خادم گوید: حضرت رضا علیه السلام به دست مبارک خود دو عدد جوزینه (شیرینی مخلوط به گرد) بر می داشتند و به من می دادند.

### [علاقه امام علیه السلام به خوردن خرما]

(۱) ۴۴- در همان کتاب، از کافی، از سلیمان بن جعفر جعفری نقل شده که گوید:

ص: ۴۲۸

۱- (۱) ۴۴- و فيه عنه: العده، عن سهل، عن محمّد بن اسماعیل الرازی، عن سلیمان بن جعفر الجعفری قال: دخلت الى أبي الحسن الرضا صلوات الله عليه و بين يديه تمر برني و هو مجد في أكله يأكله بشهوه فقال: يا سليمان ادن فكل، قال: فدنوت فأكلت معه و أنا أقول له: جعلت فداك أني أراك تأكل هذا التمر بشهوه، فقال: نعم أني لأحبّه. قال: قلت: و لم ذاك؟ قال: لأن رسول الله صلى الله عليه و آله كان تمرًا، و كان أمير المؤمنين عليه السلام تمرًا، و كان الحسن عليه السلام تمرًا، و كان أبو عبدالله الحسين عليه السلام تمرًا، و كان سيد العابدین تمرًا و كان ابو جعفر تمرًا و كان ابو عبدالله تمرًا و كان أبي تمرًا، و أنا تمرًا و شيعتنا يحبون التمر لأنهم خلقوا من طينتنا، و أعداؤنا يا سليمان يحبون المسكر، لأنهم خلقوا «من مارج من نار» (الكافي ج ۶ ص ۳۴۵ و ۳۴۶ البحار ج ۳/۴۹).

خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و دیدم مقابل آن بزرگوار خرمای برنی قرار دارد و آن حضرت با تمام میل از آن می خوردند. پس به من فرمودند: «ای سلیمان! بیا خرما بخور.» پس من نزدیک رفتم و از آن خرما خوردم و گفتم: فدای شما شوم! چقدر به خوردن خرما علاقه دارید؟ امام علیه السلام فرمود:

«آری، من خرما را دوست می دارم.» گفتم: برای چه؟ فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و زین العابدین و امام باقر و امام صادق و پدرم امام کاظم علیهم السلام خرما را دوست می داشتند و شیعیان ما نیز چون از طینت ما آفریده شده اند خرما را دوست می دارند و دشمنان ما چون از مارچی از آتش خلق شده اند شراب را دوست می دارند.»

### [پاسخ امام علیه السلام و مسلمان شدن مرد بلخی]

(۱) ۴۵- در همان کتاب، از کافی، از بزنتی نقل شده که گوید: مردی از ماوراء

ص: ۴۲۹

---

۱- (۱) ۴۵- و فيه عن الكافي: العده، عن البرقي، عن البرزطي قال: جاء رجل الى أبي الحسن الرضا من وراء نهر بلخ قال: اني أسألك عن مسأله فان أجبني فيها بما عندي قلت بامامتك فقال أبو الحسن عليه السلام: سل عما شئت، فقال: أخبرني عن ربك متى كان و كيف كان و على أي شىء كان اعتماده؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: ان الله تبارك و تعالی أين الأين بلا أين، و كيف الكيف بلا كيف، و كان اعتماده على قدرته، فقام اليه الرجل فقَبِل رأسه، و قال: أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله، و أن عليا وصي رسول الله و القيم بعده بما أقام به رسول الله صلی الله علیه و آله و أنكم الائمه الصادقون و أنك الخلف من بعدهم (الكافي ج ۱ ص ۸۸ البحار ج ۴۹/۱۰۴).

نهر بلخ خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و گفت: من از شما سؤالی می کنم اگر پاسخ آن را طبق خواسته من دادید امامت شما را می پذیرم.

امام علیه السلام فرمود: «از هر چه می خواهی سؤال کن.» مرد بلخی گفت: به من بگویید خدای شما از چه زمانی بوده و چگونه بوده و تکیه گاه او بر چه بوده است؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «همانا خداوند خود آفریننده زمان است قبل از آن که زمانی وجود داشته باشد، و خود خالق کیفیت است قبل از آن که کیفیتی وجود داشته باشد و تکیه گاه او بر قدرت او می باشد.»

پس آن مرد برخاست و بر سر مبارک امام علیه السلام بوسه زد و گفت: «اشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان عليا وصي رسول الله و القيم بعده بما اقام به رسول الله و انكم الائمه الصادقون و انك الخلف من بعدهم.» [یعنی: من به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت می دهم و علی علیه السلام را وصی رسول خدا و قیم امور مردم همانند رسول خدا می دانم و شما امامان را صادق و راستگو می دانم و تو را نیز جانشین آنان می دانم]

### [مال دنیا و خطر نپرداختن حقوق واجب]

(۱) ۴۶- در همان کتاب، از کافی، از بزنی نقل شده که گوید: من چیزی از

ص: ۴۳۰

---

۱- (۱) ۴۶- و فيه عن الكافي: العده، عن ابن عيسى، عن البرزني قال: ذكرت للرضا عليه السلام شيئا فقال: اصبر فاني أرجو أن يصنع الله لك انشاء الله ثم قال: فوالله ما ادخر الله عن المؤمنين من هذه الدنيا خير له مما عجل له فيها ثم صغر الدنيا وقال: أئى شىء هي؟ ثم قال: ان صاحب النعمه على خطر، انه يجب عليه حقوق الله فيها والله انه ليكون على النعم من الله عزوجل فما أزال منها على وجل، و حرّك يده، حتى أخرج من الحقوق التي تجب الله على فيها، قلت: جعلت فداك أنت في قدرك تخاف هذا؟ قال: نعم فأحمد ربي على ما من به علي (المصدر ج ۳ ص ۵۰۲ البحار ج ۱۰۵/۴۹).

خواستہ های دنیا [را از حضرت رضا علیه السلام خواستار شدم. امام علیه السلام فرمود: «صبر کن، من امیدوارم که خداوند- انشاءالله- کار تو را به سامان رساند.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، آنچه خداوند از دنیا به مؤمنین نمی دهد و به جای آن در آخرت به آنان می دهد برایشان بهتر خواهد بود.» سپس فرمود: «دنیا و متاع آن چه ارزشی دارد؟ همانا صاحب نعمت و مال در این دنیا در معرض خطر است؛ چرا که بر او واجب است حقوق خدا را از آن بردارد.»

آن گاه فرمود: «به خدا سوگند، من چون صاحب مال می شوم و نعمت خداوند بر من فرو می ریزد پیاپی در هراس هستم» سپس دست خود را تکان داد و فرمود: «تا هنگامی که حق واجب آن را بردارم.» گفتم: فدای شما شوم! آیا شما نیز با این مقام و منزلت هراس دارید؟ فرمود: «آری، و من خدای خود را بر نعمت هایی که به من عطا فرموده است شکر می کنم.»

### [پاداش نیت خیر]

(۱) ۴۷- در همان کتاب، از کافی، از محمد بن فضل هاشمی، از حضرت رضا علیه السلام

ص: ۴۳۱

---

۱- (۱) ۴۷- و فيه عنه: محمد بن يحيى، عن علي بن ابراهيم الجعفرى، عن محمد بن الفضل بن الرضا عليه السلام قال: قال لبعض مواليه يوم الفطر و هو يدعوله: يا فلان تقبل الله منك و منّا ثمّ اقام حتى إذا كان يوم الأضحى، فقال له: يا فلان تقبل الله منّا و منك قال: فقلت له: يا ابن رسول الله قلت فى الفطر شيئا و تقول فى الأضحى غيره؟ قال: فقال: نعم إني قلت له فى الفطر تقبل الله منك و منّا لأنه فعل مثل فعلى و ناسبت انا و هو فى الفعل و قلت له فى الأضحى تقبل الله منّا و منك لأنّا يمكننا ان نضحى و لا يمكنه أن يضحى فقد فعلنا نحن غير فعله (الكافى ج ۴ ص ۱۸۱ البحار ج ۱۰۵/۴۹)

نقل شده که آن حضرت ضمن دعای خود به یکی از دوستان در روز عید فطر فرمود: «ای فلانی! خداوند از تو و از ما بپذیرد.» و سپس نماز را اقامه نمود. و چون روز عید قربان شد فرمود: «ای فلانی! خداوند از ما و از تو قبول فرماید.»

پس من گفتم: ای فرزند رسول خدا! شما در عید فطر چیزی گفتید [تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنَّا] و در عید قربان چیزی دیگر «تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنَّا وَ مِنْكَ»؟ فرمود: «آری، من در عید فطر به او گفتم: خداوند از تو و از ما قبول نماید؛ چرا که او همان کاری را که ما انجام دادیم انجام داد و در عید قربان به او گفتم: خدا از ما و از تو قبول فرماید؛ چرا که ما توانستیم قربانی کنیم و او نتوانست.»

### [تعیین اجرت کارگر قبل از عمل]

(۱) ۴۸- در همان کتاب، از کتاب کافی، از سلیمان بن جعفر نقل شده که گوید:

ص: ۴۳۲

---

۱- (۱) ۴۸- و فيه عن الكافي: محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سليمان بن جعفر الجعفريّ قال: كنت مع الرضا عليه السلام في بعض الحاجه فأردت أن أنصرف إلى منزلي فقال لي: انصرت معي، فبت عندى الليلة، فانطلقت معه فدخل إلى داره مع المغيب فنظر إلى غلمانهم يعملون بالطين أوراى الدوابّ و غير ذلك و إذا معهم أسود ليس منهم، فقال: ما هذا الرّجل معكم؟ قالوا:



من برای انجام بعضی از امور در خدمت امام رضا علیه السلام بودم و چون خواستم از آن حضرت جدا شوم و به منزل خود بازگردم امام علیه السلام به من فرمود: «امشب را نزد ما باش.» پس من با مغیّب همراه آن حضرت وارد منزل امام علیه السلام شدیم. ناگهان امام دیدند غلامانشان مشغول ساختن آغل برای حیوانات هستند و در کنارشان مرد سیاهی نیز مشغول کار است. امام علیه السلام فرمود:

«این مرد کیست که برای شما کار می کند؟» غلامان گفتند او به ما کمک می دهد و ما چیزی به او می دهیم. امام علیه السلام فرمود: «آیا اجرت او را معین کرده اید؟» گفتند خیر، اجرتی برای او تعیین نشده لکن او را راضی خواهیم نمود.

(۱) پس امام علیه السلام سخت خشمناک گردید و خواست با تازیانه آنان را بزند. من گفتم: فدای شما شوم! برای چه خود را به خشم می آورید؟ فرمود: «من بارها آنان را از چنین کاری نهی کرده ام و گفته ام تا اجرت اجیر را معین نکرده اید او را به کار نگیرید و من می دانم که هر کس برای شما کاری را بدون مقاطعه و تعیین اجرت

ص: ۴۳۳

---

۱- (۱) يعاوننا و نعطيه شيئا، قال: قاطعتموه على أجرته؟ فقالوا: لاهو يرضى منا بما نعطيه فأقبل عليهم يضربهم بالسوط و غضب لذلك غضباً شديداً فقلت، جعلت فداك لِمَ تُدخل في نفسك؟ فقال: إني قد نهيتهم عن مثل هذا غير مرّة أن يعمل معهم أحد حتى يقطعوه أجرته، و اعلم أنّه مامن أحد يعمل لك شيئا بغير مقاطعه، ثمّ زدته لذلك الشئ ء ثلاثة أضعاف على أجرته إلا ظنّ أنّك قد نقصته أجرته، و إذا قاطعته ثمّ أعطيته أجرته حمدك على الوفاء فان زدته حبه عرف ذلك لك و رأى أنّك قد زدته. (البحار ج ۴۹/۱۰۶ الكافي ج ۵/۲۸۸)

انجام دهد اگر شما سه برابر اجرت آن را به او بدهید باز فکر می کند که حق او را نداده اید لکن اگر اجرت او را تعیین کنید و همان اجرت را در پایان کار به او بدهید شما را می ستاید که به وعده خود عمل کرده اید و اگر مختصری به او اضافه بدهید آن را اضافه بر اجرت خود می داند و از شما تشکر خواهد نمود.»

### [چه زشت است اصرار بر نافرمانی خدا]

(۱) ۴۹- در کتاب بحار، از عیون و امالی، از حضرت رضا علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خداوند عزوجلّ به فرزند آدم خطاب می فرماید: ای فرزند آدم! آیا به من انصاف می دهی که من [پیایی] به تو دوستی می کنم و از نعمت های من بهره مند می شوی و تو با من به وسیله نافرمانی خود دشمنی می کنی؟

همیشه خوبی و خیر من به تو نازل می شود و در مقابل آن شر و گناه تو به طرف من صاعد است! همواره فرشته [موکل به اعمال تو] در هر روز و شب عمل

ص: ۴۳۴

---

۱- (۱) ۴۹- فی البحار و الامالی و العیون بالأسناد قال الرضا علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يقول الله عزوجلّ: «يا بن آدم أما تنصفتني؟ اتحبت اليك بالنعم و تتممت اليّ بالمعاصي، خيري اليك، مُنزلٌ و شَرَكٌ إليّ صاعد، و لا يزال ملكك كريم يأتيني عنك في كل يوم و ليله بعملٍ قبيح؟!» [يا بن آدم تفعل الكبائر و ترتكب المحارم ثم تتوب اليّ فأقبل إذا اخلصت بيتك و اصفح عني ماضي من ذنوبك فأدخلك جنتي و أجعلك في جوارى، سوءه لإقامتك على قبيح فعلك] يا بن آدم لو سمعت وصفك من غيرك و انت لا تعلم من الموصوف لسارعت الي مقتته. (العيون، ج ۲/۲۸؛ البحار، ۷۳/۳۵۲)

زشت تو را به من خبر می دهد [و من نعمت خود را از تو دریغ نمی کنم]؟

ای فرزند آدم! تو مرتکب محارم و گناهان بزرگ می شوی و چون با نیت خالص توبه می کنی من توبه تو را می پذیرم و از گذشته های تو می گذرم و تو را اهل بهشت و در جوار خود قرار می دهم. چه زشت است اصرار تو بر اعمال ناپسند!

ای فرزند آدم! اگر اوصاف خود را از کسی بشنوی و ندانی که مقصود او تو هستی همانا بر چنین فردی خشم خواهی نمود!»

### [عزت در توکل به خداوند]

(۱) ۵۰- در کتاب بحار، از امالی شیخ طوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند عزوجل می فرماید: «هیچ مخلوقی به غیر من پناهنده نمی شود جز آن که من درهای آسمان و زمین را بر او می بندم؛ او اگر از من چیزی بخواهد به او نخواهم داد و اگر مرا صدا زند به او پاسخ نمی دهم. و هیچ مخلوقی به من پناهنده نمی شود جز آن که آسمان و زمین را ضامن روزی او قرار می دهم و اگر از من درخواستی کند به او عطا خواهم نمود و اگر مرا صدا بزند او را اجابت می کنم و اگر استغفار نماید او را

ص: ۴۳۵

---

۱- (۱) ۵۰- فی البحار عن امالی الطوسی بالأسناد عن النبی صلی الله علیه و آله قال: يقول الله عزوجل: «ما من مخلوق يعتصم بمخلوق دونی الا قطعت اسباب السماوات والارض من دونه فان سألتی لم اعطه، و ان دعانی لم أجبه، و ما من مخلوق يعتصم بی دون خلقی الا ضمنت السماوات و الارض برزقه، فان سألتی اعطيته و ان دعانی اجبته و ان استغفرنی غفرت له.» (البحار، ج ۷۱/۴۳ و ۱۵۵؛ و رواه فی الأمالی، ج ۲/۱۹۸)

### [قیامت و پناهنده شده مردم به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله]

(۱) ۵۱- حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود من به پروردگار خود پناه می برم و تو به من پناه خواهی برد و فرزندان تو (امامان بعد از تو) به تو پناه می برند و شیعیان آنان به امامان خود پناهنده می شوند. سپس فرمود: تو فکر می کنی به کجا خواهیم رفت؟ [به خدا سوگند جز به طرف بهشت نخواهیم رفت].»

### [گناهانی که بخشوده نمی شود]

(۲) ۵۲- در کتاب عیون و کافی و بحار، از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هر گناهی را می بخشد جز گناه کسی که مهریه همسر خود را به تأخیر اندازد و یا حق اجیری را ندهد و یا انسان حُرّ و آزادی را بفروشد.»

ص: ۴۳۶

---

۱- (۱) ۵۱- فی البحار و المعانی و العیون بالأسناد عن الرضا علیه السلام قال: قال رسول الله: «یا علی اذکان یوم القیامه أخذت بحجره الله عزوجلّ و أخذت انت بحجزتی و أخذ ولدک بحجزتک و أخذت شیعه ولدک بحجزهم أفتری این یؤمنرنا؟» (البحار ج ۶۸/۱۰۴ العیون، ج ۱/۱۲۶)

۲- (۲) ۵۲- فی البحار و العیون و الکافی عن الرضا علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: «انّ الله تعالی غافر (کلّ ذنب) الاّ من أّخر مهرا، او اغتصب أجیرا [أجره] او باع رجلاً حرّاً.» (البحار، ج ۱۰۳/۱۲۹؛ العیون ج ۲/۳۲؛ الکافی ج ۵/۳۸۲)

## [بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام]

(۱) ۵۳- در کتاب عیون و امالی طوسی و بحار، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! خداوند تو و اهل تو و شیعیان و دوستان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان شیعیان تو را بخشید؛ پس بشارت باد تو را که تو از شرک به خداوند جدا بوده و علم و دانش در وجود تو جمع شده است.»

## [ارزش اخلاق نیک]

(۲) ۵۴- در کتاب بحار و عیون و صحیفه الرضا علیه السلام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خوی نیک بهترین همنشین انسان است.»

(۳) ۵۵- و فرمود «کامل ترین شما از جهت ایمان، نیکوترین شما از جهت اخلاق می باشد.»

(۴) ۵۶- و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عنوان نامه عمل مؤمن در روز قیامت خلق نیک اوست.»

ص: ۴۳۷

- 
- ۱- (۱) ۵۳- فی البحار عن امالی الطوسی و العیون بالأسناد... قال رسول الله صلی الله علیه و آله «یا علی إن الله تعالی قد غفر لک و لأهلک و لشیعتک و لمحبی شیعتک و لمحبی شیعتک فأبشر فأنتک الأئمة البطین، منزوع من الشرک، مبطون من العلم». (البحار ج ۶۸/۱۰۱؛ الأمالی، ج ۱/۳۰۰؛ الصواعق ص ۹۶؛ ینایع الموده ص ۲۷۰)
  - ۲- (۲) ۵۴- قال امیرالمؤمنین علیه السلام: حسن الخلق خیر قرین.
  - ۳- (۳) ۵۵- و قال علیه السلام: اکملکم ایمانا احسنکم اخلاقا
  - ۴- (۴) ۵۶- و قال علیه السلام: قال النبی صلی الله علیه و آله: عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه.

(۱) ۵۷- و فرمود: «نزدیک ترین شما، به من در روز قیامت نیکوترین شمایند از جهت اخلاق و خیرخواهی از خانواده خود.»

### [راه انجام شدن حوائج دنیا و آخرت]

(۲) ۵۸- در کتاب بحار و عیون و خصال، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون یکی از شما حاجت و خواسته ای داشته باشد باید صبحگاه روز پنجشنبه برای انجام آن حرکت کند و چون از منزل خود خارج می شود آیات آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و انا انزلناه فی ليله القدر و سوره حمد را بخواند، همانا انجام حوائج دنیا و آخرت او در آن خواهد بود.»

### [میهمان شدن امیرالمؤمنین علیه السلام]

(۳) ۵۹- در کتاب بحار و عیون و خصال نقل شده که امام حسین علیه السلام می فرماید:

ص: ۴۳۸

۱- (۱) ۵۷- و قال صلی الله علیه و آله : اقریکم [منی] مجلسا یوم القیامه احسنکم خلقا و خیرکم [خیرکم] لأهله. (البحار ج ۷۱/۳۸۷؛ العیون ج ۲/۳۸؛ صحیفه الرضا، ض ۲۲۹-۲۳۰)

۲- (۲) ۵۸- فی البحار و العیون و الخصال بالأسناد قال امیرالمؤمنین علیه السلام : اذا اراد احدکم الحاجه فلیاکر فی طلبها یوم الخمیس و لیقرأ اذاخرج من منزله آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و انا انزلناه و ام الكتاب فانّ فیها قضاء حوائج الدنیا و الآخره. (البحار، ج ۷۶/۱۶۹؛ العیون ج ۲/۳۹؛ الخصال، ص ۶۲۳)

۳- (۳) ۵۹- فی البحار و العیون و الخصال بالأسناد عن الحسین بن علی علیه السلام قال: دعا رجل [امیرالمؤمنین] علی بن ابيطالب علیه السلام فقال له: اجتبتک علی ان تضمن لی ثلاث خصال قال: و ما هی یا امیرالمؤمنین؟ قال علیه السلام : «ان لاتدخل علی شیئا من خارج، و لا- تدخر عني شیئا فی البيت، و لا- تحجف بالعیال» قال: ذلك لك فاجابه علی علیه السلام . (البحار، ج ۷۵/۴۵؛ العیون ج ۱/۲۵۸؛ الخصال ص ۱۸۸)

«شخصی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت نمود. پدرم به او فرمود: با سه شرط دعوت تو را اجابت می کنم. آن مرد گفت: آن سه شرط چیست؟ پدرم فرمود: چیزی از خارج خانه تهیه نکنی و آنچه در خانه داری از من دریغ نمایی و به عیال و خانواده خود فشار وارد نکنی او گفت: پذیرفتم. پس پدرم دعوت او را اجابت نمود.»

(۱) ۶۰- در کتاب بحار و عیون و وسایل، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم امام حسین علیه السلام چون وارد مستراح [توالت] شد، لقمه نانی را دید که روی زمین افتاده بود پس آن را به غلام خود داد و فرمود: چون خارج شدم به من بده. پس غلام آن لقمه را خورد. و چون امام علیه السلام در بازگشت به او فرمود: لقمه چه

ص: ۴۳۹

---

۱- (۱) ۶۰- فی البحار و العیون و الوسائل بالأسناد عن علی بن الحسین علیه السلام: «انّ الحسین بن علیّ علیه السلام دخل المستراح فوجد لقمه ملقاة فدفعها الی غلام له فقال: یا غلام ذکرنی عن هذه اللقمه اذا خرجت فأکلها الغلام فلما خرج الحسین علیه السلام قال: یا غلام [هات] اللقمه قال: أکلتها یا مولای قال: انت حرّ لوجه الله تعالی فقال له رجل: اعتقته یا سیدی؟ قال: نعم سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول: من وجد لقمه ملقاة فمسح منها ما مسح و غسل منها ما غسل ثم اکلها لم تستقرّ فی جرفه حتّی یعتقه الله تعالی من النار و لم اکن لأستعبد رجلاً اعتقه الله تعالی من النار. (البحار، ج ۴۳/۶۶؛ العیون ج ۲/۴۳؛ الوسائل ج ۱۶/۳۲)

شد؟ او گفت: ای مولای من! من آن را خوردم. امام حسین علیه السلام فرمود: من هم تو را در راه خدا آزاد نمودم.

پس مردی به آن حضرت گفت: آیا او را آزاد نمودید؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که لقمه ای را از زمین بردارد و تمیز کند و یا بشوید و بخورد، هنوز داخل جوف او نشده که خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می کند.

سپس فرمود: من نمی خواهم کسی که خدا او را از آتش دوزخ آزاد نموده غلام من باشد.»

### [برکت قرائت قرآن در خانه ها]

(۱) ۶۱- در کتاب بحار و وسائل از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای خانه های خود از قرآن (و قرائت آن) بهره ای قرار دهید همانا خانه ای که در آن قرائت قرآن بشود آن خانه با اهل خود مأنوس است و خیر آن فراوان و ساکنین آن از جنیان مؤمن خواهند بود و اگر در آن قرائت قرآن نشود آن خانه برای اهلس وحشتناک خواهد بود و خیر و برکت آن ناچیز و ساکنین آن از جنیان کافر خواهند بود.

ص: ۴۴۰

---

۱- (۱) ۶۱- فی البحار و الوسائل بالاسناد عن الرضا علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اجعلوا لیوتکم نصیبا من القرآن فانّ البیت اذا قرئ فیہ القرآن انس علی اهله و کثر خیره و کان ساکنیه مؤمنوا الجنّ و البیت اذا لم یقرأ فیہ القرآن و حُش علی اهله و قلّ خیره و کان ساکنیه کفره الجنّ. (البحار ج ۹۲/۲۰۰؛ الوسائل ج ۴/۸۵۰)



## اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصائب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

ص: ۴۴۱

ولادت ثامن الائمه على بن موسى الرضا عليه السلام

مه ذيقعهده چراغ سحرت باد مبارک جلوه شمس به صبح ظفرت باد مبارک

خنده نجمه به قرص قمرت باد مبارک نجمه دیدار فروغ بصرت باد مبارک

صدف بحر ولایت گهرت باد مبارک عید میلاد یگانه پسرت باد مبارک

پدر و مادر و فرزند و تبارم به فدایت

ب\_ه\_خ\_دا آین\_ه\_روی خدا داده خ\_دایت

\* \* \*

این پسر بر همه مولاست علی نام نکویش دل صد سلسله افتاده به هر حلقه مویش

فیض دیدار خداوند بود در گل رویش داروی درد مسیحاست غبار سر کویش

سدره یک شاخه ز نخلی است که روید لب جویش نجمه با چشم خدایین بگشا دیده بسویش

تو ز ختم رسل و شیر خدا آینه داری

ش\_رف بنت اس\_د آب\_روی آمن\_ه داری

صدف بحر ولا را گهر است این، گهر است این طوبی جنت دل را ثمر است این، ثمر است این

ص: ۴۴۲

قلم صنع خدا را اثر است این، اثر است این افق دانش و دین را قمر است این، قمر است این  
پدر پیر خرد را پسر است این، پسر است این بلکه بر آدم و حوّا پدر است این، پدر است این

همه ممنون عنایت، هم\_ه مرهون عطایش

همه دانند امامش، همه خوانند رضایش

\* \* \*

(نخل میثم ص ۳۲۲)

جمال زیبا

عالم آل نبی علم گل باغ کمالش ملک و جن و بشر یکسره مبهوت جلالش

نبوی قدر و جلالش، علوی خلق و خصالش چون خداوند تعالی نه نظیر و نه مثالش

پدرش موسی جعفر شده مبهوت جمالش مه ذیقعه زده دست بدامان وصالش

در ناب سخ\_ن\_اه\_ل ولا گشته\_ه حدیثش

بلکه معروف بزنجیر طلا گشته حدیثش

\* \* \*

بی تولّاش دل اهل دل آرام نگیرد مهر کور است گر از مهر رخس وام نگیرد

ص: ۴۴۳

مرغ جان خانه به جز بر در این بام نگیرد خضر تشنه است اگر از کف او جام نگیرد

هر که از جام تولّای رضا کام نگیرد شرف از بندگی و بهره ز اسلام نگیرد

اوست آنکس که ولایت بولایشش ده\_ده کام\_ل

به همه خلق خدا لطف و عطایش شده کامل

\* \* \*

ز سر انگشت رضا معجز شق القمر آید شجر خشک ز فیض نگهش بارور آید

گر اشارت کند از شعله دو صد لاله بر آید ریگ دُر، سنگ طلا، خاک سیه مشک تر آید

غنچه با خنده برون از دل سخت حجر آید نخل ایمان بحق از فیض وجودش ثمر آید

مرده را زنده کند فیض غبار حرم او

من آلوده دل و دام\_ن لطف و کرم او

\* \* \*

ای دل عیسی مریم به تولّای تو زنده ای دو صد موسی عمران شده در طور تو بنده

ای که یوسف زده با یاد گل روی تو خنده ای که ابر کرمت بر سرما سایه فکنده

ص: ۴۴۴

ریشه کفر شد از تیشه توحید تو کنده نقش شیر از نگه نافذ تو شیر درنده

آهوئی را که تو ضامن شوی از لطف و کرامت

نه عجب گر که شود، ضامن خلقی به قیامت

\* \* \*

دل شود لاله و از سنگ قدمگاه تو روید موسی از دامن سینا به خراسان تو پوید

عیسی از چرخ چهارم گل بستان تو بوید خضر از آب بقادل به لب جوی تو شوید

عضو عضوم همه گردیده زبان مدح تو گوید چشم گریان و دل گمشده ام روی تو جوید

تو غریب الغربائی، تو چـراغ دل مـایی

تو معین الضعفایی، تو رضایی تو رضایی

(نخل میثم ص ۳۲۳)

\* \* \*

طوطی وحی به گلزار جنان مدح تو خواند آسمان دست به دامان ولای تو رساند

نفس باد صبا در حرمت مشک فشاند هیچکس غیر خدا وصف تو گفتن نتواند

ساعتی را چو گدا هر که سر کوی تو ماند هرگز از دست کسی افسر شاهی نستاند

ص: ۴۴۵

من که خوادم چه شود با گل گلزار تو باشم

س\_گ\_درب\_ار تو یا خ\_ادم زوَارت\_و باش\_م

\*\*\*

تو که جان زنده شود با نفس روح فرایت تو که از بال مَلک پُر شده ایوان طلایت

تو که رشک حرم کعبه شده صحن و سرایت تو که گشتند شهان، سائل و محتاج گدایت

تو که آهوی بیابان شده مرهون عطایت تو که هم دشمن و هم دوست کند مدح و ثنایت

چه شود گر قدمی از کرمی رنجه نمایی

آن سه موعود که گفتی بملاقات من آیی

\*\*\*

آتش عشق تو در سینه ما مشتعل آید مهر تو روز جزا کفّه خیرالعمل آید

نه عجب گر به تضرّع به حریمت جَمَل آید سنگ تا خاک تو را بوسه زند از جبل آید

گر همان دم که زخم بوسه به قبرت، اجل آید مرگ شیرین تر و محبوبترم از عسل آید

کرمی، تا که یکی بوسه ز قبر تو بگی\_رم

آنچنان بوسه بگیرم که همان لحظه بمیرم

(نخل میثم ص ۳۲۴)

ص: ۴۴۶

قصیده در مدح امام رضا علیه السلام

ای نجمه، جمال داور آوردی مرآت رخ پیمبر آوردی

از پاکترین سلاله آدم پاکیزه گلی معطر آوردی

با حسن محمدی صلی الله علیه و آله علی زادی وز شاخه سرمدی بر آوردی

در ملک وجود شهریار دین بر حسن خدای مظهر آوردی

جانی که بود مجسم آوردی روحی که بود مصور آوردی

در بحر کمال گوهر افکندی وز بحر جمال، جوهر آوردی

چشم همه ستارگان روشن زیرا که مه منور آوردی

با علم و کمال جعفر صادق فرزند ز پور جعفر آوردی

طفلی که به شیر پرده می گیرد جان از عدوی ستمگر، آوردی

از پاکترین سلاله کوثر در کثرت خیر کوثر آوردی

بر فلک کمال ناخدا زادی بر چرخ جلال محور آوردی

هشتم ولی است و هفتمین قبله ماهی که تو ماه منظر آوردی

بر قامت وی نگر قیامت بین پیش از محشر، تو محشر آوردی

بر خلق خدا برای هر عصری شاهنشاه داد گستر آوردی

بر فرق کمال و دانش تقوی ای پاک ملیکه افسر آوردی

بنیانگر عدل و داد و آزادی بنیانکن فتنه و شر آوردی

ممدوح تمام عالم خلقت محبوب خدای اکبر آوردی

من هر چه بوصف او سخن گویم از آن بهتر، تو مادر آوردی

مصدق دگر بر آیه تطهیر از نسل بتول اطهر آوردی





گر ختم رسل نبود پیغمبر من می گفتم پیمبر آوردی

در کسوت جسم یک جهان جان را کز جان باشد نکوتر، آوردی

ایمان زادی نه بلکه ایمان را بر پیکر نازنین سر آوردی

در سینه جهل آذر افکندی بر کشتی علم لنگر آوردی

یعنی پسر امام موسی را بر ما تو امام و رهبر آوردی

زیبید صله گیری از خدا «میثم»

چون م\_دح رضا به دفتر آوردی

(نخل میثم ص ۳۲۵)

قصیده در مدح ثامن الحجج علیه السلام

ای سند نجات من ولایت تو یا رضا صحن نو و عتیق تو کعبه و کربلا رضا

دلیم بود به یاد تو مدینه الرضا رضا زیارتت به دین من زیارت خدا رضا

تو و کرامتت مرا ز خود مکن جدا، رضا

رض\_ا رضا رضا رض\_ا رضا رضا رضا رض\_ا

\*\*\*

شهی که خاک طوس از او آمده محترم توئی مهی که نور می دهد بر عرب و عجم توئی

رؤف اهلیتی و ولی ذوالکرم توئی به مسجدالحرام دل قبله توئی حرم توئی

صفا و مروه می کند با حرمت صفا، رضا

رض\_ا رضا رضا رضا رضا رضا رض\_ا



تویی که درد روح را ز فیض تن دوا کنی عقده ز کار عالمی به یک کرشمه واکنی

کلیم را عصا دهی مسیح را دعا کنی چه می شود که یک نظر به قلب سنگ ما کنی

ای که بیک اشاره ات سنگ شود، طلا، رضا

رض\_ا رضا رضا رضا رض\_ا رضا رضا رض\_ا

ولایت تو دین من نه دین من که دین، هم محبتت فروغ دل چراغ هر دو عین، هم

عنایت تو بیشتر ز ظرف عالمین، هم مقام زائرت فزون ز زائر حسین، هم

رشک ب\_رد زائرت زائر کرب\_لا، رض\_ا

رضا رضا رضا رضا رضا رضا رضا

خزان شدم که بخشیم ز اشک و خون بهارها به هر دقیقه عمر خود کشیدم انتظارها

که در طواف مرقدت مرا رسد فشارها کنم دراز دست خود به عجز و ناله بارها

که پنجه ام گره خورد به غرفه، تو یا، رضا

رض\_ا رض\_ا رضا رضا رض\_ا رض\_ا رض\_ا رض\_ا رض\_ا

گلی که شد خزان تو بهار لاله چید از او دلی که شد از آن تو، فروغ حق دمید از او

کسی که زائر تو شد عطا ز تو امید از او ز لطف و مرحمت کنی سه بار بازدید از او



به هوای دیدن روی تو

بقضایت از دل و جان رضا که رضابه حُسن قضا شدم بسپاس حسن قضای تو ز ازل رضا برضا شدم

بگرفته نقد روان بکف که بکوی دوست کنم تلف بامید بخشش ما سلف بجوار قبر رضا شدم

ز خزانه کرمت شها طلبم عنایتِ دمبدم ببلائی فیض ولای تو ز ازل قرین بلا شدم

دل و دین بکوی تو داده ام که بیک نظر کنیم نظر تو خود آگهی ز دلم شها که گدای فیض لقا شدم

تو چو آفتاب ولایتی تو چو شاه ملک هدایتی بامید نیل عطای تو ز دیار و یار جدا شدم

بهوای دیدن روی تو ز همه بریدم و سوی تو بطواف کعبه کوی تو پی درک سعی صفا شدم

چو خزینه دار خدا توئی بیقین امام هدی توئی نظری به میر جهانیّت که بدرگه تو گدا شدم

(دیوان میرجهانی ص ۴۲)

در آستان رضا تا سر نیاز نهادم سر نیاز به درگاه بی نیاز نهادم

ص: ۴۵۲

هزار شکر شدم کامران زپرتو فیضش چو راز خویش به منظور اهل راز نهادم  
نهفته راز بگفتم در نیاز ببستم در امید عطای روی خویش باز نهادم  
چگونه قدر ندانم برای آنشب قدری که در حریم رضا دل بسوز و ساز نهادم  
بگرد مرقد او خواستم چو شمع بسوزم ز آه و ناله دل خویش در گداز نهادم  
مرا بکعبه چه حاجت که گرد کعبه کویش طواف کردم و بر ابرویش نماز نهادم  
نبود چاره مرا غیر شرح غم بیر او یکان یکان همه را پیش چاره ساز نهادم  
اگر چه خاطر افسرده بود و حال پریشان دل شکسته خود پیش دلنواز نهادم  
نشیب مرتبه ای داشتم ز فرط جهالت ز جلوه اش قدم خویش بر فراز نهادم  
ز نظره کرم او ربوده شد دل حیران چنانکه بر در جودش بنای آز نهادم

(دیوان میرجهانی ص ۴۹)

ص: ۴۵۳

الا ای طوس طوبی لک که خاکی دل نشین داری نهان در خاک خود گنج جلال و علم و دین داری

مهین مهر سپهر ارتضا شاه فلک جاهی کنار خویشتن هم چون امام هشتمین داری

فدایت ای شهنشاهی که اندر حشمت و قدرت سماوات و زمین یکسر همه زیر نگین داری

نه تنها دانه من گیرم شها از مزرع جودت که گرد خرمن خود صد هزاران خوشه چین داری

نظر کردی کشانیدی مرا در آستان خود نمی‌پرسی چرا اشک غم اندر آستین داری

بدرگاهت پناه آورده ام شاه‌ها پناه‌ده نزدیک از تو مسکین رو سیاه‌پرا غمین داری

منم بیمار جرم و غم توئی درد مرا درمان که در دارالشفای خود دوی آن و این داری

مس قلب سیاهم را باکسیر نظر زر کن چو اندر کف میسر کیمیائی اینچنین داری

بمهمانخانه جود تو من شرمنده مهمانم الا ای میزبان لطفی که مهمانی حزین داری

کریم و کان احسانتی و جود ای مظهر رحمان نه عیب تست گر لطفی بخاکسترنشین داری

اگر خوبم اگر بد ادعای دوستی دارم بخوانی یا برانی اختیار مهر و کین داری

ولی بیچارگانرا چاره بخشی هست زیباتر تو خود دانی که حیرانی به درد و غم قرین داری

(دیوان میرجهانی ص ۶۵)

ای خاک طوس

ای خاک طوس چشم مرا توتیا توئی مائیم دردمند و سراسر دوا توئی

داری دم مسیح تو ای خاک مشک بیز یا نکهت بهشت که دارالشفای توئی

ای خاک طوس درد دلم را توئی علاج بر دردها طیب و بغمها دوا توئی

ای ارض طوس خاک تو گوگرد احمر است قلب وجود ما همه را کیمیا توئی

ای خاک طوس رتبه ات این بس که از شرف مهد امان و مشهد پاک رضا توئی

ای خاک طوس چون تو مقام رضا شدی برتر هزار پایه ز عرش علا توئی

ص: ۴۵۵



فریاد رس بهر غم و کافی بهر آلم حصن حصین عالم و کھف الوری توئی

والشمس آیتی بود از روی انورت توضیحش آنکه ترجمه والضحی توئی

این می کشد مرا که بدین شوکت و جلال در ارض طوس بی کس و بی آشنا توئی

و این می کشد مرا که بصد رنج و صد بلا در دست خصم کشته زهر جفا توئی

(کرامات رضویه ص ۱۰۶-۱۰۹)

مؤلف گوید: لازم دیدم در پایان اشعار، با اشعار ذیل یادی از آقا حضرت بقیه الله علیه السلام بشود.

دیدار یار

یار اگر از در درآید جان کنم قربان او گر دهد فرمان قلم این من و فرمان او

گر به بینم من رخ زیبا و روی مست او دیده بگذارم به پایش من شوم قربان او

جان و سربازم به راه آن بت شیرین زبان تا مراد خود بگیرم از لب خندان او

کرده مستم چشم مست و نرگس شهلای او پای بندم از دل و جان بر سر پیمان او

ص: ۴۵۶

خاک زیر مقدم آن دلبر جانانه را بر سرم ریزم که بینم من لب خندان او  
دست و پایم بسته شد در زلف پرچین نگار هستم آزاد دو عالم گر شوم دربان او  
دردمند و مضطر و بیچاره گشتم از فراق گو پذیرد تا کنم جانم فدای جان او  
گرد راهش توتیای چشم و آرام دلم دیده بگذارم به پای کمترین غلمان او  
روز و شب بهر امید دیدنش زاری کنم تا بگیرم بر شفای درد خود درمان او  
فیض روی او گرم یک لحظه ای گردد نصیب زنده گردد جان و تن از داروی درمان او  
بر در درگاه او پیوسته من استاده ام تا به بینم روی محبوب و شوم قربان او  
کاش می آمد شبی می دید حال زار من خون فرو ریزد ز چشمم از غم هجران او  
چشم بیدارش چو می بیند رخ زرد مرا او می گشاید صد گره از کار من دستان او  
خ\_ادما گر یار امشب با تو می گوید سخ\_ن  
خود مبین این باشد از والائی و احسان او  
«حشمت الله علوی»

ما أنشد عليه السلام من الشعر فى الحكم و الموعظ

١- فى البحار عن العيون: البيهقي، عن الصولي، عن محمد بن يحيى بن أبى عباد، عن عمه قال: سمعت الرضا عليه السلام يوما ينشد شعرا و قليلاً ما كان ينشد شعرا:

كلنا نأمل مدا فى الاجل و المنيا هن آفات الامل

لا تغرنك اباطيل المنى و الزم القصد و دع عنك العلل

انما الدنيا كظل زائل حل فيه راكب ثم رحل

فقلت: لمن هذا أعز الله الامير؟ فقال: لعراقى لكم، قلت: أنشدنيه أبو العتاهيه لنفسه، فقال: هات اسمه و دع عنك هذا، ان الله سبحانه و تعالى يقول: «ولاتنا بزوا باللقاب» (١) و لعل الرجل يكره هذا (٢).

٢- و فيه عنه: ابن المتوكل و ابن عصام و الحسن بن أحمد المؤدب و الوراق

ص: ٤٥٨

---

١- (١) الحجرات: ١١، و مراده عليه السلام ان سم الرجل و لا- تكنه بأبى العتاهيه فان العتاهيه، ضلال الناس من التجنن والدهش، و يقال أيضا للرجل الاحمق فتكنيته بذلك من تناز الالقاب، و قد نهى الله عنه. قال الفيروز آبادى: و أبو العتاهيه ككراهيه لقب ابى اسحاق اسماعيل بن [ابى] القاسم بن سويد، لا كنيته.  
٢- (٢) عيون الاخبار الرضا ج ٢ ص ١٧٧ ١٧٨.

والدِّقاق جميعاً، عن الكلينيِّ، عن رجل ذكر اسمه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنَّ المأمون قال: هل رويت من الشعر شيئاً؟ فقال: قد رويت منه الكثير، فقال، أنشدني أحسن ما رويته في الحلم فقال عليه السلام :

إذا كان دوني من بليتُ بجهله أبيتُ لنفسي أن تقابل بالجهل

و ان كان مثلي في محلِّي من النُّهي أخذت بحلمي كي أُجلَّ عن المثل

و ان كنت أدنى في الفضل و الحجى عرفت له حقَّ التقدُّم و الفضل

قال له المأمون: ما أحسن هذا؟ هذا من قاله؟ فقال: بعض فتياننا قال: فأنشدني أحسن ما رويته في السكوت عن الجاهل، و ترك عتاب الصديق، فقال عليه السلام :

أني ليهجرني الصديق تجنُّباً فإريه أن لهجره اسباباً

و أراه ان عاتبته أغريته فأرى له ترك العتاب عتاباً

و اذا بليت بجاهل متحكِّم يجد المحال من الامور صواباً

أوليته منِّي السكوت و ربّما كان السكوت عن الجواب جواباً

فقال له المأمون: ما أحسن هذا؟ هذا من قاله؟ فقال عليه السلام : بعض فتياننا قال: فأنشدني أحسن ما رويته في استجلاب العدو حتّى يكون صديقاً فقال عليه السلام :

و ذى غلّه سالمته فقهرته فأوقرته منِّي لعفو التجمل

و من لا يدافع سيئات عدوّه باحسانه لم يأخذ الطول من عل

و لم أرفى الأشياء أسرع مهلكاً لغمر قديم من وداٍ معجل

فقال له المأمون: ما أحسن هذا؟ هذا من قاله؟ فقال: بعض فتياننا، فقال: فأنشدني أحسن ما رويته في كتمان السرّ فقال عليه السلام :

و أتي لانسى السرّ كيلا اذيعه فيامن رأى سرّاً يصابن بأن ينسى

مخافه أن يجرى ببالي ذكره فينبذه قلبى الى ملتوى حشا

فيوشك من لم يفش سرًا و جال في خواطره أن لا يطيق له حبسا

فقال له المؤمنون: اذا أمرت أن تتربّ الكتاب كيف تقول؟ قال تَرَبُّ قال: فمن السّحا قال: سَحَّ، قال: فمن الطين، قال: طِين فقال: يا غلام تَرَبُّ هذا الكتاب و سَحَّه و طينّه و امض به الى الفضل بن سهل، و خذ لابي الحسن ثلاثمائة ألف درهم (١).

بيان: «الغلُّ» بالكسر الحقد و الضغن، و يقال أتيتّه من عل أي من موضع عال، و الغمر بالكسر الحقد و الغلُّ قوله عليه السلام: «فيا من رأى» كلام على التعجب أي من رأى سرًا يكون صيانتّه بنسيانته، و الحال أنّ النسيان ظاهرا ينافى الصيانه و قوله «مخافه» متعلّق بالمصرع الاولي، قوله «الى ملتوى حشا» أي من يكون لؤى و زخير في أحشائه و في بعض النسخ «حشّا» بكسر الحاء المهمله و تشديد السين المهمله و هو وجع يأخذ النفساء بعد الولاده، و على التقديرين كناية عن عدم الصبر على ضبط السرّ و منازعه النفس الى افشائه.

و قال الجوهري: سحاه كلّ شىء قشره، و سحاء الكتاب مكسور ممدود و سحوت القرطاس و سحيته أسحاه اذا قشّرتّه، و سحوت الكتاب و سحيته اذا شدّدته بالسّحاء.

و قال الصدوق رحمه الله بعد ايراد هذا الخبر: كان سبيل ما يقبله الرضا عليه السلام عن المؤمن سبيل ما كان يقبله النبي صلى الله عليه و آله من الملوك، و سبيل ما كان يقبله الحسن بن عليّ عليه السلام من معاويه، و سبيل ما كان يقبله الائمه عليه السلام من آباءه من الخلفاء و من كانت الدنيا كلّها له، فغلب عليها ثم اعطى بعضها، فجازر له أن يأخذها. (البحار ج ٤٩ ص ١٠٩)

٣- البحار عن العيون: الدّقاق، عن الاسديّ، عن سهل، عن عبدالعظيم

ص: ٤٦٠

١- (١) - عيون الاخبار الرضا ج ٢ ص ١٧٤ و ١٧٥.

الحسنى، عن معمر بن خلّاد و جماعه قالوا: دخلنا على الرّضا عليه السلام فقال له بعضنا: جعلنى الله فداك ما لى أراك متغيّر الوجه؟ فقال عليه السلام أنّى بقيت ليلتى ساهرا مفكّرا فى قول مروان بن أبى حفصه (١).

أنّى يكون و ليس ذاك بكائن لبني البنات وراثه الاعمام  
ثمّ نمت فاذا أنا بقائل قد أخذ بعضادتى الباب و هو يقول:  
أنّى يكون و ليس ذاك بكائن للمشركين دعائم الاسلام  
لبني البنات نصيبهم من جدّهم والعمّ متروك بغير سهام  
ما للطلق و للتراث و أنّما سجد الطليق مخافه الصمصام  
قد كان أخبرك القرآن بفضله فمضى القضاء به من الحكّام  
أنّ ابن فاطمه المنوّه باسمه حاز الوراثة عن بنى الأعمام

ص: ٤٤١

---

١- (١) - روى الاغانى عن محمد بن يحيى بن ابى مره التغلبى قال: مررت بجعفر بن عثمان الطائى يوما و هو على باب منزله، فسلمت عليه فقال لى: مرحبا يا اخا تغلب اجلس فجلست فقال لى: أما تعجب من ابن أبى حفصه \_ لعنه الله \_ حيث يقول: أنى يكون و ليس ذاك بكائن لبني البنات وراثه الاعمام فقلت: بلى والله أنّى لأ-تعجب منه واكثر اللعن عليه، فهل قلت فى ذالك شيئا؟ فقال: نعم قلت: لم لا يكون وان ذاك لكائن لبني البنات وراثه الاعمام للبنات نصف كامل من ماله والعم متروك بغير سهام ما للطلق و للتراث و أنّما صلّى الطليق مخافه الصمصام

و بقى ابن نثله واقفا مترددا يرثى و يسعده ذوا الأرحام(١)

بيان: المراد بالطلق العباس حيث أُسريوم بدر، فاطلق بالفداء، و الصمصام السيف الصّارم الذى لا يثنى و الضمير فى قوله «بفضله» راجع إلى أمير المؤمنين عليه السلام بمعونه المقام و قرينه ما سيذكر بعده إذ هو المراد بابن فاطمه و المراد بابن نثله العباس فإن اسم أمّه كانت نثله، و قدمرّ بيان حالها فى باب أحوال العباس، و المراد بقضاء الحكّام ما قضى به أبوبكر بينهما كما هو المشهور، و قد مضى منازعه أخرى أيضا بين الصادق عليه السلام و بين داود بن على العباسى و أنه قضى هشام للصادق عليه السلام .

٤- و فيه عنه: أبى، عن سعد، عن ابن هاشم، عن ابن المغيرة قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول:

أتك فى دار لها مدّه يقبل فيها عمل العامل

ألا ترى الموت محيطا بها يكذب فيها أمل الآمل

تعجلّ الذنب لما تشتهى و تأمل التوبه فى قابل

و الموت يأتى أهله بغته ما ذاك فعل الحازم العاقل (٢)

٥- و فيه عنه: الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري، عن أحمد بن محمّد بن الفضل، عن ابراهيم بن احمد الكاتب، عن احمد بن الحسين كاتب أبى الفياض عن أبيه قال: حضرنا مجلس علىّ بن موسى الرضا عليه السلام فشكى رجل أخاه فأنشأه يقول:

اعذر أخاك على ذنوبه و استر و عظّ على عيوبه

واصبر على بهت السفیه و للزمان على خطوبه

ص: ٤٦٢

ودع الجواب تفضلاً و كل الظلوم الى حسيبه(١)

٧- وفيه عنه: الطالقاني، عن الحسن بن عليّ العدويّ، عن الهيثم بن عبد الزمانى عن الرضا، عن آبائه عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

خلقت الخلائق فى قدره فمنهم سخى و منهم بخيل

فأما السخى ففى راحه وأما البخيل فشوم طويل(٢)

٨- وفيه عن العيون: ابن المتوكل، عن عليّ، عن أبيه، عن الريان بن الصلت قال: أنشدنى لرضا عليه السلام لعبدالمطلب:

يعيب الناس كلهم زمانا و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا والعيب فىنا ولو نطق الزمان بنا هجانا

وانّ الذئب يترك لحم ذئب و يأكل بعضنا بعضا عيانا

لبسنا للخداع مسوك طيب فويل للغريب إذا أتانا(٣)

٨- وفيه عنه: البيهقي، عن الصولى، عن ابن ذكوان، عن ابراهيم بن العباس قال: كان الرضا عليه السلام ينشد كثيرا:

إذا كنت فى خير فلا تغترر به ولكن قل اللهم سلّم و تمّم(٤)

٩- وفيه عن المناقب: له عليه السلام :

لبست بالعفة ثوب الغنى و صرت أمشى شامخ الرأس

ص: ٤٦٣

---

١- (١) - عيون الاخبار الرضا ج ٢ ص ١٧٦. (٢) - عيون الاخبار الرضا ج ٢ ص ١٧٧. (٣) - عيون الاخبار الرضا ج ٢ ص

١٧٧. (٤) - المصدر ج ٢ ص ١٧٨.



لست الى النسناس مستأنسا لكنني آنس بالناس

إذا رأيت التيه من ذى الغنى تهت على التائه باليأس

ما ان تفاخرت على معدم ولا تضععت لافلاس(١)

بيان: «التيه» بالكسر الكبر، قوله باليأس اي عمّا فى أيدي الناس، و التوكّل على الله(٢).

١٠- وفيه عن الاختصاص: كتب المأمون الى الرضا عليه السلام فقال عظمي: فكتب عليه السلام:

انك فى دنياها مدّه يقبل فيها عمل العامل

أما ترى الموت محيطا بها يسلب منها أمل الآمل

تعجل الذنب بما تشتهى و تأمل التوبه من قابل

و الموت يأتي أهله بغته ما ذاك فعل الحازم العاقل(٣)

(البحار ج ٤٩ ص ١٠٧ الى ١٠١٢).

بعض ما قيل من المراثى فى حقّ ابى الحسن الرضا عليه السلام

١- العيون ج ٢/٢٥٠: حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشى رضى الله عنه، قال: حدّثنا ابى، عن احمد بن على الانصارى، قال:

قال ابن المشيع المدنى(٤) يرثى

ص: ٤٦٤

١- (١) مناقب آل ابى طالب ج ٤ ص ٣٦١.

٢- (٢) قال امير المؤمنين عليه السلام: ما أحسن تواضع الاغنياء للفقراء و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله.

٣- (٣) الاختصاص ص ٩٨.

٤- (٤) خ ل العلامة المجلسى فى البحار: و شمّر الموت لعلّ المعنى انّ الموت شمّر ذيله و تهيّا لامته سائر اخلاق الحسنه او

الخلايق.

الرضا عليه السلام :

يا بقعه مات بها سيدي ما مثله في الناس من سيد

مات الهدى من بعده والندی و شمر الموت به يقتدى (١)

لا زال غيث الله يا قبره عليك منه رائحا مغتدى

كان لنا غيثا به نرتوى و كان كالنجم به نهتدى

ان عليا ابن موسى الرضا قدحلا والسودد في ملحد

يا عين فابكي بدم بعده على انقراض المجد و السودد

و لعلی بن ابی عبدالله الخوافی يرثی الرضا عليه السلام :

يا ارض طوس سقاك الله رحمته ماذا حويت من الخيرات يا طوس!؟

طابت بقاعك في الدنيا و طيبها شخص ثوى بسناباد مرموس (٢)

شخص عزيز على الاسلام مصرعه في رحمه الله مغمور و مغموس

يا قبره انت قبر قد تضمّنه حلم و علم و تطهير و تقديس

فخرا فانك مغبوط بجنته و بالملائكة الابرار محروس.

٢- و فيه: حدّثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي، قال: حدّثني محمد بن يحيى الصولي، قال: حدّثني هرون بن عبدالله

المهلبلي، قال: حدّثني دعبل بن علي، قال: جاءني خبر موت الرضا عليه السلام و انا بقم و قلت قصيدتي، الرائيه في مرثيته عليه

السلام :

ص: ٤٦٥

١- (١) قال العلامة المجلسي في البحار: و شمر الموت لعل المعنى ان الموت شمر ذيله و تهيأ لاماته سائر الخلاق الحسنه او

(٢) الخلائق. ٢- الثوى: الاقامه و في حديث الميت مع اخوانه اشكوا اليكم طول الثواء في قبري اى الاقامه. المرموس: المدفون.

ارى اميّه معذورين ان قتلوا و لا ارى لبنى العباس من عذر  
اولاد حرب و مروان و اسرتهم بنو معيط و لاه الحقد والوغر  
قوم قتلتم على الاسلام اولهم حتى اذا استمكنوا جازوا على الكفر  
اربع بطوس على قبر الزكيّ به ان كنت تربح من دين على فطر  
قبر ان فى طوس خير الناس كلهم و قبر شرهم هذا من العبر  
ما ينفع الرجس من قرب الزكيّ و ما على الزكيّ بقرب الرجس من ضرر؟!  
هيهات كلّ امرىء رهن بما كسبت له يداه فخذ ما شئت او فذر  
(العيون ج ٢ / ٢٥١)

٣- العيون ج ٢/٢٥٢: وجدت فى كتاب لمحمد بن حبيب الضبى:

قبر بطوس به اقام امام حتم اليه زياره ولمام(١)  
قبر اقام به السلام و ان غدا تهدى اليه تحيته و سلام  
قبر سنا انواره تجلو العمى و بتربه قد تدفع الاسقام  
قبر يمثّل للعيون محمّدا و وصيه و المؤمنون قيام  
خشع العيون لذا و ذاك مهابه فى كنهها لتحير الافهام  
قبر اذا حلّ الوفود بربعه(٢) رحلوا و حطّ عنهم الآثام  
و تزوّدوا آمن العقاب و أؤمنوا من ان يحلّ عليهم الاعدام  
الله عنه به لهم متقبّل و بذاك عنهم جفّ الافلام

ص: ٤٦٦

١- (١) - الم الله شعته: اصلح و جمع ما تفرق من اموره.

٢- (٢) - و فى البحار: «الوقود» مكان «الوفود».

ان يغن عن سقى الغمام فأنه لولاه لم تسق البلاد غمام  
قبر على بن موسى حلّه بثره يزهو الحلّ والاحرام  
فرض اليه السعى كالبيت الذى من دونه حقّ له الاعظام  
من زراه فى الله عارف حقّه فالتمس منه على الجحيم حرام  
و مقامه لا شكّ يحمد فى غدٍ و له بجنّات الخلود مقام  
وله بذاك الله او فى ضامن قسما اليه تنتهى الاقسام  
صلّى الاله على التّبيّ محمّد و علت علينا نصره و سلام  
و كذا على الزهراء صلّى سرمدا ربّ بواجب حقّها علّام  
و عليه صلّى ثمّ بالحسن ابتدى و على الحسين لوجهه الاكرام  
و عى على ذى التّقى و محمّد صلّى و كلّ سيّد و همام  
و على المهذبّ و المهظّه جعفر ازكى الصلوه و ان ابى الاقزام (1)  
الصادق المأثور عنه علم ما فيكم به تتمسك الاقوام  
و كذا على موسى ابيك و بعده صلّى عليك و للصلوه دوام  
و على محمّد الزكى فضوعفت و على على ما استمرّ كلام  
و على الرضا بن الرضا الحسن الذى عمّ البلاد لفقده الاظلام  
و على خليفته الذى لكم به تمّ النظام فكان فيه تمام  
فهو المؤمل ان يعود به الهدى غصّا و ان تستوثق الاحكام  
لولا الاثمّه واحد عن واحد درس الهدى و استسلم الاسلام (2)  
كلّ يقوم مقام صاحبه الى ان تنتهى بالقائم الايام

١-١(١)-١- خ ل «الاقوام».

٢-٢(٢)-٢- كناية عن مغلوبته

ياين النبى و حجه الله التى هى للصلوه و للصيام قيام  
ما من امام غاب عنكم لم يقم خلف له تشفى به الارغام  
ان الائمه تستوى فى فضلها و العلم كهل منكم و غلام  
انتم الى الله الوسيله و الاولى علموا الهدى فهم له اعلام  
انتم و لاه الدين و الدنيا و من لله فيه حرمه و ذمام(1)  
ما الناس الا من اقر بفضلكم و الجاحدون بهائم و سوام  
بل هم اضل عن السبيل بكفرهم و المقتدى منهم بهم ازلام  
يدعون فى دنياكم و كائهم فى جحدهم انعامكم انعام  
يا نعمه الله التى تحبو بها من يصطفى من خلقه المنعام(2)  
ان غاب منك الجسم عنا انه للروح منك اقامه و نظام  
ارواحكم موجوده اعيانها ان عن عيون غيبت اجسام  
الفرق بينك و التبي تبوه اذ بعد ذلك تستوى الاقدام  
قبران فى طوس الهدى فى واحد و الغى فى لحد يراه ضرام  
قبران مقترنان هذا ترعه(3) جنويه فيها يزار امام  
و كذاك ذلك من جهتم حفره فيها يجدد للغوى هيام(4)  
قرب الغوى من الزكى مضاعف لعذابه و لأنفه الارغام

ص: ٤٦٨

١- (١) - الذمام بالكسر: الحق و الحرمه.

٢- (٢) - هو فاعل تحبو.

٣- (٣) - الترعه: الروضه و فى الحديث ان منبرى هذا على ترع من ترع الجنه.

٤- (٤) - الهيام: العطش و الجنون.

ان يدن منه فأنه لمباعد و عليه من خلع العذاب ركام(١)

و كذاك ليس يضرك الرجس الذى يدنيه منك جنادل و رخام

لابل يريك عليك اعظم حسره اذ انت تكرم و اللعين يسام

سوء العذاب مضاعف تجرى به الس \_ اعات و الايام و الاعوام

يا ليت شعرى هل بقائكم غدا يغدوو يكفى للقراع حسام

تطفى يدای به غليلا فيكم بين الحشا لم ترومنه اوام

و لقد يهيجنى قبوركم اذا هاجت سواى معالم و خيام

من كان يغرّم بامتداح ذوى الغنى فبمدحكم لى صبوه و غرام(٢)

والى ابى الحسن الرضا اهديتها مرضيه تلتذها الافهام

خذها عن الضبى عبدكم الذى هانت عليه فيكم الالوام

ان اقض حق الله فيك فانّ لى حقّ القرى للضعيف اذ يعتام(٣)

فاجعله منك قبول قصدى انه غنم عليه حدانى استغنام

من كان بالتعليم ادرك حّبكم فمحبّتى اياكم الهام

اشعار العلامة الفقيه محمد حسين الغروى فى فضائل الرضا و مصابه عليه السلام

الكلم الطيب

كلّ كلامه جوامع الكلم عقودها وثيقه لا تنفصم

كلامه هدى لمن به اهتدى و قوله فصل على من اعتدى

ص: ٤٦٩

١- (١) - اى متراكم.

٢- (٢) - الصبوه: العشق و الغرام: الولوع.

٣-٣(٣)- اعتمام الرجل اذا اخذ العيمه و العيمه خيارالمال، شهوه اللبن.



كلامه نور و نور الطور كأنه ظهور ذاك النور

كلامه لطيفه المعارف حياه كل سالك و عارف

به تجلّت لأولى الابصار حقائق الاسرار و الانوار

به سمت معاهد العلوم حتّى علت على ذرى النجوم

بل جازت السدره منتهاها تكاد ان تدنو الى ادناها

كيف و ربّاتها علىّ فلا ينال قدرها العليّ

علىّ الرضا سليل المرتضى و من بكفّه مقاليد القضا

عقل العقول فى علوّ المرتبه نفس الرسول فى سمو المنقبه

اصل الاصول فهو اسمى شجره فرع البتول فهو ازكى ثمره

جل اسمه و عز شأنه

و باسمه استدرات الدوائر و باسمه استقامت السرائر

و باسمه السامى جرى فلك الفلك و ذكره عنوان تسيح الملك

و ذكره تحيى به القلوب و تنجلي بذكره الكروب

هو المثنانى بل هو التوحيد هو الكتاب المحكم المجيد

فمن يضاهى شرفا و جاها روح محمّد و قلب طاها

بيضاء موسى هى فى يمينه و نور ياسين على جبينه

و آيه النور سناء نوره و النور كل النور فى ظهوره

فى لوح نفسه مقام للرضا عن وصفه تكلّ اقلام القضا

الرضا و الغناء

لقد تفانى فى الرضاء بالقضا حتّى تسامى و تسمى بالرضا



بل فى رضا البارى رضاه فان بل ذاته بذلك العنوان  
بل جاز عن اقصى مراتب الفنا حتّى تجلّى قائلاً أنّى ابا  
هو ابن من دنا الى دناه ما كذب الفؤاد ما راه  
و هو لذلك الفؤاد ثمره فاين منه الطور ابن الشجره  
يُمثّل النّبىّ فى اخلاقه فأنّه النابت من اعراقه  
له كرامات و مكرمات فى صفحات الدهر بيّنا  
شهود صدق لسموّ ذاته كأنّه النّبىّ فى صفاته

### الحرم المنيع

ترى الملوّك سجّدا ببابه فالعزّ كلّ العزّ فى اعتابه  
تطوف حول قبره الاملاك كأنّه المحور و الافلاك  
تبكى على محنته و كربته و بعده عن داره و غربته  
ويل بل الويلات للمأمون ويل لذاك الغادر الخؤون  
لم يحفظ النّبىّ فى سليله وتاه فى الغىّ وفى سبيله  
خان امين الله فى امانته فهل ترى اعظم من خيانته  
اخرجه عن مهبط التنريل اليه بالخداع و التسويل  
و لا يحقّ المكر اىّ مكر الاّ باهله كما فى الذكر

### الخيانه المضمرة

ولاه عهده وجلّ جهده فى نقض عقده و نكث عهده  
فيا لها ولايه مشومه كانت لها نتيجته مسمومه

وبان من مآثر الامام بانه احقّ بالمقام



فقد بدت فى مدّه الولاية خوارق ليس لها نهايه

و كان ما يبدو من الخوارق امضى على الخصم من البوارق

فازداد ذلك الحقود حسدا وانه نار تذيب الجسدا

فاغتاله بالعنب المسموم ويل لذاك الظالم الغشوم

لولا رضاه بالقضاء الجارى لا سوّد وجه الدهر بالبوار

و ماتت الارض بلاءً وبها و ساخت الارض بمن عليها

قضى شهيدا صابرا محتسبا و هو غريب بل غريب الغربا

تقطّعت امعاؤه بالسّم فداه نفسى و ابى و امى

الباكون عليه

بكت عليه هاطلات القدس ناحت عليه نفحات الانس

ناح الامين و هو ذو شجون ممّا جنت به يد المأمون

عليه سيّد الورى ينوح حزنا فكيف لا ينوح الروح

ناحت عليه الانبياء و الرسل بل العقول و النفوس و المثل

ناحت عليه الحور فى الجنان تأسيا بخيره النسوان

بكى عليه ما يرى و لا يرى و البرّ و البحر و اطباق الثرى

لقد بكى البيت و مستجاره و كيف لا و منه عزّ جاره

و قد بكاه المشعر الحرام و الحجر الاسود و المقام

لفقد عزّها و من حماها بعزّه عن كلّ ما دهاها

بل هو عزّ الارض و السماء و المملأ الاعلى على سواء

اقول: وقد ذكرنا اشعار دعبل الخزاعي و قصيدته التائيه المعروفه في كتابنا

ص: ٤٧٢

«اسوه النساء» و هي قصيده طويله جدًا بلغت ١١٥ بيتا و هي حاويه لمصائب اهل البيت عليهم السلام و فضائلهم لم نذكرها هنا للاختصار فليراجع الطالب الى الكتاب المذكور ص ٦٨٤.

مرثيه حضرت رضا عليه السلام از مرحوم شيخ عبدالحسين نجفي غروي:

أَيَّامُهُ لِلْحَشْرِ قَامَتْ أَمْ تُرَى سَبْعُ الطَّبَاقِ هَوَتْ عَلَى الْأَرْضِينَ  
أَمْ غَابَ عَنْ آفَاقِهَا بَدْرُ الرِّضَا شَمْسُ الْهِدَايَةِ مِنْ بَنِي يَاسِينَ  
لِلَّهِ رُزْءٌ هَدَى أَرْكَانَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِ قُلٌّ لِلرِّزَايَا هُوْنِي  
لِلَّهِ رُزْءٌ لِابْنِ مُوسَى زَلْزَلَ السَّبْعُ الطَّبَاقِ فَأَعْوَلَتْ بَرْنِينَ  
يَوْمٌ بِهِ أَشْجَى الْبَتُولَةَ خَائِنٌ يُدْعَى بِعَكْسِ الْأَمْرِ بِالْمَأْمُونِ  
يَوْمٌ بِهِ أَصْحَى الرِّضَا مُتَجَرِّعًا سَمًا بِكَأْسِ عَدَاوَةٍ وَضُغُونِ  
جَعْلُوهُ فِي عِنَبٍ وَرُمَانٍ لِكَيْ يَخْفَى عَلَى عِلَامِ كُلِّ مَصُونِ  
فَمَنْ الْمَعْرِي الْمُرْتَضَى أَنَّ الرِّضَا نَالَ الْعِدَى مِنْهُ قَدِيمَ دِيُونِ

(كرامات رضويه ص ٨٩)

اشعار مرحوم حاج ميرزا علي آقاي مجتهد تبريزي

يَا زَائِرًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بَضَعْتَهُ وَ قَاصِدًا لِغَرِيبِ الطُّوسِ تُرْبَتَهُ  
إِنْ جِئْتَهُ قُلٌّ إِذَا شَاهَدْتَ قَبْتَهُ يَا أَرْضَ طُوسٍ سَفَاكِ اللَّهُ رَحْمَتَهُ  
مَاذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ

يَا بُقْعَةَ نُورِ رَبِّ الْعَرْشِ غَابَ بِهَا وَ وَفُدهَا كُلُّ خَيْرٍ قَدْ أَصَابَ بِهَا  
وَ رَبُّنَا دَعْوَةَ الدَّاعِي أَجَابَ بِهَا طَابَتْ بِقَاعُكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا

شَخْصٌ نَوَى بِسَّنَابَادِ مَرْمُوسٍ

ص: ٤٧٣

إِمَامٌ صِدْقٍ لِيَحْرِ الْفَيْضِ مَتَّبِعُهُ وَكَعْبَهُ الدِّينِ وَالْإِسْلَامِ مَرِجُهُ  
وَ طُورُ فَضْلِ لِنُورِ اللَّهِ مَطْلَعُهُ شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَضْرَعُهُ  
فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَعْمُورٌ وَ مَعْمُورٌ

اللَّهُ قَدَمُهُ قَدَمَا وَ مَكَّنَهُ وَ اخْتَارَهُ لِلْوَرَى مَوْلَى فَعَيْنُهُ  
وَلِلْهُدَى قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ كَوْنَهُ يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ  
عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيسٌ  
يَا مَشْهُدَا أَدْنِ الْمَوْلَى لِرَفْعَتِهِ وَ سَارِعَ الْمَلَأَ الْأَعْلَى لِخِدْمَتِهِ  
وَ خَاصَعَ الْعَالَمَ الْعُلُوى لِتُرْبِيَّتِهِ فَخْرًا بِأَنَّكَ مَعْبُوطٌ بِجَنَّتِهِ  
وَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسٌ

\*\*\*

(كرامات رضويه ص ٣٢٧)

و قال فى وصفهم عليهم السلام بعض الشعراء:

هُمُ السَّادَةُ الْأَطْهَارُ آلُ مُحَمَّدٍ هُمُ الدِّينُ وَ الدُّنْيَا لِمَنْ يَتَعَقَّلُ  
هُمُ الطُّورُ وَ الْأَعْرَافُ وَ النُّورُ وَ الضُّحَى وَ يَسُ وَ الْأَحْقَافُ وَ الْمَتَرَمَّلُ  
مَهَابُطُ وَحَى اللَّهِ فِى حَجْرَاتِهِمْ وَ تَبْيَانُ بَرَهَانِ الْكِتَابِ الْمَنْزَلِ  
فَمَا مِثْلَهُمْ فِى الْكُونِ إِنْ عُدَّ مَفْخَرُ أَعْدُ نَظْرًا يَا صَاحِبَ إِنْ كُنْتَ تَعْقِلُ  
أَصَابَتُهُمْ أَيْدِى الْمَصَائِبِ فَاعْتَدُوا أَمَاثِيلَ فِى الدُّنْيَا لِمَنْ يَتَمَثَّلُ  
فَمَا مِنْهُمْ إِلَّا قَتِيلٌ وَ هَالِكٌ بِسْمِ وَ مَدْبُوحٌ وَ ذَاكَ مَكْبَلٌ

(كرامات رضويه ص ٣٢٧)

و يقول المؤلف:



و بآل طه احكمت احكامنا و بهم و بجدهم يوم المعاد مأؤل

يرجو المحبّ بآئه و ان عصى انّ النجاه بهم يوم المعاد مؤمل

ص: ٤٧٤

اشعار مرحوم صاحب بن عبّاد در عشق به حضرت رضا عليه السلام

يا زائرا و افدا الى طوس مشهد طهر و ارض تقديس

ابلق سلامى الرضا و حط على اكرم رمس لخير مرموس

والله والله حلفه صدرت من مخلص فى الولاء مغموس

انى لو كنت مالكا اربى(1) كان بطوس الفناء تعريس

و كنت امضى العزيم مرتحلا منتسفا فيه قوه العيس

لمشهد بالذكاء ملتحف و بالسناء و الثناء مانوس

ياسيدى و ابن سادتى ضحكت وجوه دهرى بعقب تعيس

لما رأيت و النواصب انتسكت راياتها فى زمان تنكيس

صدعت بالحق فى ولائكم والحق مذكان غير منحوس

يا بن التّبيّ الذى به قمع الله ظهور الجبابر الشوس

وابن الوصىّ الذى تقدّم فى الفضل على البزل القناعيس

و حائر الفخر غير منتقص ولا بس المجد غير تليس

إنّ بنى النصب كاليهود و قد يخلط تهويدهم بتمجيس

كم دفنوا فى القبور من نجس اولى به الطرح فى النواويس

عالمهم عند ما اباحته فى جلد ثور و مسك جاموس

اذا تأملت شوم جبهته عرفت فيها اشتراك ابليس

لم يعلموا و الاذان يرفعكم صوت اذان ام قرع ناقوس

ص: ٤٧٥

انتم حبال اليقين اعلقها ماوصل العمر حبل تنفيس

كم فرقه فيكم تكفّرني ذلت هاماتها بفطيس(١)

قمعتها بالحجاج فانخذلت تجفل عنى بطير منحوس

ان ابن عباد استجار بكم فما يخاف الليوث في الخيس

كونوا ايا سادتي و سائله يفسح له الله في الفراديس

كم مدحه فيكم يحيربها كأنها حلّه الطواويس

و هذه كم يقول قائلها قد نثر الدرّ في القراطيس

يملك رقّ القريض قائلها ملك سليمان عرش بلقيس

بلغه الله ما يؤمله حتى يزور الامام في الطوس

وله ايضا في اهداء السلام له عليه السلام

يا زائر قد نهضا مبتدرا قد ركضا

و قد مضى كأنه البرق اذا ما اومضا(٢)

ابلق سلامي زاكيا بطوس مولاي الرضا

سبط التبي المصطفى وابن علي المرتضى

من حازعزا أقعسا و شاد مجدا ايضا

و قل له عن مخلص يرى الولا مفترضا

في الصدر نفخ حرقه تترك قلبي حرضا

من ناصبين غادروا قلب الموالي ممرضا

ص: ٤٧٦



صرحتُ عنهم معرضا و لم أكره معرضا

نابذتهم و لم ابل ان قيل قد ترفضا

يا حَبذا رَفصِي لمن نابذكم و ابغضا

ولو قدرت زرته ولو على جمر الغضا

لكنتي معتقل بقيد خطب عرضا

جعلت مدحي بدلاً من قصده و عَوْضا

امانه مورده على الرضا ليرتضي

رام بن عبادبها شفاعه لن تدحضا

### پاداش ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام در قالب شعر

۱- از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است: «هر کس در حق ما اهل بیت شعری انشاء نماید بنا کند حق تعالی برای او خانه ای در بهشت»

۲- و از آن حضرت نیز روایت شده که فرمود: «هیچ گویندای در حق ما بیتی از شعر نگفته مگر آنکه به سبب روح القدس مؤید و موفق شده است.»

۳- از حسین بن جهم روایت شده است که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هرگز نشده است که مؤمنی شعری در مدح ما بگوید مگر آن که خدا در بهشت برای او شهری وسیع تر از هفت برابر دنیا قرار داده که آن مؤمن را در آن شهر هر فرشته مقرب و هر پیغمبر صاحب کتابی زیارت می کند.»

مرحوم صدوق پس از نقل این سه حدیث می فرماید: خدای تبارک و تعالی به عالم جلیل، اسماعیل بن عباد به جهت گفتار پسندیده و اعمال حمیده و اخلاق جمیله و شیوه رضیه و طریقه مرضیه او جزای نیکو و ثواب وافر دهد و او را به مأمول و آرزوی خود رسانیده و خواسته او را اجابت فرماید و او را از هر شری

مصروف و ایمن و بر هر خیری مظفر و منصور و از هر بلایی در پناه خود مؤتمن و به موالی خود ائمه هدی ببخشاید؛ چه او در بعضی از اشعار خود به ایشان پناه برده است؛ چنان که گوید:

انّ ابن عبّاد استجار بمن یترک عنہ الصروف مصروفه و در قصیده دیگر می فرماید

انّ ابن عبّاد استجار بکم فکل ماخافه سیکفاه

و حق تعالی ایشان را شفعاء او قرار دهد؛ چه نقش خاتم خود را به اسماء ایشان با عبارت «شفیع اسماعیل فی الاخره محمد و العتره الطاهره» مزین نموده است». (عیون الأخبار ج ۱/ ص ۷)

### **حرز حضرت رضا علیه السلام برای نجات از بلا و شر شیاطین**

مرحوم صدوق در کتاب عیون از یاسر خادم روایت نموده که گفت: چون حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در قصر حمید بن قحطبه وارد شد، جامه های خود را خارج نمود و به حمید داد. حمید جامه ها را برداشت و به کنیز خود داد تا آن جامه ها را بشوید. پس طولی نکشید که کنیز آمد و رقعہ ای در دست داشت و آن رقعہ را به حمید داد و گفت:

«این رقعہ را در جیب حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام یافتم. حمید گوید؛ من به آن بزرگوار عرض کردم: فدای وجودت شوم! کنیز در جیب پیراهن مبارک شما رقعہ ای یافته، این رقعہ چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ای حمید! این حرزی است که من از خود جدا نمی کنم». عرض کردم: مرا به این حرز مشرف گردان: فرمود: «این حرزی است که هر کس آن را در جیب و گریبان خود نگه دارد بلا از او

دفع شود و او از شر شیطان ایمن باشد.» پس آن حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله ائى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غير تقى اخذت بالله السميع البصير على سمعك و  
بصرک لا سلطان لك على سمعى و لا على بصرى و لا على شعرى و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمی و  
لا- على مخى و لا- على عصبى و لا- على عظامى و لا على اهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستر  
النبوه الذى استتر به انبياء الله من سلطان الفراعنه جبرائيل عن يمينى و ميكائيل عن يسارى و اسرافيل من ورائى و محمد صلى  
الله عليه و آله امامى و الله مطلع على يمنعك عنى و يمنع الشيطان منى اللهم لا- يغلب جهله انا تارك ان يستفزنى و يستخفنى  
اللهم اليك التجات اللهم اليك التجات اللهم اليك التجات.» (عيون الاخبار، ج ۱، ص ۳۷۷)

و تمت كلمه ربك صدقا و عدلاً

ص: ۴۷۹

- ۱- الحجّ و الزیاره، عربی
- ۲- آداب حج و زیاره حرمین شریفین، فارسی
- ۳- میزان الحق یا حقیقت مظلوم، فارسی عربی
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی فارسی
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی عربی
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی عربی
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی عربی (در دست چاپ)
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی عربی
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی عربی کتاب حاضر
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق
- ۱۱- البشارات، نویدها و بشارت ها، فارسی عربی
- ۱۲- آداب زندگی و همسردهاری در اسلام فارسی عربی



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

